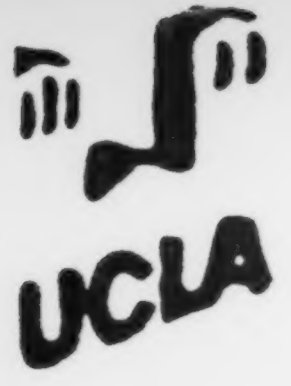






START

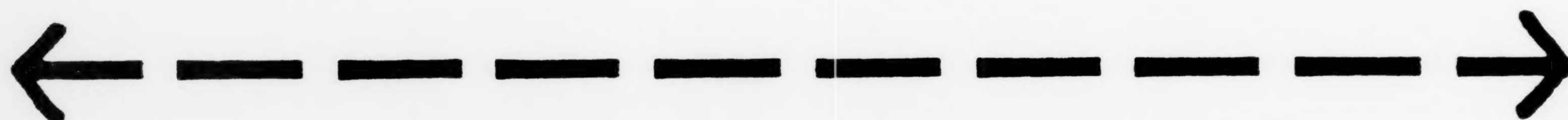


# REEL 129



**Microfilmed 1990**

**University of California  
Reprographic Service  
Los Angeles, CA 90024-151804**



**6 inches**

**Reduction Ratio 11:1**

**National Preservation Program for  
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic  
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the  
National Library of Medicine  
and the  
University of California at Los Angeles**

**(Contract Number N01-LM-9-3534)**

**October 1989 - September 1990**

**The material on this microfilm  
is of varying quality. Portions  
of the material may be illegible  
due to:**

**Aged paper**

**Foxed, stained, or insect  
damaged paper**

**Water damaged paper**

**Glossy paper**

**Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the  
manuscripts may appear paler.**

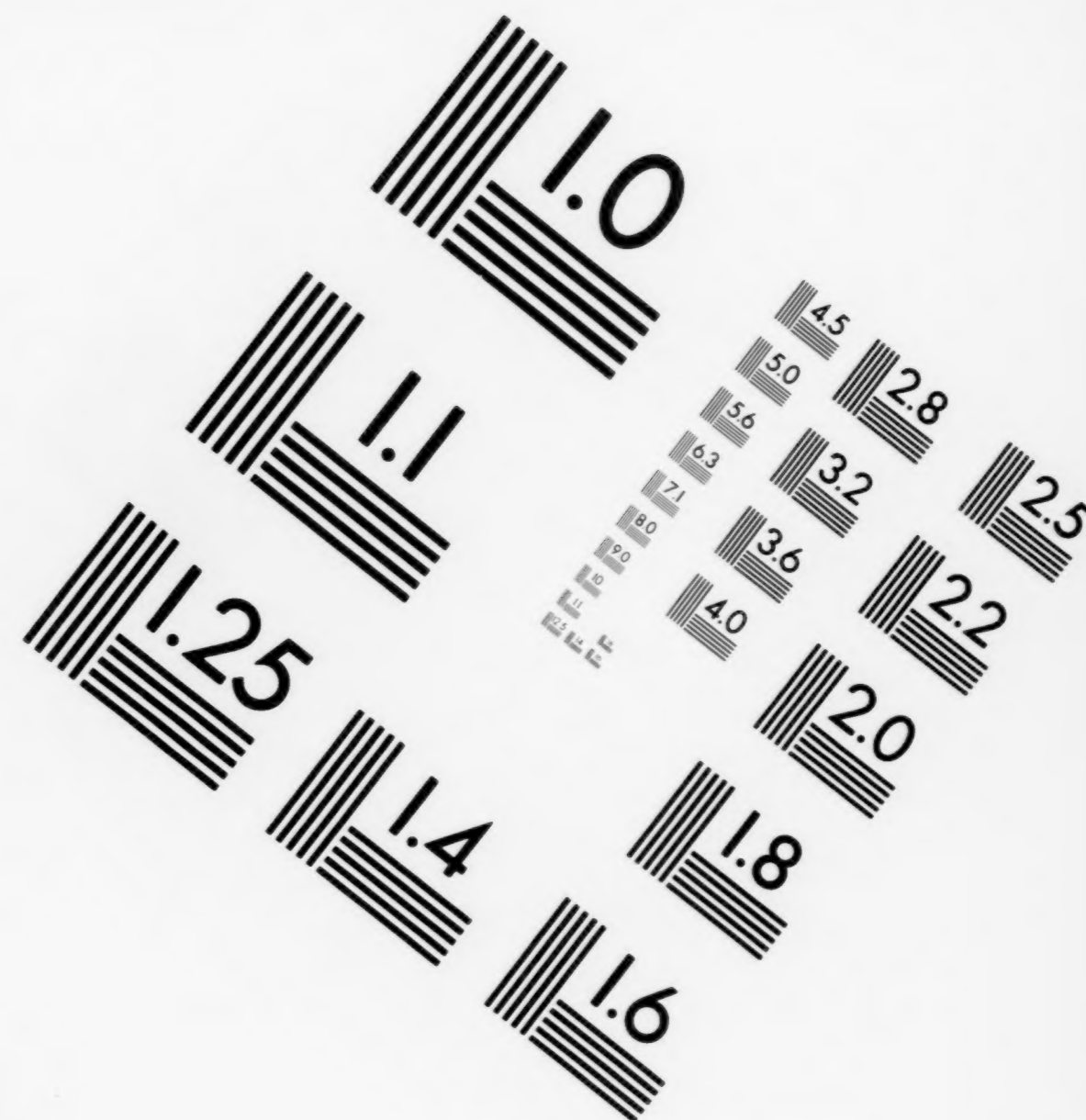
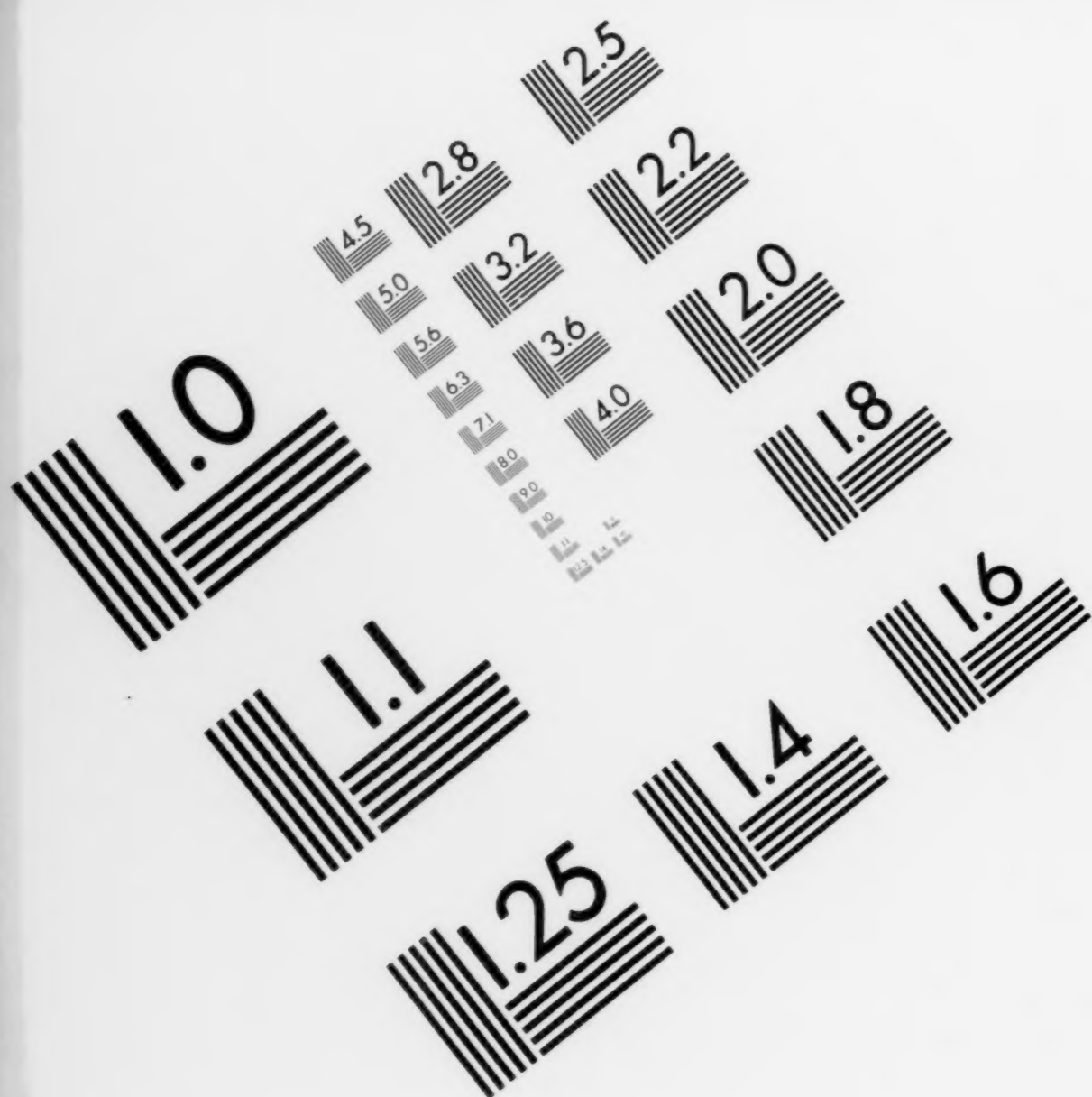


**AIM**

**Association for Information and Image Management**

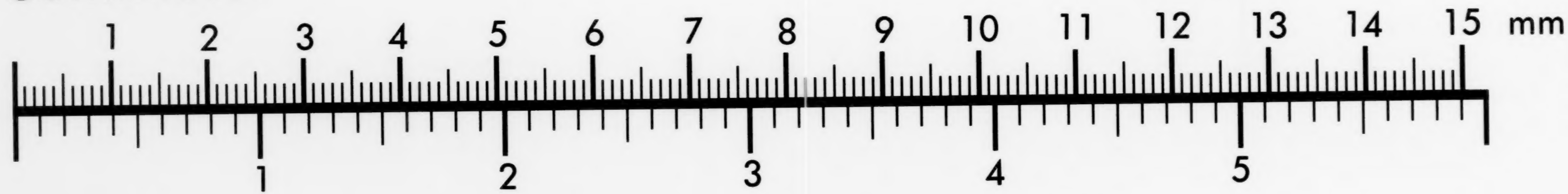
1100 Wayne Avenue, Suite 1100  
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

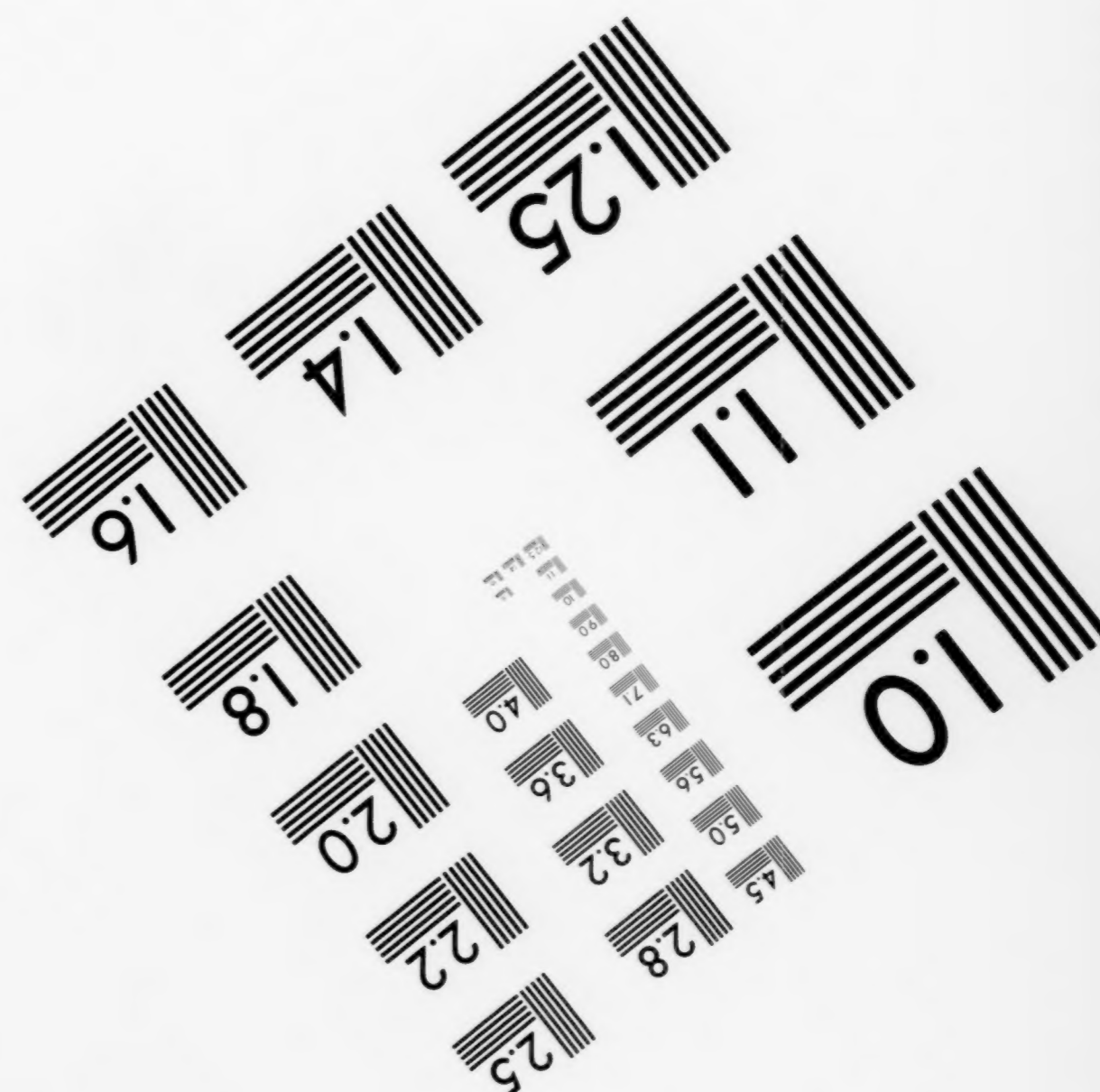
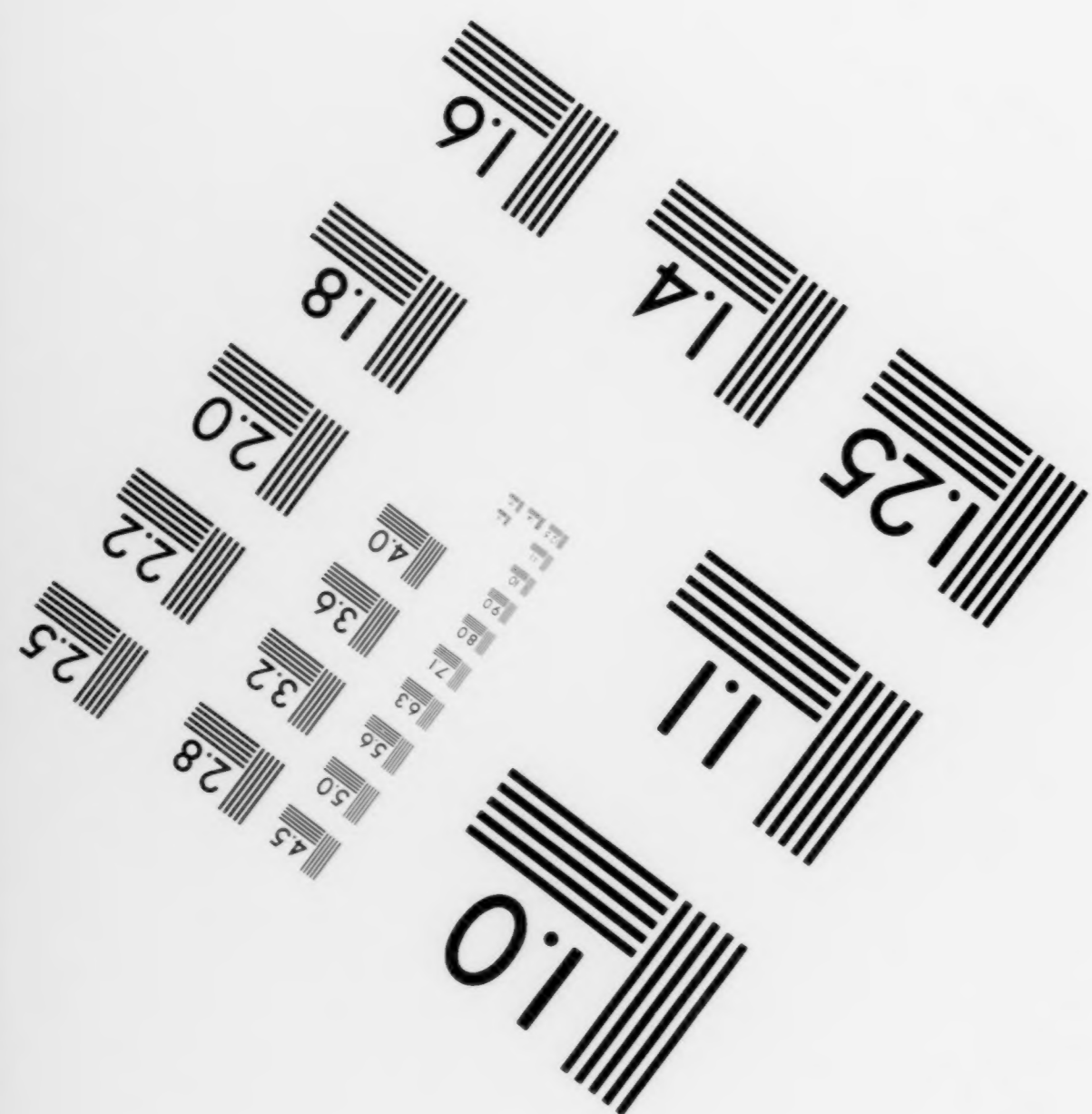
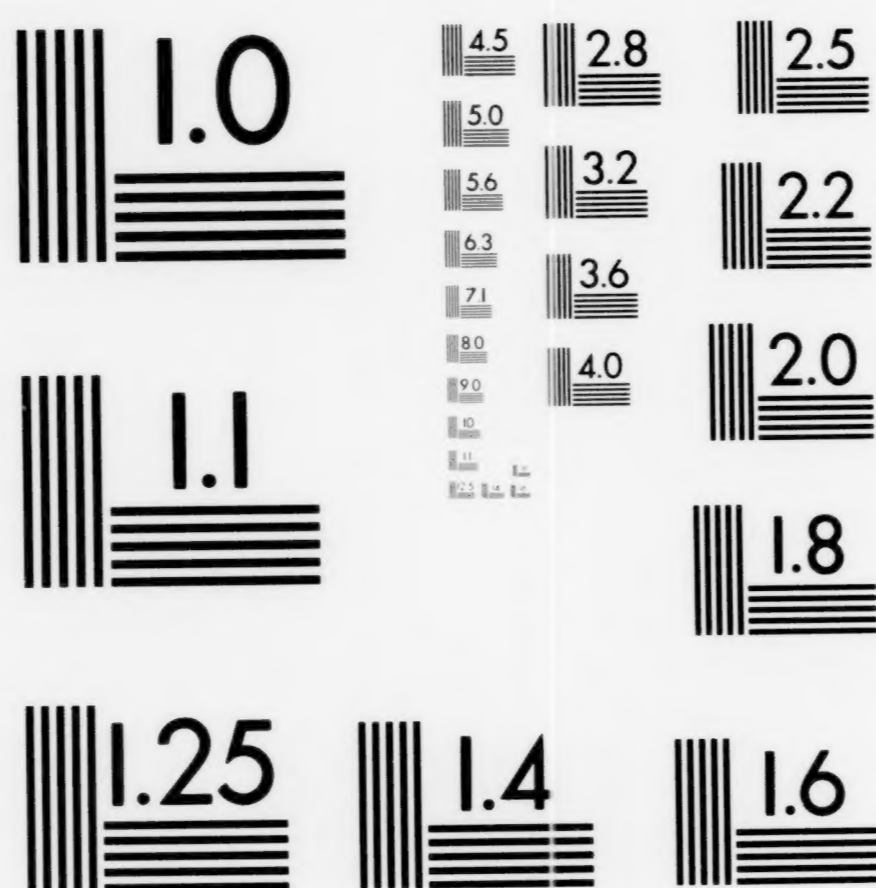


# MS303-1980

Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS  
BY APPLIED IMAGE, INC.

**Los Angeles,  
University of California**

**Louise M. Darling Biomedical Library**

**History and Special Collections  
Division**

**Persian Medical Manuscript Collection**

**(Shelved as Ms Collection 60)**

**For permission to publish, or obtain  
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division  
Louise M. Darling Biomedical Library  
University of California, Los Angeles  
Los Angeles, CA 90024-1798  
U.S.A.**



\*Ms.  
coll.  
no.60  
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.  
1100-ca. 1900.

150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part  
of a National Library of Medicine  
preservation project: the preservation  
master negative is at NLM; the printing  
master negative is at the University of  
California's Southern Regional Library  
Facility; a positive copy is housed in  
the UCLA Biomedical Library's History  
Division.

Formerly a part of: Near Eastern  
manuscript collection, Dept. of Special  
Collections, University Library,  
University of California, Los Angeles,  
and assigned accession no. 1117.  
Transferred to the History Division  
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M

ejf 891113

CLUHsl SEE NEXT CRD

\*Ms.  
coll.  
no.60  
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.  
1100-ca. 1900. (Card 2)  
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed  
list available in library: Richter-  
Bernburg, Lutz, Persian medical  
manuscripts at the University of  
California, Los Angeles : a descriptive  
catalogue (Malibu : Undena  
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,  
Medical. I. University of California,  
Los Angeles. Louise M. Darling  
Biomedical Library. History and Special  
Collections Division. II. Series: Near  
Eastern manuscript collection ; no.  
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

# Persian Medical Manuscript Collection

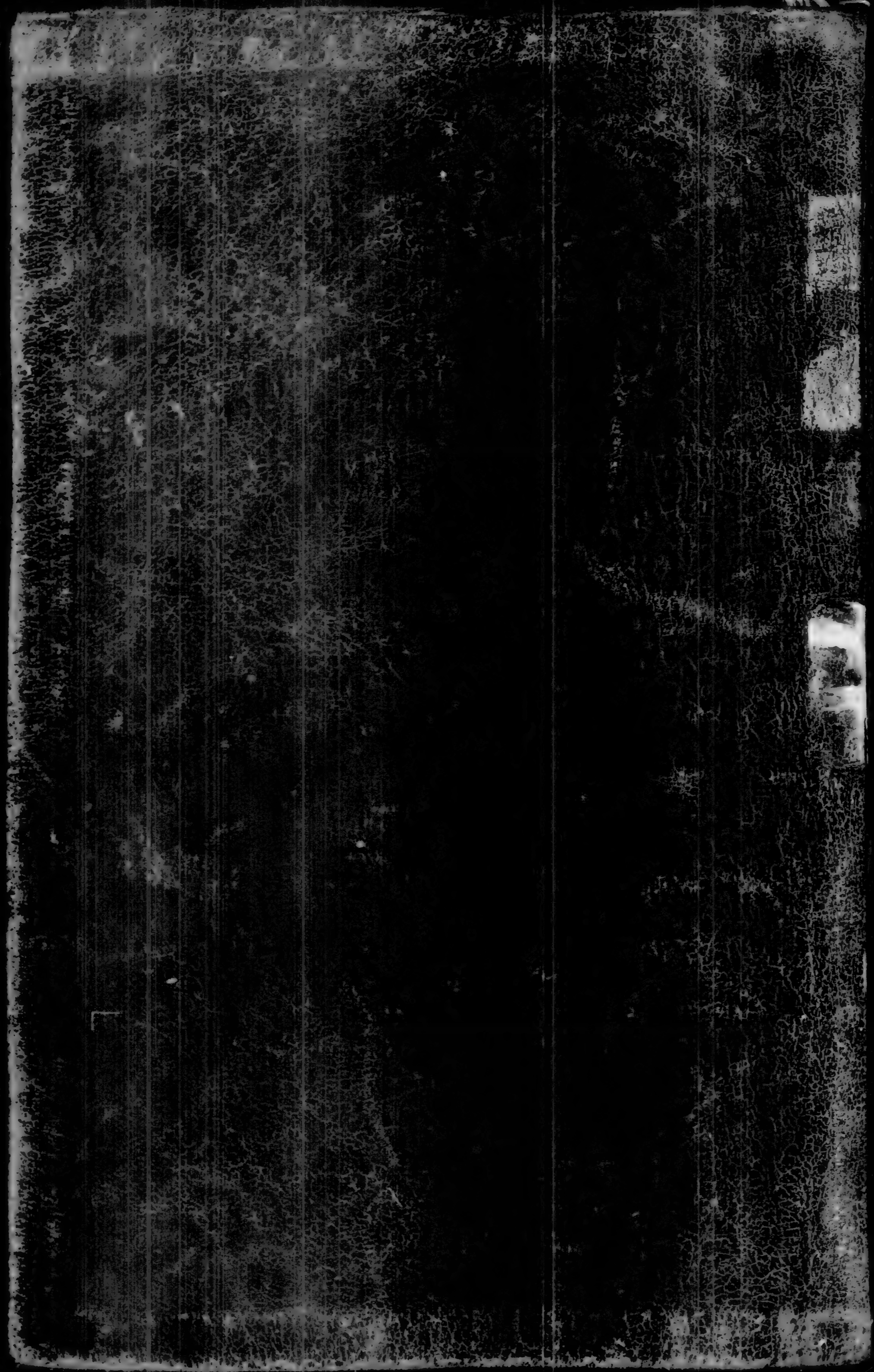
**Ms. 131**

**Author:** Not given. May be a work by Jakob Eduard Polak.

**Title:** Not given. The subject is general pathology.

128 fols., 8.5 x 5.5 in.  
(216 x 140 mm.)

**Ms. not catalogued in Richter-Bernburg. Description supplied by Dr. Hossein Ziai, Department of Near Eastern Languages and Cultures, UCLA (June 1990).**



Carl. 1117  
ms 131

~~946 A~~  
~~946 A~~

*General pathology*



THE LIBRARY  
OF  
THE UNIVERSITY  
OF CALIFORNIA  
LOS ANGELES

CLU-M



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه در تریاق مرض و علم اسباب سائر علامات و سائر عوارضات مرض بطور کلی بدانکه  
 مرض بقول ارجا لیسوس عبارت از حالت استعدا و ابدان حیوانی است بجای از طبیعی که بواسطه اضطراب  
 در بدن عضو یا در جمیع اعضا بهم رسد و در هر مرضی شناسائی در چیزه طبیب لازم بود یکی  
 موضع علت و دیگری عملی که بواسطه آن علت ضایع ماند و کل امراض یا در اعضاء باطنه اند و  
 یا در اعضای ظاهر که معالجات قسم اولی را با اصطلاح عامه طبیب و واقع قسم اخیر را جراح نامند  
 و جراح لازم است که علم طب را بداند ولی بر طبیب معروف علم جراحی چندان لازم نبود اما علم طب  
 یا علمی خطا است چون معرفت بر امراض و از آنها از بدن بدون مباشرة عمل بود و با علمی است  
 چون شناسائی امراض با اسباب و عمل که از آنها حاصل کرد اما اسباب امراض چند وجه بود  
 اول از استعداد شخص چنانچه ضلجان سینه ننگ مستعد بود مرض سل برای او سبب استعداد اولی  
 است چنانچه مرض صرع اگر بارش عارض شود سبب اسباب مخصوصه است چنانکه جمیع نامالجان که  
 سبب مخصوصه است مرض مذکور را چنانچه اسبابی است چون حره و اثر بردن خارچه نخچه  
 سبب مکانی است چون نوبه در ارض کلمان ششم اسبابی است که امراض عمومی نامند چون  
 بنه و امثال او و مفسر اسباب مشهوره است مانند جد ری اما عوارضات امراض بر دو قسم است  
 اول آنکه در حالت صحت وجودی در بدن داشته و در مرض زبانه است با نقصان بافته است مانند  
 عرف در بیم آنکه در حالت صحت و سلامتی مندرم بود ولی در مرض بهم رسد چون رنج و مریک  
 از آنجا یا در موضع علت بهم رسد و یا از جمیع بدن مفهوم گردند که قسم اولی را عوارضات

شیر

موضعی و قسم ثانی را عوارضات عمومی و مزاجی نامند و گاه باشد که مرضی عرض هر مرض دیگر بود  
 مانند استسقاء زنی در مرض کبد که این قسم امراض را امراض عارضه خوانند و عوارضات هر مرض  
 را چند هنگام بود اول عوارضات قبل از بروزه یعنی مرضی و سبب علامات بروزه سبب  
 علامات تراب و استعدا در مرض چنانچه علامات توقف مرض بچشم علامات تناقض صحت و  
 علامات مرضی بطور نوبه و نقصان عارض شوند و با آنکه از ابتدا بروزه مرض تا انتها با  
 الاضعال در بدن روند و هر یک از آنها با منظم اند با غیر منظم اما مقدار

یا اسباب امراض

اختلاف مزاج و اسنان و فضول و امکنه منفا و دنت چنانچه جد ری در هر مرضی و در هر مرضی و  
 در هر فصلی و مکانی بود دیگر در زمانه اما در امراض مختلفه است که در هر قسم مرضی دو امر  
 محضی بود مگر آنکه کلیت امراض خاده را در اول مدت کمتر از امراض مزمن است اما انتهای امراض  
 یا انتهای ناموجود و با بقای ناقص چون علی در بدن باقی ماند و هم در انتهای امراض تا  
 چند روز تفاوتی و کسالت در بدن باقی بود که آن ایام را ایام نقاهت نامند و باشد که در حین  
 نقاهت دوباره مبتلا بدین مرض گردند و آن حالت را نک نامند و چنانچه بعد از نقاهت بتلا  
 بهمان مرض شوند عود خوانند اما تغییر است که در بدن بواسطه مرض بدید شود تا در اجزاء صلبه  
 و یا در اجزاء مایع و این در تیش مرضی مفهوم کرد و در تیش مرضی هم زرد و کت است اول و سبب  
 نظر نمودن و دیدن با در بین و غیره و سبب بواسطه عمل تجزیه و ترکیب اما تشخیص امراض اگر با  
 بواسطه عوارضات و علامات بود که هم بواسطه سبب در دوام و یا عینا تجزیه مزود شود تشخیص  
 مرض تا بهندی و علائقی که بواسطه انتهای توان حمل مرض بود علامات عاده علاماتی را که  
 محض صحت و در مرض دیگر بود اینها را علامات مخصوصه نامند و اگر این علامات یا از  
 قوه با ضروری یا از قوه سامعه و یا از قوه لامسه ملاحظه و منظور شوند اما استدار امراض  
 است که طبیب از عوارضات و اسباب و رفتار و اجناس امراض نماید و این سبب با حید است  
 با روی و با حید روی چون هم مرتکب باشد ولی نقصانی در بدن بهم رسد و یا مجهول است  
 چون حدث به یقین مزود بشود اما علاج امراض چند وجه بود اول آنکه قبل از بروزه  
 برای عارض شدن معالجه نمایند و سبب آنکه علاج در مرض نماید سبب عرضی از مرض

علاج  
را بنامید چنانکه در دفع مرض کنند ولی نه آنکه قطع ماده بکلی شود در بعضی وقت بعد از خنثی  
مرض نکند نماید اگر چه باشد که گاه در این قسم علاج روح ماده بکلی گردد قسم پنجم از معالجه حفظ  
صحت است و هر یک از آنها با واسطه استعمال در وقت مزاجات و با واسطه استعمال در وقت موضوعی است

باب اول

در بیان اقسام جنات و علاج آنها اگر چه غایب است اما از جمله عوارضات بود ولی چون گاهی بیعلو  
نگردد لهذا اقسام آن را ذکر نمود تا آنکه اگر عمل بسبب حاصل نگردد در وقت عارضی که  
ذکر می شود بزبان دفع این قسم عوض نماند تا نمود بدانکه کلیات بر سه قسم است حی و حیوم  
و حی خلط و حی متوری اما حی یومی به آنکه  
از سه روز پیش از وقوع حی خلط است سیم حی متوری که در عرض آن بواسطه بروز ثوری چون جلد  
و امثال آن بود و باید دانست که اغلب جنات از رفتار عادی بود و اگر تا مقدمه باشند و  
دارند به ایامی چند که با نام عارضین نامند و در آن ایام عارضی شدت نماید و بااحتیاط باید کرد  
استندار علامات عامه جنات خندان نسبت با موضع علت نماند درین گاه حی شدید و موضع  
علت نامعلوم بود **فصل اول از جنات** در حی پوی و ان عبارت  
از عرضی است که مدت دوام آن بکلی سه روز بود و سبب آن استلای و تغیر از اعتدال بود و چون  
صنیه و حیوانی افراط در جنات و از افتاب و خشکی زیاد و غیره بود اما علامات مرض ابتدا  
کندیم قهقهه یا لرزی خفیف و بعد از آن تمام لرز جزئی حرارتی در بدن بهم رسد و قم و اعصاب  
با صداع و وجع فک و نفسان آنها با سندی زبان و عطش مرط عارض گشته بنحی سیر کرد  
و باشد که لوعه و فی نیز در بعضی عارض شود اما شخص این مرض در ابتدا مستلزم اما علاج  
مستلزم یعنی چون فلوس در جبین داده و مصرف از سر که نوشاد و با قدری از سر که گلاب است  
که بزودی جریان برف با بول مزوره و مرض دفع گردد آنجا که استلای معده بود متقی نفع از منهل  
است و چون زمین نماند بود در لک خوردن بدن با ماء بارد نافع است **فصل دوم از جنات**  
در حی خلطی است و او عارضات است که همراه رود با نفع در معده صائم و رفت دم و خلط  
طحال مناسب مرض اکثر از حیث خلوات در مکانی که وسعت او اندک بود و عوارضات هم  
رساند و عارض شود از دست غذا و غیر مکان و آنجا که چند نفر صاحب مخزنه را در بدن

مثل خوابانند و سه مرتبه هم رسانند و باید دانست که این مرض در اکثر اوقات معتدل و در بلاد  
عظیم بهم رسد که در دهات و قریب عبط است و آنرا در و کم با بست و از استان سن نبات است  
بر ابتدای این مرض بود و دانست که شخصی در وقت مبتلا بدین مرض گردد اما علامات این مرض  
در معتدله و من و استخوانی و با نذرت اضطراب در بدن بهم رسد آنها نفسان بافتنه  
رطوبتی لایح اندمان جاری کند طبع بیوست و گاه بخت بهم رساند و بعد از چند روز که علامت  
مذکور بود در جمیع صداع شدیدی با هممان و جری عارض و از حرکت متعثر گشته و شعر بر زبان  
با مکر عارض و حرارت در بدن استولی گردد و با شد که مرض ابتدا به رعاف نماید و بعد از  
عروض حی بصداع و با هممان باقی ماند و در

در سر نکسان خنثی بود

و بنحی قوی و مطرفی و صلب گردید جلد  
ملتهت زبان سفید گشته باشد که مجموع و فی عارض گردد که مدفع یا بلوی لایح و یا رطوبتی  
صفراوی بود و عطش مرط بهم رسد بطرز موضع امور مولم و در جنات کرد که چون من نامند  
بر موضع مذکور وجع استلای پذیرد و این بخت مکر از نورم جزا از معناه صائم و در این وقت  
به فاعله اسهال عارض گشته نزله در در هم رسد و با شد که اندکی مجال بهم رسد و در آنجا  
هفته اولی علامات مذکور شدت یافته استقای طبل و کرائی کوش با حشوت و سر حی جلد  
و زبان عارض و از اول ناقص شود و در هفته دوم که حالت تراب در مرض است حصه در صد  
و بطن و سبک برج در جمیع اعضا برود نماید که در لیل است بر رفت دم و لرزه تحت جلد و باشد  
که این حصه بقدری کم بروز نماید که ملاحظه نگردد و باشد که در بعضی از مواضع جزا بطور متنا  
بشرمای مرزاد بدن بود مزوره بعد از آنکه مدت دفع شوند و در این وقت عوارضات  
مذکور بخصوص هممان و جری و سهرو نبات شدت یافته هدایان و اعراضی چشم و خنثی  
بنحی با سرعت و صنغی آن عارض و جلد حش شدت لایح از ابله شد متعاقب و با انود در  
زبان بهم رسد و وجع بطن فانی و استقای طبل و اسهال شدت نماید و مدفع با هممان از  
در دو منفذ بود و جلیس البول و عسل لثقی بهم رسد با اندک صدقه با از خوابیدن زیاد بخت  
جمله قافرا با عارض شود و او طارح دست تحرک شد مرض مضطرب گردد که گاه با مضطراب  
خود را ملاک سازد و این حالات تا در چهار دم با بستیم مرض بود که با ما عارضی بود

در این وقت که هنگام شام است چنانچه غلبه طبیعت را بود جلد نرم شده و عرق ساق میزند  
 علامات مکرر در وقت بافته بعضی منظم و زبان مرطوب گشته مرجم به نفاختن خدا که چه بعضی از  
 عوارضات چون عطشان حواس و غیره باقی بود اما این ملاک نباشد و گاه در وی ذغالی بدان بنا  
 قانرا باقی در یکی از اعضا بجز ریه شوند و اینجا که در عرض ما لباید بعضی در وی شد جلد خش و گاه  
 عرق در به عرق و بدن سرد گشته لکه های سردا لوزن در بدن بروز نموده نفس متعسر و عیانند  
 مغزین نشسته بن دندان سینه گشته و هلاک کرد و گاه عطشی روی دانه مجربا خنک شد هلاک نماید  
 و گاه باشد که ذغالی تر از ریه باشد نفاختن در صورتی که در جلد بظهور رسد و بی مواز  
 عارض گشته دندان مدهی هلاک گشته و این نیست مگر تفریح شدن مناس و در وقت صفاق و با بند  
 دانست که این مرض بواسطه اختلاف صورت منقسم چهار نوع شده است اول آنکه عوارضات ذله بر غلبه  
 دم چون صلاح و التهاب جلد و حرمت چشم غلبه بر سایر علامات دانسته باشد که این قسم را مطبوعه  
 خوانند دوم آنکه علامات نفسانی چون هذیان و هوان و آسنان و غیره مستولی شوند و این  
 عوارض از محرمه بود و این که نتیجه نوع اولت سیم آنکه علامات صغیر طبیعت چون هیمان و  
 حریت و حبلی لول و نشستن بیار در پیره بینی و غیره عین نشین غلبه بود و این را حبه نامند  
 و اکثر این قسم نای بود چهار آنکه علامات نوع سیم و بند هلاک بر فاق در دم که ترکیب با مرجم بود  
 که اگر این قسم اخیر مملک بود اما نتیجی مرضی بدانکه در ابتدای مرض مخوفه غده های لوزی که  
 در معده صامی باشد متورم گشته و بتدریج غظه های مادی در وی انما بدید شد متور  
 نفعی انما کردند و این فرجه با از غشای مخاطی حلاله مناسه مذکورند تا از زمانه بد به ندرت  
 سرات به غشای عضلانی متورم و عدت نفعی آن گشته و گاه از دم غشای غده غلبه بدیدید  
 صفا و متورم و صورت هلاک شود و به هلاک این مناسه مذکورند و در یکی لحال و نورم غده مناسه  
 و لبتا انما در وقت دم و در بعضی نفع در حلقوم یا موضع دیگر و چون شد جسمی از آلات مانند  
 به نیز بدید شود اما تشخیص مرض بواسطه علامات مخصوصه مذکور چون وجه در موضع اعور  
 فراتر وقت لدم انما در غلاف و عینان و حصبه و غیره تشخیص داده شود اما سابق السمل  
 چون شد در علامات مذکور از قبل هذیان و اسهال چون او طاری دنت و غیره هم نشد  
 روی در وقت آنها جلدات و چون ترکیب با مرض دیگر مانند ذرات لریه و حرمت و غیره کرد حکما

مورد

مورد اما العلاج اگر چه این مرض را منالج مخصوصی نبود ولی بتدریج بقدر دفع عوارضات شدید  
 می توان مرض را زایل و شفای حاصل نمود و خواست حضرت باری باینکه مرجم را در مکانی خوب و  
 محل مرعوب و خوش هوا خواباند و در پیش او صحبت نموده و منافذ مکرر از آمدن و رفتن ناخنه و  
 عطش در اطراف جاری و معلوم بر مرضی را که روزی با آن نمائند و عرقش کنند و بعد به واسطه این  
 ماء البیبر و لعاب بدن رطوبت او و غیره از این هیل و ماء اللحم که جوی نموده در صورت غلبه دم ضد  
 هیل ماده بد فاع اعلمه بارده در اس نموده و از سال علی برین گوش نمائند و عوارضات معده و غیره  
 جوهر که در وقت و غیره نوشا شد و در صورت ضعف معویات و حرکات دم از هیل مشک و کافور و  
 شراب و سبیل و غیره در صند و هم جملانا و احتیاطین و گنه که در وقت ضعف نافع و از هود است و جو  
 پوست طبع بود حخته از ننگ و دروغ که چون نموده مسهل استمال اندازند و در همدان صبا الماء بارند  
 سر نموده وضع علی در گوش نمائند و در اینجا نیز صبا الماء در نمائند و برای ترله و به ایگاد همد  
 و ذرات البره ضد نموده کافور و شانس و چون رغان غار من شویخ در حبه بسته و صبت الماء  
 و نثر و از قاضیات و بالاخره نمونه نمائند و در انتهال دم نعلک و فاج سفید و نمائند حخته از  
 شکر مرجم

و اگر صرس استمال حاصل شود مشک دهند و در دم غلظت از خا زان بکار و از آمدن و برای  
 نفع با محلول کافور با شکر مرجم شستن نافع است و اینجا که جلد خش و حرارت بدن در زمانه بود با  
 مرکه مخلوط ذرات سرد بدن را شویند صفت مرجم حبه فرجه که از خوابیدن حاصل شد باشد  
 بکریند و در تخم مرغ عدوی کافور شش خورد در دم سلابه کرده در وی چهار حبه انداخته موضع  
 مذکور بندند **فصل سیم از باب اول** در حی و نوری ان جانا  
 از حیوانات که غایب و افاد و سری بود همراه دفع با نیز بنور ان مختلفه در جلد و نزله  
 در غشای مخاطی و مشتمل است بر چند بیان **بیان اول** در سر حبه است و او عبارت از  
 حیوانی است که هزاره مره بود با برود لکنای صفا از اسهل لوزن در جمیع بدن و عروق و زله نور  
 اعینه مخاطی خاصه در چشم و حلقوم و ریه و این مرض با موافق نافع است یا آنکه از نافع خارج  
 نظم کرد اما سبب مرضی که سری و واحد بود خاصه در اطفا ان باشد که عرق و مانده کرد و  
 سرات نمائند هم لایحه و هم بلایحه و علت سرات گنده حکما را بل شدن بر جلد و در

و در هر سی غرض کرد و در از امر احتیاط که پیش از یکبار در شخص فرد بروز نماید و بدین واسطه است  
 که اشخاص من مبتلای بد و نکند و در آنکه در طفولیت مبتلا شد اند اما علامات سرخچه با قاف  
 در مقدمه و من و اعیان غرض و بعد دو سه روز بروز نماید و صحت خوب بود و جلد کرم و  
 خشن شد صداع شد بد و سر و خنک متواتر با صبر لغت غرض کشته چنان اشخاص نماند که کوبنا  
 سپه او را با چوبی حکم بسته اند چشم سرخ شد و در عروق ملخه با دفعه شد بد غرض قبل عطسه  
 بودن با و من و اعیان و سرخ جوان شد بد هم رسد زبان مرص و سفید و مرطوب است لغت و پوست  
 و گاه در شدت مرض اشغال غرض کرد و بعد از روزها چهار و بندرت بزود روز بوقت دویم  
 در غرض که هنگام بروز لکهای سرخچه است بیستیکه اغلب نسی در بعضی بد شد پس از این لکهای  
 فریز غیر منظم که غالباً از ملاطه بر اجماع آنها شکل در احوالاتی و آن روز و بدین روزها  
 این لکها بسیار کوچک و اندک برآمد می باشند و ابتدای بروز آنها از سر و صورت و گردن و بدن  
 و اطراف به ترتیب مذکور است و در اول آنها ترتیب بروز آنها بود که ابتدا لکهای باره در سر و  
 و بعد از صورت ذایل شود و منتهای خوش یکی این لکها تا روز سیم است که بعد از بدین خشکند  
 ساظر که درند و چون تا آنکه فشار در روی آنها نماند سفید شدن پس از نیز داشت آنکه در وقت  
 سرخ شوند و فاصله لکه از لکه دیگر سفید و سالم است و با بد دانست که این بشر ما در کار و جملی  
 بنز بروز زوده مورد عسر السبع کردند و م حلقه سوزم شد صورت کوفته و کلمه و بیل و اعراضی در  
 دهند و نباشد که درم از اجزای اشخاصی به طین دوم کوش مرابت و مورد و جی اذن کرد و چون جنب  
 لکها بروز نمودند صحرای علامات مذکوره از سر و و احسان بسکی صند و وج کل و صداع بگر  
 یافته بشرت مانند سوس و چخته شود و این که از روز هشتم مرض در لکها بود و در آنوقت  
 جلد نرم گشته و عرق بزود پوست طبع رطوبت و مسال نماند کشته بلخی بعضی بواسطه مسال رطوبت و تا بزود  
 مرض شفا حاصل کرد اما در کیهات مرض ورم ملخه و نزله ربه و خشان و وج کوش و قانقرای می  
 بود اما نتایج برزود نامیل در بدن و درم ملخه و وج کوش خانی و رسول و قانقرای است اما  
 علامات سرخچه بی قاعد است که مقدمات مرض جلوه لکها با در مقدمه هذیان و اشغال  
 وی و رطوبت غرض کرد و در و با لکهای سرخچه بسیار کم بروز نماید و نباشد که در روی آنها دانسته  
 سفیدی بدید کرد و نباشد که در وقت بروز آنها در زمان بروز آنها در لکهای پنهان و بنفش شوند و گاه در بعضی

مرض در وقت لکهای پدید شد و بزودی مورد هلاکت شود و این بخت مکرر از تا نیز بود  
 خارجه و نادانست که علامات سرخچه طاری شد و لکهای مذکوره بروز نماید اما تشخیص مرض  
 آنجا که ذائقه بود اسکالی در تشخیص بود و در غیر آن در ابتداء مشبه شود با مزله و در شدت  
 مرض مشابهت به شرابهم رساند اما نقد مدینه چون ساده بود و در وقت خوب نماند جلد و در  
 شدت عوارضات و ترکیبات چون هذیان و اشغال و رطوبت و مبل لکها با طین روکت و هم در  
 شیخ و طفلان اضمحلال نشاء و کولت اما العالج باید بر بعضی از اینها بود که در در مکان و بتر  
 لا یوق بانان از از بروزت خارجه و کل غذا خفتت بود و ماله لیس و سایر طبقات نوشتا  
 و حخته چند از طبقات و ملطقات نماند و تا هشت روز بعد از رفع مرض نیز بعضی اینها نماند  
 و چون از نکت طبعشان حاصل بد مسهل و نماند بخام فرزند و چون لکها ناقص بودند یا مبل  
 بیاطن نماند بدن را با انکه نشویند و یا ضادات خارجه چون خردل پناه در جلد نماند یا انکه  
 لکها در دست بروز نماید و معرفت از ترکه و نشاء دروشا شد و برای ورم ملخه بکنندم دار  
 آنکه زود بک سرکلات حل بزود روزی چند با چشم را بشویند و هم از این محلول در کوش  
 چکانند و در ترکیبات مرض و سایر عوارضات زویه در علاج آنها بود و آنها گوشند بیان  
 و آن از فضا ششم در شرابست و عصاره از حسی از مینت که همراه بود با بروز لکهای سرخ  
 اوعالی در جمع بدن و وج شد بد در حلقوم اما سبب مرض که و فون و مسرت مانند آنکه  
 در سرخچه مذکور شد و با این مرض در بعضی از بلاد شایع و در بعضی از بلاد نادر و کم باب است  
 اما علامات در مقدمه صداع و وج و رطوبت با مرض کشته روز دوم در جمع بدن  
 فظلهای سرخ اوعالی لون بروز نماید که به زودی منقل هم گشته و جلد سرخ مانند کل اعضا  
 کرد و جلد خشن شد و در لکها از نماند کشته و وجنا کشته و اما بی در صورت پدید  
 وج کل و سفید و زبان خنک و سرخ چنگ و حلقوم ملهت شد اما سر در روز پنجم در بعضی  
 غشای مخاطی حلقوم سرخ در سکر نکند صورت کدر و عضلات کردن متبج و وجنا ک کرده  
 و باشد که از شدت مانس و در نسی طفل محقو کرد عدد در باق و تورم شد چشم سرخ و احشا  
 وج در کوش زوده و نباشد که از شدت وج کل و اضطراب شدیدی غرض شود و با بد دانسته



بعد از بروز لکهای سرخ حقیقی که در دو علامت مخصوص بر چنانست نقصان بافتن بول باشد که  
 بعد از تمام مرض استغناء می غارض شود و از روز پنجم بروز بزوات که حالت نشاء مرض است  
 لوز از خواب جلد امتری کشته بشود چون فلان مایه چخته مفاصل شود و ابتداء زایل شدن بشره از  
 عنق و بعد از صورت و غیره بتدریج در ترتیب بود و هم بشره از روی زبان برداشته شد لسان  
 اخمر و نایل ان برامه و جنبان که در بدن وجع کل و سایر علامات خفت تا ابتدا ما علامات  
 فاعده بودن مرض است که علامات مذکوره غارض جلد حرمت بهم رساند و بالمره و حقیقت  
 با آمدن زبان و فی متواتر و نهال غارض وجع کل شدت یابد و با شد که وجع مفاصل مام حاد  
 ترکیب با مرض شود و یاز غارض مکرر کرد و با شد که لکهای مذکوره شد اما در وقت جلد  
 بهم رسید علامات نفسانی و دماغی و عسله لغت غارض شد زبان خشک و با من سناه بهم  
 بول و بر از چینه از کشته لکهای سناه در جلد بر تو نما پیدا ما ترکیبات مرض قانرا با ای چند  
 با مری و عروصه در مل ری در روز نین و خاندن و استغناء می بود اما تشخیص مرض بواسطه  
 وجع کل و از سر چینه مابا زاده شود زیرا که در سر چینه چشم و سینه و گوش مبتلا و در اینجا کل و مورد  
 کرد اما نقد متا معرفه آنجا که رفتار و با غارض بود و ساد بود و جسد و در ترکیب مرض شد  
 غارضات روی است و هم در اطفال مبتلایان بزرگ است اما العلاج مانند آنکه در سر چینه مذکور  
 شد مکان و بیشتر با کوزه بود و بیشتر نموده ملبسات و مسطحات و نشاء سینه و حفره از لعاب  
 خطمی نما بند و هر غرض از مغزایات نما بند و در میل ماده بدماغ وضع حلق در بن گوش و ظاهر  
 صا در اول در ساقین نما بند و چون حرارت بدن زیاد بود با سر که اخصه بنام با زود بدن را  
 شویند آنجا که حس مثل درم معده بود مقتضات از قبیل صا در اول و وضع حلق و آب گرم و  
 مسع در اربع درم معده بکار دارند و آنجا که لکهای ارغوانی مذکور در بدن بروز نما بند  
 بواسطه مقتضات و گرم داشتن اعتقاد در روزش گوشند و در نقاهت مرض از اثر هرودت خا از  
 او را احتیاطت مر نموده و معرفات استعمال نما بند بسیار سیم از فصل سیم  
 در جلد ری و او جهار وقت از حی لازمی که همراه بود با بروز بزوات در جلد که در وسط  
 بشره نقیری مانند سوره پدید شد و در جوف انار طوبی مجتمع و تبدیل بهم کشته تبدیل شود

جاذبات

جاذبات  
 و اعراض  
 و لغزانه  
 سینه

و کرده نموده می شد و هم در وقت تبدیل مابیت بریم قشر میز و حی مکرر کردند اما سبب مرض از  
 مراتب ماد است خواه بیواسطه و خواه بواسطه و اگر وفاد است و گاه سبب محمول بود چنان  
 چنین در دم مبتلا کرد و بغیر آنکه ماد را ببله داشته باشد و در هر حی و در هر فضلی می تواند  
 بروز کند اما علامات مرض دو مقدمه بود و نفر در غذا بهم رسید لوز و حی با وجع شاید  
 در قطن غارض و من و اعناء با پوست طبع و با زبانه با حرمت در نقطه و اطراف ان و گاه وجع  
 کل و پهلان دفعه و پیدا شدن غرت با آمدن زبان و اضطراب غارض کشته بعد از نشاء با چنان  
 بوم تسبی رخ داده بعد از تسکین بشره های سرخ شبیه سرخچه در اعضا بروز نما بند و بروز این  
 بشره ها تا بتدریج و ترتیب است که ابتداء در صورت بروز نموده بر ترتیب مراتب با سایر اعضا کند  
 یا آنکه در وقت وجع بدن بروز نما بند و در روز دوم صلابت در بشره ها پدید در وقت سیم  
 چهارم رطوبت در جوف انار مجتمع و در آنها مر و اید می لوز کردند که در وسط هر بشره نقیری  
 سر بهم رسید و از ان تغییر نما شد آنکه در انار پزده ها با طرف روند که جوف هر بشره منقسم  
 چند نقضا کرد و در روز پنجم ها الاخری در دایره بشره پدید کرد و با شد که از کثرت جلد  
 هر بشره مضاعف مانند دوزخ بر روی یکدیگر بنامه شوند و هم از این بشره ها در جفا و بید  
 ما ساند چشم و دهان و حلقوم و جمل در زمان بروز نما بند و بواسطه باشد که نفع در چشم  
 جمل بهم رسید مورث خرابی بشره انضام جمل کرد و در انوقت تسخ در بعضین بهم رسید  
 کشودن چشم محال و پره بینی کلین شد و منخرین زامسد و نما بد و حضرت در نفس و بلع بهم  
 رسید حقیقی که در دوی در روز هفتم بعد از بله که هنگام سیم مرض است قشر به حقیقی یا حقی  
 کثرت عنق و شدت وجع و عسله لغت و اضطراب هذیان و پهلان بدان غارض شده  
 صورت سرخ کشته اما س در صورت و اطراف بهم رسید رطوبت جمعه در بشره ها تبدیل بهم  
 کرد و در صورت زشت و بد نما چون صورت حیوانات شد تا مدت شش روز جمیع رطوبات  
 تبدیل بهم کردند و در انوقت بهم است که اندیادی بهم و یا از انشمال ان بواسطه عرو و بخدا  
 بالات ریسسه طفل هلاک کرد اما پس از آنکه رطوبات تبدیل بهم شد که در صورت سنا  
 و کند شود  
 که هر بشره  
 ان کنند و با لهما اگر سنا می بهم رسانند و حکم در او بظهور و رسید به افند و پس از تسخ

کوره بک با روغن زرد و مویز ان بد بد شد او نیز برود و زایل کرد و موضع هر سزا مدت  
 نقیصی بهم رساند و گاه صورت قدری بنفش ماند اما چون در بین مرض اسهال خارج کرد  
 و با من شدت داشت با شد مرض از آنجا هلاکت شد و با شد که برود با ماضی و با مضموم  
 و با از چنین برود با سطر از بودت فانی کشته مورت هلاکت کرد و با شد که بشیر بر آمد نکشته  
 و این کرد و با در است که از انداخت دم ابله و موی شود یعنی آنکه جای طوبت خون در بیشتر جمیع  
 کرد و با بصورت رعاف و اسهال لدم و بول لدم و بروز لکهای پنهان در جلد و کتب با من  
 شد و با نندند زمان هلاکت انجامد و با شد که حی اول دفع نکشته و منقل می نانی کرد و با شد  
 ناقص شده و در و در هم مرض هلاکت کرد اما اگر کبیات مرض النصاب در اما چون در و من طابا  
 و اسهال لدم معدی و معوی و ذات الریه و فاقه تقریبا ای ذره همان با معلوم با قصبه الریه بودند  
 اما نتایج عاقبت دم مزین کوش و درم فریند با موسر و با بروز در اما پس در جلد با در لایقی  
 بودند اما نقیص مرض چون واقف نباشد در ابتدا منقرض خواهد بود که مشبه شود با سرخچه  
 و مطلقه و سو سام و غیره اما از وجع نظیر زده شود اما انداز مرض مختلف است و در  
 ترکیب و تجرید و سن و شدت و خفته مرض چنانچه در مرض بقاعده و قوی قوی بودند جید  
 و چون مرض ضعیف و مرض مرکب بود در ایست و هم در وقت حمل و سن بخیر ضعیف و غیر  
 اما بود اما علاج چون مرض ضعیف بود در ایست جز ماطفیات استمال نمود و در بعضی از این  
 خارجه محافظت نمود و در پوست طبع منهل برقی دهند و آنجا که مرض شد بد باشد در وسیل  
 ماده بد مایع با ازیم زلا شدن ابله فصد نماید و چون برود با مایع با خرفند مقفات  
 جزایب زن و غیره بکار دارند با آنکه بدن را با در سما لی با در دلت نماید و خاد ضرر در  
 سابقین و با شویه و بسنخ و درجه تا خون از مایع مصرف نماید سادند و برای نوشند  
 مایع شیر و غیره از ماطفیات داده و از مغزایت مغز نماید و برای موضع در صورت تدبیر  
 از روغن بادام و غیره بود با سوزن سر ابله با اکتفا بنده تا جای آن در صورت کس نماید و  
 چشم و گوش و مصلی را از علول دار نکند و بنشیند و نافع است بمرج که من بیماری ماری در  
 صورت و بنکوتر است که قبل از بروز ابله در صورت مرم جویه مالند تا اثر بر و در بیشتر در  
 نماید با آنکه در استخاجی که مستعد به ابله میشوند و با آنکه برنجی مرض مذکور مبتلا باشند

حاجات بک

بدر

و با در طفولیت ابله مصنوعی در آنها گرفته باشند بک قسم ابله در آنها پدید کرد که در فشا و  
 علامات آن  
 هرگز از رویت دانند چنانچه نماید و حی نانی هم حاضر نکند و مدت در او مشرنا  
 ده روز بود و همیشه بشما منت می کرد و علاج آن که در نگاه داشتن اعضا و نوشیدن ملبات  
 ماطفیات است اما طریقه خدا مایه صغی و میان حصول آن بدانکه در سنه هزار و هشتصد  
 پوزده ۱۰۰ عیوی و هزار و دوست و چهار ده فیری چک از اهل ای ککلس موسوم به جید  
 تجرید بود که اگر ابله کا و لایه انسان گویند دیگر مبتلای مرض مذکور در دو سبب است  
 آن بود که وقتی حکم مذکور در یکی از دهات انگلیس و خری زادید که چند بشیر شبیه با ابله در  
 او بروز نمود و لی علامات کلی ابله را در او بعد از نقیص و نغمه معلوم بود که این بشیرها از کا  
 بشرد که ابله در او زده بودند آن دختر مرابت کرده است و هم حکم از ماده ابله کا گرفته بطبعی  
 چند گرفته در هر یک چند بشیر بروز نموده و دیگر مرض جدی مبتلا نکشته اند پس از این تجرید  
 جمیع دول فرنگستان صنعت ابله کو بی شیوع یافته و از آن تاریخ تا حال هر که ابله صغی در او کوبند  
 دیگر مرض ابله مبتلا نکند و چون همیشه ابله کا و بدست بنایند اگر از ماده ابله طفلی که در او به  
 ابله در او آمد با شد بیکر در همین فایده و با شد و لی لازم است که آن طفل سالم و ماده جید بود  
 زیرا که اگر طفل امری مزاجی بود آن طفل دیگر هم با مرض مبتلا شود و بهترین زمان برای کوبند  
 ابله قبل از تمام ماه شش بود که طفل دندان و لثه را در او زده باشد اما چون مرض مذکور در او  
 بود در مرضی که باشد می توان کوبید بدانکه بعد از کوبیدن ابله تا چهار روز هیچ علامتی در طفل  
 بروز نماید و اینها را روز چهارم در موضعی که ماده را کوبید اندک لکه احمری پدید در  
 روز دیگر صلب مانند که کشته روز پنجم و هجم شد و طوبی سفید در وسط او پدید و  
 مایل لاجری در اطراف او احاطه نموده و روز دیگر لون بشیر مرز او پدید کرد که اگر در این وقت  
 ماده برای کوبیدن بگرد و در روز هشتم مرضی حنفی عروض کند و بنده بع بشیر خشک  
 پنهان کشته بپند اما طریقه کوبیدن ابله بدین نوعت که شرط ابله کو بی با ماده ابله زده  
 نموده و نه بشیر جلد و زکند و می را که با شرط برداشته بودند جلد در وقت بشیر با شد  
 و موضع مذکور را با لکه چند تا ماده بر طرف نکند و فصل چهارم از کتاب آن

ما بریزک شده ن کبد

در حی و این اقسام آن بود بدانکه حی ذاب آن قسم حی را نامند که غرض شود بد و در وقت  
 و همراه بود با سکه کند و طحال دیگر سه گونه است اول نوبه با عاقد دوم نوبه غشی سیم نوبه  
 کبدانی و مرزانی اما حی ذاب با عاقد غرض شود از اکل سبزه جات نارس و از جنین چسار  
 ذاکر بسته به بلبل و مکافه خصوص در امکانه رطب در مکانه که آب برود بشرین داخل گردد  
 و در بلبلان خانه پیش از سار بکنه بود اما علامت آن در مقدمه کاه و من و وجع فطن و عنق  
 و ثواب و بی میلی از غذا و کراچی را من و صلاخ غرض و کاه بدون مقدمه احساس برودن  
 در اعضا خصوص در موضع نخاع و اطراف مزده قشره خفیف یا لرزی شدید مزده و جلد  
 لوز خود را باخته تا بلبل آن برآمد با نمرغی بکند که در صورت و ناخنها کوبیده با بیسی  
 کتیه باشد که حرکت در اطراف و کلین هم رسد و لی جرات اغضا نقصان نیابد بل کاه در نا  
 از جرات جنبی که در بعضی صیر صلب کاه غلظت کبد عمل لغزش و وجع فرادهم رساند  
 دهان خشکیدن موقع خواصه در هنگام سکه غذا در معدن باقی بود غرض کشته بعضی اوجاع  
 سادجه ترکیب با مرض کردند بول رفیق و سفید کشته طحال کبد بریزک شده احساس وجع  
 در شریف و بعد نمائند و بعد از آن که اختالت از بک زنج و منها تا دو ساعت طول کشد  
 بتدریج حس برودت و عمل لغزش باقی کشته بدن خاد و ملهبت شد بعضی مبتدیان در نا  
 چشم سرخ و جلد خشن شد صلاخ شدید و عطش مفرط هم رساند و هم بعد از چنانچه در نا  
 ساعت که این علامات بودند بتدریج صلاخ خفت تا فتنه جلد این روزم شد بعضی عرض  
 و بطی کشته عطش تشکین یافته عروق کامل نمائند بول را سبب مرض عروق رفته تمام خبر کرد  
 و نا شد که کاه بعد از عروق و من و استر خوا و بی میلی از غذا باقی ماند اما بقاصه بکر در نا  
 در روز ناز نازده و کتر از آن حی دیگر در هنگام نوبه و یا با ساعتی قبل و با ساعتی بعد عاقد  
 کرد بداند که چون نوبه مرزوز بود حی و ناظره و چون بقاصه بکر روز غرض شود غت و ناخا  
 که بقاصه دور و دور بود در بی نامند و با شد که عنبر مرکب زد با این نوع که نوبه شدید کرد  
 هنگام صبح مزده روز دیگر ظهر نوبه دیگر خفیف غرض کرد در نا دور و در سیم صبح نوبه شد  
 و در بوم چنان ظهر نوبه خفیف نمائند و اینها همین با سطر الغت نامند و با شد که افتا  
 دیگر از نوبه نیز با هم مرکب کردند اما حی غشی غرض کرد در نا و نوبه با عاقد و نا که

سینه

از ابتدا بطور غشی بروز کند و اگر فاصله دو نوبه در این جنس بکر و نوبه نامند آنکه در غش  
 و علامات او نامند آنست که در نوبه با عاقد مذکور شد و بی باشدت در نا و با نقصان  
 بگی از حالات نلانه و با شد که برودت عجدی کرد که مشبه شود با و با و نگاه مرکب شود با  
 بر تان و با شد که در وقت ظهور نوبه غرض کرد و نوبه در صدد و ضم معک بهم  
 رسد غشی روی دهد و نا آنکه جنبی لغزش غرض و مریض بخون کوزد و با شد که از شدت  
 صلاخ کراچی با اغما و غش غرض کرد و در نوبه دوم و سیم هلاکت رساند اما نوبه کبدانی  
 که با صلاخ حکما حی ذاب را نام خوانند عاقدت از نوبه است که حی ذاب همیشه بود و غرض  
 کرد در بداند بکر مرزاب در نا و در خواصه در نا سخا صکه عادی بجا با شد و اکثر  
 غرض شود بعد از رجعت از بلبلان مذکور اما علامت او نامند آنست که در مطبقه کد  
 که در بدانی در نا و در چند ساعت معینی خواه شد و خواه نوزد و نا آنکه بکر و بقاصه علامت  
 و حار همان مرض غش نماند و قدری راحت کرد و نا آنکه در ساعت مذکور لرزد و با جوش  
 که باز با دی نمائند و با شد که این مرض در نا و با شد مطبقه غرض و بعد از نوبه ناچما  
 روز بتدریج نوبه کرد و در مطبقه نیز نازده شود و با سطر سکوت مرض در ساعت  
 دوم با سطر نیز سیم از عروق چهارم از سبب اما و فشار مرض با شد که نوزد هلاکت رساند  
 و اگر نوبه شد و دوم رچی زد کبد حاصل کشته مورت هلاکت کرد و نا با همراه بود نا  
 استقامت حی اما انداز مرض چون معالجه لا یق نمائند در هیچ بلت از اقسام نوبه مرکب با  
 و چون نوبه غشی بود و بزودی علاج نمائند در نوبه سیم بقیا هلاکت انجامد و هم چون  
 نوبه با در نوبه بود علاج صعب است خواصه نوبه ربع اما شخص اگر چه کاه مشبه شود  
 با حی مطبقه و در نا با سطر علامات مخصوصه نوبه در نوبه سبب سهولت شخص آن  
 کنند اما نوبه مرض غلظت کبد و طحال از وقت دم و استسقاء از آن نابت بود و کاه در بد  
 شود اما تادی دماغ از دم اما العلاج در حفظ صحت چون شخص مسافر نازده شود در نا  
 که در نا شایع بود نا بلبل از اثر برودت خارجه بلکن را محافظت نمود و نا که رطبه و نا  
 و تخم مرغ برشته و در هفتاد و نازل نمائند و صبح شام حی الا مکان از منزل بیرون

برون بنامند و چون لا بد بیرون نماندند بدستمالی دهان و بینی را که برسد تا هوا بجوی مشتاق  
 نگردد و مشد را مثل نگاه ندارد و غده خاخره ناول نماید و چون خواست از آن مکان  
 رجعت کند چندی در کوهستان ببرد تا استقامت طبیعت که بر او نباشد از ابله کرد و بجز آن  
 است که در آنکه مذکور روزی با یک کتدم کند که بنوشند و م ساکنان آن بلد را رفتار نمودن  
 بدین قواعد از روی مجرب است اما چون نوبه در بدن از آنجا که اگر همراه بود با استلا  
 مسکن چون خفیف بود با استلاء رفع استلاء نموده و بعد علاج نوبه کنند و الا استلاء رفع نوبه نمود  
 اناطه نشان علاج استلاء نماید و نیز چون نوبه ساذه و خفیف بود تا سه نوبه در علاج امال توان  
 نمود ولی چون شدید بود با نوبه عتی بود لازم است که بد و در ضربه دای صند نوبه استعمال داشته کرد  
 رفع او که بشود اما الی علاج در نوبه ساذه باید وقت بروز نوبه و در دم هر یک از حالات ثلاثه از  
 بروز حوی و عرف <sup>سمیه</sup> و فاصله دو نوبه را هم <sup>تین</sup> نموده بکساعت قبل از بروز نوبه معی از اینهون  
 دهند تا از هیچ و فی در حالت نوبه رفع آن کرد و مقدار اینهون در وضعیم کندم و بزنگ تراز  
 آن را کند می و در ازاده ساله را دو کندم و سایر هر سه کندم بود و در روز دوم مطبوخ <sup>میت</sup> میست  
 با کسه که بهر بیض نوشاند که اگر از این رفع نوبه شک و بعد از رفع تا چند بوم از رفتن بخاموش و ناخیر  
 برودت هوا و منلی ساختن مسکن و از فرقه که بطبه اجناس نمانند تا آنکه محضوظ باشند از ننگ و  
 عود و آنچه که از این رفع نوبه نشود می و سایر نوبه را با اعاده نموده با ساعتی قبل از نوبه سازند  
 مشغال نیک فرنگی در کی اب رجعت بنوشند تا رفع آن گردد و چون از این هم رفع نکرده که کسه یا  
 از نیک دهند تا کلا رفع آن شود با بنکه در روز سه خود کند که را شش همت نموده ساعتی  
 یک همت بنوشند و با آنکه یک کندم از نیک را در وقت کندم قند خوب مخلوط کرده <sup>شبه</sup> ساعت  
 قبل از نوبه سه کندم از این کرد تا نوبه در وقت هر کردی یک فحجان <sup>میت</sup> لسان خطی بنوشند اما  
 الی علاج نواح نوبه برای بزنگ شدن کبد و طحال خجانت و زلومشع ذراع در موضع استعمال  
 نمانند و در رفتن جبال و بلدان که مرض مذکور در آنجا نباشد تا نشت و برای سواد <sup>تغیر</sup> لغضم و غیرت  
 موا ا و نوبه مر چون خطیانا و افسطین و شراب قابض بنوشند و برای رفت دم املاح <sup>سید</sup> جلد  
 بنوشند و در <sup>سید</sup> سطرار با کحل مل با روغن کرچک و نشانه بطن و نشانه نگاه و اواسطه صادا  
 و غیره که نگاه دارند و در سد طحال که کبراهن نشاندک مشع ذراع در موضع جسد

و غیره

و هم چنین است مسفره

و به سیلاب و جبال زدند و برای استسقاء مقویات و ادویه مره چو قه طور بان و عرق فلند  
 بنوشند که هم این دو به نافع نوبه بند و هم قاطع نوبه است ضمیر اما الی علاج دو نوبه عتی لازم است  
 در صحن عشق تا بعد از نوبه زدوی کند که دهند که تا در وقتا به مشغال کند که بعد فعات استعمال نمانند  
 و هم دو نوبه استعمال کند که می توان که قدری از زینک استعمال نمود که تا نوبه نفع و یا آنکه تبدیل  
 به نوبه سالم کرد و در آنجا که علامات سکته بود می توان فصد نمود و هم ادویه جلد به چون مشع  
 بن کوش و خاد حردل در سابقین نافعست و بعد از تبدیل عشق نوبه ساذه علاج آن کتد اما  
 علاج دوحی را بر لازم باشد استاء غلک فرنگی بر نشاند و بعد از آنکه کند دهند و چون در آن  
 قسم از نوبه کبد میل بریم نمودن دار و قبل از حصول دم در کبد ارسال علق در موضع آن نموده  
 و در صحن را به سیلاب فرزند که بغیر از اینها لجه بدن بنیست و بزودی مورت هلاک خواهد  
 شد و هم نافع است استعمال از زینک که اگر نفع آن نمود <sup>باب</sup> <sup>شبه</sup>

علامت

بسم الله الرحمن الرحيم

بنا لازمی زینزال در سر مرض اجالی مثل اینکه زبان چند نایز پیدا کند با بن لوزن لاکن  
 معلوم بناشد که کدام لون در چه مرض ظاهر شود اما بنا را می آید سیل در سر مرض به تفصیل  
 کله نیک علم مرض از دیگر نیک نیک مدیکال علم طبع کله نیک شیر و دیگر علم جراحی به  
 خصوص امراض بر دو قسم است یکی امراض باطنی که ملادی آن زکری بند و او متعلق به کله نیک مدیکال  
 است و دیگری امراض ظاهری که ملادی آن کتیر کتیر بند و او متعلق به کله نیک شیر و دیگر علم جراحی است  
 کله نیک مدیکال بدن مینی که جراح باید حکما علم طب بداند و الاما لجه درست نتواند نمود لکن طبیب  
 محتاج به علم جراحی نیست لادقیقی بیان لاما لادی یعنی تقریب ناخوشی بدانکه هر چه را تقریبی لازم  
 است خواصه امراض را و تقریب مرض است که خالیست کفنه که مرض حالت استعدا دقت غیر طبعی که  
 ولادی شود در بدن حیوان که بواسطه آن حالت اضطراب و استغنی در جمیع بدن با در بدن عضوی  
 هم رشد و هر مرض در بدن را در یکی است که تغییر کند و تغییر بعد از مرگ بدن شود و دیگری عمل  
 او است که مغل شود و در جمله ملزومات است که همه مرض را بداند زیرا که معالجه رفع سبب است و چون  
 سبب ندانند بطول انجامد چون همه بداند با باشد که مرض به بقعه رفع کرد و استعداد او نیز  
 میشود که باعث همه شود چنانچه سینه پهن کردن کوناه و دندان فرم مستعد سکن است و چون صاحب  
 این استعداد و شرب با در خورد سکنه دت دهد بر ایست سکنه استعداد او است و این استعداد قبل  
 از مرض است که بفراشته لکتر و پسران کوبند و دیگر از جهات همه ضرب بر مثل آنکه شخصی بزخم  
 خور و با بپند و این را بفراشته لکتر آکاری نیل کوبند و دیگر همه مخصوص است که بفراشته لکتر  
 مثل آنکه چون شخصی صاحب مرض جرب بخوابد جوب بگیرد با آنکه نذدن نا باک رود کوفت با سوزن  
 کرد و اینها همه مخصوص است و دیگر همه مودت است که بفراشته لکتر آرد پسته کوبند مثل خازن  
 و سایر و غیره و دیگر از همه مکاتبت مثل مکاتبتای رطب که باعث جوی امراض شود و اینها همه  
 آنکه میبکند و بنده ای در سبک امراض عمومی بدن سری بودن دکا می نیز مری است مثل دبا و این  
 بواسطه هوا است مثل اینکه بکوفت تمام مردم همه کوبند و در چند وقت نماز شود لکتر کن نا زبان  
 امراض سری مثل سرخچه و همین ماریب با ستم اما لادی یعنی علامت مرض بدانکه علامت مرض  
 علامت طبی است که در ناخوشی احدت هم رساند با کتر شود مثل هوا سحر ظاهری که در مرض

شیر

بان باد شود با بر عکس کم کرد و با آنکه علامت است که در خالت صحت بود و در مرض فویدا شود  
 بی دهند بان و شرفه و غیره با آنکه علامت است که قبل از مرض بود و در مرض تغییر کند مثل اعمال  
 بدن ستمان لکل علامت موضعی مثل وجع عین که در وجع عین تمام بدن صحیح است مگر چشم و  
 این علامت موضعی است ستمان آونی آرد با ستمان زینزال علامت عری است مثال است که  
 عری است یعنی همه بدن را از آرد و فتم ستمانیک علامت عارضی و عرضی عارض شدن جز نیست  
 بواسطه مرضی مثل استغناء که همیشه عرض است که چون قلب پاکند یا طحال ناخوش شود استغنا  
 حاصل شود و همچنین است اقلج که چون ضده بدناع خود اقلج حاصل شود که پس کای ستمان  
 امراض رکنه مثل آنکه صاحب مرض سل سرخچه پیدا کند یا آنکه چون طبعی سرخچه دارد ذات البریه پیدا  
 کند و همین بر دو قسم علامت ماسبق مثل آنکه چند روز قبل از مرض مری و خشکی و کالت تبهم  
 رسد آن و این و در در مرض نفسا اکای حالت ترا بد مرض اما لک در مرض دکام خالت نفسا  
 مرض نیست کتیر مری که متصل باشد و متصل نیز بر دو قسم است یکی متصل منظم که بری آرد کوبند  
 و دیگری غیر منظم که سان بری آرد کوبند این تره میان مرضی که اینها خالت منظم باشد و  
 منفصل نیز بر دو قسم است منفصل منظم مثل زنبه که وقت و معین است و منفصل غیر منظم مثل وجع  
 که وقت معین ندارد مثل آنکه یکوقت می شود در سه روز و یکوقت نیست روز و جت نماید ما لادی  
 اگر مرض خاد و مرض خاد است که زودگذر باشد یا طولی که با زود به شود یا زود ممالک کند  
 مثل مخفه ما لادی کوبند مرض مزمن و مرض مزمن است که بنا طول کشد و با سلات باشد مثل تقریب  
 مزمنه ان انتهائ مرض دان نیز بر دو قسم است یا آنکه عاقبت نام بر کرد که بزبان کپله کوبند  
 یا آنکه عاقبت نام تمام بر کرد مثل آنکه بسای شود که بعد از رفع شدن مرض ذات البریه سرخچه نماید  
 این که بزبان ان کپله کوبند که و آله سانس نقاهت مرض و شوع و در مرض ما رکن دویم که تغییر  
 است که بفراشته لکتر ان ادکیت کوبند و این تغییر یافته با در جرم ما ببت که عبارات از ترخا  
 باشد مثل خون و صفرا و عرق و بول و اودا بفراشته لکتر و سیمان دیکند کوبند و یا جرم صلبی بند  
 تغییر کند مثل مریه و کبد و امثال آن و اودا بفراشته لکتر و سیمان دیکند کوبند و بعد و طریقی  
 تغییر یافته را پیدا کند اگر جرم صلبی باشد از تغییر کردن معلوم می شود و اودا انا توی بنا لادی  
 کوبند و اگر جرم مایعی باشد به تجربه کردن معلوم شود و اودا ان نشیب کوبند مثل آنکه در مرض

بنا بسط فند در بول پیدا شود و این به تجربه کردن معلوم شود و چون بخانه بر بیدند  
 در بول صفراست یا نه این به تجربه کردن است و بعضی چیزها بر اسطه در بین معلوم شود  
 مثلا که جرب بر اسطه جوا بنبت که در جلد بافت شود و تشخیص از باد در بین معلوم شود و هم چنین  
 چون ماده از عضوئی خارج شود و پشان بلبم دریم متر در با شنند با دزه بین معلوم کند و اینرا  
 بفرات که گمان میگردید که کوبندوی ناستک تشخیص مرض و تشخیص مرض داده می شود از جمله  
 و علامات از دژ و اما ناخوبی و علامات که از تشخیص مرض دهند پس دوی ناستک کوبند مثل  
 آنکه در بخانه علامت چند زمان علامت خادی میزند بین ناستک علامات که مخصوص بکرم  
 است که چون علامت پیدا شود دلیل کند بر مرض بصری مثل مرض قلب که چون صدای او خمد  
 شود بدو در مرض قلب چند بکرنبت سبن فریات با اب ز کیف علامات که بواسطه منسه معلوم شود  
 اسپکسان علامات که از چشم پیدا شد مثل اودام و غیره یا بال پاریسان علامات که با لامنه معلوم  
 شود مثل کرفتن رحم و هم چنین در بعضی وزی جلد که با لامنه معلوم شود و هم چنین میل انداختن  
 دو مشت که با قوه لامنه معلوم شود در فانی و نانی بودن جرب کوبان چری که با بندنک معلوم  
 شود از قبل متورم بودن طحال و غیره اسکل ناستان چیزی که با گوش شنوند مثل صدای قلب و  
 صدای محل زهره و غیره پرو ناستک پیشی که کفین خالات مرض است پیش از ظهور آن حالت  
 و هم چنین تنهای او و دوام او پیش که کندی شود از سبب علامات و سالت و دوام و مزاج و  
 مرض و چون تشخیص مرض دهند و همان ساعت پیش که کندی بر تشخیص بقراط کوبند بر سرستک با  
 زنت مان علاج اندی کاسپان اشاره بمالجه اشاره استعمال کردن او به جانت مرضی بواسطه  
 فلان حالت مثلا در طبیعت جنس اشارت که مسهل دهند کند و اینوی کاسپان اشاره بر  
 خلات مثل آنکه در فلان مرض اشارت جبهه دهند لکن بواسطه آنکه مزاج او قبولی کند اشارت  
 بر خلاف است و هم چنین در ذات الحجب فصد کردن اشارت لکن که صاحب بیمار ضعیف باشد  
 اشاره بر خلاف است بروی که کانی علاج قبل از بروز مرض مثلا آنکه طلی بر جبهه دارد و بواسطه  
 آنکه مینا داخل دیگر بر سر جبهه که داخل سالما از آن منزل بیرون بر بندرت مان کور است  
 علاج جبهه دفع کردن مرض و اما و غیره زنت مان سمیائیک علاج عرض مثل آنکه تشخیص مرض  
 سل از دو بواسطه وجع خواب می رود قدری اقیان با و دهند که وجع را کم نموده و خواب رود

در این کتاب در بیان تشخیص مرض و علامات و امثال اینها که در این کتاب مذکور است و در بیان  
 کتب معتبره که در این علم نوشته شده است و در بیان کتب معتبره که در این علم نوشته شده است

لکن مرضی نشود تا آنکه تشخیص استغناء از دارو را بکنند و اسطه آنکه مبادا ضعیف لغرض حاصل  
 گردد لکن استغناء دفع نشود زنت مان دار تک تدبیرات چینه حفظ صحت که بیدار باشد خواه در  
 صحت خواه در مرض مثل آنکه در روز فلان غذا خورد تا آنکه در روی غذا کی تراب خورد تا این جهت  
 یا مان لکه در آن که بموضع استعمال کنند مثل چشم دردی که بر لفات ذنک ما لبدن دفع شود  
 ماین زینه زال دوی موی که اندرانی دهند مثل آنکه چشم دردی که بواسطه خناری باشد و ای  
 موضع خوب نشود مگر دوی اندرانی ممتا لکتاب بخونا الملك لوهاب

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در این کتاب در بیان تشخیص مرض و علامات و امثال اینها که در این کتاب مذکور است و در بیان  
 کتب معتبره که در این علم نوشته شده است و در بیان کتب معتبره که در این علم نوشته شده است

بدانکه کل امراض را منقسم بدو باب کردند و باب اول او دوحی است و حی و عرض است و مرض است  
 لکن چون در هر حی و حی منست بدین واسطه در امراض نیز دانند و بعضی نیز باب کوبند لکن در پیش  
 بفرات که در باب دانند تفصل ده باب باب اول در حی و حی و این باب شامل بر دو  
 فصل است که یک فصل او دوحی منست است که لا فور کنی و توه و فصل دیگر در حی منفضل  
 است که لا فور کنی تر بیتان کوبند اما حی منفضل او نیز بر سه قسم است اول حی و حی که فیو  
 آفیه کوبند و حی منخرقه که فیو بفرات کوبند سبب حی که همراهی رود با فوران جلد  
 از قبیل سرجه و سرحک و غیره که فور راپ تف کوبند با حی و حی که در مالدی بستی لان سیه  
 یعنی امراض طاعونی و عوی که خلق با کوبند و مملک با ساند و بعضی از آنها حی است و حی  
 با حی است و اکثری سری و بعضی بدون سری است و بعضی از اول سری بنبت و بعد سری می شود  
 و از حی این مرض است و با طاعون منخرقه بعد از جلت حرقه بواسطه بخوردگی با سبب سبب در  
 نقل اما سیرن یعنی او را و لکن آنها با حی است و همیشه در یک موضع است خواه زهر خواه حلق و غیره  
 و در باب اول در دیم خون فاسد است یعنی مانی است لکن در اینها چون غلظت دارد و هم نیز

در این کتاب در بیان تشخیص مرض و علامات و امثال اینها که در این کتاب مذکور است و در بیان  
 کتب معتبره که در این علم نوشته شده است و در بیان کتب معتبره که در این علم نوشته شده است

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در این کتاب در بیان تشخیص مرض و علامات و امثال اینها که در این کتاب مذکور است و در بیان  
 کتب معتبره که در این علم نوشته شده است و در بیان کتب معتبره که در این علم نوشته شده است



ثبت شدت کند جلد خشک و بی قشر بسط و کمر کردن زبان خشک و شقان دار شود با سر او پناه  
 مرگ شود و درم چنین لب و دندان نیز بار دار کرد و چون در معده متار کنند با بودن و جحس  
 درد نکند استغای طبل زبا شود سرد بانی مانده و مدیوع اوج نیست مگر هر طوبت درد متغی  
 و در بعضی کی خون دار و این علامت بدات و در فاعداست که در این هفته یا اختار اطلاق کند  
 بول می تواند دفع کند چنانچه در بعضی میل با بداندان نند و عمل نفس پیدا کند بواسطه زکام زبه  
 و مرض محرکه زبا در میل از زبه تفرج شدن عضوی خاصه و واضی که در روی او خا بنده از قبیل کحل  
 و زان و غیره در این حالت باید مرعز از مرعز ساعت بیکلر خون با نند و اگر لحانت کند با مشع انداز  
 عضوی زان موضع نیز متفرج کرد و در بعضی همیشه در جبهوی چیز موهومی است که بغزانه کرف لاری  
 که بند و چون مرض شدت کند و زهای ج دست متحرک کرد که بغزانه سوب ساد دندان کو بند  
 و ناخوش از سینه زبا در اند که عبارت از فلقو اضطراب باشد با بر عکس و در بعضی از بته عده  
 که خود زهای کشند بدن طریق که اگر در جای مرغی متا زل انا باشد خود زبا با بن افکند و می شو  
 که در سینه با چاه دم ناخوشی بر کیند و زبا در ناخوشی تا با زده با شازده و در انت و در بعضی  
 ثابت و بیست و در در زلو لکند از وقت نشافض کند اما طالت سیم خالت دکم که عبارت از بعض  
 مرض است و اینست که چند مرض بافت منتهی شود تمام علامات کم شود با بر جلوز که نشان مجرب  
 یکی بیای مرعز است که مبتدا حق مزاج کند و کم شدن انما بر علامت خوب است و علامت بز که  
 کردید ز خود مرعز است بطریقین و علامات یکی بکر و شنای چشم نرم شدن زبان مرطب شد  
 دهن بشطام شدن بعضی که در ضعیف است کم شدن تبدد نرم شدن جلد آرام شدن نفس زبا  
 شدن شنه زبا در شدن بول رختن شرات که در سینه و سگم بزبا اما خالت چهارم خالت کم و  
 سالتن با منند که عبارت از نفاقت باشد و در اینجا ناندیست برهنه تا بند و در اینجا لک چند  
 چیز پیدا شود و چند چیز در جین مو اما سرد پا و شک و مانندنا و زایل عقل و معوقی سامعه  
 می شود که در یکمضو تا نقر با هویدا شود خاصه در اطفال که در دهن شان کبر و برهنه  
 در بز دکان بیشتر در شصت با هم رسد و می شود غدا داب دهن مؤوم شود و در فاعداست که  
 در اینجا لک مرعز زبا در ضعیف شود لاکن در بعضی مگر شود چنانچه مرده نانی که ضعیف بوده  
 اند بعد از دفع محرکه زبه شوند و بعد از دفع محرکه زبا می شود که شخص جو بصیرت باغ شود

و همیشه اختلا در دنت دهند و هرگاه مرض رو به بدی گذارد و به عافیت منتهی نشود این علا  
 نطهور رسد بعضی ضعیف شود بمثل خطاطه چنانچه از زیادی ضعف فرعه او ای توان بر جلد  
 خشک نگرند یا آنکه عرق کند و از فرق سرد و ریح است و لکه های پناه در اعضا نمانا با ن شود  
 او را بفرانه پیری حتی کو بند اما زبا در شود نفس کشیدن بطریق شود که در دو دقیقه نفس نکشد  
 بعد بیای نفس برزند زبان دراز کلفت در وقت بیرون آوردن با زهر زبا در او پناه رنگ و  
 چنین لب و دندان با در پناه از زده های زبا در که عبارت از غبار باشد به سخن چندین  
 دماغ در وقت نفس کشیدن حرکت کند و در بعضی اوقات حالت عطشی پیدا کند که عبارت از کان  
 کشا باشد خواصه که جوان باشد و اگر اطفال باشند کما لیبیک پیدا کند که عبارت از متاد  
 اعصاب باشد و در بعضی بدید شود خواصه در صورت و یا در میل بر هم برسد و بسیار  
 شود که در هفته سیم که حالت نفاقت است چنان پیدا کند که مرض رفع شده و بیای شود که بک  
 دفعه شکم درم کرد و وجه کبر و اسفراغ نوزده میگرد بدن خنده است که تفرج امعاء زبا در شکان  
 عده که روزه را سوزان موده و اطلاق در فضایی شکم ریخته و پرده صفقان مؤوم شده و کفی  
 و با بد دانت که مرض محرکه سد اختلاص صورت دارد که معلوم شود از بعضی از علامات دیگر  
 بعد صورت درمی که بغزانه لفر ما نیلا ما تو ا کو بند و این صورت پیدا شود زبا در این خط  
 و با قوتان و رفتار او معلوم می شود از عظم بعضی و حرمت صورت و چشم و صداع شد بد و در  
 است که این علامات در هفته دوم نایاب شود و در صورت بقوی که لفر ما ناکی کو بند و  
 این صورت هویدا شود زبا در بدن ضعیف بقوت و این مزال بدن یا طبیی است با بر واسطه ناخوش  
 چنین شود و بیشتر اینجالت نتیجه خالت اولت بدین معنی که می شود که با تبدا ز خالت اول اینجالت  
 عارض شود و این نتیجه است تا آنکه زبا در ابتداء بصورت ظاهر شود علامات زبا در می شود از علامت  
 عصبی که عبارت از هندان و متحرک شدن او طار و شیخ اعضا و عمل د اعصاب ضعیف بقوت نند  
 در چه فواق زبا در اختلاص عضلات صورت که از این علامات معلوم شود که صورت بقوی است  
 سیم صورت بی قوتی و ضعف زبا در است که لفر ما ادی نمیکت کو بند و این صورت نیز با بطنه مرتبه  
 دوم است با از ابتدای علامات و پیدا می شود از ضعف بسیار و بقوت بدین و صفات



صورت و اغما و جسر البول اطلاق نمودن پیاختار بخار زباد و در تخمین سباهی زبان سفید  
ظاهرا شدن لکه های سبزه و اعضا و در معرفتی شود که یکی از این صورت را بهم رسد و گاهی  
مخرفه نیز همراه رود با برقان که او را جنوری فذات کبری می گویند که سبب آن زکب مخرفه با برقان  
و در اینجا مملکت انانوی می آید که سبب آن زکب مخرفه است که با سبب فیرج کردن صاحب منصف شود  
و تغییرات در این منصف مخصوص یافته امعانت خاصه در روده و فاق که انتهای روده صائم باشد  
و اینست که بول آن و بی آنکه عیانت از آن غدهای پوست بلم صائم است منفع شوند و آن غدها  
مخصوصی هستند بدین طریق که با غدهای روده های دیگر تفاوت دارند زیرا که هر چند از این  
غده ها با هم جنبش سکل با زای پیدا کرده و این غده ها مخصوص صائم و ناغده هستند و در ابتدا  
این منصف درین غده ها که درم خاصه ظاهر شده و در آن ایام کله سخی دوست بلغمی که در روده  
اینان است نرم شود و چند نقطه کسری در روده پوست بلم ظاهر شود که شبکه مانند شود که  
بدان رنگ کله که سبب منصف و در ابتدا هفتاد و دوم و درم زباد و رومی پوست بلم نیز پیدا شود  
و در آن کلی او بسدل چاکسری گردد و در آن وقت شبکه مانند که نماید و اندر زخم نادران هم  
تمام منفع مشک و این تفصیح در فاعداست که تنها پوست بلم را در رومی پوست بلم نام سولر افرا  
گرد و در بعضی اوقات تا عضله نیز منفع شود و چون از آنجا در تمام مملکت و چون تفرج  
زد بک صفای رسد طبعیتان سوزا خواص منصل کرده و نکند از صفای رسد و در بعضی اوقات  
طبعیت خود منصل کردن ندارد و صفای نمودن شدی کند و از روزه بست و یکم تا روزیست  
هشتم منصف منصفی حاصل کند که آن از آن موضع منفع بککل با زای و خاکسری رنگ لبها  
که دیگران رنگ را ندارد چنانچه اگر بعد از ده سال آن شخص منصف تمام شدن غده ها بهما  
و بک ملاحظه نماید و دیگر تغییر یافته در لحال شود چنانچه طحال منورم و این و پوز خذانت  
و دیگر کل آن منصف بیک که عیانت از کله ها صفای باشد منورم و در بعضی جوان گردد  
و دیگر وقت خون و فاقهای حلقوم است و می شود که ربه قانقر با گرفته و در بعضی کند بک  
باشد و در بعضی هر پوز خذانت اما اینا کلازی یکی از اجزای مخرفه باشد است بر شهرهای که  
جسمت در او با رانست که بواسطه زباد و هوا منصف شده است مخرفه شود و درم پوست

تفصیح

ای دملک هم بواسطه تر تال زبک یعنی بواسطه نرسیدن مثلا اشخاصی که گفته است آن ذکر  
که هستان است چون در شهر رسند در چند وقت بعد مخرفه که بر بند زباد که هوای که هستان با شهر  
تفاوت دارد و حجام بواسطه غصه زباد خوردن بجم بواسطه زباد خوردن غذا و هم چنین در  
غذا نیز باعث مخرفه شود چنانچه در زمان فطری مخرفه زباد شود ششم بواسطه هوای منصف که سبب  
و غیره باشد و سبب صلاح خانه و بناغ خانه که در شهر نیز همین احوال دارد هفتم بواسطه افضا  
سن مثلا آنکه از پوزده هم سال تا سبب یکی من مستعد این مرض است و زباد با با است که کبی  
دفعه مخرفه که در وقت استن نیز مخرفه بکند و مردمان نیز نیز بکند و گمانند که مرض سبب از آنند نیز  
مخرفه بکند و مرض مخرفه مسری نیست لکن چون چند نفر از صاحبان این مرض را در منزل جمع کنند  
مسری بود و یا ناستک در چند نفر بواسطه علامت از زباد با استانت شخص را در آن او که حی  
ذاتی است در فاق شود و او را بویع و باقرقرات و طحال منورم و در آن سر و پوزده با آن  
کلی در بدن صدای میزند و در اما سر طحال نیز فاق لدم امعا و از این علامات مذکوره اشانت شخص  
دارد شود و در مرض مخرفه می زاید مشبه شود با حی بی و این در چند روز معلوم شود و هم چنین  
مشبه شود با سرخ و سرخچه و امتدای منک و با و در صفای و ناخونی کلیته و با سر سام که  
چون در سر سام حرف زبک بیان خواهند شد پرو ناستک در حی مخرفه بقیاس بدین کوی زبان کرد  
لکن نبوی چند می توان گفت مثلا در اطفال پوزده سال که مخرفه بکند بکند بکند بکند بکند بکند  
و هم چنین در مردمان متوسط شهر بفرات تا در شخصی که عزیزا و لا بت باشد و سبب مخرفه که  
بواسطه غصه باشد می توان گفت کشتانت و اگر مفدمات مرض نیز با طول کشد پیش کو  
بدات و چون صورت ناگهانی یا صورتی میبک هم رسد پیش کو بدات پیش کو بواسطه علامت  
هدیایان علامت بدات اطلاق پیاختار نیز بدات مخرفه بود و اطاردت نشان بدات  
اچا شد بد علامت بدات خوردن در مدتی و در مدتی و در مدتی و در مدتی و در مدتی و در مدتی  
دیگر شود نیز بدات خاصه چون با زباد زکب شود با سرخ نیز علامت بدات فاقرا  
دهن نشان نکند و چون روده سولخ شود قطعی است که اگر مخرفه بواسطه ای دملک  
باشد پیش کوئی او موافق ای دملک است لکن می توان گفت که در ای دملک مخرفه مرکب زباد  
و چون مسری شود پیش کو بدات تر تان اول بدانت که بسیار می شود که مخرفه بد

دوا و غدا رفع شود اما علاج بسیاری از حکماء فرنگستان در ابتدا بهر مرض چون گفته اند او  
 بدانت فرجند رفع شد و برخی دیگر با ابتدا سهیل و معی استمال کردانند نیز میفند بنفشه لکن  
 علاجی که بهر تجربه رسد است بخت در این علاج روا شاد است اول آنکه رفع فساد خون کند  
 و مزاج قوت دهد و دوم آنکه کاری کند که علامات اعصابی که شد با ترفع کند از قبیل  
 هذیان و غیره تدبیر اشاده اول آنکه منزل مرض بزرگ باشد و جهت زیاد دان منزل نباشد  
 و کاری اناطه زیاد از هیچک و بخت درجه نباشد دخت و لباس از آنجا بشیر دهند و کفان  
 زیاد در روی نه اندازند و غذا آبگوش صنغی از قبل آبگوش مرغ باور دهند و آب شامیدن باورند  
 مرقه که میل دارد و چون چینه بکسان برض ممانت نماید قدری لثاب جسطی یا اسغریز با مانا  
 الشیر یا لثاب به دانه و از این قبیل مخلوط با آب نموده دهند و اگر مرض شدت نداد و در تدریج  
 شد بد بخت آب بهر شیرین با سبب غصه می توان داد و چون مرض نقص کند و زبان پاک شود  
 دهند و شور با نیز میفند است چون گوشت دهند ابتدا گوشت جوهر و کبک و گوشت اهو و  
 دهند و چون ضعف زیاد داشته نباشد شراب خوب کی مندا ما چون کتر شون شراب است که  
 علامات که حرمت لون و چشم و حرارت می توان بکفصه کنند بازا لودر پخت کوش اندازند  
 و در اندر آن نرمی معدنی دهند و اگر بدن زیاد و قوت است و بعضی ضعیفات در اینجا  
 الطب ردی و کافور و مشک و از میل لثاب استمال کنند و چون در شامی مرض صنغی زیاد باشد  
 دواهای بلخ از قبیل حطابا نا و اسپین و پوست کینه و غیره با شراب دهند اما اندر شام  
 دوم که با بد کاری کند که علامات مضطیبت و اکم کند ابتدا رفع هذیان را کند بد  
 طریق که اگر هذیان بواسطه بویست مزاج نباشد اما له نماید یا دروغ کرجک و اگر بواسطه  
 کتر شون است طلا به از ج ذوب بشانی بازا لودر پخت کوش اندازند و دیگر کم خوردن اعانت  
 و علاج اوجت الماء کند و چینه زله ربه آبکا دهند و اگر ذات لیه نباشد فصد نمایند و  
 اندرون کافور دهند و چینه رفع فرجه دندان مشک دهند و اگر عفان زیاد شود رخ در  
 پشانی بندند و اگر رفع شود آب سرد و سرکه و نواج نشو کنند و پخت کردن نواب سرد  
 ریزند و خصیبت زانا آب سرد شود و چون از آنها نیز رفع نکند با بد نمیشد کنند با  
 اسباب فر چون وجع شکم باشد خما در تخم بزرگ و تخم کمان کنند و چون اسهال بخوف باشد

مسب

شعلت با نواج دهند و ذغال نیز میفند است و چون از آنها شود سرکه دهند و اما له با  
 مزیاک و شعلت کنند و چون اسهال موی باشد رخ در شکم گذارند و مچینا ماله از رخ کند  
 رخ نیز بخورد و اما له از شرکه سرب نیز تا وقت چینه رفع استسقای طبل ذغال دهند و چون رفع  
 نکند با اب و ذک و زنگی هوی او را با نواج خارج بود جهت رفع حیل لول با بد میل اندازند و چینه  
 و زعفران را پس زالو و ضا دندک اندازند و چون موضع تبدیل مجروح شدن کرد بواسطه جوا  
 زیاد بر روی آن موضع از موضع زانا آب کافور و سرکه سرب بشویند و اگر زخم شکم باشد در تخم  
 با کافور بطور مرمم اندازند و چینه رفع حرارت جلد سرکه با آب سرد تقابل مخلوط نموده بقا صله  
 دو ساعت تمام بدن را بشویند فصل چهارم در پیور آب تیف یا اکسانیم یعنی که همراهی رود  
 با شوزات جلدی از قبیل سرخه و غیره و فی نسیان بدانکه این حی حی است و اگر اوقاف  
 بهر صوری و مسری است و این حی شخص داده می شود از شوزات مختلفی که در جلد ظاهر می شود  
 و همراهی رود همیشه با ترله پوست بلمن چنانچه در این حی همیشه اشک از چشم بریزد و ت  
 غارض شود و زکام ربه حاصل کرد و مچین اسهال امعاء و بنها هم بواسطه زله شد  
 پوست بلمن است و قاتل این فضل است و زول که سرخه نباشد و اسکلاتین که سرخه است  
 و در یل که ابله باشد و وری لید که عیارت ابله باشد که چون ابله بکوبند و کوبان  
 عود کند و و کسین که ابله کای باشد و از بکل که عیارت از نبات لیل باشد و آن در  
 ماناست که در شب بوز کند و خوارش زیاد دارد و آری تین که عیارت از سرخی بکویضی  
 باشد که بواسطه حرارت قناب یا آقن بظهور رسد و آری بل که عیارت از سرخه باشد  
 فصل در زول یعنی سرخه و فی نسیان بدانکه سرخه از جمله جنات شوزات است و شتا  
 می شود بواسطه لکه های کوچک فرم غیر منظم که در هر جلد بظهور رسد و در ناعدا  
 که همراه رود با ترله پوست بلمن و پوست بلمن پیش از جلد در او سرخه نمایان شود چنانچه در  
 انحال اشک از چشم بریزد و زله ربه شود و سرخه با با ناعدا است با بقا عدا و بقا عدا و  
 است که یا سیه شود یا پیش از آنکه در جلد برود کند بکش و بر سرخه سه وقت فرار از آن است  
 وقت حی تا وقتی که سرخه ظاهر شود و دوم وقت است که سرخه بظهور رسد و فی است که آن لکه  
 می ریزد اما علامت اول وقت دوسه روز قبل از مرض خشکی و کسالت غارض شود و آنحال

حی شوزات جلد

در بعضی دیاسه و اکثری تا پنج روز طول کشد بعد حی غارض شود و در اینجا اشک از چشم  
 و در بعضی پیش از آن می کشد و این حی متصل است و همراهی رود با خشکی و کوی جلد و صد  
 شدید و سرفه خشک بی دردی و تحریک نفس و تنگی سینه با این معنی که چنان احسان کند که در آن  
 او را با جوب بسته اند و طرهای خون در برده ملخه مستلی و قمر و اشک زیاد در برده و میل بر با  
 بطشه بخوردن دار در زبان پس سفید و زرد و در بعضی میل بی دارند و در فاعادت که طبیعت  
 فضا باشد و پیش از آنکه سرخچه بروز کند تیج بهم رسد و چون ظاهر کرد و تیج وضع شود اما در  
 دویم در تمام چهار روز از آنجا است که شد جدا جدا و بزرگ و در دویم سرخچه بروز کند و آن  
 همانست که در زیر ناک و فاصله از او مدور شکل و جزئی برآمدگی دارد و میان هر که کمی با  
 است و پروزان لکه ها اول در صورت است و این بکه و ز طول کشد بعد در کردن و سینه و سکه  
 و بعد اطراف و در ریختن نیز اول از صورت بزرگ بعد جاشای دیگر و این لکه ها در روز ستم  
 خون رنگ شود چون دست در روی آن لکه ها گذارند سفید شود و فاصله دو لکه جلد سفید  
 و کام خور و سخت نیز همین طریقی است و با این همه عشر الیبع پیدا کند چنانچه این من را بستر و در  
 دم قبل از بروز شوروم بعد از بروز شوروم همراهی رود و چون در هر بدن آن بوزان ظهور کرد  
 حی نام شود و فاعادت که در دکور باشد و صلا گرفته باشد و کون در کند و در آن بوقت سر  
 تر و خن سینه بسته بهتر شود و رنگ شوزان در هفتم و هشتم روز تمام شود و چون لکه های رنگ  
 شود حدت او کم شود با این طوری که علامت حی نیز کم شود اما وقت سیم و این رفت نشا فضا من  
 که در این وقت تمام علامات کم شود بدن طریقی که خشکی و کوی جلد و سرفه و این در نه های سر  
 مثل بسوی زور بند و گاهی می شود که آن رجنه ها معلوم می شود و در فاعادت که بعد از تیج رود  
 از طاری شدن لکه ها که شسته بریزد و در آنجا حال تیج نبت و جلد نرم و آب دارد و در پوست  
 تمام شود و سرفه کم گردد و بلغمی که خارج می شود خلط رند و غلظت مد و در شکل و مدت این  
 بوزده الی بیست روز است و در فاعادت که تا آخر تیج صافیت من می شود اما چون مرض رسد  
 ترکیب شود نشوز است و سرخچه با چند مرض ترکیب شود اول زیاد مرکب می شود با دویم چشم که  
 بیم از اول دویم با دویم قصبه لریه در آنجا که در شاخ می شود سیم با ذات لریه و در آنجا غلظت  
 است چهارم با خنق نیم با ناقص ابای لب که از آن زمان باشد و زیاد می شود بعد از تیج

مرض دبل دارد و می شود و در مایه نماید با دویم کون و بسیاری شود بعد از سرخچه خنق و در  
 شود یا مرض مثل اما در اول آن زمان می سرخچه که از حد و فواعل و برون رود بداند که چون سرخچه  
 شدید باشد علامات و در فاعادت بر عکس اینکه مذکور شد که در بدن طریقی که مقدمات او زیاد  
 طول کشد و همراهی رود مقدمات با همدان و تیج و تی و در دروغات مکرر و شوزان  
 کم ظاهر شود مثلا آنکه می شود در صورت تنها چند لکه ظاهر شود و با تمام است بدن معنی که مثلا  
 یکدست است و سرخچه و دست دیگر ندارد و در بعضی اوقات در آن طاولا لکه کوچک بهم رسد که  
 شبیه بسا امینت و در اکثری آن لکه ها سبزه شود تا سفید رنگ گردد و چون علامات و لکه  
 ها نهایت رسد در آن می شود بکریه لکه ها مفقود شوند و خاصه در وقتیکه برودت با قضا  
 رسد و اگر چنین گردد در بره و کند بزرگ و مملکت و گاهی سرخچه مت بدون آنکه مری شود  
 چنانچه علامات او ظاهر شود و لکه ها نماید بدانت و این در وقت است که سرخچه عموم را زد  
 اینا لازمی این مرض می تواند امیر لک باشد و هم ای دیمت لکن در فاعادت که ای دیمت  
 باشد و خاصه در فصل بهار و چون سربتی می تواند جدا جدا و با سطر است باشد و سرخچه در حات  
 ریختن زیاد سربت و در هر حی می توان سرخچه گرفت چنانچه در جمل سال لکن نیز سربت نیز بیکه  
 گرفته باشد زیرا که بسیار دارد است کسی در وقت سرخچه که در لکن در فاعادت که در سن طفولت  
 سرخچه کم کنند یا ناسبتک تیج من کرم عوم داشته باشد انسان است و الا لکی مشکلت زیرا که  
 علامات او با تزلزل و به مشابحت دارد و سربت است که چون سرخچه عوم ندارد و این علامات در  
 طفل ظهور رسد چنین گویند که در وقت سرخچه در لاد بر ناستک در سرخچه نه با فاعادت  
 چندان بدنیت لکن چون ترکیب با مرضی شود قدیمی نشوز است و اگر هم تیج این با انداز فبیل  
 سل و غیره بدانت و پیش کوی سرخچه مختلف است و بواسطه ای دیمت می توان پیش کو کرد زیرا  
 که بوقت ای دیمت جویت و در بیک وقت بدانت اما در چند جای توان حکم بیدی و کرد مثلا از  
 که وضع حمل دارد چون سرخچه کم بدانت به هر که بدانت طفل زیاد صبر کرده بدانت  
 بدانت بر کیکه سینه او نکنت یعنی گو بدانت در وقتیکه مقدمات او زیاد طول کشند باشد  
 و در وقتیکه هذیان گویند و با اسهال داشته باشد بدانت در وقتیکه زیاد رخا و بخورد  
 بدانت در وقتیکه بواسطه برودت سرخچه میل باطن کند و بدانت در وقتیکه سرخچه تمام شود

و حی باقی باشد و این علامت سلانست زنت مان چون سرخه بقاعک باشد و شدت نکند و قضا  
 او موافق قاعک باشد و از آنجا که خود گذارند و منالجه ببت که ناخوش را در بنزنگاه دار کند  
 و هر هیزد مند و او را خط کشد از برودت و روشنائی که چهره آساید کند و با و دهنده چهره  
 ملائم از قبیل تخم خیار و لیمو و خربزه و مغز و غیره و چند حصنه این کشد از کل خطمی و غیره  
 نفاقت زیاد نماید و از از برودت و هواهای بد محفوظ نماید و خاصه تا هفت روز و چون سرخ  
 خواهد پروان بد بجز است بلک مسهل خفنی با و دهند و بعد از آن **در سرخه** و چون سرخه را با حله  
 برودت با غیره مل بناطین کشند در پناه در جلد چسبند با آب گرم جلد را بنویسند که جلد بجز  
 شد سرخه میل بظاهر کند و در این زمان معرق دهند و خاصه است اما بنات که سرکه نادر باشد  
 و عینه خط صحت چشم که ترسند بنا و چشم بکیرد این سرخه را بکار بندد بکیرد کلاب ۱۲ مقلبا  
 دارا شده هم کندم حل میزود و روید و سه دفعه چشم را بنویسد و بجز است که دو قطره از آب مذکور را  
 در گوش چکاند اما اگر شود فضل در اسکالان یعنی سرخک و حی قی سیان بدانکه سرخک نیز  
 از جمله جنات شوزان است و شناخته می شود با سطر و ن اعوانی او که تمام سطح بدن با این رنگ  
 پوشیده می شود و این سرخه را در هر هیزد با در دکل و از ابتدای سرخک تا انتهای او نیز سه  
 و فانت وقت اول ابتدا است که غرض بپوشد در این وقت در دکل و در دکل و در دکل  
 و صلیح مقدم از حیانت و وقوع زنا و در بعضی کس که بویست مزاج خوارت معطر در اعضا  
 حریت جلد پس از بروز سرخک و در بعضی در دکل و در اطراف نیز هم رسد و عاف برود  
 شود و اینها علامت است هندی که خبری دهند از بروز سرخک و میگوید که بکیرد سرخک نیز بروز  
 کند بدون مقتدمات وقت دوم بعد از مقتدمات که طول او بکیرد زانت بکیرد هفت جلد  
 از لکه های فریزی شود که ترکیب ایشان بمثل نقطه کوچک که متصل باشند و در بعضی چنان  
 متصل شود که جمیع یکی بنمایند و چندان طول می کشد که زمزی ایشان زیاد تر می شود و در  
 حالت جلد خشن و با سوزش و با درد است و صورت و اطراف هیچ هم رسد و در دکل و با در  
 شود زان که در اول تر و سفید بود در اینجا جلتن و فریز شود و حلقوم و کام نرم متورم شو  
 و لوزین و لاله نیز متورم گردد و در بعضی بطریق متورم گردد که بی حفه شدت و پوست بلندی  
 که این مواضع را پوشد و سرخه هم رسد شبیه برنگ درشت و از گرفته کرد و عضلات که در

در سرخه

و با وجع شود کند له های این نایتیک در جامه و گردن متورم شود چشم فریز و با وجع گوش نیز در  
 کیرد و خواب رود لکن با قلق و اضطراب و سرخه و دکام بینی نادر است و حی در اینجا کمر از سرخه طول  
 کشد و بعد از بروز سرخک قی نیز نادر است و قلت بول اگر چه مرض شدید نباشد لیکن دلیل آ  
 مر است قضا و وقت سیم رخ روز بود بعد از ظاهر شدن شوزان رنگ ایشان کامی شود و در ششم  
 هفتم روزی درم های شوزان بریزد و ابتدا از صورت و گردن و پهنه بریزد و بطور و در هفتم  
 بریزد نه مثل سرخه و با در نه های زبان و چینه زبان فریز نماید و سلولهای زبان برآمدن شود  
 در اینجا کس را در کرد و بدین معنی که با نیک مزاجی ناسخانی وجع کند و در دکل و بنای کم شود چنان  
 بعد از رفع سرخی نیز کز در دکل و با نیت کامی و حرکت هت بدین معنی که سرخه شوزان چنان علامت او  
 ظاهر شود و لکه ها مانا باید بدانت و این در وقت است که سرخک عموم دارد و در بعضی قضا و عیال  
 شود و این علامت بدانت بدین طریق که ابتدا لرز طول کشد و حی معطر و عیال همدان و اما  
 دخی و ترزد و در دکل و سفید و در متعادل عموم رخاف مکرر چنانچه در بعضی ده روز قبل از بروز سرخ  
 رخاف شود و بیرون بناید که سرخک یا آنکه برود کند لکن در یک موضع نباشد یا آنکه رنگ او در  
 با پیش شود و اما سرخه در روز جلد هم رسد ز یاد شدن علامت عصای از قبیل همدان و اما در  
 چند نفر سرخه لغز هم رسد زان خشک و با یاد رسد بول اسهال در بعضی اینجاست با خون است و بعضی  
 در جلد پیشی هم رسد و اینجا لکن خبر از سرخه دهد کم بیل کاسیان یعنی ترکیب شدن این سرخه با  
 دیگر اول ترکیبی شود با نافرهای دهن و در بعضی نافرهای درم رسد و در نبل هم در لوزین  
 هم رسد و کند له های گردن بزود و بدین جنبه خا نیز هم رسد و بسیاری شود که در انتهای  
 این سرخه است قضا و محض اصل شود و بول ضاحج نجات را اگر بریزند بمثل سفید تخم کس که در اینجا  
 همه این سرخه را با مسطی در بیک سرانقت و در ناسک تخم این سرخه با در این سرخه شبیه با سرخه  
 لکن در اینجا در دکل و با در بدانت و در سرخه کم یوناستیک سرخک که خفیف باشد بدانت  
 چون یکی از علامت بدین هم رسد قله روی شوزان است و اگر با یکی از امر سرخک شود بدانت و بجز  
 او که عبارت از نافرهای و خنار بود در دکل و است قضا است اگر نماید قضا و بدانت و چون قضا  
 او نیز خلاف قاعک شود مثلا که های پناه هم رسد با غیره مملکت و در ناسان ضعیف پیش کو سرخه  
 ناسان کبار نیزت نمان در اینجا باید کاری نمود که در نافر سرخه بقاعک بنماند بدین تدبیرات

در سرخه و بول اله

که بعضی معتدل نگاه دارند و بعضی بشدند و بعضی های سرد دهند از قبیل رب در شک و از چربی  
 ملین عروقه کنند از قبیل شلک خطی و امثال آن و بعضی دفع اضطراب طفل خردل بسان پاک با  
 مادتهاست و بعضی دفع کلوزالوا نمانند و صفا مضرات عینه دفع حرارت جلد را با آب  
 و سرکه بپوشند و چون در این عرض حس سنگین دوزم معده ظاهر شود و بعضی دفع او چند روز دوزم معده  
 اندازند با صفا خردل کنند تا آب گرم در بند با قطعه <sup>چربی</sup> و آب گرم ذایع کرده دوزم معده گذارند و  
 باید در نقاهت مرض بران با احتیاط کنند و با آب سردت غذا نمانند و اگر مرض نکند نماید فصد  
 درود میل بخوبی ابله دینی فی سیان بدانند که ابله نیز از جمله نباتات شور است و خوردن شناختنی شود به  
 ظاهر شورانی که بیکل نبات هستند بر ابله کوهی که در میان ایشان ناقصه و رطوبت در جوف  
 است که آن رطوبت مبدل بریم گردد و بعد خشک و سخت شود و همراهی دود با آب تانی و ناما سرور  
 اطراف و نیز از ابله چهار وقت است و قنوت که ابله در بند کون دار و بعضی در اطراف است و  
 هنوز برود نکرده و معده مات و اگر ابله کوفته است بکهنه ای پارچه و در طول بکشد و اگر ابله را بطور  
 حکمت کوفته باشند در روزی شش روز طول بکشد علامت است که ابله از حال بی میلی باشد  
 زود و در بعضی بی شود در در کمر شد که است خستکی طبیعت قیض زبان ناپاک نقطه های او تا با  
 در بعضی کی در کوا شک بعضی از چشم عرق کردن اضطراب مندان و تسخیر خواصه اطفا لرز و این  
 علامات در بعضی چنان شدت بهم رساند که بعضی از بزرگوارانی که شد وقت دوزم بر ابله است  
 که بسیار از معده مات ابله برود کند و برود و بد و طریقت که یا آنکه اول در صورت پیدا شد و کم کم  
 بدن را از کبر با آنکه در جمیع بدن بکند هضم برود کند و این لکه هانی هستند شبیه ریخته که در  
 در اول و در دوزم بر آمد و سخت شود و در روز چهارم آب در او هم رسد و در ابله در بند  
 شود و در هر یک از شوزات کوهی نمایان شود که شبیه بنای کوه در و میان اینها مثل نار برده  
 هستند و به انبساطی روز چهارم یا در روز پنجم هر ابله را بر سرخ بهم رساند و در بعضی ابله ها  
 بطوری زیاد شوند که از بندانی یکی نمایانند و اینرا <sup>بزرگ</sup> کفیلان گویند یعنی ابله داخل و در او  
 حالت در بعضی بک چشم بطوری درم کند که چشم باز شود و مغزین بطوری گرفته گردد که چشم  
 حاصل گردد و اینها نیز بهر تکرار در در اندان دهن ناقصه نیز از ابله شود چنانچه در اشباع  
 حاصل شود و پرده ملحه نیز از ابله از ابله کبر و چون ابله تمام برود کوهی که شود وقت  
 در

الله

وقت جوت شدن مابقی است که در ابله بود و اینجا است در روز هفتم که ابتداء لرزش  
 عارض شد کمی مکرر عرق کند در سردی در کمر و بعضی نفس نفاذ شود و اضطراب و در آن  
 نیز یاد کرد که در حرمت و اما در صورت و اطراف دندانها که صورت زیاده است شود و از روز  
 هفتم تا هشتم ان مابقی باقی مانده و چون شود و در اینجا است قدری هم است زیرا که اگر عرق زیاد  
 این ریم چیزی بالاتر دیکس و ساندیم ملامت وقت چهارم خشک شدن باقی است که بعد  
 از آن مابقی شدن خشک شود و ماسه بند که در اینجا است صورت مثل صورت عاده شود و یکی  
 منفن مخصوصی از این عرض خارج شود و در حشر در جوی بدن هم رسد و آن کوه را بعضی در  
 باره ماسه بپوشد و بعد از آن از آنرا که برودت با وجود نبش و الا که در ماند و در اینجا است  
 اسهال ای که هم رسد بدن موی که طبع در است نشود و بسیاری شود که بواسطه این اسهال ضعف  
 بیشتر هم رسد و از آنرا که یکدیگر یا نکی شود بدین اسهال بواسطه زیاد می ریم بهر جهت مذکور  
 و در اینجا است تسخیر و اعجاب برود و در بعضی مرض چندان شدیدی کشد و این جهت مجهولت و در  
 امر مال بعضی ابله بیفایده بدانند که در وقت که ابله در ضعف تانی شود بدین معنی که ابله با آنها  
 قدری رطوبت که در او رسد تمام شود و این نوع حالت ابله را اوده گویند یا آنکه ابله که با ابله  
 باشد و یا جای رطوبت خون بسا در او اند و نبش بر نکند و این بواسطه رفت خونت که چون خون  
 رقت پیدا کند از عروق نترسد و در ابله در بند و اینرا که شود و این مملکت و چون با عرافت  
 اسهال دهوی با بول لدم همراه در او در او در میل هزاری که رسد و در اینجا است آنکه  
 مکرر شود و در اینجا است از نپادی بود که شوزات ناقص شوند یعنی چون در ضعف رسد تمام شود و  
 شوزات ناقص شوند و می شدید با شد علامت مرگت و از این علامات در قاعد است که در روز  
 روز میرود در بعضی می شود که تمام علامات از قبیل دند کمر و می شدند و غیره ظاهر شود و شوزات  
 برود نکند که بیل کاسیان آنچه در قاعد است است که ترکیب با دم آلات غذا شود از قبیل زبان  
 کلومعه امعا و در بعضی ترکیب با دم روده و خون شود که در سن طار با حاصل شود و در بعضی  
 ترکیب با دم ریه شود و در کوهی قانقرای با می طامران کوهی که در آن حاصل شود نتیجه است  
 و در مری کوشن و ماند در کوهی در امعا از قبیل اسهال و سوزان معده و ناخوشی جلد از قبیل  
 ریم که در کوهی رسد با باقی ماندن شود در ملحه چشم و کرا این که عیانت از دم فرزند باشد

در

و اینها را در اول در بند است  
 و اینها را در اول در بند است  
 و اینها را در اول در بند است  
 و اینها را در اول در بند است

و اینها را در اول در بند است  
 و اینها را در اول در بند است  
 و اینها را در اول در بند است  
 و اینها را در اول در بند است

باید شدن در بله هم در سر مصلحتنا ایستادگی همه امراض نبت مکرر می بودن که خواه بول  
 بریم و خواه بواسطه هوا باشد در قریب از انسان هم برسد اگر چه طفل در رحم بنا در باشد و گاه  
 نیز چنان اتفاق افتد که مادر تکلف طفل در دم ابله کرد و گاهی می شود که این امر در اول نبت  
 میی که بطفل کرد و سزای نبت نشسته باشد و ای دیک نبت در مفضل ای دیک می شود لکن  
 است که در بیمار شود و ای ناسبت قبل از بروز نوبات بسیار شکست زیرا که علامت نابت است  
 و عجز و سزاکت لازم لکن چون ای دیک نابت می توان تشخیص داد و از بودن دند که شد بد تشخیص  
 معلوم می کرد و دیگر آنکه نوبات ابله بسیار در نبت شود در خلاف سایر نوبات مذکور بود  
 ناسبت اول بواسطه اجماع نوبات پیش کو کند که اگر از هم افضل دانند و با فاعله باشد خوب  
 و چون مفضل هم شوند ابله شدید شود و نوباتی که نوبت است دوم از نفا در مرض معلوم شود که  
 چون نبت موافق و موافق نوبات خوب و اگر بر عکس است بد است و اگر ترکیب با مرض بود  
 نیز بد است هم بواسطه پیوسته مرض که اگر صاحب بله باشد خوب است و الا بد است چهارم اگر نوبات  
 کرد بد است که می شود طفل را سخته کند چشم درین بیماری که بد است نبت آن علاج ابله نیز چون علاج  
 سزاکت است که جز ابله بر نوبات موافق فاعله باشد و اولی که ندره که در دفع می شود اما نابت  
 ملاحظه اب وهو غذای اولی نابت با که در فاعله بر خلاف شود و در نابت ابله خلی نابت  
 همه نوبت در وقت جنام رفتن مسهل خضی بدهند و در نفاقت و نابت نابت نابت  
 که سر ما خورد و اگر ابله نابت شدت داد و ملاحظه نوبات بود نابت بود نابت که اگر بر بعضی صاحب  
 و بینه است و خون زیاد است فضا نابت و اگر بر نوبات ملوکند فلج نابت کم رود و یکسخت  
 ملایمی دهند و اگر اضطراب و سراسام داد و جدول نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 بخ نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 چوب نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 سزایم از جل نورد و قدری در چشم و گوش چکانند و هم چنین در جمیع صورت نابت نابت  
 مرا نیز نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 چوب نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 اثر نابت نابت و اگر در هم بدن چنین کند شکست و بخت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت

ابله مرغان

که در

که در ریل نابتی که فشد نیز نابت و فی بنان بلا نکت این شور است که بر روی نابت نابت نابت  
 ابله در او داد و چون دوباره برود کند ابله نبت لکن چون نوبات ابله ماند و معتدات نابت  
 بطریق ابله نبت با در دوس و در دکر و غیر است و بعد نوبات بسیار کمی در بدن ظاهر شود  
 طریق برود و نیز با ابله نبت تفاوت دارد زیرا که این ابله نبت در بد بدن خود که اول چند  
 شور ظاهر شده و چون هم در او هم رسد چند شور دیگر در او ظاهر کرد و نابت که نابت نابت  
 برین دو شور دیگر ابله ظاهر شود و بعد نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 هلمات است و همیشه منتهی سلامت شود ایستادگی همه این نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 که ابله کو سبک شدن است سزای نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 سزای نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 ابله را بطریق نابت ابله نبت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 نگاه دارند که در چند وقت رفع شود فضل در کسین و نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 حجت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 اولی چیزی گفتند و حکیم مذکور در چند نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 نورد و بعد همین ابله را در نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 دیک نابت ابله نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 و اطفا نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 شود نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 کو سبک نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 فاعله است که معضوی نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 است که نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 است که نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت  
 کو سبک نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت نابت

بجز ابله

ابله کادی

باشد هر سنی توان گرفت و موضع کوبیدن زهر جا که باشد خوبست لیکن در فرنگستان در بنا  
کوبند علامت که از کوبیدن بلبه برسد تا چنان روزها حال او بچینی نماند در انتهای روز  
چنانم در آن موضعی که ابله کوبید اندک قرمزی نماند تا شود و در روز پنجم آن لکه برآمد و  
شود و کم در این بر طوبی این برآمد کم رنگ و در روز ششم هاله  
درد و پدید آمدن و در میان او که شود در انتهای روز هفتم مرطاب در رنگ شود و در این حالت  
اگر دریم او را بچینه کوبیدن بگردانند بر او فایده است زیرا که اگر از هفتم و هشتم دور نگردد در آن  
دوم کرد و چون بطفل کوبند تا غرض شود و در روز هشتم تب خفیفی کرده بعد از آن رطوبت ظاهر  
ریم شد و اسهال بندد و بییزد و اگر رطوبت از طفل که صاحب خضار بود گرفت باشد بکوبیدن  
طفل دیگر اثرات کند و در چند نفر جدا بلبه از باد در عرق کوبند که کنده های لپه تیک در  
بنام شود و در آن در حالت دندان در آوردن طفل کوبند تا شدت غرض شود و طفل  
اضطراب و فلق زیاد پیدا کند بکوبیدن اولی است که بعد از دندان در آوردن دندان بکوبند و چون بلبه  
نابینت کوبند پستانها در آنست که حمله نباشد و نماند و آنست که چون بلبه را بکوبند آن  
برای همیشه بکوبند پستان لیکن در روز نهم بلبه را بکوبند بدی کنند خواسته در پستانها  
طریقه گرفتن رطوبت بلبه را بکوبند و در رطوبت بلبه را بکوبند بکوبیدن اولی است که بلبه را بکوبند  
شش روزت کرده که او و نیز بکوبند و در روز هفتم و هشتم آن شش را در بلبه گذاشته  
تا رطوبت بلبه را شش در جمع نموده بعد در رطوبت بلبه را بکوبند تا موم گرفته ناممصل شود و در روز  
اجتناب سر شش را شکسته بکار بندند و دیگر آنکه در روز شش بکوبند تا رطوبت بلبه را بکوبند  
و دیگر آنکه در روزی که در ده و اطراف او را موم جسیا بندد در وقت اجتناب باز کرده بلبه نظر  
ابگرم در او ریخته بکار بندند طریقه کوبیدن بلبه بیشتر تا رطوبت مذکور لوده نموده و در روز  
ای درم طفل برزند بضمیمه خون بناید زیرا که اگر خون بناید شسته کرد و در بی نماند و در  
فرنگستان خشک و در استعمال بکند و اگر خواهند رطوبت خشک را استعمال کنند در وقت که اسهالها  
می افتد جمع نموده و در وقت کوبیدن بدین طور کنند که با بیشتر و در خط نماند کوبیدن که خون  
کمی آید بعد آنرا سه را بطور که در کرده در روی او بپزند تا نماند خشک بچینی از این است  
در فبوران تریتان که عبارت از می منقل باشد و فی فی سنان می منقل عبارت است از

کوبیدن

که خورد ظاهر می سازد با تب در وقت معین با فاصله و فاصله او کاهی بدون بنامت و همرا  
بی رود همیشه با وزم و لبنت برین و این می منقل می شود موافق وقت را و که با فاعله و بی  
فاعله و یا هفت اما با فاعله او را بنامت می کنند در بعضی بی منقلات و در بعضی با منقلات  
و منقلات و از این فرار است کسالت و ضعف رختکی در اعضا و صلاح و سایر علامات که در  
خادم کنند و در تمام اینها که در بعضی با غرض شدن تحت است و خورد و نه خورد و آخری در منقلات  
بی منقلات و بخانه و در منقلات و در منقلات و در منقلات و در منقلات و در منقلات و در منقلات  
اعضا و در وقت حرارت بدن هم وقت عرق کردن علامات وقت از حس سردی که کم از این است  
تا آنکه بکوبند منقلات ظهور کند و در علامات که حس سردی در منقلات باشد لیکن  
چون زنده زیاد طول کشد حس سردی در منقلات است بلکه همین قدر قشر مرده در پشت شود  
جلد دان را نماند و ناخنهای رنگ شود و صورت ببرد شود و در بعضی چنان برودت در  
ناثیر کند که لیکن محرز شود و اگر چه در بعضی احساس سردی کند لیکن چنان اعضا از اطبوس تمام  
حار است و این بنامت مگر نسخ بعضی در این حالت صبر صلب و در بعضی نظم و در بعضی بطوری  
صبر شود که احساس توان نمود و این بیشتر در نوبه غش است و عسر النفس پیدا کند و همراهی در  
در اینجا در دم معده و صلا نفی کند و در منقلات شود و نفع پیدا کند و در بعضی می شود  
خاصه در وقت که غذا معضم او تمام نیست و در معامیل و در اعضا و در در عضلات پیدا  
شود و در نجات در اینجا که شود چنانچه که بعضی در اینجا چنانچه استه باشد در او پیدا  
و بول بی رنگ گردد و پس از زمان شود و در بعضی اوقات نفع پیدا کند و در تمام اینها که  
بکساعت و بی شود کمتر باشد علامات وقت در وقت که کم علامات وقت اول تمام شد از قبیل  
کبودی جلد و غیره و بعضی مریع متعلی شدن نفس کشیدن سنان شود و در اعضا کشد و بلبه  
دفعه حرارت زدن بدن ظاهر شود چنانچه جلد الهیات بکوبند و در بعضی خشک و با حرارت  
شود صورت نهم حرمت پیدا کند صلاح شدید تر شود و عطش مغرط و اینجا که بیخ الی شش غشا  
طو لکشد علامات وقت هم در انتهای اینها که خشکی جلد بدل به زنی شد و عرق نماند بعض  
عرق بی طبعی شود لیکن بان عطش با نیست و در اینجا که عطش را از عرق کردن خوشتر است و نفس  
کشیدن موافق فاعله شود و انتهای عرق عطش کشد لیکن نباید و صلاح نهم بر طریقه

سخن نویسنده  
سخن نویسنده  
سخن نویسنده





و در این نوبه علامات بشدی ظاهر کرد که حکم ببردنا و نماید و این نوبه در بلاد مشرقی  
 و خط استوا بیشتر از سمت جنوب و ولایات شمالی است و این ظاهر شود در نوبه عبت و در این  
 نوبه صورت علامات بقاعد نیست که بعضی علامات کم و بعضی زیاد که بودت و در وقت عرق بلا  
 نمایان زیاد شود و چون بودت عجبی باشد که مشتبه بونا شود که در کله پات نامند  
 و می شود که رطوبت صغری یا عوی بی یا اشغال در فستودی شود که رغان عارض کرد  
 و تسخ در مفاصل و سینه هم رسد که موجب غش کرد و اینرا جور کرد باز یک نامند و چند دفعه  
 غش شد بد شود که جور سب و کمال نامند بطوری صبق لغزش هم رسد که غش شد و است و این  
 جور است یا است نامند و چند دفعه صانع بشدی شود که تسخ صری هم رسد و می شود که بنا  
 بینی که از این هم رسد و یا علامات لذخ کلبه چون هم رسد و می شود که اغا عارض شود با فالح  
 نصف اعضا یا فالح از که بر یا و اینرا جور سب نامند و با بد است که سخی همیشه است و از  
 غش می کند بلکه اکثری از اوقات است و از نوبه ولی چون بکد غش عارض شود ان وقت  
 حکما غش در نوبه است اید و این نوبه غش بسیار شدیدا است که در نوبه دوم یا سیم می کشد و  
 بسیار نادراست لکن می شود که در نوبه اول بسیار است رسد اما از ت مان علاج در صورتیکه نوبه  
 بقاعد باشد در وقت نوبه نباید در وقت استعمال کرد مگر آنکه در بودت زیاد بک نخان جای  
 داده و از اما لث نامند و در وقت حرارت است سرد دهند و در نوبه غذا کم بلکه هیچ نخورد  
 و در وقت یک ساعت قبل عرض نوبه می دهند و چون هوا خوب و مرص می خوری باشد بهتر است که  
 متی او استون باشد و چون هوا بد و مرص ضعیف باشد بکاد دهند و چون بیکد فعه در وقت  
 نوبه وضع نشد در نوبه سیم نیز می دهند و چون با این نیز دفع نشود باید از رنگ دهند که بافت  
 کدم از رنگ لایبیت منبت بوده و یکمشتن و از یک ساعت پیش از نوبه دهند و اگر در نوبه اول  
 خوب نشود در نوبه سیم در نوبه دهند و از موه جات و زشی و زوش زیاد و موه نارین هر سب  
 نماید و اشناه خاره خورد و گوشت و غلغل و زنجیل نامنت و سایر ادویه جات نیز با کوشی  
 توان خورد و در صغرا مطبوخ پوست سیدنا فست خاصه چون با شراب طبع دهند و از هوای طبع  
 و در زمین بودن حله بوده و اطراف را که نگاه دارند و در نوبه مهمل زیاد داده شد اما  
 سودی نه غشید چون بعد از دفع نوبه مهمل خورد حکما مرض عود نماید و چون در وقت مند

در نوبه

باشند در نوبه اول می دهند روز بعد فاصله هر دو ساعت نیم خود کند که قبل نمایند و اگر در  
 فقر خواهند که کند دهند باید یک ساعت پیش از نوبه کند که دهند زیرا که چون کند که در  
 بکر به خوردن نوبه است و با شدید شود بعد دفع کرد و در اینجا این باعث صدمه است  
 شود و چون اشغال با که که عارض شود باید قدری آبان با بود و در دهند و چون سب  
 مانند در فقر افضل و زنجیل دفع نمایند و در اینجا بکند که و چون استغناء عارض  
 شد باشد که کند دهند که چون استغناء باشد یعنی دفع شود و چون طول کشد باشد باز  
 نفاخت و چون کند بزدک شد باشد بزدک دهند و اگر بفرغوا نما بند چنانچه بکوشنا تا  
 روند بی دا خوب شود از برای بزدکی طحال خون زان موضع بکند خواصه حجامت روی طحال  
 در حوضی با بد طبیعت بزدی علاج نماید بدین نحو که هنوز حرارت با مرفوع شد که کند  
 که در بکر و زیم مثال کند که دهند و چون خوردن نتواند در احوال حجت نمایند با در هم  
 منک اندر رتیک نمایند و چون علامات سکت عارض شود و چون سکل و آء پوشد آبان  
 دهند و خوردن با هیچ نماید از نافع است با سب و در امراض سخی لایبیت سخی  
 امراض عمومی که عبارت از امراض طائفه است در بی نیسیان بدانکه امراض طائفه امراضی هستند  
 که موافق قاعده هرات منطبق با در پیوند چنانچه طاعت مبر و و با همد و شان و رغان نا  
 مرچا و در اکثر اوقات اول و نوبه بلاد بکر ظاهر شوند و از می نماید در جمیع آلات و اعمال بدن  
 و بواسطه آنها می رود که ایشان راست بلای علقه قند و بواسطه و افه بودن ایشان نیز مهمل  
 بود و بعضی از این امراض سرایت در فقا ایشان سبب که با بزودی رکشده و با هلاک نماید  
 و اگر هلاک انجامد و این امراض از این فرار است اول بیفوس یعنی حرقه بعد از جنگ دریم لایت  
 یعنی طاعون سیم لا بودن سخی حرقه قالی چهارم کلر ایفنه و با پیجم سود که عبارت از است  
 است مانند مر و اید که در نام اعضا بافت شود ششم کرب که عبارت از نوبه است و سیم  
 منک است و فصل اول از نوبه اول در بیفوس یعنی حرقه عمومی که عبارت از حرقه است که مثل کما  
 مسری باشد و باید سبک باشد و اینرا جور و کان نیز نامند یعنی حرقه در دوی نامند بیفوس  
 و زایبیت یعنی حرقه از خامر یعنی خازوی نامند و در نوبه از بی حرقه زندان و بی نیسیان تر و در  
 مرضی است این ملک و مسری که پند می شود در نوبه نمان و استغناء می شود و جای که حقیقت

بسیار عمل نمائید

در نوبه اول  
 در نوبه دوم  
 در نوبه سیم  
 در نوبه چهارم  
 در نوبه پنجم  
 در نوبه ششم  
 در نوبه هفتم  
 در نوبه هشتم  
 در نوبه نهم  
 در نوبه دهم  
 در نوبه یازدهم  
 در نوبه بیستم

بفرغوا

است خواه این جماع در سالن و خواه از امری باشد و می شناسند مانند خود را بصورت حق و  
 پیر زمانه در بوزان سپاه و بنفس که عبارت از جسمه در شبه باشد و بنا بر میل دارد به متورم کردن  
 غده را پس در سگب سنان عارض می شود این مرض بقضا و خردا نشان می دهد به بی میلی بند و کاه  
 و صلیح و طریقی در شب و چون خواب بخوابد می توانک بنشد در سینه و شکم لکه های اغم از این که  
 خوش رنگ با بد رنگ باشد بعد از رخ شش در بدن لکه ها کشند و علامات مذکور شدت باشد  
 خاصه پهای اجنبی و حرکت او طاری است و نقصان موافق خاصه سامعه و عقل و لکن در دنیا  
 هم در بدن غده های زیر گوش متورم گردند و چون بی همک شدت داشته باشد می توان که غده زیر  
 بغل نیز متورم شود و در اینجا که دفعه اول استال منفعی عارض شود که در او بافت شود چیزی مانند  
 سفید تخم و در بدن بوزان سفید مانند عرق جوش هم رسد و می شود که خون بر جلد آید که  
 بدن مرمری مانند گرد و عسل انفس عارض می گردد مع سرفه بکشد از آن در صورت پوشیدگی  
 شکل بدن و دیگری شکل سفید اما شکل ممالک زبان و دندان و لبها بر سبنا پیدا کند و دردها  
 همدام برایش بریم از خارج شود با قافرا با که در صحت بلعیدن زباد شود جلد خشک گردید و در  
 شود صلا گرفته کرد اما سال دم عارض شود در صحت و کمر او افتادن مانند مردگان و کهنه ها  
 در روز چهارم بهر اما شکل سفید جلد هم گردید عرف نماید ترخات بدن مواضعه که در  
 صورت طبیعی گردد و در سینه مواضعه که در قوت بدن کم کم بگذرد لیکن قناعت طول کشد و در  
 تحلیل رود و در قاعدات که موهای اندام بجنه وای درم پوشد و می شود که بکشد از موضع مرض  
 بنیبرها گردد و بنفوس همیشه بطوریکه ترفیف شد رفتار می نماید بلکه بعضی اوقات در ابتدا  
 نامرک و بیانه روز طول کشد و بخلاف بعضی از بپاک بسیار خفیف شود بطوری که اندک سبب  
 به حنافت شده و چند لکه های رده به در اعضاء پیر زمانه بکشد از چند روز خوب شود و گاهی این  
 مرض ترکیب شود با امراض الهی و از او در ما غنیه و نزله شش و ذات البریه و قلاع و فوسن طاری با و  
 زبانی می شود که قافرا با بد بکشد بلو مو بپاک اعضا هم رسد صفت تیرنج چیزی بد رنگ نشد مگر  
 خون و بزدل شدن و زخم شدن او مانده شود با بعد از ترک بزودی مرده منفعی شود اما آنچه  
 عارض شود چنانچه ذکر یافت از آن در حاکم خلق و در عملهای جنسی خواهد نذاد و خواهد در و در بعض  
 خانه و کشتی و نباشد چون عارض شود در زمانه بک نبر با بر کشند و در این اخصان که بنمو

و خسته و بد خو را کند زود این مرض نشان سزایت کند و در اطباء که غادی در بیخامه هستند  
 با شکل سزایت نماید و در جلد بدن زود و تشخیص این مرض از بی دمیگ گردیدن و پدید شود که  
 چون خلق بیچاره از این مرض که نمیدانند معلوم کرد که بنفوس است نقد متا معرفت تفاوت دارد در این  
 و تفاوت نماید موافق زبانی از خام و کمی و در زبایت غذا و غیره اما العلاج اول کم خوردن غذا  
 و هر یک از مرضها را در طاق خوب و درخت خوب نمک برند متا قه طاهر آتشاده و استعمال خوردن میوی  
 کلر که رفع نفع نماید در وقت مکرر از آن جوهر که در و سبب الطیب که کامی می شود در وقت  
 مرخص در آب سرد نیز می توان رفع مرض بود و در حین خط تحت مردمان زشی الات بعضی های تازه  
 خوردند فصک در لایب بینی طاعون و این دو ناعداست که بی دمیگ باشد و خوردن  
 نامری کند بخارک با اول که در و اسودا لون گردد و بعد از این مرض افسردند از خوردن یا اول  
 شب و چیزی در صد خوردن با تسعیر و وصلع شده و بجهت صوت زیاد با کام و نگاه کردن با خرد  
 و یک کشیدگی در خطهای صورت هم رسد که با سلطان شکل معوی و حنافت ظاهر شود و یک کوفتگی  
 نماید در قوت نفسانی و در خوابی و در چند وقت پیش با در همان هنگام و جوی در معاینه یافت شود و  
 دوازده روز حرارت باطنی و خوابهای سفید و بدن و همدان کفن و حریف زدن کونام و قطعه قطعه  
 و عطش با در صورت رنگ ستری هم رسد بنفوس نظام و بطی و صغیر و زباد و حنافت و این  
 است بر اول طاعون شدید بعد از آن ظاهر می شود چنانکه در این علامت مخصوص است از برای  
 طاعون و این دمل یافت شود در زمرگان زان با در بلو و این معنی بیانه بعضی معاینه با در با لا  
 لکسای فلاپی یاد کردن مابین نکت سفلی و گوش و با در زبر بغل هم رسد و بعد از آن در اندران  
 مرز و اندران زان ظاهر شود و این چنانکه از ابتدا درم حنافت و حین حنافت است و چند  
 و مع عارض شود و در بعضی اوقات فرم شود و آنکه جلد بود رنگ گردد و چون مرض شدت داشته  
 باشد از ابتدا در ممل بزرگ و زخم گردد و این علامت که قطعا محکم است و به نذرت می شود که هیچ  
 غدد درم نگیرد و در همان حال که خنارک ظاهر شدن در بکونی خاصه صورت و پشت کردن و  
 رخی طاری شدن و بزودی منتهی به قافرا با که در و بدن طوری که یک نقطه فرم می ظاهر شدن  
 و بزودی منتهی به قافرا با که در و بدن طوری که یک نقطه فرم می ظاهر شدن و کم کم بزرگ و با بد  
 و کم کم ای درم بزرگ شده شود با که با بخت فرم می ندمان از نشان بی باشد ظاهر گردید

طاعون  
 علامت  
 در وقت  
 مرخص  
 در آب  
 سرد  
 نیز  
 می  
 توان  
 رفع  
 مرض  
 بود  
 و در  
 حین  
 خط  
 تحت  
 مردمان  
 زشی  
 الات  
 بعضی  
 های  
 تازه  
 خوردند  
 فصک  
 در  
 لایب  
 بینی  
 طاعون  
 و این  
 دو  
 ناعداست  
 که  
 بی  
 دمیگ  
 باشد  
 و خوردن  
 نامری  
 کند  
 بخارک  
 با  
 اول  
 که  
 در  
 و  
 اسودا  
 لون  
 گردد  
 و بعد  
 از  
 این  
 مرض  
 افسردند  
 از  
 خوردن  
 یا  
 اول  
 شب  
 و  
 چیزی  
 در  
 صد  
 خوردن  
 با  
 تسعیر  
 و  
 وصلع  
 شده  
 و  
 بجهت  
 صوت  
 زیاد  
 با  
 کام  
 و  
 نگاه  
 کردن  
 با  
 خرد  
 و  
 یک  
 کشیدگی  
 در  
 خطهای  
 صورت  
 هم  
 رسد  
 که  
 با  
 سلطان  
 شکل  
 معوی  
 و  
 حنافت  
 ظاهر  
 شود  
 و  
 یک  
 کوفتگی  
 نماید  
 در  
 قوت  
 نفسانی  
 و  
 در  
 خوابی  
 و  
 در  
 چند  
 وقت  
 پیش  
 با  
 در  
 همان  
 هنگام  
 و  
 جوی  
 در  
 معاینه  
 یافت  
 شود  
 و  
 دوازده  
 روز  
 حرارت  
 باطنی  
 و  
 در  
 خوابهای  
 سفید  
 و  
 بدن  
 و  
 همدان  
 کفن  
 و  
 حریف  
 زدن  
 کونام  
 و  
 قطعه  
 قطعه  
 و  
 عطش  
 با  
 در  
 صورت  
 رنگ  
 ستری  
 هم  
 رسد  
 بنفوس  
 نظام  
 و  
 بطی  
 و  
 صغیر  
 و  
 زباد  
 و  
 حنافت  
 و  
 این  
 است  
 بر  
 اول  
 طاعون  
 شدید  
 بعد  
 از  
 آن  
 ظاهر  
 می  
 شود  
 چنانکه  
 در  
 این  
 علامت  
 مخصوص  
 است  
 از  
 برای  
 طاعون  
 و  
 این  
 دمل  
 یافت  
 شود  
 در  
 زمرگان  
 زان  
 با  
 در  
 بلو  
 و  
 این  
 معنی  
 بیانه  
 بعضی  
 معاینه  
 با  
 در  
 با  
 لا  
 لکسای  
 فلاپی  
 یاد  
 کردن  
 مابین  
 نکت  
 سفلی  
 و  
 گوش  
 و  
 با  
 در  
 زبر  
 بغل  
 هم  
 رسد  
 و  
 بعد  
 از  
 آن  
 در  
 اندران  
 مرز  
 و  
 اندران  
 زان  
 ظاهر  
 شود  
 و  
 این  
 چنانکه  
 از  
 ابتدا  
 درم  
 حنافت  
 و  
 حین  
 حنافت  
 است  
 و  
 چند  
 و  
 مع  
 عارض  
 شود  
 و  
 در  
 بعضی  
 اوقات  
 فرم  
 شود  
 و  
 آنکه  
 جلد  
 بود  
 رنگ  
 گردد  
 و  
 چون  
 مرض  
 شدت  
 داشته  
 باشد  
 از  
 ابتدا  
 در  
 ممل  
 بزرگ  
 و  
 زخم  
 گردد  
 و  
 این  
 علامت  
 که  
 قطعا  
 محکم  
 است  
 و  
 به  
 نذرت  
 می  
 شود  
 که  
 هیچ  
 غدد  
 درم  
 نگیرد  
 و  
 در  
 همان  
 حال  
 که  
 خنارک  
 ظاهر  
 شدن  
 در  
 بکونی  
 خاصه  
 صورت  
 و  
 پشت  
 کردن  
 و  
 رخی  
 طاری  
 شدن  
 و  
 بزودی  
 منتهی  
 به  
 قافرا  
 با  
 که  
 در  
 و  
 بدن  
 طوری  
 که  
 یک  
 نقطه  
 فرم  
 می  
 ظاهر  
 شدن  
 و  
 بزودی  
 منتهی  
 به  
 قافرا  
 با  
 که  
 در  
 و  
 بدن  
 طوری  
 که  
 یک  
 نقطه  
 فرم  
 می  
 ظاهر  
 شدن  
 و  
 کم  
 کم  
 بزرگ  
 و  
 با  
 بد  
 و  
 کم  
 کم  
 ای  
 درم  
 بزرگ  
 شده  
 شود  
 با  
 که  
 با  
 بخت  
 فرم  
 می  
 ندمان  
 از  
 نشان  
 بی  
 باشد  
 ظاهر  
 گردید

و در این سورت حاله قرری ظاهر کردیم که در وقت شکر و مورث فافرا یا از عضو  
 و اینرا در مل و غالی نامند و علامات با نیک و قوی شدت کرده حرارت بدن نکشد بنحیض و طی  
 شدن و کهن چون عارض شود که از همه بدن چون پروانه بد و فراق عارض شود و چند علامت شکی و  
 علامات عصبی هم رسد و خواب تریاکی هم رسد و این علامت نشان می دهد که اگر این علامات در  
 انتهای وقت اولی کند و این علامات کور نیاید همیشه بدن طریق رفتار کند بلکه گاهی  
 رفتار دیگر کند بدین طریقی که در دو ساعت موجب هلاک شود و بعضی اوقات مرگ می رسد و در  
 دویم و سیم روز تا چهارم روز و بعضی اوقات طاعون خونی و بلغمی او موجب هلاکت شود و چون  
 درم و بعد از هائی عینی باشد می شود که از غذا زامدن درم و طول کشد و صفای درم گرفته هلاک  
 نماید و می شود که در بلغم خونی شود که زیاد می شود که بی یکی از این نشانه فافرا یا کبر  
 و یا یک شریان یاره شده موجب هلاکت شود و یا آنکه بعد از آنکه ناخوشی رفتار خود را نموده بگذرد  
 رفتار او بسدل بشکافد که جنارک منفر شک نایه تحلیل رود و ماسه در مایل باشد و در رخم  
 التام نماید بنحیض با نظار و با فاعل شود زبان تر شده در باخا از زیاد نشود و بی می شود که  
 نشانه مرض زیاد طول کشد و بعضی ای در میان طاقت غیر کرد که بعضی طاعون خفیف است و جنارک  
 و سایر علامات کم و خفیف هستند و این رفتار مذکور ظاهر شود بخصوص در کسانیکه بگذرد  
 مرض مبتلا گشته اند صفت شرح این مرض در اینجا هم مثل سایر ای در میان خون سناه و در وقت و در  
 ظاهر غیر از جنارک و فافرا یا چیز دیگر پیدا می شود اما همه این مرض در بدای که این مرض متعلق بود  
 می شود که اندامان می شود که اپیلاد بک نماند و این می شود در شام و در عصر و در روز  
 و یا سطره زار در این ولایت ناخوشی بروز نماید و در وقت که ناوار جنوب در دانه ها و او طولانی شد  
 و چون در ولایتی بروز نماید بنحیض شرمه طول کشد و زیاد شود که نک نماند و بسا که بعد از  
 صنف شدت نماند و بعضی حکما قائل بر آنند که این مرض مسری است و برخی مسری ندانند و  
 مصنف می گوید که می نماید مسری نباشد و لیکن گاهی سزایت نماید اما تشخیص متشبه و شود با  
 جنارک و کوفت اما العلاج در طاعون نیز مثل دانه اذیبه جنات زیاد حکما استعمال نموده اند و صفت  
 از دیده نشد و شفاء پیدا شود که اگر در این وقت طاعون نامند بی شفا پیدا و در وقت که  
 افتاد و معنی است که در ابتدا بپکاهند و فافرا یا زادن از او غرض که در وقت سستی بدن با شکر و در

و بعضی

مصر

بودن در باغ و زیاده ای از حکما علی نخاع و از باغ نموده اند که از این بگذرد معنی غیر نماند و بعضی  
 از حکما و از این ضد تسخ استعمال نموده اند و اگر می گویند و بعضی نیک استعمال نموده اند و در چند نفع  
 دیده نشد اما علاج موضعی چون بپند که جنارک رفتار خوب نماید هیچ کار نکند لیک چون  
 حر قوی پیدا کند بیشتر بنده نام خارج کرده و از ای قملی فرجی که علامت فافرا یا بپند  
 بد و این بیم این راغ نماید و بطوری راغ نماید که خرابی زیاد هم رسد و چون ماسه روی  
 زخم بر داشته شود بهتر است که زخم را با کله در دو کلمه به بپند نماید یا با برک که کسه با برک  
 پیدا و از ای حفظ صحت لطیف تر فرقه از جناسات فصل در فووزان این صفت از جناسات  
 طاعونی و یافت شود در خرابی زرد بک خط استوار بنکی دیناری شود نسبتا بخود را بقی سناه و  
 زردی جلد که بر همان جناسات و این صفت است چند درجه از خط استوار مخصوص بنحیض  
 ان تیل و اتارونی که شمال بپند نماید و ممکن است و توقف دارد در کما و در نا و در  
 جاها شکر در مین سطحی می شود که از کشتی به بندر کاه دیگر می رود و به کشتی داخل شود که  
 از کما را بجز عیون نماید و چون شخصی گرفت سزایت بود و سایر بنیز بپند و در جا های کمره  
 اندام است و بیسایمان کما اثر نماید سندان و در مردان بیشتر اثر نماید تا زمان و طعل شرح  
 کما را بخوان کردند مردان قوی بیشتر کبرند تا صنف و چون کسی گرفت دیگر می گیرد علاج مثل با  
 و طاعون است فصل در کلا ایچ نایم نامند کلا از این نیک و کله سوزانی بنحیض صفا است که از  
 بالا پایتین خارج شود که جنارک را هضم نماید و کلا ای تواند بدوزانی در میان باشد و بسا  
 شخص عارض شود و از این عموم ندارد و ممکن است هضم نماید و در این میان تعریف این  
 بدانکه و با صفت عمومی که ظاهر شود قوی است و این را شرح بر دو قسم است یا قوی است که کما را پس  
 نامند و یا خفیف که کما را بپند و قوی است که در چند ساعت هلاک کند و خفیف است که  
 در طول کشد و پروانه سه درجه قرار دادند درجه اول را در کوبند که ابتداء بروز مرض است  
 درجه دوم فرجی نامند که حالت نازد شد تا عصا و شدت مرض است درجه سوم کسان نامند  
 که مقاومت طبع است نامرض و بکشتن شفا است اما علامات قبل از حدوث مرض که شفا است  
 باعث بمانند و این علامات در اولات غذا ایسا معلوم است که سیم روز و سیم نامند و این است  
 داشته بودن که چند روز هیچ قبل باغده نماند و در زمان بی نامرک اینها را چون چند سال

دانه

در کمانه و زمانه و فرجه خون که گشت و در زود و قراقرز یا دو کزی در اینجا است و اسهال رهم در کمان  
 که آن میوه بیاض است و با خوری است مثل فلوس خنجر و نمندگی و سنج دارد  
 خواصه چون بشناسی به شکر و موافق سایر با است اما سبب آن چیز است که علامت خاص است با شنیدی  
 دماغ و حسته مانند آنجا صاف خوب جوزی در گوشت صدای بیخونی است در بک کوب و در بعضی در کوب  
 و سره که در دار دارد مخصوص در زمان که از صلا در روشانی متادی هم هند و نوب و ناه دارد  
 و در بعضی اشخاص تسخ در دله که عبارت از ناه می باشد غار شده و سخت زود و دیگر فتنه متادی  
 شود و یکی زود و دیگری در دله اما سبب آن سر که اسهال که علامت دوارش خون باشد در دوار  
 خون علامت کت همین قند کاهی سردی متعبر مانده در رت بیله و در کس و بعضی کاهی برین کوه  
 اما سبب آن در بپه که علامت جلد باشد و جلد سخت و بی سبب برت و در قاع عدلت لکن در بعضی  
 زبنا که اسهال علامت جرات و خویست و نابد و اینجا است که اسهال کرم نکاه و از ندها آنکه اسهال را  
 بعد از صرف غذا است و اما علاج این در بعضی در بعضی خوردن موز و نابد و در دوارش خوابیده  
 و محافظت نماید و اسهال را سردی که از آنکه دفع کرده و در بعضی خوردن جلد سخت و بی  
 سبب برت نابد کاهی موز که در قاع عدلت است که از در دوارش خوابیده و هفت اگر کرم خورد  
 و در کشته بچسبند در اطراف با در دوارش فین زان و در طرف کربان در پیمان پا که از کد  
 و زو لحاف در دوی و نابد و در پیمان کاهی با بونه یا کاهی تا لضع طاع نبوتند که عرق خوردند  
 آمد و در آن روز هیچ خوردند لکن اگر عطنش نابد کی ببرد بوشند و اگر از این عمل عرق نابد و  
 نابد نماند که جلد نرم شده و عرق نابد و چه اسهال را قبان ناند که لبه نکرده و اگر نشسته  
 کرد بعد از دوازده ساعت نماند و این عرق خوردن کشته زود و در دوارش نابد کرم  
 نابد و خوردن این عرق محافظت نماید و اگر بجهای مذکوره وضع نکرده مقدّم دهند و ان نبر سبب  
 گوئنا که محض فی است و بدن برین طریق دهند کرم مقنا لارد و قمت کرده بکسنت خوردند و اگر در ربع  
 ساعت فی نمانند و دیگر خوردن امانا در چه دریم و این عارض شود بقضا خاصه در شب علامت  
 در اوچ معده و زو بطوری که بچال شود و در فی نماند چون فی شده اسهال کند و بهم چنین منصلا  
 فی و اسهال کند و از اسهال و فی مثل شایب رجت که میان هم کدام می توان وزن دارد و قوا عارض  
 شد و شخ عارض شود خاصه در عضله ناکه از عضله مثل سبک سخت شود و دست و صورت

عضلات سینه و جاب خا جزیه شخ که در آن وقت نفس ناک کرد و اعضا سرد شود خاصه انگشتان  
 دست و پا و بینی که نابد سرد کرد و نفس او نیز باز کرد در مثل هوای زمستان و عطن نبرد و میل  
 باب سرد و از خزارت اندازی سکا بهت دارد و جلد سخت شد و بعضی سبک کرد چشمها گردانند و بینی  
 تیغ کشد چهره او مانند همکمان شود و هر بدن کبود کرد و در ناه انگشتان کبود شد چیزی قند صلا کرد  
 شود که از سبب حرف زند و بعضی که از ابتداء سبب صبر بود کم بطبی شد بطوری که از حرکت نابد و در  
 حالت خون در اعضا سینه و با غلظت کرد و چنانچه کرم ضمد نماید از شدت غلظت خون قطره قطره  
 اید و هواس خسته و هر چند منفرت بدن بود که مزه چهره نهد کم شود و خوب نماند و کلامه در  
 بزغله است لکن هوش او بیجا است از زمانه که میرد و در اینجا است اسهال نماند و میرد و بعد از  
 کرم در بدن رجت نماند که تا چند ساعت از حرارت با قیامت و چندی از عضله های صورت متحرک  
 است و مضف دهن است که در این حرارت مرد اجناس کشته لکن بسیار بسیار نماند که در دوارش  
 فیر یک چنین شود و در نابد و در بعضی که اسهالت و در بعضی نمانت ساعت و قسمهای از نابد  
 چهار ساعت اما اگر اسهال نماند نماند و اسهالت نماند که کاهی نماند که حرارت در بدن رجت نماند  
 دویم آنکه فی و اسهال کرم نماند هم آنکه شخ اعضا را کرم نمانند و نمانند و اولی بترین کارها داد  
 است که نماند و ساعت مرخص را بقوت بدون ناصلا نماند اعضا و جلد نماند مثل خر کرم  
 و مواضع مثل سر انگشتان که کور شده بقیدی مانت که عجلت اولی رجت نمانند نمانند اسهال نماند  
 اگر در اینجا صفاتی نماند علامت سخت است و اگر بدون صفات نماند فی را صفراوی خورد و عصبه  
 صفراوی شدن فی بکاد همد بدن نوع که اولی نماند دهند چون فی نماند که صفراوی نماند  
 ساعت دیگر است که کرم نمانند که این دفعه فقط صفراوی کرد و اسهال نماند کرم و کرم و نمانند  
 اشارت سبب مواضبی که متخ است از قبل سینه و نماند با اباب نماند چه نمانی نماند نماند و خاص  
 دلکته است که اول جلد نماند سبب نماند دریم در اعضا ب و عضله کم شود و شخ رجت کرد  
 هم نمانند فی نماند نماند که اسهال نماند اعضا و برا که سبب دلکته خون نماند و هم چنین نماند نماند  
 کرم نماند نماند نماند نماند و نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 انحل فی نماند و هم هلاک نماند چند با رجم بیلند و کرم نماند نماند نماند نماند نماند  
 اندازند و بعد جای زار و شمایی نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند

سرکه خمر زوده بمغذ اندازند و در جبین از جبین اب کرم بقم مغذ تا فرزند شود معبد انداد و بجز  
 مریض میل با لبه نما بد مضامنه نما بد چون خوارت در بدن ظهور کرد مریض میل با لبه نما بد  
 و با و در هند جای دار چین با جهره را چنین دفعه و بجز و بجای با بینه و غشاء و اسطوخودوس تا عرف نماید  
 تدبیر است و بستم مواضعی که مبلع است از قبیل بینه و مای با نایاب با جهره بشی نازک باشد و در جبین  
 دلالت بخت که در اول جلد نم کشیده میل عرف نما بد در دم در لافصا و فصله کشود و شیخ دفع کرد بستم  
 نمائنتی نما بد از بود شدن اعضا از بلا که بسبب دل خون صحر کرد و در جبین ریل با خاک کبیر را که کم  
 باشد در میان کبیر زوده دست با از از ان کبیر فستد که بینه معبد است ایضا جهره موزون  
 مریض بجز بیانی که حکمای فرانس زوده اند از است که جادوشی با با جهره بزرگ را با اب سرد زوده  
 مریض را برهنه زوده در میان ان با جهره را با بسک وان با جهره را با بچید و چند قطره از اما لاش  
 جلدی که بدن او قوی شود و گرم شود ان وقت بدن او خشک کرده در دخت خواب زوده و بخت بیا  
 جای با بینه زوشند که بینه بعرق زبا کرده خواب رود و در فغان خواب بزرع عرف کند و بجز  
 شود و دفع مریض کرد و ان شاء الله طریق دیگر مریض را برهنه زوده انبرد در سر او بر بند و او را مالند  
 هذری که بدن فرزند شود معبد بدن او خشک و از در دخت خواب بزند و بخت بیا که جای با بینه زوده  
 که عرف موده دفع مریض شود چینه دفع و اوقا که با اسطوخودوس و شامه دفع شود این نسخه را استعمال کند  
 بگرند بینه موت ده کدم بجای او بینه روح ده کدم بجز و کبیر جهره بیا زده کدم بجای او  
 تیا که در کدم چهار قسمت زوده هر ساعت یک قسمت خورد صفت نسخه جهره سدی بگرند سدی  
 جهم و کدم کلاب بگرند را و حل زوده هر ربع ساعت یک کلاب سق جای او بدهند بنوشند و انان  
 خالصه بعضی مریض زوده بعضی نافع اقتاده و به جهره نماید و در انهم در دجه دوم دهند زوده  
 در جهره سیم که مریض است صفت نسخه جهره صفر اوی و وزن فی بگرند کلاب ده کدم بوند بوداده زونا  
 که مقیبات شش کدم مخلوط زوده شش قسمت نماید و هر نیم ساعت یک قسمت دهند اما در  
 سیم که مقیبات طبیعت است با مریض علامت کشدن زودت و فغان کشدن خوارت و کم شدن فی و اما  
 زونا با کتب خواب و بعضی عظیم کرد و بدن عرف کشد و در جهره ان بجز مریض جهره بول زیاد  
 شود و ممانه با اسطوخودوس ممانه است که در دوجول خارج شود لمانا با بیدار انداخت و در  
 بعضی اشخاص خوارت بشی ظهور کند که علامات تبطلی ظاهر شود که اعضا مثل انتر جیم

د صورت با حرمت کرد و در شکم نفع کند و زبان با باز و خشک کرد و معده بان کوبد و در بعضی دید  
 خا لثا سهال در موی غارض شود و ان محکم که در چند روزی کشد و در ان حالت می شود که زود  
 اعضا لکه های قرمز که با جلد مساویت برود کند و ان علامت بدنت می شود که غلدها کتاب  
 دهن متورم شد که ان در دم یا تحلیل رود یا منجر کرد و می شود که در سرفاصل یا عضو دیگر در می شود  
 و به ندرت تا در بعضی از بقاء شفا فلون غارض شود و ان هم محکم است بلکه در عضو قطع شود و بجز  
 مریض می شود که سوء مضم یا سهال نماید که مریضت پیدا کند و اگر مریض خامله باشد ان سهال می رود  
 که در جبین و با بعد از بقاء طفل سقط کند و می شود مرد و بینه نما اما الکلیج چون خلطی غارض شود  
 و اولان بدنت و چون غارض شود بواسطه صلاح شد بد که لازمه ان حیاست طلا لیا اسج در  
 و در اندازن زنجی دهند خواصه زینه های معدی و اگر صاحب قوه و بینه باشد فصد کند با زانو  
 زودت کوش ان از اند که دفع صلاح هم کرد و چون سهال در انجا نماند باشد بدن نسخه فصد کند  
 صفت نسخه بگرند مطبوخ شلب با مطبوخ نشاسته یک قطره افغان ده قطره داخل زوده هر سه ساعت  
 یک اما لده بدن نفع کند که در بگرند سه اما لده کند طرف دیگر کلاب با مطبوخ نشاسته یک بگرند  
 سنگ جهم نمکندم فطر افغان بیخ فطره مخلوط زوده و اما لده نماید که در بدن زوده و در وقت حبه  
 نماید و بجهت سوء مضم مقویات و تلخی و غلظت بیهوت و بدن را بجز فصد و در او را که در اعضا  
 بهم رسد موافق فاعله جزا عمل نماید و بعضی کسان و با بگرند بدن فی و ان سهال با زوده  
 ان هلاک شوند و با بزا و با ی خشک نامند صفت نسخه ان بجز زوده بدن نشد مگر  
 اما و معده از اب سفیدی مثل لعاب بیخ بری باشد و در شرا ان و او زوده خون حلیط و سیم  
 اگر سوال کند که ان مرطوباتی که دفع می شود از کجا است و خا لانه مریض اینقدر زوده خورد که دفع  
 می شود جواب گویم که جمیع مرطوبات بدن سبک و آمانه و بزرگ در اعضا در معده و بجهت صرف فی  
 ایضا در اما صفا سهال شود و مصلحت ان که در خفا از اند است ممانه که مریض از زوده زوده زوده  
 بسبب کفین و با آ استغای از فستد سبب که مرطوبات بدن مریض مرطوبات چشم را بطوری  
 کشد که چشم کدر شود و ان مرطوبات بدنت مگر با بدنت خون و بدن و اسطوخودوس همان مرطوبات بدنت دهد  
 که آدم جوان مانده شخان کرد و اما حفظ صحت مردمان بهترین حافظات از بدن است که در ان و با  
 هموست اگر بتواند در پیلاقات و در دوستان ان شهرد کنند و از سوه جات برهنه نماید

خاصه از هندی و آنه و جنان و خیزه و آنکو و امثال آن و مویجات تمام و سبزی الا ت خام نیز باشد  
 پر میز بود لکن چینه ایشان بد نیست اما غذا خوردن ایشان که همیشه خوردند لکن با فراط خورد  
 خواصه در ایشان که قلیل در غذا زبانه در آن خوردند از مشروبات خوردن جای بد نیست لکن عرف  
 و شراب خواصه بر کاف که غایب نیستند مضر است اما ملبوس پوشند لباس نخی و پاره ها را که رنگه  
 دارند که سردی در پانها باعث سعال شود و روی بفرط چینی است که در اس سگ در بدن معتدل پانها  
 که رنگه دارند و بهترین است که جمیع اعضا را گرم نگاه دارند اما منزل سیرند در عملهای مرفعه بود  
 منازل رطبه مکان نمانند و به نشسته در بالا خانه و جاهای بلند و آستانهای منحنه از قبیل  
 فضلات جوان و غیره در منزل اطراف منزل کافند و خانه ها حتی همه شهر را با کوزه کنند جا  
 بنایند و آب باشد مثال جوی و غیره در خانه ها نگاه ندارند لکن آب جاری مفید است چنانچه  
 در شهرها که آب جاری ندارد با شند و بنا کنند و در چشمه های که آب است بسکند می آوند و در  
 چیزی شربند و آب همیشه صاف و کوار باشد که در آب بیشتر از آب بقیه کند و در خانه ها بهتر است که  
 همز سفر و صندل و وزانند با این مزاج سرد و سرد که در او بریزند که هوا را نگیرند و در  
 و آن ها که بیج و خم دارد و هوا بر روی از آنجا خارج می شود و در ایشان و اوقات نیمی که در  
 که هر روز که آن کشند و یک پناه از سه قسمت نمک رسی و دو قسمت جوهر که در و کی مرنگ بنا مخلوط  
 موز و در این مکانها خاصه در آب بریزند که در آنجا از آنجا خارج شود که در آن هوا که در  
 است نماید و منافذ اطرافها را همیشه باز نگذارند که هوا بر روی جویج و در آنجا آب که در  
 مریشان باشد و در یک مجلس مردم نباید نمانند و بخوابند و علاج و بناء تدبیرات مذکور  
 است که چون بدین نوع عمل نمایند در شهر و بنا نشود و اگر بشود شدت نکند و این علاج عمومی  
 و علاج دوائی در فرار فقر که چهار صد نفر بنویسد لکن این تدبیرات باعث نجات همه مردم است اما  
 در دهات بیشتر و بنا که بنا تا شهر زیرا که روستا ایشان نزدیک است و مکانها که که سفندان هستند  
 نشینند و در روستا منافذ ایشان را که از طریق می کنند که هوا در آنجا از وقت موز و بدو که در این  
 تدبیرات بهتر است که در دهات نمانند که در آنجا چون زیاد شود در شهر نیز بود و در آنجا  
 در جوار و در معنی نیست لکن در درجه دوم در دفاع از دوازده ساعت طول کشد لکن  
 در سه ساعت هلاکت رسد در درجه سیم اگر امراض دیگر مختلط نشود بر روی خوب شود که

منقل شود با امراض دیگر از قبیل حی خالطی محرقة تا دوازده روز طول کشد آن وقت با شفا پانها  
 هلاک کند و نفاخت و ضعف نیز در بعضی تا دوسه روز و در اکثری خواصه در دوزان طول  
 کشد تا دوسه ماه و در آنجا باید مقویات استخوان بود اما نکات این مرض کسیکه بکسار مرض گرفته تا  
 دوزان و بنا می کرد اما اگر در درجه آخر آن نفاخت نامر می نماید مرض عود کرده هلاک نماید  
 اما چینه نیز می کشد که در بعضی هواست و لکن اینقدر مفید است که از جز مدت روزخانه نکند  
 که در روز دهنده و ستان است که در حالت جز مدتی منفعی حاصل کند که بقیه این نفاخت و بناء است  
 این نفاخت از مشرق به غرب آید و در بعضی اوقات بیاعاد آید و بنا مابا بسبب عمل است اول شهرها  
 عمود دریم بطرفی که در درجه اول است هم شایع عام و بعضی اوقات به بلندی نیز در درجه اول است  
 مراد قدم از در بنا بلند تر است و بنا به بلندی تا حدی که در تمام است و در دوازده که در اول  
 مردمان فقیر و باسطه و با این نظر امر است که فقرا بیشتر بدین مرض مبتلا شوند تا اغنا  
 در همه و مادی که در بنا است بیشتر هستند و بدین جهت در روستا با شند و در زمان آن بلد زیاد  
 تلف شوند زیرا که در تمام نمانند ستم مردمانی که اول هستند و همیشه ممان ایشان مبتلا است و  
 چون در شب زیاد غذا خوردند و همچنین در زیاد خوردن موه های ناری حجامت کسانیکه شبها  
 بخوابند از قبیل چای و غیره بچم کسانیکه جاد در شبند که چون هوا از سرد زیاد و بنا که در  
 حکایب جوانی و بی زاری نیز در بنا که در کما و سردی تفاوت نمانند و در درجه اول  
 که جنات از روستا و تا ایشان باشد غرض شود و در وقت که بنا هست کل مردم معتدل و بنا  
 باشند و جمیع مقدمات در ایشان باشد و بسبب بدخوابی بر روی نماید و این نفاخت است که در  
 در شهری و بنا خواهد بود و زمانه مقدمات ابتدای ظاهر شد که جنات از روستا نمانند  
 از آن و بنا حنفی بدین معنی که همراه ایشان نیز منفق شود و بعد شدت کند و در آنجا بیشتر  
 هلاک شوند و کز خوب شوند و در اول نیز جنات در دهات آنجا هستند تا شش هفته و در شهرها  
 چون بقاع از جمله محله دیگر رودی شود که بکسار طول کشد و در محله ها که مراد از آن جابند  
 نیاید و بنا مری که در خواصه از خوشان و مسویان سز است نماید و اگر شخصی بدین مرض مبتلا  
 کرد و با ده نفر در محله باشد که هوا آنجا بیشتر نیاید همه بدین مرض مبتلا گردند و از شهری که با  
 عمومست چون خوجی از آن بلد بسند دیگر رود و بنا نیز همراه ایشان رفته و در آن و کلا بت بیشتر

کره و از نذایر پدید آید که در کفایت می توان دفع این مرض کرد و چون حفظ عامه با نذایر می کند  
 شود بدانکه بجز بیانی که حکمای غماوی در دفع این مرض کرده اند این است اول آنکه دفع وطوبان است  
 تمام بدن یعنی که اگر آب باشد در شهر یا در اطراف شهر باشد بختگامند با جاروی تماسند و  
 جاری صاف پاکیزه در شهر او روند و در سر چشمه های ماء زمزم دم گذارند که آبش منصفه باغش در  
 آب نوبند و فضلات و حیوانات مرده و نجاسات در شهر و اطراف نکند و چندین هزار قدم در  
 تر از شهر خندقی کند و حیوانات مرده و معفن را در میان آن خندق ریخته و اهک بر روی آن ریخته  
 و در بلوکانی که فضلات حیوانی حبه حاصل اشغال می کنند در آنجا نکند زیرا که آن بویا حبه  
 و باه که در دروات ریزها اهک ریخته و در بلوک اطراف چندین نفر با هم بخوابند که از راه مضرت  
 و مسهلات بخورند و خاصه تکلم و اگر لازم کرد در بونگ دهند و حمام زیاد در آن وقت زیاد  
 کردن مضرت ندارد اما اگر از برای شهر اگر در شهری که نزدیک شهر است و آب شود در آن  
 که و با آب بود اسهال بر همان عارض کرد و معلومست که و با آب در چند روز دیگر بدست آید و از برای  
 دانستن آنکه و با آب شدت دارد و با تخفیف است اگر شهر منصف باشد و تداوم بر منگوره و آنکه در بین  
 شدت دارد و اگر نذر پدید آید در آنجا و با آب قوت بلکه هیچ نرسد پس گوشتی در  
 اول بشرط اشغال نند کرده خوب در درجه دوم متوسط بدین معنی که اگر در دست دقت نماند  
 مثلا که خوب شود در درجه سیم اگر تمام عروق مؤده و ملائم کرد و خوبت و اگر یکروز عرق  
 کند و باقی اعضا عرق و سخت باشد بدست و در بختان و اطفال بدو چند در اطفال نماند  
 است و اگر که نهد بدون تسخیر و مملکت و در مردمانی که سوءالمضمه دارند زیاد عارض شوند  
 در انتهای ناخوشی پس گوید است و چون منقلبی خلیطی و غیره کرد و مملکت است

انحطانات علامات مرض و باء تریق نوشته در جازاد		
درجه اول	درجه دوم	درجه سیم
الان غذا	الان غذا	الان غذا
زبان سفید و در کنار او سلولهای قرمز	سلولها ناپیدا و بنای ناپدید	زبان خشک و با نازک گردد
ضم معد	ضم معد	ضم معد
حس سنگین ظاهر که در دو بی میل باغبان	وجع ناخج شدید است اگر در	کامی وجع هست و کامی محسوس
اسهال	اسهال	اسهال
اسهال آبکی با عکس و با صاف و بی	اسهال مثل الما بوج سفید	اسهال در بی وقت و بعضی وقت
فی	فی	فی
در اینجا ان عارض سنگین	عارض گشته باشد که بجمد و	سد شود اگر باشد صفرا و
	و همراه رود با فواق	فواق زیاد تر شود

درجه اول	درجه دوم	درجه سوم
امعاء شکم	امعاء شکم	امعاء شکم
مبتدئ شکم قاعده لکن غراغز باد	شکم بدین چسبند و بی غراغز باد	شکم تقاض کرد و در بوماد شود
دوران خون	دوران خون	دوران خون
بعض نفیون نکند خود را عاقل	بعض سریع شده چنانچه در بعضی	حرکت قلب با او شده بعضی عظیم سریع کرد
لکن شمره و کم	ناصد و بدین غره زنده و کم کلمی	بشره و بیما
بشره و بیما	شک و قلب نیز در حرکت مطهره	چون شفا بر کرد بشره جالت اولی
نفاون نکند و مثل هبلت با لکن	رساند و خون در اعضا غلظت	شود و میجر حلی طی شود صورت کرم کرد
حرارت بدن	همه بنا بد جلد که بعضی تا بند	حرارت بدن
از شدت غلظت قطره قطره آید	بشره و بیما	حرارت مثل سابق باشد بد شود
درجه اول مغاوت همیشه بعضی	جملد	جملد
جملد	بنجای بائی کرد بد بعضی که صبر	ملازم شود و عرفا بد و در ناک اول
در بعضی بطور حاکم مثل هبلت	کشد که در دستخوانی و حبه	و اگر منقل میزین بکر کرد در ناک
ترشح و فضلات	امکان چشم که در صورت اثر می شود	ترشح و فضلات
هر مثل عادت اما اسباب قدری	حرارت بدن	حرارت بدن
زبان در نازد	بدن با در در در مثل ج که اگر بر	همه مثل موافق بود در در ناک و سو
علامات اعضا	کذا زنده تا حجاز و بدین وجه	وقی که غرض شود صفراوی هفت
مهرم و معوم حدود صلا	جملد	علامات اعضا
لبین در کوش لبخ در ما هبجا	در بعضی لبط و بعضی سخت کرد	ترشح و فضلات
الآن نفس	همه کم شد صورتی و اسهال شود	کوبد و در ناک عاقل کرد
صدا هیچ بغیر نکند و نفس	خبر طوبی هر وجه	الآن نفس
موافق قاعده	علامات اعضا	علامات اعضا
	هذیان و صلاخ ناک و ناک و شفا	مثل نمان اول سلامت کمر کرد
	شدید و عضلات اعضا ناموس	
	تا اساعتر	
	الآن نفس	
	نیون المنزما فاند غرض شود به	
	طوری که از سینه جرفند	

عضله از ناب چشم در کبریا وی نامند با نفو و مان و فی فی میان مر جنت ابی و بسک که هیچ مر جنت  
 و بسک بن نانت که چون در شهری بپسند هم کس مبتلا کرد وی شناساند خود را بزله غشای غشا  
 در دم کل و همراهی روز هفت با کسالت و درد عضله و کسالت و بیقونی بدن و سکر پستان خود  
 از انسان بی دمد بعد از چند روز بجای بیلت کسالت و بجای بیستی عضله و صداع و وجع مخرجی  
 در اطراف و تشنج کئی بی بل بعد از وجع در بعضی بی درد کلوسه خلت با زحت قشمر کز کند  
 حوی خفیف کم که سر نه زیاد شود بطور بسیار سر نه در این سر نه عسر الفس غارض شود و حسی خفیف در  
 کلوسه که مر که این زکام و زله چشم باعث صداع کرد و در بدن زبان زوکی ناز و از در در  
 قاعده بیوست و چند وقت در کلوسه راه رود مع وجع اذن و در عضله بعضی اوقات شدت  
 و تشنج بعضی اوقات مثل و باء است بعضی بسیار کم علامت از در و بواسطه وجع کلوسه حرف غارض شود  
 که در چند وقت که وجع کلوسه زیاد است حرف می توان زد و سر نه که از ابتداء خشک بود کم که زشد و  
 بلم غلیظ نشان می دهد که مرض با آنها رسیده و جو بیست و چون کوش سینه دهند صدای حری  
 نماید و زیاد شود که از بدنی مثل سینه بلم آمدن و زیاد شود که در بلم خون باشد و چون حری  
 و مرکب باشد با نجش روز جمیع علامات خفیف شد از بیلت صداع و تشنج الفس و تشنج اعضا  
 اسید رجعت نماید و حیران شود به رعاغ یا اول یا سوب یا به زرد کئی یا عرف و بغیرت با در  
 امله ظهور نماید و در اجالت نشاء طرک شد و با هم حری چون شد بد با شدی تواند در صورت  
 رد به بر پوشد که یکی صورت اعضا بی و دیگری نهایتی اما صورت اعضا بی صلاح باشد که  
 که موجب هلاک شود و وجع حبه از این پیدا می شود لیکن بیما منته و کسالت بی نهایت و تشنج  
 صغیری عضله بی نهایت است اما صورت نهایتی ابتداء لرز و جمیع علامات حری در بی ظاهر کرد  
 و این دلیل بر آنست که زله در غشای مخاطی و به از کرده و بعضی اوقات بدن را اسطه سل غارض  
 کرد و خاصه در فرنگستان اما تر کبیا بن مرض مرکب می شود با از آن راه به با ناسل با با حسی الفس  
 و نفاهات به مرض زیاد با دوام است صفت تشنج زله در جمیع ذو غشای مخاطی خاصه در چشم  
 آفت و حلقوم و بعضی اوقات مانند خروسک با فته در حلق پیدا شود اما حبه کبریا تشنج اعضا  
 می شود بطور ای و بسک خاصه در بلاد فرنگستان و بعضی اوقات حرکت کنند مانند و با و  
 با همراه رود با و باء که با پیش از و باء و با بعد از و باء غارض شود و بسیار غرض شود بعد

کریب بعضی زله  
 غشای مخاطی



و بناء خاصة در بلدی که هوای آنجا مختلف است که گاهی سرد و گاهی گرم گردد اما تشخیص زادی  
 شود در وقتیکه اپی دمسک گردد و در دیگر کفر که بدن مرض مبتلا شود می توان تشخیص داد و پیش  
 که چون در آنجا خاصان وی و سایر خواص چون سینه ایشان سلامت عارض گردد خوب چون در  
 ضیق است در بیان عارض شود بدانت و در اطفا لخواص چون استعدا در مجز سل دارند بدانت اما  
 الملاح در صورتیکه مرض مغز و مرکب نباشد و پرمز موزده و شود وای گرم که معرفت با بعضی از نباتات  
 معرفت دهند و چیزهای ملین چون لغاب خطمی و از برای رس از مرکب شدن مرض از ابتداء دوا می  
 پی دهند چون صورت عصبی ظاهر گردد دشت کردن را و وضعا در دل با هوای اندازند و با شوین تا  
 در اب با شوین به بلجسی از مکنا که میل ماز و با ساطی نمایند ریزند و در اطفا ل مجزین در بنا  
 بندند و با جوهر ماز با پیا زک سیدک بندند و تیغ به پشت کردن با ما همچه یاد کنند و چون صورت الهی  
 دوی ظاهر گردد و رفسد موزدن و از اول انداختن تیغ زدن تا فست و در اندازن کاه گاهی اینهو  
 مقدار مضنه دهند و چون نیم باشد که از جمع شدن بلغم در کواخه گردد با بدمی زاد فصل  
 در سو و هم نامند سودی پیم پیمعی شوزات عوق ذبی فی میان مرضیت اپی دمسک و مسرچی  
 شناخته می شود در کف کردن زناد و بعد از آن پرون مدن شوزات کوکت بلذات و در بعضی  
 این شوزات ظاهر نگردد و سکر پسیان ذنادا در است که مروض این مرض بدون معتدات باشد اما  
 معتدات چند روزی قبل از اس جه و پیمعی کسالت ذوا عظاما در دد متا صل خاصه در ذوات نوز  
 دست و در شدت مرض <sup>در زمان</sup> تیغ و حس بی تنگی و نقل در دم معک و یا بخال ابتدا عرفت که اولان است  
 بخار از بدن دفعند و کم گرفت پیدا کرده مانند آنجا از بدن جاری گردد و با وی کی دشمن  
 ناره زبان سفید و بیوت غلبه کند و چند بار تیغ عارض شود و حس خنکی در لنگله دارد و در روز  
 سیم و چهارم این مرض به ک خار سخی در بدن هم رسند و بعد شوزات مزاد بد ذنک بروز کند و در  
 قاعک ظهور شوزات از پشت و جلو و کوش دیدن و اطراف بروز کنند و چون شدت این مرض کم  
 باشد این شوزات شش هفت روز طول کشند و بعد شش شوند و ماسه تمامانند فلسی  
 بزند و وقتی که شدت ذاد مهلا کند و دو یا سه روز و در ا بنوقت علامات عضوی ظاهر شده  
 و اغما عارض شد هم برود و چند بار در نقاهت مرض مذکور باقی ماند پلیس قبل باورم و ده  
 و چند بار در مل در جلد پروزانید با شوزات می پروزانید صفت تیغ بعد از آنکه دند شو

امتلای چون در مه دماغ با در صد بنا در امعاء و نیا شود که طحال نیز متسل از خون باشد  
 اما حبه این مرض در فاعل است که اپی دمسک باشد خواصه در شمال و وسط و در کستان و چند  
 بار از سزاد بلک گردد و چون اپی دمسک باشد مزاجت نیز پیمعی نماید پیش کوفتارت دارد و موافق می  
 لیکن چون حس نقل در دم معک زیاد شود و هذ بان و اغما عارض داعی مستولی گردد و علامات  
 اند و حسل لبول و ذات البره در دم اغما نیز پیمعی طرفیند اما الملاح چون مرض خفیف باشد تا  
 در مصلح موزده فی جای و ما شهر دهند و در سه چهار روز اول قبل در غذا و چون سه کتند  
 ز اول انداختن به پشت کردن و هم معتد تا فست لیکن خون زیاد که فتن ضرارت و می ذادن پی صفت  
 و به تجربیه رسد است که جلد ماز با سکه زاب موزد چون سونید مفید و نانت با بیم در ام فلا میا  
 و می تا مندایقا و ما توار که عسارت از اول نام باشد و این امراض وی در ناز سار این امراض است  
 فی نستان مرضیت که همیشه همراه رود با سخی یا خا داست و با مرض وی شناسند خود را با این  
 التهاب در بکالت مخصوص و ظهور علامات التهابی می تواند در جمیع کالت عارض شوند و غیر از  
 الان مبدت چون مو و شاخ یا خن و خود را ظاهر کند یا با ستا زین و میل ماده در آن عضو  
 علامات حسرت و موزم شدن و خارج شدن تیغ خلط و تغییر نمودن عمل زانت و بکل  
 مخصوص است که در اولامایان در خون نبار از آنجا بود که در جناحه در مزاره مقال خون کتا  
 در پناسه مقال لبتان باشد در مقال با فست شود چنانچه از صاحب این مرض خون کبرند روی  
 خنک بک عتای سفید رنگ نانت شود که می نامند کوی بغلو و نا توار و از برای این مرض استعدا  
 عوی بیست و سبب جدا کردن این امراض از حی و امراض طاعون اول برای حجت است دویم برای تشبه  
 با فتن الی مخصوص است زیرا که در این امراض بکالت مفسر شود و خون غلظت پیدا کند هم جلا  
 می شود از حی بود اسطره رفتار مرض زیرا که این امراض همیشه منهل مداام است و در فاعل با خا داست  
 با مرض مزمن همیشه حاصل شود و خاد و این امراض همیشه انهنای مخصوصی دارند که منتهی شود  
 پایه تحلیل با بریم شدن پایه نفع کشن پایه فاعل را یا با صلابت با التصاق دوات هم با با  
 ضال کردن عضو بی جزو بگر میام جلا می شود بواسطه منالجه که در او از مطالج صند و دم  
 باید موزده که چون خاد با باشد از قبل قصد کردن خفامت موزدن ز اول انداختن مزیات ذاون و  
 مرض می شود چند فصل فصل اول در او از جلا می فصل دوم در او از عتای مخاطیه فصل

این متن به خط نستعلیق و در جهت عمود در صفحه چپ قرار دارد و شامل توضیحات اضافی و تفسیری است که به دست خطیبان قدیم نوشته شده است. در این متن از کلماتی مانند 'معلقات'، 'مغز'، 'عصب' و 'شوزات' استفاده شده است.

در اولام جابابان زجاچه فصل چهارم در اولام غذا که عبارت از لیسنا باشد اما فصل  
اول در اولام جلد بلانکه امراض جلد بقدری مختلف و جدا از یکدیگر میباشند که در فکشان  
از اطباء هیچ مناسبتی نماند مگر امراض جلدی را در اولام نامی گویند و فی سنان ایشان  
دندان عضو حسی طبیعی بودند و منتهی شود بانه غلیظ یا به بعضی سببها به منفر شدن و باز نماید  
کردن بک تریخ یا به تفرج شدن و در فاعاد اغلب بی حی است و در نادیدنی شدن و در ابتدا  
میل دارد که بنا بر حرکت نماید و در فاعاد عمل بدن زبانه حرکت نماید و چند بار می نماید که یکی از  
امراض جلدی از منتهی برای حفظ بودن طبیعت از امراض اندازی که بسا شود که چون عرض منفر شود  
منقل با ندرت شود و موجب هلاکت گردد و در نادیدنی شود که بعد از دفع شدن عود نماید و  
از آنها در معالج با دانه هفتاد و نیت دارد با امراض جلدی که چون مرض تازه عارض شود  
جلد با المروق شود یا رفع شود از برای چند وقت اما جهت این مرض با از اسباب اخلاص است از اسباب  
خارج و بر وزن اغلب دندانها را با نماند و شدت نماید از طرف غذا و در ایت غذا و بعضی  
از امراض جلدی ایشان با واسطه بدی مزاجت از قبیل گرفت و استعدا در مرض جلدی از انداطفال  
زنان و صاحب مزاج بلغم و سودا و در اطفال در وقت در آوردن دندان بروز نماید و در دندان  
در خالی که با تر شوند و در بعضی اوقات مرض جلدی موروئی است و در بعضی مری است و در بعضی  
اوقات استعدا در خصوص می است که ناخالصی است اما العی چون بواسطه بلغم مزاجت باشد  
دوای مزاجی استعمال نمود چون جهت اندازی بهم رسد دوای موضعی استعمال نماید و اگر جهت در حوز  
است نسیب در حوز است نماید و بعضی اوقات ناید غذای مقوی دهند و گاهی ضد مقوی دهند  
و بعضی از بنات آن که بسیار نمانند از قبیل ناچیزی بنام در پشه نا ادم و چوب و  
موبلان که علفیت در جنگل که بدرختی پیچد و عشبه و از معدنیات که در دهن فرود و  
جوه و سم القار و از بیرون استعمال کنند سنگ جتم که در قلابا کال و عظام جامهای  
معدنی و در دوشخرف در نسیب است اما معقالات امراض جلدی و این امراض هفت قسم است اول  
اگر آن تر که شوری هستند شبیه بگل سرخ در دم و در بکول که شوری هستند برنگ مفرودیم  
بول که جامهای ظاهر کرد مانند فندق و در این جامها بیشتر نماند شود مانند اولی که از  
است چهارم پوستول که شوزات که چکیت که زود منقل بریم کردیم بول سلولها بکیت مضط

برآمد ما نیند ز کیل ششم و سیکوان و ان رجنین بشو است مانند فلس ماهی هفتم تو مگر کلس که نکر از  
جلد بیرون بید که زود منفر شود فصل دوم در اولام و التهاب غشای مخاطی یا نیکه از غشای  
مرکبت از شراب و زرد و ساهم عروق و بیطشان زبانه است بخت خارج و اعمال مختلف دارند  
لذا ناخوشی زیاد در آنها پیدا شود و خاصه امراض التهابی و چون با فته آنها از جنس دیگر و علما  
دیگر است لهذا درم اینها هم از سایر آلات متفاوت و خصوصاً است با بزانت و چون نسبت با لک کبیر  
دارند لهذا فی تراند جهات التهابی بر واسطه التهاب شدید سایر آلات باشد و بعد از علما  
در رنگ مخصوصی ظاهر کرد و در این از مختلف شدن ترشی است در ابتدا و نهایتاً که از غشای  
خارج می شود چنانچه بلخی که از ابتدا در بق و بی رنگ بود که کم زرد و سبز نکند و مانند ریم  
کرد و به مخصوص غشای مخاطیه مایلند در حال و دم به غشای جلدی که در انسان ظاهر کرد و  
انکه در خفا دردی شود که غشای در حلق بسته شده است و اینرا پسدا نامیده می شود  
غالبه با فاس ما مریضی برده غلیظ نمایند و دیگر آنکه زبانه مایلند به تفرج شدن و در اطفال  
زیاد شود که غشای مخاطی جنات مثل اثر مرم کرد و چون درم هر یک از غشای مذکور علما  
خواصی دارند لهذا این مرض منقسم می شود به قسم اول استابت یعنی درم غشای مخاطی دهن در دم  
ان ترن یعنی درم حلقیم که بران دم نامند که تر یعنی تر لیبی حلقیم که در لیبی یعنی درم حلقیم  
پنجم بران شب یعنی درم قصبه الریه ششم گوکیت یعنی بنام سرفه هفتم که در بینی حلقیم هفتم  
امرا کاستیک یعنی استادی و درم غشای مخاطی آلات غذا هم این تر و ککیت یعنی درم اسما و  
کا سربک یعنی درم معدا اما استابت یعنی درم غشای مخاطی که جلا است لذاران دهن مزوان  
مرض با مفرود است مانند ما تند سوختن از جنسهای گرم و بنام کب است با امراض اندازی و با استابت  
مرکب است یعنی از خوردن جوه حاصل شد و با سبب است که در وقت حاصل شود و این بسیار است  
است با درم جوه و با استابت سکون است که از زبانه غذا و خوراک چون حاصل شود و با استابت  
ما مریض است که در دهن هم پسند برودی زده غار به در زبانه شود و با استابت است که از  
که شوزات که چکیت در وسط زبان طفلان یافت شود و چون بزودک زبانه است که نامند و با استابت  
قفری است که بزودی تفرج کرد و این حاصل شود بعد از خرقه اما استابت سانبلی یعنی مفرودان  
دهد خود را بنقطه های قرمز خاصه در لکه و کام دروی زبان و در اندازان و جنبه و چون

اولام غشای مخاطی

اولام دهن

متورم کرد در واسطه لبنت و مجامعت با دندان شکل دندان در او ماند و در برنده هم نشا  
 خواسته چون شیاء سخت خوردند و چون هوای سرد خورد و ج زبادی که در و چون بجایید و ج زبادی  
 شد بزبان زبادی که در و در قاعدات که ای تن بداشته شد و چون درم زبادی باشد تفریح حاصل  
 کرد که هیچ غشای مخاطی بر دشته شود و در اطفال در آن حال تفریح غرض کرد و در مردان  
 زبادی بیداست که هم همراه بود و در اطفال دندان ضعیفی شود غرض کرد و در مردان و کم  
 است که در چند روز دفع کرد و زبادی شود که نک نما بدخواسته در وقت که چیده او شود باقی  
 باشد اما حجتی بسیار است که در وقت استند است در طبیعت و اطباء حکان که غذای خاوند  
 متوی خوردند و غرض شود در اطفال که دندان خواهند در آوردند و کما اینکه درمن نایان نگاه  
 دارند و کما اینکه دندان عاقله که از دندان بکند دندان خواب کرد و در کسیدن دندان و از دم  
 کوچک که در آن غشای هم رسد اما العلاج با بند و بیست نمود بعد از آن با شیاء ملین و لایان  
 چون لغای خطی مزه نما بند و چون قدری طول کشد با شیاء مضمون مضمون چون ما و در تفریح  
 استعمال کند صفت نسخه بگرد مطبوخ ما و بیکسرون بکسیر و زجاج سفید پنج خود روزی چند بار  
 مضمون نما بند و ناست بل مسهل و نشیدن در اطفال و عذای های ملین خوردند اما  
 است مایه مرکب که عاقله از زخم است که از خوردن جوه حاصل شود و این زخم ظاهر شود از  
 خوردن جوه و قبول نکردن طبیعت و ظاهر شدن زخم در لثه و سبب اینکه ج را با بند زخم شود و جوه  
 و هم بسته با استعدا است که در بعضی بعض درموز خوردن جوه زخم ظاهر شود و زخم حاصل شود  
 خواسته از چند نمکهای جوه از قبیل کلبل که چون مزاج قبض باشد نایا ناپهیزی نماید بزودی زخم  
 شود علامت در استعدا طم مت در من یافت شد و بعد از آن سودا اللون کرد و بعضی فترت  
 شد و بزبان زبادی که در دندان متورم شد لثه نیز متورم شد و دم که در دهان زبان باشد  
 متورم شود که در درم چند آن جای یافتند از دندان اوخته کرد و گاهی درم در عضله در  
 نیز هم رسد و بواسطه متورم بودن زبان عده های این نیز متورم شوند و دندانها را که در  
 و تفریح کرد که شکل تفریح مانند لوبیاء است و کما در من مانند ترش بر بد است و در تفریح مانند  
 بر فلک است و چون غشای روی تفریح زبادی در دندان ظاهر شود خواسته در لثه دندان  
 داخل آمد چون زبادی دوام کند مبدل به قانقرا باشد اما حجتی چنانچه ذکر یافت از جوه خوردن

حسب استعداد است در طبیعت و اشخاص

موردی

خوردن است و گاهی حجتی از ناپهیزی خوردن و پوست مزاج شود و درم چندین خوردن جوه  
 مبدل و منقسم بی در پی چنانچه کرد و کدم کلبل را بکند و خوردن زخم حاصل شود لکن اگر  
 دو کدم زادوسی قیمت بودند زخم حاصل شود اما العلاج چون علامات زخم نوزاد شود اول  
 فلز در دهان با بند چند روز تا مل نوزاد و بر جوه ناه هشد و بعد جوه بد هشد و چون زخم حاصل  
 شد ناست استند مسهل از روغن کرچک زاده بعد بشوید لثه را با زجاج کوبیده و از این مؤثرتر  
 جوه ناست با با فم موبه لثه مالند صفت نسخه مزه نما بند بکسیر و زجاج سفید نیم مثقال در او  
 عمل نوزاد و در سه چهارم مزه نما بند و این دوا میضد است لکن کی دندان زاید باشد تا بند و  
 دادن مسهل گاهی از جمله لازمانت و چون مزین ناست و در من دوا مبدل باشد و از اجامه و کرم  
 مزه نما اما استعدا است مبدل مزه نما ناست استعدا است کون کون نس اسم و غرض است که در دوی  
 بند و چون در زخم غشای بطور آن و عوه ظاهر شود لثه با ناسم نماید و در زخم استعدا است  
 از لثه خواسته از بیخ دندان و در بیخ است دندان با لاک امک بلب برسد و خواسته در لب با این غرض  
 و زبادی داد است که در دهن بزبان و خشک نماند شود و در قاعدت خود و در سبب که مان و در  
 تا بدانکه های کوچک خاکسری و بشکل مد و در نا مضمون و کی بر آمد و بر آمد کی بواسطه زان است  
 که در زبادی غشای مخاطی حری از خون نشکرده و بزودی با فقه غلیظ شد و چون این زده زار  
 دارد غشای مخاطی فترت و بعضی اوقات فترت نفس ناک و بزود است و در بعضی غشای مخاطی  
 دور این لکه ما متورم شد و آن لکه ها در عوا دند ناست خاک در نوزاد شود که این دم ماست  
 چنین بزرگ شود و دندان در من ریح زبادی غرض شود و نفس منفر کرد و در آن سمت دهن که زخم است  
 کلوله های این فایده با و دم و نایا و ج کردند و بزبان ناست و در حلالهات جمعی در بعضی اوقات  
 بنت بود و غلیظ کم نفس سبب خشک شدن می افتد و گاهی چنان نماید که غشای جدیدی در زبادی  
 باشد و چون من شدت داشته باشد در جانش که اول دم ظاهر رسد فائز ایا مبدل شود و حجتی که  
 استعدای غشای کاذب بود و در آن حال با فنه مبدل یافت شود و در قاعدت با سانی شفا بر کرد با  
 ستمال خوردن دویه جات مناسبه و در بعضی نیز زخم شود ناخاف و در آنجا مبدل خواهد شد  
 نمود و در مرضت و این جنب استعدا است یافت شود از سن ده سالگی و غرض خود با طفال که در  
 هزال داشته باشند و در اطفال فترت بواسطه بی حفظ صحت نوزاد ایشان مفضل از بند خوردن

مرطوبی

و از نزل بد و در وقت زلزله که طفل ز یاد بجهت دورت بر شاری می کند عمو م شود اما العلاج اول  
 سبب و سستی دهن با آب زرش با آب قابض مثل مطبوخ نما و جوهر مرکب و استعمال نماید کلفتند و  
 بود و ذبا و مفید است استعمال آب بود در حالت شدت و چون هم از فاقه با آب باشد با هم باشد که در  
 بکلور سبب و طفل خفه شود استعمال نماید در ای قوی چون جوهر مرکب با آب باشد کله در در  
 در روی زخم و چون از ناخوشی حلقوم ترسند چند را لوانا زنده اما آنکه که برفک نامند عبارت است  
 از ظاهر شدن شوزان که در غشای مخاطی لب و زبان که بعد از چندی این شوزان پدید  
 و بک تفرج کوچکی در بنا آید که بقی زرد و اطراف تفرج قرمز و سخت و با التهابت و لوز و دروغا  
 است و دردی او بواسطه غشای کاذب است که روی زخم زاپوشند و بیساینا و جکت و بعد از هفت  
 روز مرط شود در فاعده رفسک اثرش پاک که نهی نماید و این شوزان در فاعده عدد دینا  
 کم و وقتا بشان در اندر آن لب و جکت و وسط زبان و در روی کامها در است که داشته باشد و  
 چون نویسی شوند می نمایند در زمان زبان طول کشد و در بعضی نادره و معالجه جز اندر  
 وقتیکه استعداد برای برفک باشد و این استعداد در اطراف لب و این برفک زبان است دار و با ضطر  
 آلات غذا علامت و پرو زوا سالم بودن آلات خدات و در فاعله این فقرات از دیگر جدا هستند  
 وی شود که در شدت مرض هم مختل شوند و می آید که برفک زبان که این مرض حملهک بنا شد و در  
 وقتیکه با مرض دیگر مرکب نباشد خود وجود دفع کرد اما العلاج بجهت دفع و بیج با انهای ملین  
 مرطوب نماید در قبیل مطبوخ خخاش با بذر الیچ و یانیک و چون خواهند بزودی دفع تفرج نماید  
 کمی از دلهای کاله ما کنند مانند سنگ چشم و چون ترکیب با مرض دیگر باشد دفع مرض نماید  
 مثلا اگر مرکب با مرضی مکن باشد بگری دهند چون از ضعف معده باشد بر بکند چینی دهند و در  
 موضعی بود با کلفتند و علاج سفید استعمال نمایند و بجز از همه سنگ چشم با لید است و چون از  
 دایره باشد ظاهر را عوض نمایند که در اطراف لب برفک نادر است که عارض شود اما استقامت فقر  
 یعنی در دهن که زود فاقه با شود و این مرض بافت شود از شش ده تا بخار زده سا لک و عارض  
 شود در اطراف کرم و سوراخ و سوراخ لب و زانند بواسطه بدی خولان و بواسطه ضعف از مرض  
 قبل چون بله و سرخچه و خال مقدمات در او جمع نیست مگر در بعضی یک مغوی و لی الفم در  
 معلوم نشد نشود همین قدر در فاعلهت مرض بله می بینند که در اندر آن و جنبه پاک لکه ها

زنگ

مضمضه

درم فاقه با ای رین

سرخ

پی و خج ظاهر شده بعد از سه روز دیدن شود که این غشای مخاطی آن موضع فاقه با که فسه و بک ناید  
 منغنی از دهن پرو زان بد و فاقه با که کم مغزین شد و به عضله و استخوان و سایر آلات که رسد مثلا  
 نموده و اخر الامر وجهه لا سوز کشد و بک بری منغنی از و خارج شود که هیچ کم نزد بدن و تواند رفتن و بنا  
 رجید که فاقه با بلین حالت رسد طفل در چند روز اول هیچ علامت عمومی ندارد چنانچه در اینها و بی  
 و در بعضی کم بپنیر هم رسد اما با ندر که فاقه با پدید می رود سستی و ضعیفی ناری که در وقت بدن  
 تمام شده مزاج بپنیر هم رسد اما در چون چیزی از این ماده منغنی بقدر بودی که در علامات عصبی ناید  
 و در وقت از در روز نایست روز بعد لک رسد اما العلاج با بد کار می بود که فاقه با احدود  
 شد و خط خفنی هم رسد از وقت ایشاء و هم از بیدار شده تا در ضم هم آمدن و مضود و از این اثر بزم  
 ایشاء می خورد محو سست ماند مثل آنکه نشه با فکین هم جسد و این بلای بد است و در اکثر اوقات در فاعله  
 برفک مشی که در دهان غرض شود و این چاهر ندر از دو بجز برفک است که چون لکه پناه عارض  
 پی تا ملین نماید و بعد از او مویات استعمال شود تا طفل فوت کرد اما آنکه که عبارت از برفک  
 باشد و این لکه های سفید است که بافت شود در غشای مخاطی لب و فاقه با این برفک که در زبان  
 است که او تفرج می کرد و این برفک مذکور تفرج شود و این لکه ها با منغنی نامستل و مرط از این  
 سبب است بظرفهای مانت که چکند باشد و خواصه بافت شود در اطراف لب و خوار و این مرض موضعی  
 خواه مرکب با مرض ندریانی باشد از قبیل ورم امعاء و خوار و معده و خواه مغز نامند که در آن مرض  
 در دهان باشد و کما فی مرض ذوات خاص پرو زان بلوغ بافت شود و کما فی همراه و در بنا سوراخ لب  
 مرض مزمن و اکثر اوقات بجز ظاهر شود و در وی زبان و کنار زبان و در لب و اینهای قرمز زاپ  
 و اندر آن لب و اندر آن وجهه و نادر است که در کام بافت شود و بسیار نادر است که در می بافت شود  
 دیده شد است که کما فی دیده شد که در امعاء و مقعد هم رسد و در بطن و معده و بعضی دیده شد و چون  
 مرض حقیقتا علامت عمومی مثل خج و غیره بافت نشود مگر آنکه طفل بی دفاع و سیر خوردن کمی  
 مشکل شود اما چون شدت کند بدن بود که لکه ها کم مغزین شوند و درم بزدک ترک کرد و همراه  
 بود با سخی و این عارضی است که در بواسطه مرض دیگر عارض شد و بدن بجهت اضطراب با هم رسد  
 واضطراب ندر آلات خاصه نیز حادث شود چنانچه فی و اسهال عارض شود و ان مدفوع کراچی است  
 و همراه بود با نزل بدن و دوام این مرض از بک روز تا هفت روز است و در فاعلهت که منغنی

بشما کرد و مکروه و فیکه همراه روزی نامری بکر مثل دم امعاء با با علامت مرض مثل با مرض دیگر که  
 باعث سوء بینه باشد و مرض خفیفی است چون در مرض باشد و چون مرض بد است در وقتیکه با ذوق  
 بین در این مرض نگاه کنیدی بدیند مثل خرمن قاریج که بدنه با طراف و نشانه یعنی در سولهای این  
 اما حجتی این مرض از بدی خزان طفل و از بدی شیرا که در وقتیکه باشد و کفایت نمده به نتایج و هم چنین از  
 ادغام در بک طاع کبف که هوای او نیز خفیف نماید و طوبت هوا و مکان نیز باعث این مرض بکر نمود  
 شود بیشتر در طفل از بزرگ و بد بینه که حجتی بری بد را مرض دیگر که در بدی در زمان او بود و  
 مرض مسری است که چون از به بطنی که این مرض از او بیشتر شد و بستان نشسته طفل دیگر بشود و طفل  
 نیز این مرض بگرد اما العلاج اول رفع سبب بود و بعد مصالحه نماید که در این خشک بند را خراب نماید و کرد  
 ابتداء که در بینه بگرفته بهترین است که بکنا آنچه بانکت پیچید در بک اما چون لثاب خطی را شرباب  
 زده و بعد زدی در روی او مانده که در بینه او را داشته شود از این مؤثر بگرد بگرد بگرد بگرد بگرد  
 و در من را شرباب و چون زباد بزدن و مغزوش شده باشد بد و در این سنگ حجم شمال نماید خواهد  
 خشک خواهد محلول او باشد و چون ترکیب نامری دیگر باشد دفع امراض نماید مخصوصا چون ترکیب  
 اسهال باشد و در چنین صورتی ضعف داشته باشد دفع ضعیفان نماید و فصل در آن زین که در او  
 حلق باشد و فنی سنان زین نیست مگر درم خاد غشای مخاطی حلق که این دم با ذاتی است با عرضی  
 است از مرض دیگر چون مرض زبانی در حلق نمی رسد لهذا سینه هر یک بفضیل بیان خواهد شد  
 اولت دم ساد محلول که ممل اکثر تر نامند و این مرض عارض شود از تا شرباب ایان در دفعه و هوای طوی  
 و خود تن را نشان دهند بیک حقی متصل بهتر از ظاهر شدن دم حلق و بعد عارض شود که در خشک  
 و خوارت در حلق و وجع ظاهر شدن و کم این وجع تر باشد نماید خواصه در وقت بلع و غیره در صورت  
 هم در سید و حرکت بلیسدن زیاد شود و حجتی طویل شدن زبان کوچک و در غده خوردن با خر زبان و پیا  
 اب و من را زرد بزد و یکس جنگی در حلق بهم رسد و این حس خشکی است در وقتیکه دم بالای حلق باشد  
 و چون دم در زبان حلق و زرد بک بفضله لیه باشد سوزن عارض گردد و همیشه نخج نمود خواهد  
 که بلم پروند از در زمان او شود که بک بلم غلیظ خارج شود خواصه در وجع که از وجع مر جرد و چون در  
 حلق نگاه کنیدی بدیند که غشای مخاطی بترک خشک و با حرمت زیاد خواهد در عقب حلق و خواصه نظر  
 خواهد در جمیع غشای مخاطی قضای و عقب حلق خواهد در بک قطع نماید و کماهی حرمت در روز نین است کما

اولا حلق

در حلق

در لحاظ و کماهی حرمت متصل و کماهی مفصل است و این علامات موضوعی همراهی رود با صلاح سینه و در  
 بند و بطن نفس و کماهی همراه رود با حس نفس در دم معک و باوه در زمان و اکثر اوقات همراه رود با بک  
 حی و با دانا که لیکن در اکثر وقت و در غنای این مرض مثل رفتار زرد است که خشکی کم نماید و مرطوب گردد و در  
 زیاد شود بعد از منکام نماید که در فاعله سه با حقا در روز است در دم ساد حلق آنها شرباب بعلی شد  
 اما نماید ذات که این مرض زیاد بود نماید با سانی و سبکی خواصه در بعضی اشخاص که بک استند و در حقی  
 برای این مرض از آنند و زیاد شود که این دم مزین گردد و با و در دم و فسد که علت باقی مانده اما حجتی این  
 چنانچه ذکر یافت از سر ما حوز در ذات دفتا اما العلاج این مرض است که بسیار کم در اولان و از دیگر  
 در ابتداء بک منسه لاده و در برای غرض لثابیات چون لثاب خطی و غیره و از این رو تا که در حقی مثال  
 بزدن اندازند و بعد از منسه لابه معرین دهند چون زشاد و بیخ و غیره و چند روز از سر ما حوز را  
 عاقبت نماید و کماهی بطلاید از دفع کشته و چون این مرض ساد است از اولان نیست لکن چون بدیند که  
 پوست بلم کی نرم شد و میل بزم شدن از او با و اهای فایضه غریزه نماید و کماهی می شود که در  
 کلو طوری شد بد کرد که بزودی خفه نماید با آنکه منتهی بهم کرد و چون وزم خواهد چنگ کرد  
 این علامات بظهور رسد که در روز دوم بعد از خشکی با لثاب و وجع در کلوبک کشیدگی و  
 در زبان هم رسد که از این بعد بلیسدن با حرمت شود و در ابتداء بک دم لثابی در کام نرم با طر  
 او می باشد و در حلق غشای مخاطی همز با بل به بطن است و به ندرت دم در عقب حلق با ذات شود و در  
 حال بیخ می توان نمود از در دم آمدن و زیاد با وجع است و چون دم را در احوال سخر نشانند در دم  
 بسکین خود با این آمدن فشار بری و مقصده لیه بود و وضوق النفس عارض شد و ملان نماید و اکثر  
 خفه نماید با باعث ضوق النفس شد و می شود که بک بمل بهم در عقب حلق هم رسد فشار برود  
 سبب و مقصده لیه بود و حس خشکی ظاهر گردد و در وقتیکه دم با این مرتبه رسد علامات همی زیاد  
 شدید شود مثل صلاح شدید و لرزه و حالت تهوع و زردی کوبی و چون دم خارج شود جمیع علامات  
 خفیف نماید و تمام شود اما حجتی آنها قیست چنانچه ذکر یافت که بیشتر بواسطه شرباب حوز در ذات است  
 یافت شود در امر جبهه که دم با بلم ترکیب باشد اما العلاج ابتداء چند قطعه سوز و چون علامات  
 زیاد شد تا شسته باشد چند را لوم در کلو اندازند و چون چند تیغ در روی دم زنده است  
 هداست که کشیدگی را تمام نمود و وجع کم شد و منغ از دم سدن نماید و خاد خوزل با کشند و با شونبه  
 اندازند

نمانند و اما که کنند و غذا های نازد دهند و عجزه با چیز های ملین نمانند چون از استامی دهند  
چند بار در من وضع کرد و چون دم شد نمانند صبر نمانند تا خوب قیح نمانند آن وقت منفر نمانند و  
بعضی اوقات عجزه کردن مشکل شود و در این حال نمانند با آب دوزک و من را شویند با پارچه با انگت  
با چوب حلق را بشویند و نمانند نکند از آنکه طبیعت نفس شود و چون را که وضع نمانند نمانند  
شوره و خطر و عجزه دویم از اولام حلق و دم لوزین است که آن مریه تین نمانند و بعضی اوقات این مریه  
مفرد است و بی در فاعدا است که همراه دم حلق باشد و عجزه نیز مثل چشمه سایر وجات حلق از آنرا خورد  
است و بعضی اوقات نمانند از طفولیت و بسیار کم است که شخصی بدن مریه نمانند شود که در طفولیت صاحب  
این مرض بود و در فاعدا است که نمانند با بکند و متورم شود و لیکن چون بکطرف متورم کرد در طرف دیگر  
نیز زود دم کرد و علامات آن نیز مثل سایر علامات حلق است لکن عمل بلع نمانند و منفر کرد و در مریه  
حقن داد که نمانند و اخل حلق شد است و بک و بی در زود و به چانه احسان کند و بعضی اوقات این  
وجع تا گوش رود و کوله های ز چانه بزرگ شود و حرف از بینی نمانند و کفایتی کند دم لوزین از طرف  
زود و دبدن و دبدن شود دم مریه و چند دفعه دم شدت که در لوزین از طرفین سر به  
آورده مریه داخل هوا و غذا از ای بند و در این وقت مخاط در آن و منفر شده شود و نمانند و بی  
ابد و نمانند و بی این دم بلغم زود متورم نمانند و در علامات نمانند در حلق و بعضی اوقات  
کرد و در شدت دم اما رفتار من در فاعدا است که نمانند شش هفت روز خلیل شود و بسیار کم  
صلبی بعد از خلیل نمانند و این بقیه مریه است و می شود که کی نمانند و نمانند عارض شود و این نشانه  
است که دم عارض شد است و گاهی بک و گاهی چند دمل در لوزین هم رسد و چون این مرض  
زنا دعوت نمانند لوزین صلب شود و لوزین در زود و حرف زودن باخته شود و در خواب نفس بکشد  
و بعضی اوقات بک کوش و گاهی مریه زود کوش شود اما العلاج چند را اولاد خانه و بک مسکن  
و عجزه با ملبسات نمانند و تیغ بر روی دم رسد که اگر چه نمانند خارج شود و چون مریه شد در راه  
دارم در منالجه بک بر بدن لوزین و این بزودی رفته شود و دیگر نمانند از پیون ما لبدن روغن  
یاد است در کلو و از اندران عجزه با آب نمانند از اولام حلق از آن کوش نمانند بی در حلق به  
واسطه غشای کاذب و خورد ظاهر می سازد و بنشای کاذب در طرفین کام مزه و عقب کلو و  
رفتار این غشاء هم نمانند غشای کاذب است که در دم هم رسد که تفصیل از ذکر شد و زناد

در دستان بواسطه غشای کاذب

موسک کبیر

شود که این غشاء کاذب همراه رود با غشای کاذب و من و زناد شود که این مریه ای در میان کرد و در  
این مرض مخصوص بس طفولیت است لیکن می شود که در بزرگان نیز یافت شود و چیزی که معرفت اولاد آن  
و نمانند ملاحظه نمود است که چون این مرض بله یا بین نمانند خناق عارض شود و بک میل دیگر نمانند این  
مرض مریه می شود در حلق و قصبه لریه و علامات آن نمانند نمانند در کلو و بک است به علاوه غشای  
کاذب در بدن می شود و نمانند ذات که در دم کلو می سازد می شود که بک بلغم غلیظی در حلق نمانند و در  
نمانند با و ذکر کرد که ان غشای کاذب است زیرا که چون نمانند چهره را و ما لند و نمانند اما العلاج ابتدا  
دوای می دهند و آن هم سرفات دو کوبور و مقدار او را بر نمانند نمانند و سنگ جنم حلال کرد  
کاذب نمانند که بک کدم سنگ جنم در چهار شفالاب حل بود و ساعتی بکبار با فم مودند  
غشای کاذب نمانند و بجای سنگ جنم می بران بر دق نمانند نمانند لیکن سنگ جنم معوی نمانند چنان  
از او را حلق از این بقیه نمانند نمانند بک که نمانند نمانند و عجزه نیز بسیار کم است لیکن عارض  
شود بیشتر در اطفال فقرا بواسطه زادت غذا و لیسان و منزل و غیره عارض شود خاصه بعد از دفع  
ابله و علامات آن چنانچه نمانند و عمل بلبسند و غشوش و بسیار در بعضی ضعیف است و ظاهر شود  
که بعضی در بک موضعی از کلو که کم نمانند کسری شد و سبانه کرد و غشای مخاطی مریه کرد و در کلوها  
فانرا با بر وزن افتد و از من بر می منغن ابد نمانند که در این مرض بد است و علاج همان است  
که در فاعدا نمانند ای دهن ذکر شد و حلق خوب است که بک دوای معوی دهند خواهی دوست که نمانند  
جوهر کوبور و نمانند که نمانند جوهر کوبور در کلو با نمانند و سر و زود که دم غشای مخاطی  
ببینی است که عوارض از زکام نمانند و این مرض با خاد است با مریه اما علامات خاد او این طار  
شود بنشانه خوردن انسان دهن با حصر کب و خشکی و کوفتی در بینی که منع نفس کشیدن نمانند  
و پوست بلغم متورم و مریه مریه در کلوها این خاد نمانند در بک لوله اف و گاهی در دلو لوله شود و گاهی  
هر های بینی و جمیع بینی متورم شد کلفت کرد و گاهی دم بلب و لب نمانند نمانند و چون بک خاد  
با وجع در بینی هم رسد بهل بطن نمانند و بک رطوبت زنادی از بینی دفع کرد و در حصر خاد  
تمام شد لیکن حس کشیدن بی نمانند و در وقت نفس کشیدن صد نمانند و گاهی صد نمانند  
کرد و نفس کشیدن از بینی مشکل کرد و بعضی اوقات راه بینی بسته شد و نمانند و ذائقه  
شود و از بینی حرف زود و سر سنگین کرد و چشم با حصر کرد و نمانند نمانند و گاهی دم نمانند

در دم کلو که نمانند نمانند

زکام بینی

رفته صداع شدند عارض کرد و بک و بیج سبکین در وسط چشم و بینی یافت شود و گاهی حتی  
عارض شود و بعضی اوقات بک حسکی غامض است و در اطفا ل نه خوار چون در وقت زکامه باشد  
از دهن نفس کشند لهذا بشیر غورند اگر چه که سینه باشند و در فاعل بعد از چند روز علامت صبحی  
خفیف شد و در طوی که در اول برقیق و منمد و در شفاف بود در اطفال غلظت و سفید و در شد  
و اخر الامر تمام شود و مدتی هبشه زیاد است از آنکه ناپدید شود و به ندرت بک در روز تمام شود  
گاهی بسیار طول کشد و بسیار بسیار و به نکت خوردن و زیاد میل دارد در غشای مخاطی حلن و  
قصه که از صبح بخیزد هوا گرفته شود و گاهی در انتهای زکامه بک خال در لبند و گاهی در  
رطوبت زیاد بینی و حلقه و در بینی مجروح کرد که بسا بعد از دفع و گاه از آن جراحت مانده اما گاه  
مزمین و او حاصل بکتر بواسطه کوفت و خناری که در اراض مذکور ذکر می شود و در اینجا ذکر می شود  
از زکامه مری که حاصل شد با شادان تکام خاد که زیاد عود میزد علامت غشای مخاطی بینی  
مزمین نفس و نفس کشیدن قدری مشکل و بلم زیاد دفع شود و قوه شام که چون دم مزمین با  
عظم اکلیل رسد در دوسر شد عارض شود اما همه عارض شود از سر تا خوردن خواهد بود  
بسر و گاه عجات تفاوت و از بیدار عطرها و بودن در دواخانه عارض کرد و بعضی اوقات  
استعداد بدین مرض دارند و گاهی در اطفا ل بک که در بواسطه فرزندندان و چون بخیزد  
اشک خراب شود زکامه عارض شود و نقل است که مری چون است و تشخیص ادم انسان و هرگز  
ندارد لکن در اطفا ل کوچک می شود که طفل شیر خوری از این مرض مبتلا گد و گاه اما العلاج  
چون با مرض دیگر ترکیب باشد خوردن کرد بدون دوا لکن علامانی که موزی هستند با بکم  
مزد و بجهت اینها بهترین معالجه بودن در مکان گرم و بخوردن از اسطوخودوس و جازات و بخور  
قهوه و امثال آن و بینی و قدری پیسه و بینی با شادان از بیرون و چه از آنندان و بجز است که با  
شویه بوز و مضاد خوردن با همه با اندازند و تقلیل خوردن در عدا بهترین است و چون مزمین باشد  
نورق ماء باز در بهترین نورق خوردن با مطبوخ مانو و یا زعفران سنگ حتم بر بینی مانده با با  
سایه نفوخ نماید و فضل از زعفران جوهر سرخ بر بینی گذارند و بجهت تک صداع نفوخ القبه  
بخر است و ان نفبه بهترین است از بقیه با از کلبل میند فضل در لاری که عبادت از دم  
مخاطی حلقه است و این چند قسم است اول لاری کمال دوم لاری پیر زمان سیم لاری

اول ماز چغام لاری و سرن بجم لاری و لاری و لاری و لاری کمال که در دم زکامی و زوله  
حلقوم است و اکثر اوقات همراه دزد با نزله زبه و عارض میشود بواسطه سرما خوردن و عارض  
شود بمسعدین بنم که عبادت است از کتا بنکه زیاد حرف می زنند مثال معلین و زیاد می خوانند  
مثال صاحبان از علامت صدا گرفته و اکثر اوقات و صبحی کم و بکتر که کجک و دفع می شود بلینی  
لری و گاهی زانتهای کوچک خاکسری رنگ در او نمایان است و نفس کشیدن با فاعل است و گاهی  
بواسطه دم مجرای نفس نکند لهذا صدای صغیر همراه نفس است و بت نبت و اگر عارض شود کم و بی  
دوام و انتهای این مرض خوب است و یک در بعضی دم خوب حاصل میزند و مزمین کند و چون مزمین کرد و در  
صبح بلم زیاد حلقوم آید و صدا گرفته شود و عسر العلاج است و چون راه دوند با المصرت بسته  
کرد اما العلاج چون بسیار سرما خوردگی است لهذا بهترین است که دوا می معرف دهند و با شویه  
و چون مزمین باشد تا چند وقت نماند و چون در موضع دوزخ مطرب است با زعفران  
مانند اما در آن اندازان میل بظاهر دهد یا آنکه شمع و زایع انداخته و روغن اهل مالند  
لاری پیر زمان یعنی دم حلقه مخصوص و این عارض شود کزان بودت و زیاد از رسیدن عبا  
موزی حلق و اکثر اوقات از مشق و از خوردن و این مرض با شد با صحت و با خاد است با مزمین  
اما اعلا مات خاد که خفیف باشد حسد عده که مری و صوت گرفته درشت کرد و چون از بیرون  
بفتازند میل بشیره و عده که هم رسانند و از ابتداء سرفه خشک و چون روز سه فرما بدند  
بلم غلظت آمخته با خون دفع شود و وقت نفس کشیدن کی در دکو هم رسد و نفس کشیدن  
مشکل کرد و گاهی در هنگام نفس صغیر میزند و دوا این مرض در فاعل است بشرط دفع خوردن  
سب که اگر سیخو ننگ باشد بخوانند و اگر سیب خوردن غنا زات موزی چون اهلک و غیره باشد  
احتران نماید و لاهبشه مرض بافت اما اگر دم خاد و قوی باشد علامت ابتداء و جع شدید  
در عمل عضروف درین یافت شود و باید که فشار حرارت پیسته در موضع مذکور کند و چون  
خواهند حرف زدن چنانچه نماید که حلقوم می خواهد پاره شود و حرف زدن زیاد و مشکل و با دفع  
کرد و کم صدا با المصرت بسته شود و گاهی صبقا نفس هم رسد و چون خواهند سرفه نماید حلقوم  
زیاد کرد و گاهی بلم امخته با خون با دم دفع کرد و در حین خشکی در اعضا و خوف زیاد و صداع  
خالت شود بواسطه توقف دم در اس و صمی شدند و بسا که دم آید و بسته کرد و با این

مخزاه هوا بسته شدن مریض خفه کرد و اگر معا لجه خوب نماید در دفاعه تحمل رود و در اطفال  
 بواسطه بستن مجزاه مملکت افند و این مرض چه خفیف و چه قوی وی و اندر من کرد و در بصورت  
 علامات خاصی نماید لیکن او از کفنه خواصه در هنگام صبح که چون حرف زند فذری لغیر شود  
 و همیشه در کلو حصر ثقلی نماید و سر فکت و اخراج می شود با او بلم زند و در یکی و این مرض در ادم  
 بسیار است و علاج مشکل و بنا که با ندرت رود و عود نماید اما الملاح چون خفیف باشد  
 رفع سبب و کم حرف زدن تا آنکه موضع دم اسودد باشد و در غذا قبل بزودن آبش آه نارد و مثل  
 نماید و اغذیه مضغ خوردند که خون زیاد تولید شود و اثره نارد و مثل نماید و استعمال نماید  
 اشیاء را که میل نماید تا بظا امر کند مثل مشع ذرابع و خوردل خواصه در پشت کردن و فصد نیز مفید  
 است و چون قوی باشد بفری بصد بزد و از او اندازند و با کس کند و موی نیز نافست و از بورد  
 مشع ذرابع و غیره استعمال نماید و از اندازان مغلطات دهند چون از بون و بدن البج و بلادانه  
 تا سره را اگر نماید و حقه را نفوز و سبل الطیب نافست و نوشیدن شک بمقدار منقعه و اگر  
 باشد خفه از نفوز کند و نوشیدن زنده نم نافست و نوشیدن آب باران و نشستن با آب کفر  
 بهترین است و چون مزمن گردد از برون جلد کلو را غریب نماید نه بقدری که حشر بهم رساند تا مالک  
 روغن زیتون و مشع ذرابع که همه روز عاشر را عوض نماید و در غایت تهون کرد و در غایت تهون کرد  
 میفد است و طلیان تا قوره کشیدن در حالت مرصیت میفد افشاده و م چنین نفوخ بدیهوت  
 استخوان و نوشیدن آب کز معدنی نافست فصل بدلا در نری او مایه نری دم حلقوم که قره است  
 اما س اما ججه این مرض غارض شود سبب مزما خوردگی و غناد زیاد در حلقوم رسدن تا آنکه بیسبب  
 مری می که از قدم دزد و بود مثل دم کوفت که در کلو بود و بواسطه مزما خوردن با غنوه این مرض غرض  
 شد و این مرض چه اصل وجه نتیجه باشد چون غارض شد و زانفس گرفته شود بواسطه انما س که  
 راه نفس را مسدود می سازد و تا سه چهار ساعت مریض را بملاک می رساند و بسبب خوردن  
 است که غشای غاطی ما بین یکی و عضروف لا اسم که چون دار و چون متورم شدن این غشای  
 هم گذارد راه نفس مسدود شده وی کند و در دفاعه اکثر اوقات از ابتداء نفس کشیدن باز  
 شد و مریض چنان احسان نماید که بک نخی غاری در کلو است و با این سبب همیشه سرفه نماید و  
 احسان و سبب نکند لکن حسن چسکی دارد و نفس کشیدن مشکل و خارج نمودن نفس نیز مشکل و بی

دم حلقوم اما س

کله

کاهی نفس فرودن و خارج کردن آسان و با وجود اینکه این مرض اصل است لیکن خفه کی به  
 فاصله است که ساعی زیاد در کاهی کم و کاهی خوب و کبی بد و بی حس میباشد مت و صبق لفرک  
 زیاد و کاه کت و فلق واضطراب شده اند و چون در بعضی از امراض صد رم حشر خفکی نام  
 رسد لهذا می تواند مشبه با امراض سینه کرد و در این صورت لازم است عمل پرکوسیان و اسکول تا  
 نمودن که اگر در سینه از احوال مذکور چیزی یافت نکرد معلوم است که علت در حلقوم است و اگر در  
 چیزی یافت کرد علت وجه مشتبه است و یکی از علامات مخصوص است که با آنکه طرف عقب حلقوم  
 را بگردد و دیگر آنکه در این مرض کوبی در جلد یافت شود خواصه در صورت و کاهی همه بدن کوب  
 شود و چون نفس کم که کم شود نفس دائمی نماید لهذا خفه شود اما تشخیص این مرض می تواند مشبه شود  
 با دم حلقوم مفرد اما دم حلقوم مفرد چسکی بدین غایت و نفس کشیدن بدین پایه رحمت نماید  
 الملاح با بد بزودی معالجات صد دم بود از قبیل مزاولا حین در حلق و پشت کوش و فصد بود  
 و عجات کردن که چون این معالجات را از ابتداء مرض نماید البته شدت نکند و رفع کرد و در بعضی  
 اوقات مفید نماید که بعد از فصد موی دهند و استعمال نماید محرقات از قبیل مشع ذرابع و در  
 زقیان یا در غنایمون و دادن کلل مرصیت کشیدن غلیان تا نوره و نفوخ بدیهوت در حلقوم  
 نوشیدن و این مقام آب که در ممدن و ججه اسانی نفس کشیدن عذرات دهند و در قبیل غنوز و بلا  
 دانند و سایرین که کسین سرفه نماید و بخورد دهند از بلا زانده و بدن را بلیج و بعضی از حکما در خاک  
 سد نفس حضرتوف در پی از بیرون سکا فنداند که بسیار عمل تا دو سه ساعت فرستد و اگر  
 موصی استعمال نمودن باقی باشد که رفع اما س شود و این عمل بسیار بد است و بعضی از حکما  
 اکنت را در اندازان حلقی برده و کبی روی دم را با ناخن خراشند تا رطوبت با سالی دفع شود  
 و بعضی دیگر این عمل را خوب ندانند لکن چون بزودی معالجات مذکوره را نماید و رفع کرد  
 انشاء الله فصل در کلا نری و سیر که عبادت از خود سکت باشد و بعضی از حکما این مرض را اختا  
 دانسته اند لکن خطا بوده و خواصه مرصیت که در اطفا یافت کرد و در دو سه ساعت نامت سالیکی  
 و اکثر این مرض بواسطه مزما خوردن است مثل سایر اوقات مملکت اما علامت این مرض در ابتداء نیز مثل  
 سایر نه هانت که کوی صدا گرفته و سرفه کوجک نماید و بکده فقه بقضا خواصه در سینه و از سرفه  
 و حشر خفکی و کرفه کی یافت شد و عسر النفس شده با صلا صغیر نماید و سرفه خشر غرض کرد

خوردسک



داین نبت مکر نشیج کلو و گاهی صوت بالمره گرفته کرد و دیک حی خفنی می باشد و این نشیج بطور ذوق  
 است که ساعت بساعت غارض شود و مثل غرض می باشد و ذوقا عدالت که در یک هفته این غرض نشیج  
 بشما کرد و دلی بندرت می شود که نشیج سدید در عضو دیگر هم رسد و می شود که این نشیج مکرر  
 مابرای دیک چون قلوب و عین و نشیج معد که همیشه می نماید و در اینحال مملکت و مغز و او مملک  
 نبت و این مرض بسیار بل دارد و بود نمودن و چنانچه طفا لی که استعداد بدن مرض دارند تا چند  
 سال هنگام بجا این مرض عود نماید اما تشخیص این مرض چون می تواند مشتبه کرد با خاف لهذا این  
 این مرض دهند بقاصله او و خفنی حی اما العالج نصد کردن و ذوقا عدالت است که این حال تا چند  
 و الا ذوقا عدالت کفین زیاد مضر است و استخار با آب گرم و شمع و ذوقا عدالت جان صد نشیج  
 چون مشک و پنبه روی و اما له نمودن معسکات و اگر نبت با گرمی در او و به جهات گرم استمال  
 مثل مغز و دزد و تخم که بوشا سدید و با خفنه نماید با دام تلخ و بدو این نشیج موافق است  
 و با آب گرم شستن و بجا بردن از جمله ملاوات و جهای با بوی و سنبلا الطیب نیز نافست فصل  
 در لاری او لیسوز که عبارت از دم حلقوم است یا تفریح است و می نامند فیترین لاریت کبیر  
 سل حلقوم و این مکرر یافت می شود بعد از کوفت و مثل و محرقه شد بد صفت نشیج بعد از نبت دین  
 شد خراشهای چند در عینای مخاطی حلقوم و ان نبت مکرر دهای عینای مذکور که مفرح  
 شدند و در عینای مخاطی اطراف موضع مذکور و دم دین شود که بک دم و بقی کمال کی باقی  
 خارج شود اما علامت این مرض ابتدا بتدریج و تابی پیش آید گاهی پیش از غارض شدن تریج  
 درم خادی در حلقوم نابت شود و بعد بپنجه و نابی نماید چنانچه صلا با نشیج باشد و کوفتکی صلا  
 زیاد کرد و نشیجها خواصه در بدن و حسیکی زیاد از بعضی اغال زیاد از حد کردن و ذوق  
 لهنکام جض ن گرفته که صلا زیاد شود و ابتدا وجه نبت لکن گاهی حسی خوار شود و در حد  
 و حسی کیری در حلقوم ظاهر شود و بل بعد آن گاهی مشکل شود خواصه در نوبت شدن این نفس  
 کشیدن چندان با نجت نبت و ذوقا عدالت همیشه سرفه کوچک و نخیج دارد و ذوقا عدالت بکسوف  
 خشک و درست دارد و گاهی نبت بلنی دفع شود که در سینه زرد رنگ در او یافت شود و ان بلنم  
 با جبهه نبت و ذوقی شود که صلا مدام گرفته کرد و نواز کتود و نواز کتود و نواز کتود و نواز کتود  
 صلا تمام شود و مریض حس نماید که حلقوم بسته است و وضع که از قدم کم بود در این حال تا

درم حلقوم نابت

نبت

شود خاصه در وقت بلع و وضع زیاد شود در نوبت شدن اب که در فضا سرفه غارض شود و این  
 دمن و بیخ خارج کرد و در اینحال بلنم زیاد شود و ذوقا عدالت بلنم خطوطهای از خون دین شود  
 تعجب زیاد بقی رود بکجا وجه غضروف با بلنم وضع شود بسا که میکی بالمره خراب کرد و یکی از علامت  
 عضو است که چون فشار بغضروف ذوقی نماید و وضع زیاد شده و صدای کز یا سیان شنید  
 شود و بسیار می شود که این مرض تا یکسال و دو سال همین حالت باقی ماند بدو تا آنکه در  
 مزاج تغییر می رسد و ذوقا عدالت می نماید بدو شود و بنا بد چنان نبت است که همین حال  
 نماید چنانچه نفس کشیدن با صیق و عسرت شود و ذوقا عدالت که در وقت بلع سرفه غارض باشد  
 در اینحال که رسد بنشامه سرفه غارض کرد که نزدیک بهلاکت رساند و بیست زیاد طول  
 کشیدن این مرض حی ذوق غارض شد و فرال بدید شود چنانچه بعد از غذا عصر بعضی حی غارض  
 شک و عرق نماید خواصه کف دشمنها و این مرض گاهی منتهی بجایست کرد و ان در موزن علاج کلی  
 است اما حجت این مرض چنانچه ذکر یافت خواصه استعداد سل است و حجت دیگر کوفت و دم چنانچه حجت  
 اما تشخیص این مرض بسیار مشکل است زیرا که شباهت زیاد بود مریض کلوزار و در اینحال با یک  
 کل جهات را از قبیل ذوقا عدالت مریض پذیرد و ما در مریض با خود مریض پرسید و استیلا طهر من بود  
 پیش و چون حجت از کوفت بنشامه خوب بشرط علاج و اگر از سل باشد بد است و چند علامت باشد  
 که چون غارض شوند پیش کوبدات از قبیل ترا بد صیق و نفس صلا بی و در وقت حوف زدن سنگ  
 صفر زدن با استوان وضع بست نمود و نماید دانست که نزدیک مرگ احوال مریض زیاد خوب شود و  
 اینجا بناید فریب چند که نزدیک هلاکت است و ذوقا عدالت سرفه و صوت از کردیدن و علامت  
 بد است و دم چنانچه از ام شدن مریض غارض شدن حی ذوقا عدالت علامت بد است و بر عکس  
 شدن علامت نبت است و پیشکوفت چون قدری قویتر شود و علامت روده خفنی با  
 اگر سوال شود که این مرض می تواند دفع شود یا نه گویم تفریح بجای نماید که گاهی طبیعت مریض سل  
 زایع کرده پس معلوم می شود که طبیعت میل برع نمودن نقرجات دارد و این مرض نیز می تواند دفع  
 کرد اما العالج چون تجربه شده است که خلا و نواز مریض سل بدکارخانه های ماهوت که  
 هوای جرب دارد چندین سال نریندگی کردند لهذا از این فضا سرفه نبت اند که جربی در  
 مرض نافست و به تجربه باز دهانات لیسوز ایلا کرد است که در عین جگر با می باشد و هم چنین

روغن حلیج

مصل

تا لیدن روغن مذکور را بنویزند و حلغوم بسازند تا فست و بینار مضرات بفریزد در عملهای کبر  
 بر وجهها بلکه هوادنا بخاک بفریزد تا فست و شمال کمی در دوزخ قرار داده جات بفریزد تا جبین  
 است و در موضع استعمال نماید روغن زردخون و در دوزخ و لادن است که برین حرف زنده و انباشت  
 محرق اجناس نماید و از سرما محافظت کند و زهر او خون کرفس در وقتیکه علیه خون نماند بدنت و  
 خون زاید کرفس مضرات زاید که برین بریل یک شدن خون نکارد و در شدت مرض کامی انفاق است  
 که نابد بر بعضی روغن زرد را سوزان نماید که نفس را آخا از خسود و لاملک و بعضی از خاک است  
 با شد سانس در حلق نفوذ نموده اند و این هم مفید است فصل در بران شت بعضی درم قضیه بر بر  
 قی فی سانس است عبارتی از درم قضیه دساختی بر ناک او دم نامند کار بلو مور و این مرض با چاد  
 است تا مرین اما زله خاد او را بر می آید خفیف و خاد و غلام که هر کسی در سال مبتلا بدین مرض گردد  
 بیشتر همراه در دوزخ حلقوم و در قاعدی حیانت مکرر اطفال را مشخص بیقوت و ضعیف خود  
 ظاهر سار از حین خشکی و رقصه و سرفه خشک متوازی و یک در پیسنه و بلغمی که دفع می شود باقی است  
 است و با خاکسری رنگ و غلبه و بی سلی بنیاد و زوله ذات که و لک کسان در وجع در دهان ظاهر شود  
 و احوال در قاعد که هم خورد بعد کم سرفه کم قذبت شد و بلغم غلیظ در درده و مرین در دهان در  
 هفت روز بدون در دفع شود اما چون خاد در شد بد نماید ابتداء می کند بلغم در سواد خاصه در دبش  
 و کسالت عمومی و می خواه خفیف باشد خواه جوی و کاهی تا چند روز متسلسل است و بی سلی بنیاد و با  
 نا نا اسهید و حر که می درجه در میان پیسنه و شانه و این در دوزخ قرار است و کاهی متحرک می شود و  
 در روز دوم و سیم و ستم مرض سرفه نماید لیکن در اطفال سرفه غرض کرد و این سرفه متواتر تر آید  
 هم رساند در عصر و شب و در ابتداء سرفه خشک و در ناکت و مرین جسی نماید که پیسنه و بلای  
 خراشد و زیاده شود که همراه سرفه صغیر تا بند و در حال خشک شدن حس سنگینه و فشار در پیسنه با  
 شود و در وقت سانس خشک شدن سرفه زیاده غرض شود در قاعد که همراه روز ناک کام از این  
 حجت چشم قرمز زاید بر در صلبه بد و حجت منبر کرد و بی بواسطه زکار که بی خشک و گزند کرد و  
 یکی بواسطه پیسنه و چون گوش در پیسنه بنشد صدای عز و در پیسنه شنید شود و چون ماده دفع  
 نباشد تا شد صدای صغیر نماید و چون ماده خوب دفع نابد صدای غلیظان خاد شود و این  
 بواسطه ناسد شدن جباها است از رسیدن هوادرا و از عمل کرستان چیزی معلوم شود و در روز



دم قضیه

نزله خاد

حجم

سیم و چهارم روز سرفه که از ابتداء خشک بود کم رطب شک و بلغمی رقیق که در ابتداء بود در آن  
 حال غلیظ و ریح شک و ناسرفه مندفع شود و چون مرض زیاده حدت داشته باشد بلغم شکر از  
 خون در بلغم زاید شود چون سرفه مربوط شود و بلغم دفع شود و وج و حس سنگینی تمام شک و ریح  
 شود و هر چه همراه سرفه بلغم زیاده دفع شود غلیظ تر گردد و زیاده تر شود و زائنها هفت روز بلغم  
 زرد رنگ شود و چون بلغم زیاده تر شد صدای غلیظان شنید شود و چون بلغم تمام شود صدای  
 شنید شود و جبران شود بلغم با بلغم سوب زاده و ناسرفه و بیباری شود که بعد از دفع مرض سرفه  
 باقی ماند خاصه در درمستان که ناسرفه ماند تا هرگاه که شود و در اشخاص مستی زبانی شود  
 که زله خاد مزین گردد اما حجت برین مرض مطلقا حجت برین مرض زبانی است و اکثر اوقات غرض شود  
 از سرفه خوردن و کاهی که عرق داشته باشند بسبب کسالت و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه  
 غرض شود و در اطفال نازک و مزاج بلغمی زیاده غرض شود و اشخاصی که کلر کاری کنند و از در  
 غبار زیاده بخورد و کسالتیکه در در خانه هستند از نابت جهات و مطهرات زیاده و اکثر مرض از  
 امراض جسم چون محرقه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه  
 و کسالت و با لبتدین بنای عرق کنند بگریگاه داشتن بدن از پوشیدن لباس بتم و پوشیدن  
 چند نخان جای گرم با بچه زان کم پوشیدن خاصه ب سرد که هیچ نباشد و بلغمی چون لباس  
 با ماسه لنتی نشاند و چون هم از مرین شدن نماند از نخبه استعمال نماید بیکر مطبوع کل کار  
 دو سه هم سر که نشاد در وقت شب لبسوس هم متعال مخلوط شود و در بکردن بنوشند بجای  
 سر که نشاد در وقت شب لبسوس هم متعال مخلوط شود و در بکردن بنوشند بجای  
 کرده هم متعال لبسوس اخل بوز در بکردن فضات بنوشند صفت سخته دیگر بگردان در در وقت  
 با دام دو متعال صغ عربی دو متعال با هم سه بگردان فضات بنوشند و کسالت با دام دو متعال  
 بجای او شربت و کشاد دو متعال مخلوط بوز در بکردن فضات بنوشند و این علامت در در کسان  
 است و در این ای اطفال بهترین است که بی بکارتی می خوردن در کشاد با این نخه بکار برند بگردان روغن  
 با دام دو متعال صغ عربی از مریک متعال که کم صلابه بوز و چهار متعال با هم هم که در در وقت و بتم معا  
 شربت خشخاش اضافه بوز در بکردن بنوشند و اینها بود در زله خفیف لکن چون زله شدت  
 داشت با سله ابتداء فصد نماید و در اطفال باک دورا لود پیسنه نماند و سرفه با هم از نخبه

و خطی در سینه نوازند و در او اشخاص بزرگ تهرات قدری زعفران با سوکران نابین را لایح داخل  
 خاوه کرده و با سیریزند و در سینه خاوه نماید و طوالات خانه نیز نیاومیدانست و بنا بد فراموش  
 نمود خاصه در اطفال و در اندازان هر طریقت بجز تهرات صفت لخته بکشد مطبوخ خطی در سینه  
 ترز مینک چنانکه در سینه تهرات قدری و مغز انصافه نوزده در دیگر و در بد بختان نشند و بجای طریقت  
 ابیکای توان داد خاصه چون از اسهال بیم باشد و در اطفال معی دادن از ابیکای مفید است و چون  
 سرخه زبادی اذیت نماید عدولت دهند چون از بلایان و در لایح و سیرت خشک را با بادام  
 تلخ و در اطفال تر تریاک ندهند و بیاض است خود با بکرم بسینه و کلور و درین و با بکرم معده  
 یا ابیخون طلاقی استعمال نمایند که مفید است صفت لخته بکشد کبریس معده در دو کدم صبح  
 بنمقال شش مثقال قیمت نوزده هر دو ساعت یکساعت خوردند و همین طور ابیخون طوالات و در  
 زبادی تلخ و سیرت انداختن مینماید در سینه لکن در اطفال مفرات و بکرم با سطر و در  
 فریاد نوزده و سرخه زبادی با باغچه کشته شدن بول یا خونی شدن بول کرد و لهذا استعمال نمایند  
 و چون زبادی لازم شود خردل خاوه نمایند و در اطفال بعد از دادن موی کچین بنیاز عصاره هکند  
 که در وقت روز و در وقت شب طفل و نشد اما ترکه زمین و این عارض شود از افرط طریقت یا  
 افرط در علیان و همین که چند مرتبه درم در جگر نوزده و بکرم در وقت تحلیل شود و چون  
 نوزده لخته با اعتدال زمین زهر شود و علامت عمومی چون در وقت نوزده و لایح و سیرت  
 بلغم دفع شود و کاهی این زلزله زمین خاوه شود و این زلزله زمین عارض شود خاصه در بچگان و اطفال  
 بسیار است و در ابتداء چندان اذیت نرساند و چون هوا گرم شود احوال مریض بهتر شود که چنان  
 نماید که مالز مریض فشان و در زمستان و در غیر زمستان هوا برود و در طریقت کستن هوا زبادی  
 شود بدین طوری که سیرت لفتن زبادی شدن و سرخه کاهی بجای می رسد که نزد یک خنده شدن رسد  
 و یکی از علامات مخصوص است تجاوز نمودن قلب از محل خود که با در فرم کند و یا قدری بطرف راست  
 رود و این جهت بند کشدن و بهر است و چون اسکول تا اسنان نماید صدای صغیر علیان جلگه است  
 که اسنادان و سینه از امتلیق نماید و اشخاص که زلزله زمین دارند مریض سلی می کینند و بزرگ این در مریض  
 ضد مریض نماند اما رفتار مریض بد نیست چنانچه خاوه نماند از مریض عمده زبادی نوزده و چون تمامت  
 رسد در زمستان بملاکت رسانند و یکی از علامات کبودی یک عضو است از قبیل لب و غیره که چو

زلزله زمین

بکرم

کبودی بهم رسد و قلب و کبد خاوه نمایند در زمستان و در غیر زمستان مواهلاک خواهد شد اما آنچه چنانچه  
 ذکر یافت افرط در عرف و علیان و سرمای متواترات اما شخص این مریض مشبه شود با سل و مریض  
 قلب و نخیس چنان دهند که در مریض قلب و کبد از محل خود جاز نمایند و در مریض قلب در زمستان  
 و تابستان تفاوت نماید و این مریض در تابستان بسک و از زمستان است اما مفید است لخته چون از ابتداء  
 وضع حجت نمایند و در تابستان سال عمر نوزده و چون با آنها رسد باشد و بوجوب مالک خواهد شد صفت  
 تبریح این مریض بعد از مریض دین شده که دم بسای و در بیهوش شدن و قوه قبض و بکرم در مریض نماید  
 و شاخه های قصبه بزرگ است و عشا می غلیظ قصبه خاک کرمی یا بنفش رنگ شک و بلغم زبادی در مجرای  
 ریه می باشد اما العلاج ابتداء وضع بنمایند و جگانه بکرم مریض کرم و خشک مریض را در زمستان  
 همین است موی بلندی و در اولهای مخرج بلغم استعمال نمایند چون نوزده صفت لخته بکشد در وقت  
 ابیکاه کدم عصاره بدن را لایح بپست کندم پارسیا لوسر صحت نوزده روزی در صبح در صبح و در  
 شام نوزده و چون مریض مریض مذکور مریض شدن نماید چنانچه جنوا لفتن عارض شده معی هکند  
 صفت لخته معی بکرم ابیکای است کدم ابیخون یک کدم در آب جسته بنوشند در امتحان عصاره عاقل  
 خود در زمستان و پانزده بسیار نماند و در تابستان از بزرگ شدن خوردند و چون زلزله زمین بزرگ نماید  
 در آب زلزله مریض مذکور کرمی است اما نماند و در مریض مذکور که زبادی در او داشته نماند که بسیار نماند  
 که در زمستان نماند و بسیار نماند بلسان طالو که از سنگ نماند و در مریض مخصوص این مریض  
 و در فقر او شود دهند در بزرگ زمین مثال و در ابتداء بپست کندم دهند و چون با آنها رسد مریض  
 الفتن عارض شک معی و عدولت استعمال نمایند و بهترین عدد مریض نوزده صفت لخته بکشد مریض  
 بک کدم نام مثال قدری نوزده صفت نوزده بپست خوردند و بسیار نماند بود و در  
 کرم عدد دوم مخرج بلغم است که در کدم اول و در مریض ساعت و نشند و کرم مریض نوزده صفت  
 لخته بکشد کرم دوم مثال قدری نوزده صفت نوزده روزی سه صفت نوزده وقت و نشند  
 بسیار خوب است که در تابستان بسیار نماند و سینه را کرم نگاه دارند و بسیار نماند ملاوت  
 با مریض در وقت سرخه بکشد در کلان و در مثال ابیکاه کدم با صبح عریض مریض نوزده در وقت  
 مریض نوزده مریض بنوشند و از برای فقر بکشد صفت عریض با کبریا و در مثال لوسر مریض مثال  
 بقدر مریض نظر بشود و در لایح داخل مریض صدف مریض سازند در وقت سرخه مریض مریض نوزده

بسنه سرفه

و چون صورت زباد کوبد شد و بوم سکنه باشد فصد نماید فصل در کولیت بینی بنا بر  
 و بسنه سرفه بنام است از زله خصل لربه و شیح او که با هم ترکیب شوند چنانچه در نافع علامتی عجز  
 علامت زله دین نشد و ناخوشی مزاج عارض کردد و فصد لربه و مسری است و اگر در وقت عود بود  
 و مخصوص است در اطفال ای شود در بزرگان نیز یافت شود و تخم می دیکه خوردن را در وقت  
 و مفصل و غیر معین و در ابتدا که خواهد سرفه نماید نفس عجمی کشد با صفر چون نفس اخراج نماید  
 همراه است بلغم لزجی و یا آنکه در تمام سرفه همراه است با ضعیفی که خارج می شود و سکر بستان  
 مرض شش است بر سه هنگام اول هنگام زله دوم هنگام تسخیر غالب شود هنگام سیم نیز بعد از  
 بزله اما هنگام زله اول با این هنگام بسیار خلف است و لیکن در فاعل است که با زله ابتدا می نماید  
 چنانچه اگر بسنه سرفه عام نباشد از زله تنها تخم صندل ادره نشود و در فاعل حتی نیست و اگر باشد نیاز  
 خفیف است و بعد از دو سه هفته بکسر فی عارض شود که چنان حال نماید که زله با تها رسید و بند  
 از آنکه این هنگام بدینجا رسید هنگام دوم عارض شود و در فاعل خواصه در وقت مخصوص چون سرفه باطل خود  
 با جز زله زیاد نماید که خلط شود چنانچه از زله خوردن تسخیر عارض شد بنای سرفه بودن گذارد و در  
 حال طفلی بقدری عود کرد که بهملاکت نفس کشیدن مشکل شود کاهی بقا از خواب جسته بچزد  
 و سرفه نشد و سوزن نماید و نفس با زور و زنده خار جود و عضلات نفس متبجح کردد شوند و در  
 وقت فرودن نفس صدای صغیر عارض شود و این سرفه تکبیر باند بیچار جستن بلغمی لزج و پی  
 دنگ و کاهی یک رشته از خون در آن بلغم است و در فاعل سرفه مزاج عرق نماید و این چشم است  
 ریزد و بعضی اطفال در اطفال بی زاده فسل و بول نماید و سرفه می شود که موجب فصد می شود و  
 خون از بینی و چشم جاری شود و این سرفه کاهی ناچند دقیقه کاهی تا یک ساعت طول کشد و در  
 از عمل اسکل تا بسیار چیزی معلوم نکرد چون سرفه تکبیر باند در بعضی سوره که و شادمانی هم نشد  
 و در آنکه طفلی قبل ابتدا و گاهها شود بلکه قبل ابتدا عود و فاصله بسیار این سرفه و سرفه دیگر معلوم  
 نیست و بسیار نادرا است که بعد از دو دقیقه سرفه تازه نماید و این هنگام چهار کاهی تا سه هفته  
 طول کشد اما هنگام سیم در اطفال سرفه مفصله غیر معینه مذکور تمام و باز یاد کرد شود و بلغمی  
 دفع شود غلبه و در دنگ و صدای صغیری به تمام شد و حالات زله منتهی شد هم رسد و  
 طول این مرض در سه ماه و کاهی تا شش ماه است و چون در ابتدا کاهی تا سیم عارض شود در وقت که

بسنه سرفه با سل ترکیب شد و این مرض ترکیب شود با ایدر سفال سل و ذات لربه و در اطحال مملکت  
 بر با بد عاقبت عود در بعضی از ایدر و در وقت در هنگام سیم که باعث ذات لربه و غیره نکرد و می شود که  
 ترکیب شود با سرفه در این م بدانست و می شود که در اطفال ضعیف و بلغمی مزاج خود سرفه بشد عارض  
 شود که در بعضی از مملکت نماید و می شود که سرفه بنوع و نظم عارض شود و در اطحال مملکت که سرفه نماید  
 اما حجت این مرض است که در اطفال که پیش از بلوغ عارض شود و علتش نماید با این مرض در سرفه و پانته  
 و چنانچه ذکر آنست و مسری است و عرومی می شود اما تخم صندل نیز من تخم صندل ادره سرفه می رسد و بدین  
 کرم موافق عمویت است و سرفه و اقر مزاج و چون استفاد به سل یا ایدر سفال باشد بدانت که  
 صدد و ارتفاع را س بدانت در خرابی درده و منک که پیش از کرم بود بدانت اما در فاعل دفع شود  
 اما العلاج چون این مرض مسری و عام است لهذا مثل امراض مسری دیگر می تواند بدون علاج دفع شود لیکن  
 بدین آمد توان مداومت کرد که با موجب ملامت شود و تا این مرض در فاعل نماید می توان قطع او  
 نمود و با بد علامت زدی چون سرفه زیاد و غیره که احتیاط ملامت کرد در دستگیر بود بدین نوع  
 که کرم در ابتدا عصارا را پسوسیدن لباس صوفی و احتراز نماید از نهی مریوط و بطریقت و دود و تعقل  
 نماید در غذا خواصه در شیان دان بزغدا های سیرج الحقم باشد مانند پیوره و سوزنای و قوی  
 تخم برشت و از این قیل کوشنها و چینه چون کشت بره و جوجه و کبک و امثال آن و مسری لانت و در سرفه  
 نیز نوشند و عود نند در زمان نیز تعقل کنند اما ادویه جات با بد ملطفات و ملهات بواسطه زله و  
 بواسطه تسخیر استعمال نمود صفت نسخه بگردا بیکارا نا چنانکه اندم زد بکیراب دم مزده و صاف نماید و  
 همزه و بک مثقال صمغ عربی و بک مثقال روغن با زام با با بند و کم این طریح اسکارا ادا حد  
 او نماید اما مثل بره شکان وقت نیم مثقال رقیق است اضافه مزده و دیگر و بد فعات طفل بنوشاند  
 و مشروبات لطیفات مانند جلیقه و مال شمر دهند و چون علامت تسخیر غالب شود استعمال نمایند  
 حد ذات حنف بلا زانه و شوی بلا زانه و بک را بنج صفت نسخه بگردا بیکارا نا بکیر عصاره بلا زانه  
 نیم کسدم اضافه مزده و دیگر و بد فعات طفل بنوشاند و هم چنین بدنه روی افع است صفت نسخه  
 بگردا بیکارا نا بکیر عصاره و بک را بنج دو کسدم فندع شش کسدم اضافه مزده شش  
 مزده و در سه هفت در سه وقت نوشند و نوشیدن جای نیلا لطف کاهی مفید است و تا

بسنه سرفه  
 از کوبه حرا حبه رور کس  
 در اطفال و هم گود رز  
 در وقت زله سرفه  
 در وقت زله سرفه  
 در وقت زله سرفه

زن نمودن ذرات کرم و حیوانات خاکی در سینه بز نافع است و چون ضعف غالب باشد نافع است  
 مثل ریح چون غالب باشد علامات قوه بینه و عظم نبض دوزخ و سینه اندازند و غیره  
 بجای که این مرض نباشد نافع است و انتخاب بخرمات چندین صفت بلا لایه و آبک و بدین  
 ذرات است که مذکور شد و هرگز است جهت حفظ اطفال که از اینها که اینها است نفع کند  
 بودند فصل در کرب و بی خنای خنای عبادت در روز خلغم که همراه رود با غشای کاذب و بی  
 که این درم در قصبه الریه را از من نه بماند شود صفت کبیر چیزی که از خون فشر کرده دوری درم  
 کاذب شک و اگر با ناخن زاشند تراشند شود و این برده پیش از آنکه متفرج شود برین ممالک  
 و سکر بستان در فاعداست که این مرض شود با اطفال و ابتداء شود اول مثل جان زله و کلام و اینها  
 نایب رود طول کند و گاهی سوزن نماید چون زله و همراه رود و جمع کلورم که و جمع کلورناید و چون  
 بدن نگاه کند ذرات خاکی که غشای زده خاکی بر آمدن دیده شود و اگر اوقات که غشای زده  
 کاذب دیده شود و این که غشای کاذب در ریه و کلاه و خنک و بی خلق با کرب چنانچه در کوفت  
 شود و لیکن در کوفت رود متفرج شود و در اطفال سرفه خشک و خشن و با فاصله آید و شکستند  
 علامت در سینه است که شود و گاهی مرض بیدمان بود نماید و بعد از هنگام اول که زکرت  
 علامت در سینه است که در هنگام اول گرفته بود و در اطفال که رنگی از اینها شد و صدای سینه  
 نماید و کم صد گرفته در اطفال شود و سرفه هم گرفته و بی صد گرفته و در اطفال صدای سرفه  
 شود و نفس با عسر و مضطرب شود و صدای تنه آید و خوف زنده و در وقت نفس کشیدن صدای سینه  
 ظاهر شود و در سینه خنک هم رساند و در اطفال گاهی با درد یکبار غشای کاذب را از من بیرون  
 لوله مانند و با کرب این برده خارج شود و این سوزن هم رساند و بی سوزن که در وقت سینه  
 دیگر برده دیگر بسته شود و عسل لفسر خارج کرد و اخر از غلک مواخرات عارض و در آن خواب نریز  
 شریف به زرد و گاهی تسخ عارض کرد و این تمامی مملکت در فاعداست که این در چند ساعت عارض شد  
 و میرد و چون سفاخا فیدر کرد و چون غشای کاذب عارض شود سرفه عارض شود و صدای سینه  
 بسته شود و همین زله نایب ماند و کم او نیز نشود اما جهت این مرض جهولت و لیکن چند چیز است  
 باعشا استعمال این مرض بشود از جمله استعمالش از دوسالگی تا هفت سالگی و بیاندازد آنکه

خنای

ریح

در حال بلوغ عارض شود و پسران پیش از دختران از این مرض می بینند و در فاعداست که در اطفال  
 که غذا و لباس ایشان بد است عارض شود و بیساری شود که این مرض عام گردد و تشخیص این مرض در  
 ابتدا مشکلات مکرر بدن غشای کاذب خاکری رنگ در من و حلق و چینه بودن فاصله  
 در ضیق لفسر از خود است تشخیص داده شود و اینها بواسطه بودن فاصله در ضیق لفسر و سرفه  
 بیاه سرفه تشخیص داده شود و هرگاه غشای کاذب ناسر فخر خارج شود تشخیص بیسار است و بیسار  
 بدانکه هیچ مرض نیست که پیش از این طرز را بداند باشد خواسته در وقت خواب عارض شود و ضیق  
 لفسر عارض شود اما اصلاح در این مرض باید علاج بدون صبر نماید چون بیست که صد گرفته  
 و زود حرف زدند و در حال نفس کشیدن صدای صغیر نماید بدون صبر یعنی دهند و در اینجا مویز  
 و جرب سولفات در کرب است که عبادت از کات کرب باشد که سه کدم از او را در آب حل نموده  
 دفعه بنوشانند که چون دفع اول فی شود دفعه ثانی دهند و در اطفال شش سال یا شش کدم  
 بطور مذکور می توان داد و چون بیست که با وجودی مرض ترابید از در چند را لو بگردن اندازند  
 فصد نماید و مشع در اربع نیمی توان پشت کردن نالخت و حکمای انگلیس بعد از اوردن بی بی  
 همان روز در هر دو ساعت یک کدم کلید دهند و با وجودیکه طفل بزرگ کلید را خلیل نبرد لیکن با  
 ملاحظه نشود که چون مغز شود زنک نمایند یا اب دهن زیاد شود زنک نمایند و بعضی  
 از حکما می مذکورند ابتدا منقشه استعمال نمایند که یک یا دو کدم کات کرب در دست مقنا  
 است حل نموده و هر دو ساعت یک مثقال از آن را با طفل دهند که تا آن غشای کاذب خلیل شود  
 و در وقت شدن زیاد می شود که صبت ماء بار در دفع مرض کرب در بدین طوری که این نوع ارتفاع بقدر  
 هشت من آب سرد بر سر کردن طفل بزنند و خوبت که دستهای طفل را تا مرفق در آب سرد دهند  
 نافع است که اما در سینه که نمایند و معالج آخر چرخه نایب باز گردانند در روز خلغم و چون از ابتدا  
 علاج نمایند دفع مرض کرد و الا مملکت و سنگ حجم نیز در موضع استعمال نمودن مفید است و  
 بد کوبین می توان استعمال نمود اول ما بکدن او را حلق و دیگر بنام شده و نفخ نمایند و غیره  
 نفوخ او که از روز و منفعت حاصل شود یکی آنکه سنگ حجم غشای کاذب را از من بیرون نماید و دیگر  
 آنکه چون چیزی تاراجی بقیه رود سرفه زیاد عارض شد که او را استخراج نمایند لهذا از این سرفه  
 می شود که غشای کاذب مذکور کنند شود و چون در این مرض دو غیر داریم که یکی عبارت از

التهاب و دیگر عیانت از غشای کاذب و در اینجا بهترین دواها اول خون گرفتن خواهد  
 فصد خواه از موضع و بعد نفوخ از سنک جتم بدین که بات کندم سنک جتم را با بایت کندم  
 سائید مساجی چند کندم را نفوخ نماید و چون غشای کاذب سائید نماید از لحاظ دوا و کار و حلن بر آید  
 باید حکما سنک جتم استعمال نزد مریض نماید و ایضا کلسر را در هر ساعت یک کندم دهند و بپزیرند  
 است که در ابتداء مریض که موز غشای کاذب بسته نشد است معنی دهند که این غشای کاذب از خارج  
 شود و حکمای فرانسوی و سولفات سدک و پوری دهند و در وقت که این دوا مؤثر نگردد  
 مریض رویه زاید باشد معالجه غیر از باز کردن مجرای نالی بابت و این عمل را هر چه زودتر نماید بهتر  
 است و بنا بر صبر نزد اعلیای مراتب ظاهر کرده که عمل حاصل خواهد بود و بعضی از حکما بعد از  
 سولخ نمودن جگر سنک جتم از همان لقبه نفوخ نماید و این مفید است و در بعضی از اولایات  
 خواصه در اولایات نزدیک بجزایر از مریض عام و مریضات فضل در امیر کاسریک یعنی امتدای  
 معده و فی بی سنان مریضات جفند نشان می دهند خود را با شکر و سبکی در معده واضطراب  
 در ساهر معا و تکرر مزاج و بعضی مریضات خود در شام بلغم و صفراوی مزاج بخصوص در زمان  
 خوردن عارض شود و گاهی عارض شود از شادی و عصبه زناد و عارض شود از نقرت غذا  
 و از نینبها و اثر دی و گرمی اما علامت حسکی و کسالت و کمی اشتها و نقرت از غذا و نوع و جتماع  
 خامض و تخم و طی دهن و لزوجان و زبان با نار سفید و حس نقل در معده و گاهی مریض عارض شود  
 طانی بلغم یا صفراست و عارض شدن فریج گاهی و گاهی اشمال عارض شود اگر طبیعت قبل بلغم او  
 داشتند با شد و بی در فاعداست که پوست باشد و چشم حظ دار شود و در و در و در و در  
 لون و بیماکی کشید و مغز کرده در و صلاح بهم رسد و گاه گاهی مریض عارض شود و این علامت است  
 بر امتدای معده و بناید این امتدای معده از غذا ناسد بلکه از صفرا و بلغم هم می شود و این مریض  
 رفع شود و بیامان و با بی بی و بیبا اشمال با بدادن دواهای جزئی و در کسای که مزاج آنها  
 با قوتت زود رفع شود و لیکن اگر مزاج کم قوت باشد ملایم و با عمل طبیعت نماید و با عمل طبیعت  
 رفتار نمود اگر طبیعت قبل بی داد معنی و اگر به مشهل و چون ضعیف است باشد مشهل را بزند  
 دهند و الاشتهار و تک فریجی دهند و فصل در کاسریک یعنی دوزخ و این مریض و بی بی سنان کاسریک  
 جبار است از دوزخ غشای مخاطی معده و لیکن مریضت نادر دوا عارض خواصه از خوردن سموم

امتدای معده

دوم معده بواسطه خوردن سموم

چند

و ججات دیگر یک حال که ذکر شد از انتخاب معده که جبهه او از خوردن سم است اما علامت سموم  
 و حج سوزند در دم معده و می شود مکرر و ابتداء می شود غذای که بدین خورد و بود مخلوط با  
 بلغم و خون و در او یافت شود قشور چند از غشای مخاطی معده که سبزه و تکت و عطش و فرط و زود  
 حرارت مفرطی در اعضا مشتمل گردد که چنان نماید که تبست و در کس خشکند و زبان با حرمت و خشک  
 شود و بعضی با ضعیف بلی گردد و با سبوع و ضعیف و ضعیف گردد و این مریض از ابتداء و بعضی در ساهر  
 بسیار شبیه یونان گردد و چون سم شدید و زاید بود که زود بپلاکت رسانند بنمایند و سنان  
 صورت کشیده و چشم گردانند مثل بنای دانی و صیاح معده زاید بطوری که مریض خود را  
 طرفی بطرفی گردد و مریض را بدین نماید که صدمه موری سامعین شود و چون از شدت می دهند  
 خالی شود و فراق عارض شدن و غسل لغزش زناد شود و نفست کشیدن مختلف و بی نظار گردد و در مریض  
 بعضی مختلف شد سافط شود و عرف سرد و لزج نماید و حرارت بدن کشید و بعد از چند عیانت  
 مریض عارض شود و همیشه مریض با این سرعت زکند بلکه گاهی تا دوسه روز طول کشد و چون نادر  
 سه روز دوام پیدا کند زبان سبزه شد و استفقا طلی گردد و مریضان واقعا نظیر و سبک  
 و هلاکت گردد و مریض حاصل شود از زیاده در موی با از سولخ شدن معده با ماسا که بر از  
 بعضی شکر ریخته در دم صفان عارض شده بپلاکت رسانند و چون رویشنا گذار خواهد بود  
 دادن تریاق و خواصه علامتات مریض از وجع و غیره بپسند با فتنه و کم قوای بدن بحالت  
 طبیعی شود و چون روزی باقی ماند و اینها بپسند گاهی باقی ماند تا دوسال و گاهی تا آخر عمر  
 و قوه هاضمه مختل شد و همیشه قی نماید و هر چند قبل بعد از نادر و لیکن بدین از چند لقمه  
 نتوان خورد و کم کم از خوردن غذا اهل عارض شد و کم کم هلاکت شود بطور مریض و در وقت  
 مردن مریضان که بدو کم کم ساکت شد بپسند و گاهی زخم معده هم امن است اما بناید و خوب شود  
 و لیکن تا چند وقت سوء لهضم باقی ماند اما ماسا کاسریک ساده یعنی دوزخ معده که جبهه او از سموم  
 بنیاشد و این مریضت نادر و بعد بی نادر است که بعضی حکما قائل بر اینند که بدون سم معده دوزخ  
 می گردد و حاصل شود از بی ملاحظه خوردن غذاها در بدای خانی نادر است خطا استوار است  
 نوشید زاب با فراط دوزخ است اما علامتات خود را ظاهر سازد بی ملاحظه و در مریض کسند و  
 معده و دوزخ عارض شود و خواصه بعد از غذا و زاید تر گردد و چون چیزهای نپزیده خورد و اگر

دوم معده بدون سموم

نماند بلبلیت لبح و سفید مانند سفید تخم مرغ و این علامات مزمنی و حقیقی و غیر حصلت و لیکن  
 کاهی این مرض بدوین حجه شدت مزده و علامات مزمن هم در سبک و ملان کرد و حال نکند هم  
 نخورد و کاهی وجع معده جدی شود که بعضی خود را ملان نماید و کاهی علامات مزمن هم بطوری  
 ظاهر شدن که در دو سه ساعت ملان نماید و خاصه در اطفال صفت تبریح این مرض کلفت شدن  
 معده و در بک شود که های چند که خون در عرقهای او باشد و متصل است و چون سبب بواسطه  
 انفار باشد در این که ما چیزی یافت مثل کچون در وی اثر نماند بوی پرده و ان بخت  
 مکرر هم الفا و معضای معده کوچکند و اگر بواسطه عرق باشد در بر معده کلفت و خاکسری رنگی  
 باشد اما حجه این مرض چنانچه ذکر یافت اول بواسطه سوز و دیگر بواسطه ضرب و سقطه از خارج است  
 با بسبب ورود داخله است مثال بلعیدن زبانه غریب چون سوزن و میخ و عنبر و بنا بواسطه خوردن  
 عرق سرد و اغذیه و اشربه و ادویه باشد اما بسبب خوردن این مرض می توان گفت خوب است اما علاج  
 علاج سه شاد رفت اول سبب نماید دریم او و بهر حال خد و دم استعمال نماید سبب هم عضو مزمن  
 اول که در اندامها اشاره اول نماید در بعضی سبب مزمن هم باشد سبب معنی دهند و در اینجا  
 لجز از جمع معنی زاج سفید بود و سولفات دو کوبور است و بعد از خوردن معنی پیش ازین کردن  
 چند پیاله شیر دهند و کاهی معده از اثر سبب خارج شود و هر چند معنی نماند و در اینجا  
 و در باره سوز و اسکافته و چنانچه که در معده زایل و درید مزده که با این سبب نماند و لیکن این عمل  
 بسیار بزرگی است و قوی است که در کشتن اسبابی درست کرده اند که تلبسه نامند و بعضی  
 از حکما این اسباب را در معده زایل می نمایند و بعد از شستن معده و زایل مخصوص است که  
 نماید دهند و اینت زبانه مذکور که ایدرات دو فرما نمند بگردن فلپات سولفات و در هر کوفه  
 آب مزده درم داخل نماید و دوی از وی حاصل کرد و در زبانه خاصه از برای تم  
 انفار و طباشیر مکرر نیز تر باقی است انفار است و از برای سوز معده بی دیگر سوز معده ختم  
 مرغ دهند و از برای سبب تر باقی نمند دهند و از برای سبب سوز معده و از برای سبب  
 جستم نک طعام مفید است و از برای واد اسکنه سفید تخم مرغ نافت و شیر از برای کل سوز  
 با سفید تخم نافع است اما اشاره دریم که نماید معالجات چند درم نمود در اینجا لازمت  
 است و در وقت مزمن اگر چه صفر بنظر باشد و چند زالو نیز درم معده انداخته و بعد از آن

خار حاره لیکن چون سبکی خواهد داشت می نماید لهذا با در تمام طلا به آن گرم کند و چون  
 کسود مشمای در زجاج در هم معک اندازند و بعد از طاول بزدن طاول او را با مفر حقیقی  
 دلت مثقال لبل و سه مثقال کز را در هم مخلوط نموده و هر روز بعد از بخت فندق در وی آن  
 طاول مالند چنانکه زخم انباشت نماید و دریم او را با اشاره سبب که عضو مزمن را از اینجا  
 دارند نماید با کاهی کاری نمود که حس معده کم شود و ان با استعمال بوزن معده است و بهترین  
 این است بگردن پیاز با دام مضوی سه سوز با با زایل هم مثال قدیمی شد اما مزده دریم  
 مخلوط نماید و در دیگر فواید فواید بوشند صفت نفع دیگر بگردن بیسوت هم مثال بود  
 تریاک بخت کندم با فندک سائید همچک قسمت نماید و روزی سه قسمت در سه وقت خوردند  
 غذا خورد چیزهای ملین نیز معضم چون شیر و تخم هم برشت و حویله و بعد کم که گوشت جویده و مرغ  
 و بوه دهند و غذا بسیار خوردند و اگر اوقات کرسنه باشند و چون بپسند که قدری از غذای  
 دفع شد چون علامت تفریح است لهذا این ملان استعمال نماید و بهترین است که با شیر دهند معده  
 نفع دیگر بگردن بلهک دو سیر سیر دو سیر در بگردن بوشند و در زبانه معوی معده دهند و  
 مطبوخ پوست کز که کینه اشراش و قویطیطینا با فندک و مر باهای معوی چون مر باهی سبب به دریا  
 دهند چون بدین تدبیرات و معالجات عمل نماید و هر چند طبیب بر دنا و وصایا باشد تا دو  
 ماه دفع مرض می شود اما حقیق دیگر از درم معده که کاسریک در انسان نامند یعنی درم معده  
 طفل صفت تبریح این مرض است که در بار معده نرم است مانند اسه سبب است و اگر کاغذ  
 بود در زمان رطوبت معده اندازند مزمن شود اما حجه این مرض اول حاصل شود از بدی شیر است  
 و دیگر از نا خوردن حلوبات و غذاهای بناد و با لکس در دو مزج خوردن و با غذا  
 های بد خوردن اما علامت این مرض مختلف است که کاهی بخت و کاهی بخت کاه و معده مانع  
 کاه با معده دانست اما چون با معده مانع باشد چند روز طفل بی دریاغ و بی اشنا و شکم نافع  
 کرد و اطلاق مغض است و تشنج عارض کرد و چون بی معده مانع باشد بیکبار بی اشنا کند  
 که متر در شوند با و با آن لیکن این بی و اشنا که کاشی و در کاشی است و شکم نفع و از وحش اگر کرد  
 و چون مرض شدید باشد بیکبار چند پوست بلغم باقی دفع شود و بسبب طفل کشید شد  
 پیش از آن چشم کودا فندک و جمیع رطوبات بدن مثل و باء کشید شد بدن سرد کرد و در عرق

درم معده طفل

مرد نماید و زنج و در آن حال هملسات و چون مرض شد نباشد چند روزها سهل طول کشیده و با رفیع  
 شود و یا از بچالی ایضا هملسات کرد و یکی از علامات بد افتادن ملاذات کجمن نینل کوبند و در  
 شود که نزدیک تبرک تیغ ابد و هبل اکثر رسانند و بنزد ابتداء ضعیف و زردی است بمرکس ملاحظه شود  
 و این مرض بسیار عوم است در روز دندان اما بدست کوزیا دستگیر است اما مخصوص این مرض چون  
 با و باء کرده با اسهالی دماغ لیکن در این مرض شکم ناتج و در اسهالی دماغ شکم کشیده است اما  
 العلاج ابتداء یعنی سببها بند و برین بطلد دهند و چون طفل در سن اول غذا نبرد از آن گذاردن  
 زیاده خوردن غذا طفلش نماند و در وقت غذا کذا رند از تجربه چند طور علاج کرده اند بعضی  
 حکا ما ست دادند و معین افتاده و برخی شنبه معدنی چون سولفات دو کوپور و سولفات در وقت  
 و سنگ جتم است و در اول دادند صفت کتخه بگرد سنگ جتم هشت بلکندم ۱۰۰ در لغات دای  
 حل نموده و دیگر روز به نجات بطفل برنشانند و هم چنین بلکندم شکر بریب و دیگر در بطلد بنوشانند  
 و بلکندم سنگ جتم لامه فتمت نموده هشت دهه طفل را حخته نمایند و ایضا دادند جگر هیم بلکند  
 روز به مقال بدفیات مخلوط با آب گلاب باغ است و چون طفل از این بزرگتر باشد و بدین مرض مبتلا  
 شده باشد در باه شیر دهند و زرعن در این مرض مضرات و چون سوء لهضم نیز مال معده است لهذا  
 در اینجا ذکر تمام فصل در پیش پی پی هم نامند سوکا سترگ یعنی سوء لهضم و سوء لهضم عبادت از  
 کشدن تحلیل غذا و بیشتر سوء لهضم عرض است از امراض چند چون مرض کبد و معده اما آنچه این مرض ابتدا  
 بدینر با سطر کم شدن حرکات معده است که پوست طارص شود و با لکن اسهال و بواسطه خنل شود و در  
 که حرکت رودی معده است که از قوه هضم است و چون فشارم برده شود جای حرکت اما بیشتر نک شود  
 و باعث سوء لهضم گردد و هم چنین شدن رطوبت صفت با رطوبت لوزا اسهال نیز حجه سوء لهضم است اما علا  
 صاحب این مرض بعد از غذا حس سنگین و خنل و نفخ در معده نماید و بچالی طول کشد تا آنکه غذا کبک  
 شده و از معده خارج شود و خروج کبلر و قاعده نداد که بشا تا بک روز طول کشد و بی توان است  
 نمودن نفی که در معده است و در این وقت جناسه زیاد شود که یا بنر است یا عارض است و چون مرض را  
 استئمان نماید بوی ترشی در معده یکی از علامات مخصوص است که طعم غذای ماکوله تا روز دیگر در  
 دهان بشان نماید و این طعم میل بر هشدن ندادد و در وقت هضم میل میبوی خوردن نداد و در بطن  
 شوند و گاهی سوء لهضم با فضائل ابتدا معده اما این که در آلات غذا بافت شود اول قهقهه در وقت

سوء لهضم

است و هم به موقع اجابت نمودن که وقت اجابت معین نیست و در فاعل پوست همراه است و گاهی سبک  
 تر در عارض شود و گاهی بک روزها سهوا ل چند روز دیگر پوست است و در نیک بران نیز مختلف است  
 که گاهی خاکسری رنگ می باشد و این دلالت که بلغم با صفت مخلوط است و گاهی ملوث با بلغم است و گاهی  
 با صفت و گاهی زرد و نیک است که بران سوخته است و زیاده نفاخ شود که از بالا و پائین بیخ خارج کند  
 و دندان ناک بندد و مزه دهان منبر شود که با پهنه و یا تلخ و یا ترش شود و گاهی با لزجیت شود و گاهی  
 استهنا حرکت و بعضی در وقت غذای معده و شهادت اند که چون غذا از آن وقت رسد خوردند و چون  
 ترسد ضعف عارض گردد و چون وقت غذا خوردن بگذرد دیگر میل به غذا نماند و چون غذا خورد  
 خوب تحلیل میزند و در سوب در بول هم رسد و این اشخاص که هموم نمانند و در وقت منبر شوند و علامات  
 ما لحوه با ایضا نماید و اطراف سرد و وجه بیانی هم رسد اما سوء لهضم بر سه جلین است با از نماند  
 بلغم و یا از نماند و صفراست و یا از نماند شدن ترشی معده است علاماتی که بلغم غالب است ناز نماند  
 سفید و در نماند و در وقت غذا به حبه میل به ترشی است که نماند است و گاه غذا با الامک مزود  
 دهد و طفل در معده و گاه عرض بلغم و گاه رطوبتی لزج مانده معده تخم مرغ و در اطراف نیز همین بلغم  
 هم رسد و در این اشخاص سفید مایل به سبزی نما که صفرا غالب باشد با در زبان زرد طعم در نماند  
 سفید چشم مایل به زردی گاهی هر قان عارض شود و چون فی نماید صفرا را کاشی است و این هم در  
 ما لحوه با ایضا نماید که ترشی معده غالب شود چون کشته شود بکبار حر ترش و حر سوزن در  
 معده هم رسد و فی نماید و رطوبتی از نماند خارج شود و جثا خامض نماید و همراه است حس سنگین در  
 معده و صلب و این چنین بسیار شایع است که در نماند و در نماند سوء لهضم معده است و در نماند  
 باشد که می تواند شش ماه طول کشد بعد منقل مرض بگرد شود و خاصه برای نفوس و بزرگسالان  
 و امراض کبد و طحال اما حجه این مرض عارض شود از زیاده خوردن غذا و از بیقاعد غذا خوردن و  
 از زیاده خوردن و از رطوبت غذا و از نخوردن غذا به بنسائات خط با به بجم نهها و حجه دیگر  
 مرض عضی است که باضیان و عا سبان و معنومین را هضم کم شود و بچالی نیز باعث این مرض شود  
 عقبل نماید در عاوم نیز باعث این مرض شود و حجه دیگر وضع حمل و اختناق رحم است و سوء لهضم  
 در هوای طب خاطر زیاد شود و زیاده خوردن در وقت نجات نیز باعث سوء لهضم گردد اما این که  
 است مزین و مشکل رفع شود اما العلاج اول دفع سبب نماید شرط دوم است تحلیل نمودن غذا



و غذاها فی خوردند که قابل معده نباشد و بهتر است ششانه دردی بکند نه غذا خوردن و آن نیز بسیار  
 معین و بهتر است که تا ساعت ظاهر قرار دهند و در وقت خواب بگذارند و یکس غذا خوردند که معده  
 خالی نماند که باعث بخوابی گردد و در وقت که در معده است با خوردن و اغذیه نماند است کباب  
 سیخ و مرغ سکنه او مضرات و تخم مرغ مطبوخ سخت شده بهتر مضرات و در بهتر است بدن از مضرات خوردن  
 فندق و رسته و شیرینی و در مینات بهتر است و بهتر نیز بد و مضرات خوردن حیوانات و مینات  
 نافع است خوردن کی شراب بعد از غذا خوردن فندی برندی و قنطین پیش از غذا و زینا نافع است  
 برد و شام بلنی و دام بی مصرف است و از ادویه جات بهترین و جربار و بوندات و از هر اسان تر بود  
 تا جای بند و از او زور برده و قنطیر را خارج نماید صفت نخه بکند بکند بوندات معال بنام بود  
 مثال پوست نافع سه مثال زان نماند دو مثال تا کی فند صوف بود و دردی و فاسق چای در  
 صبح و شام خوردند و چون زان نماند کردیم مثال به صورت اضافه نماید و بهترین و از آنها بعد از زرد  
 جلیطانا پوست نافع و منطین و مراره کارد و هیزم کور و اسیا و کلبا است و در مزاج صفراوی  
 زردی های معده فی دهند چون جوهر نیک و جوهر کور و غوسعود و از ادویه جات بسیار نافع است  
 خوردن خوردن با غذا و یا زان نماند مثال و قنطیر فرنگی می پی بر و از موه خات سبب به و از  
 معده نبات آهن و بلیموت نافع است اب معده و قنطیر و کلا صفت نخه بکند هیزم کور و اسیا بنام  
 در درج ساعت طبع بوده که بعد از طبع با فن بکسرتان بماند بعد دو مثال عرف به از نافع اضافه بود  
 در بکند و زبوشند جای بهاری توان مترت پوست نافع دهند صفت نخه بکند بکند هیزم کور  
 اسیا چهار مثال شش سیراب ملک در دردی و در جبهه بعد از زینت و چهار ساعت در آینه بل جوش  
 دهند و صاف نمانند و در مبر عرف نضاع اضافه بود شربت پوست نافع نیز هم سیرا اضافه بود  
 سه فحان قهوه در سه وقت نوشند صفت نخه بکند بکند هیزم کور و اسیا بنام مثال ملک فلان  
 بهم مثال در چهار سیرهای نضاع حل بوده هم سیر عرف پوست نافع و هم سیر قند اضافه بود و در  
 سه فحان قهوه در سه وقت نوشند صفت نخه بکند بکند پوست نافع دو مثال ر بکند چینی و پوست  
 از هر یک یک مثال اگر ترکی و فند که در دروغ کان ساخته باشند در هر یک دو مثال در نظر سیر  
 بسته نماند و دردی سه فاسق چای خوری نوشند صفت نخه بکند بکند هیزم کور و اسیا بنام نافع و بطیگر  
 ر بوند سیرابی و قنطیر بوندان کسرتان بکسرتان هم بوده و دردی سه فاسق بزرگ نوشند اصفا

نخه

نخه بکند رسته کلبا چهار درم اب ششانه دردی و در جبهه بعد از نیم ساعت جوشانند و در آن  
 جوش رود درم پوست اضافه بود و صاف نماند کباب جمل درم مانک باشد بعد بکند بکند بکند بکند بکند  
 نافع و هشت درم شربت سلیمه نیز بود و دردی چهار فاسق بزرگ در چهار وقت نوشند و از نافع  
 است کلبا را با بوند و نبات هندی خلاصه از برای لطفا صفت نخه بکند کلبا دو مثال در جبهه  
 طبع نماند که ساز زرد درم بماند بعد چهار خورد فلان اضافه بود و فند بوند شراب دو مثال  
 داخل موزه در دردی نوشند و بهتر است که مریض هر روز ششانه از زان نماند تا او را نه فلفل بکند  
 وی توان همین قسم خوردن ششانه دهند و بسیار نافع است تا به ملک که از ابتدا بدست چهار مثال که کم تا  
 شصت مثال دهند و نافع است چون ناشد دهند و خوب حمام دریا و زان نافع است که حرکت بود  
 و زان نماند است که او در کلن ظاهر معده را بوند و خلی خوب که از بیرون و مینات نفع شکر بکند  
 مالند و گاهی از رفع و از رفع نشود مگر از پوشیدن شلوار نکی بشی و بسیار نافع است مثلاً انداختن  
 روی معده که تا ششانه درم جمل بجای ششانه نماند و بنا بد بکند تا که خوابند و در خواب نیز  
 نافع که گذارند و شب زان و در خوابند و صبح زان و در بختند و چون معده زان نماند و در جبهه  
 باشد خوبت معده زان ششانه نماند و با نخا خلی نافع است به سبب نافع است اگر چه حکما بدین نخه  
 نبینند بکند تا شده است که قطع مرض موزه صفت نخه بکند هیزم کور و اسیا بنام فند ششانه  
 صفت موزه در شش روز نوشند و گاهی با دام تلخ مغفقت موزه و چون مرض از زنی معده باشد  
 زان نافع است فلان و طباشیر و کل سفید و غیره که سرطان و پوست صدف در نانی و اسیرا بوند  
 خاک زان نماند زان دو معده نماند با باشد زنی نافع است چون فند و سوره و با از نخا صفت  
 نماید که گاهی می دهند چون سبب سوره الحضم از افراط در عرف با شد و نماند و برای ترک خوردن  
 عرف خوبت که بجز بزرگ داخل عرف کرده بد دهند تا می موزه از عرف فند شده نماند و از هر یک  
 است ربع معده اگر چه هزار با سوره الحضم است و چون از سایر علامات شد بد زان نماند و در جبهه  
 نفع متاخر است هلاکت نفع اما سیرین و گاهی رفع شود با زان و اغلب چنان نفع خالت شود که  
 از نفس شده مریض بیوشن کرد و دو سبب نفع بیشتر با سوره خوردن ششانه نافع است و گاه نفع بیشتر  
 شود که باعث هلاکت می شود گاهی با سوره ششانه زان نماند که در دو مریض چینی از غصه و رویت  
 و سوره الحضم و ما لخواص زان نماند تا اما الکلاج اول نماند نفع از اغذیه نافع موزه و بسیار نافع

اورد کلی  
 جوی بوی در دست

است جای متناع و بنا دبان و داندانه و زبر و و ذغال کوبیده و پسا و معبدات مانا لیدن رو  
 شکم را با عرف و شراب و کلان و امثال آن و ذکر کثرت روح بسیار خوب است که تا اب و ذک و هوارا از  
 معده خارج نماید فصل در آن توکل است که عبارت از دوام است و معاد در آن فصل ذکر است  
 دم امعاء علیا که آن زیت نامند و دم امعاء سفلا که کایت نامند و دم روده اعور که نبت نامند  
 و بک دم مخصوصی در روده اسفل هم رسیده که دو سن طاری نامند و دم مستقیم که برکت نبت نامند  
 و چون دم امعاء در اطفاک دم در ریه نافت شود بنابر این در ریه کان آن توکل است اولت و در  
 اطفاک آن توکل است شلتر انفاق نامند اما آن توکل است اولت خود را نشان دهد به مغز شدن الا  
 خدا و یک وجع معرکي در امعاء خواصه در وقت هضم بعد از هضم و اجابت شودی فاعل که گاه بود  
 و گاه تر در دانه و چون هضم نام باشد ابتدا ناز زدند و شنه نام با الما الزم نام تر نور زبان سفید  
 مغز و دانه نام است که در ابتدا حتی شلبد غارض شود و گاهی هم بی حیات و عده مفضل با حرار  
 و سوزش جلد و وجع در امعاء بی دردی زیاد شدن وجع در نوا با بدامزده بعد منقرض امعاء  
 و وجع زیاد کرد و چون خوردند با بوشند و در فاعل نفع همراه نبت و گاهی جل کشیده و صلب شود  
 و گاهی قراقر کند و چون وجع غارض شود در دهن رطبه و در سگد مدفع و فوج و با بلم دفع شود و چند  
 ماده منفن نیز در او نافت شود و گاهی ایضه نام است و در نک مرین باخته شک و بیعوت کرد و در  
 صبر شود و این علامات دلیل است بر آنکه روده در سوراخ فوق رفته و اینر ض در فاعل زیاد است  
 نبت و کم در امعاء است چون خوب مانجه نماید لکن زیاد مبله نکت دارد و اینر ض زیاد و مو است در  
 بلاد خار و در امعاء که از بلاد سرد و بلاد خار زدند که اینر ض را گرفته هلاک شوند و بنا دیم است  
 که اینر ض منقل شود و دم کبک که بر فاق غارض شک و آخر کبک دم شک هلاک کرد و اینر ض چون در  
 مانجه شود و بنا نام هر بی نماید مرین شک و دم مرین غارض شک بعد اسهال مرین مانده صفت بیع  
 اینر ض غشای مخاطی تمام پر خون و کلفت و لپن و دم در بدن شود در غلذهای منفصله و در فاعل  
 مجتمع که بلال نامند بسیار کم احسان شود آن توکل است اولت که ریت کجی مرین مذکور مرین هلاک  
 است با خوب و گاهی زیاد شود و در بعضی چون در وقت غذا غذا با ایشان زکسید بجای شده عشر نما  
 و لکن بعد از دو ساعت که غذا خورد قراقر زد شک هم ریبک و فوج غارض شود و نتیجه او است اسهال  
 راجع به خوردن بی فاعل و مفضل شود که بکبار اجابت نماید و در بران زدند شود بلبه های غشای

درم امعاء

درم ریه

و اعذب هضم نشد زیاد دینک شک و زیاد هم رفت ناز در ریه که بلم مخلوط دارد و اینر ض بسیار  
 مبلت بر رخ شدن که چون شدت نداشتند تا در سال طول کشد و چون شدت داشت  
 باشد خواصه در اطفاک هضم را خواب نموده ببلانک و ساند صفت کثیر شرح اینر ض ظاهر شود  
 درم و فرج در روده قولون که نفعات او مدور شکل است اما حجه اینر ض حاصل شود از خوردن  
 سهوم و از تغییر هوا که از بلاد سرد به بلاد گرم رفتن و با خوردن از خوردن در بلاد گرم و در هفت سوخته که  
 بزرگ در جلد نفع او ذات الریه نافات المعاء شود اما اینر ض چون نکت خوب نماید و مرین لطافت  
 طیب نماید چون اما العلاج انداختن زالی شک و خوردن و نبات و پرهیز از املاح و زوی الاکت و  
 انداختن مشع و حنه نماید از مطبوخ نشاسته که در او چند قطره قطره ایان با عرف نامند و غذا مطبوخ  
 خطی ماء اللحم را خوردند و چون شنه نام را حجت نماید بنا بدیز پیچند که در این نفاقت باید برین  
 زیاد و متوجه شوند که بنای حاصل شود و او را که نگاه دارند و به پوشیدن لباس سوت و حوا  
 رحلین را با بد اجناس ناما بنک که در کمر داشت نیز ستر ما خورد و در وقت خواب بکم مرین را حوا  
 و غذا ملطعات و چیزهای سیرح المضم خوردند و بیوجات خوردند خواصه حوا و خوردن و امثال  
 و بسیار نافت خوردن کی شراب کهنه و بسیار خوبت دردی یک ساعت سواره بورت مه روند  
 دوام مضفات دهند چون کات هندی و کلنا و را شایخ و اجبار و بعضی منغف دین شک از جا  
 اب زن و صفت نماید هم اب های هندی و در بعضی هیچ طریق دفع نشد مگر از نیمه مکان و هوا  
 و گاهی از حنه با سنگ حتم دفع تفرج شک که بعد کوبیدم سنگ حتم در مطبوخ شلبد نشاسته  
 نموده حنه نماید و حکا ابون در اینر ض نه پسندند لکن گاهی در این بودند و در صفت ناز زدند که  
 طبیعت حادی شود و چون طبیعت حادی شود هیچ عمل نکند و گاهی اینر ض از اینر ض از اینر ض از اینر ض  
 دفع نموده اند که چهار کسدم کلبل را در صبح نایزده مقال روغن کربک دهند و چون در اینر ض نامرین  
 است گاهی بکیرین دهند یا سهال شود اما آن توکل است شلتر انفاق یعنی دم امعاء اطفاک از  
 مرین در اطفاک با توش ترات ناز در ریه کان و غارض شود از رذابت غذا و از رسیدن برود  
 باغضا و تشخص داده شود بیع شک و فوج که در اینر ض اطفاک خورد چید و فریاد زدند و در اینر ض  
 اسهال غارض شود که بخند و کراتی است و قدری مخلوط با بلم است و بسا که طفل در ابتدا نرفی  
 نماید و گاهی شوزات شمره لری در بر و کهای سفید در ریه نافت شود اما العلاج ابتدا

ذات را عوض نماید و غذاهای سخت بخورد مگر شیر خالص با ماء اللحم و زباد مفید است حمالت  
 و تخار و حصبه از نشانه و گاهی چاهی آبکاد دهند و مخصوص مفتح نماید مطبوخ سبب که سبب  
 المضم نیز است و خواصه نیز عونت در اطفا که از شیر گرفته باشند در ایحال دونا بهر دهند  
 در دوا لطفا که زباد بهر خوردند و در علامت و مناجات مانند بزگان است و این مرض در اطفا نیز  
 کند حرکت نماید و باید کاری بود که بزودی رفع شود و گاهی بی طبا شیر باکی طبر و کی با ملت  
 و حمام اب زین نوع نیز است اما قنبت بی زرم اعور و فخص داده شود از وجع ذاتی در عمل اعور و بنا  
 ذات که این مرض گاهی مملکت است اما حبه این مرض گاهی بواسطه پوست است که اطلاق سخت است و با  
 بی نماید و چنین شود و فیکه و لون نک شود و مچنین ان ماندن شی در او حبه اعور علامت این  
 مرض خود را نشان می دهد بکشدکی بطن و وجع متصل در موضع اعور و وجع زیاد شود در نشانه  
 بخلاف نوعی و چون چندی طول کشد جلد روی اعور لپ و با حرمت شود و چون در عمل اعور که  
 نماید صدای آبگور است و عضله فطن و محمد گردد و جنبه سمت راست نیز بالا کشید شود و با  
 پاکشد یا است که در و چون در دست شد ز طول کشد بنا که ایلا اوس غرض شده اطلاق شود و  
 رده حفره کرد و در دفاع این مرض غلب شود و در ایحال وجع و کشیدگی تمام شود و شفا بزودی  
 بر کرد و چون غلب نشود وجع کم زیاد شد اطلاق در سوی رفع شود و درم از ظاهر بروز نماید که  
 جلد بنگار که هر روزم شود و بیخ نادمه صفت کرد و در زبان باد دار شود و در و غرض شد و کم  
 منفع شود و چون غرض شد و هلاک کرد و صفت شریح این مرض بکبارت در شرح دوا  
 هم رساند که بکبارت و دیگر این مرضی است نامند یعنی دم غشای طبع که تا در دست  
 می تواند معلوم نماید زیرا که علامت ایشان بکشد اما العلاج اول باید استغراق خون نماید از  
 بواسطه زلو و اعور تا حالی بود بداند کمال دروغ و کجک و ضار نیز از جمله ملز و مانع اما بک  
 نکت بی دم مستقیم و این مرض زیاد و متعلق است بجراح زیرا که دم ظاهر است و این صفت بنا  
 عموم و این دم نکه های بواسطه است و این نکه ها در دفاعه بیرون هستند و گاهی هم دندانان  
 شود که بک نکت بالای مستقیم رود و حبه دیگر از صریح و مغلط است اما علامت غرض شد  
 حتی وجع که جلد بیرون مفتح میز شد و بی سوز و از شدت وجع تا بکروز اطلاق دانکا  
 دارد و از روی وجع غرض شد و اطلاق خون دفع شود و حبه پیدا کردن چون با انکت در مشا

درم روده اعور

طرف راست

درم مستقیم

مستقیم

مستقیم و دندان که زایا باشد و غیر است اینند مستقیم اندازند و بعد از چند روز دوباره بر سر شد  
 و این دلیل است که در اندامان ریم حاصل شد و وجع که شد بد بطور رضای حاصل شود و ریم از دو  
 راه خارج شود یکی از مستقیم و دیگر جای نکه از بیرون سوزخ مورد خارج شود و در این وقت نوار نماید  
 و بواسطه می تواند که کامل باشد بطور که چون سبب بدان راه نمایند در مستقیم رود می تواند که  
 ناقص باشد که مستقیم راه نداد و چون ریم علامت خفیف نماید اما العلاج استغراق دم نمایند  
 واسطه زلو و ان مقصد که چند زلو در اطراف مقعد نداخته و بعد از آن در بعضی از نوارها را هم وصل  
 نموده تا خون بایستد و بعدا شفاء ملبسته استعمال نمایند و حصبه نیز مفید است بواسطه نکه هم اطلاق  
 لازم نموده که در دفع مودی بنا شود مگر با لیز کردن و حبه رفع وجع مزمن را در این نکه شفا  
 و این مرض در دفاعه غیر ممکن است و بی شود که جنق استقیم غرض شود و در این وقت جراح باید  
 مستقیم را وسیع نماید اما در سن زار با که درم مخصوص روزه سفالت و این مرض اگر اوقات است  
 بی غم است و گاهی اسهال است یعنی مخصوص بیک شخص و خورد ظاهر سازد و در وجع در بطن  
 و زیاد بقضای حاجت رفتن و دفع شود که خون نا بلغم و بک از علامت مخصوص عدم صفراء در ایحال  
 است و بر از ناکسری رنگت صفت شریح ظاهر شود یعنی که بالای او غشای کاذب است و در  
 ابتداء بعد از مرتب شدن غشای مخاطی با حرمت است و این از توقف دم در عروق غشای  
 مخاطی در حالت دوم غشای کاذب در روی غشای مخاطی بد شود در حالت سوم ظاهر شود که  
 غشای مخاطی غشای کاذب منفرج شد و زیاد نادر است که فرج تا غشای عضله رسد و در  
 فرجات بلغم زیاد دیدن شود و چون در بعضی نکت فرجات رسد و بجای الها غشای مخاطی  
 جلد بیله مانع و رفع شود لکن اثر او جانند و هلاک نماید بواسطه منفرج شدن جمیع روده سفلا که جو  
 امعاء مذکور منفرج شوند و بعد به اعضا شده و هلاک نماید و با آنکه روده سوزخ شده و  
 صفای موزم شک هلاک رساند و با هلاک نماید بعد از دفع مرض در حالت نقاحت که چون در  
 های اسفل بواسطه فرج خواب شد و دردهای اعلا نیز متاثر شد بعد به اعضا درست ز شد  
 الا حرجی غرض شد مرض هلاک کرد و دم چسب کلوهای عروق جاذبه بطن بواسطه منفرج  
 امعاء چیز به جاذب نموده موزم شوند و در این صورت بطن بزرگ شود اما در سن زار با ای اسهال  
 بی مخصوص بیک شخص که عونت نداشتند و این نوع چندان مرض صفت علامت

دوسن نار با ای

مقدّمات این جز است در ذکر مصالح و بعد از بیخ عارض کشته و حسن و کینه کی و کینه  
 در بدن پیدا شده و بعد از آن نماید که خواهد اجابت نماید یعنی زود بیخ عارض است که در روز  
 دوازده تا نهم تا صد مرتبه میل با اجابت نموده و بسا که در یک روز در سر قدم بمائند و چیزی که دفع  
 شود بلغم است شغاف مخلوط چون و عدم صفرا در برادر چون از بیخ چند روز طول کشد بلغم مغنی در  
 برادر بدید شود با قطع از غشای مخاطی و کاهی همراه غشای مخاطی غشای کاذب نیز هست و در حال  
 چون خواهد اجابت نماید از حدت زود بیخ عرف نماید و در اطفال چون زود بیخ با جدت  
 باشد خروج مفعول شود و مفعول سرخ و متورم گردد و بواسطه مجاورت با ال بول نظر البول  
 عارض شود و چون در زن باشد بلغم زیاد از مجرای مجرا بول خارج شود و قشری مکرر عارض  
 و حسن نقل نماید خواسته در محل که وضعف زیاد عارض گردد و بک سکل موهومی و بیخ زود بیخ  
 و کدی و بی میل پیدا کرد و در عطش مغزب منولی شود اگر چه این مرض موضعی است لکن این علامت عمومی  
 هم رسد و بی ذائقه است و چون در حقیقت باشد بیخ نشی روز علامت نماید بلکه در  
 ولی نکت این مرض زیاد است که با نیک ناپر هیزی مرض عود نماید و این مرض در قاعده ناهت روز و  
 فاد و لکن نفعات ناهت روز دفع نگردد و چون شدت داشته باشد در اوقات و در هفته است  
 و چون عاری هوا جان بدید نماید در اوقات زیاد دارد و در نفاست مرض با اجناس زیاد نمود  
 چون جمیع امعاء مغزب شوند علامات زیاد شد و زود بیخ نیز زیاد شد علامات عصبی پیدا  
 شوند و در بعضی هلاک گردد و چون معالجه بقاعه شود آنها ای این مرض بمرکز نادات و زیاد  
 هم نادات که شخصی در مرتبه با این مرض که فشار شود اما در سن ناری ای سید ملک بینی تمام و این مرض  
 عارض شود از حیثت زیاد چون از حدت از در وقت علامت درج بطن زیاد زود بیخ سوزنک و  
 دایم شود و در بعضی مدت بلیت و چهار ساعت می شود که در وقت مرتبه اجابت کشد و مدتی که در ا  
 بلغمی بود در اطفال رقیق گردد و این دلیل است که طبیعت فرست جمع بودن مابیت دم نداد و در وقت  
 غشای بلغمی همراه این رطوبت دفع شود و مدتی که مانده است کوهت ریه و معضات و علامات عمومی  
 بدن زیاد شود و علامات عصبی نیز با لیس شود و حتی شدید و عطش مغزب بلانها نانات و بیخ  
 و صلب گردد شکم متسع گردد و بیما نیز پیدا شود بدن نزل نموده و هلاک شود بواسطه سوزنک  
 شدن امعاء یا پاره شدن عرف دم لکن چون بدن مقاومت نامرین نماید هیجودی زود بیخ نماید

دوسن تار بائی غلام

وایرد

و باید دانست که این مرض نفاست از نادات و کاهی این مرض منقل شود بدینا میل و در مل عارضه  
 خواسته در کنار مفعول و کاهی مرض منقل شود و بجای بول که بک سوزنک مخصوصی عارض خود  
 اما حمله این مرض کاهی عیونست و کاهی مهنسک است که از بیخ هواست که چون از کوهستان  
 هواهای سرد مجلات کم رودند ناعشان مرض شود و حمله دیگر نشوق هوای بخار در زیاد است و  
 حمله دیگر از حیثت و از حدت است و حمله دیگر مجوسن مانند در مکان بی منفی و کاهی هم مشی  
 کرد اما نفعی این مرض بسیار است بواسطه زود بیخ و عدم صفرا در اطفال اما باید که جو  
 مخصوص باشد حویات و چون عام باشد و طبیبانچه دانند بواجب عمل نماید خوب است اما العلاج  
 بهترین در اطفال کمال دروغن که چنگ که در وقت شب بخار کشد کمال داده و صبح چهارده متقال روغن  
 دهند و چون در بیخ نشی در وقت روز و در وسط این در اطفالی که آمدند در یک روز  
 کشد و چون زود بیخ در صبح شدت دارد باشد کمال با ابون دهند صفت کتخه بکیرند کمال کشد  
 اجون بک کشد و بنم فندم متقال شش ختمت هوره مرد ساعت بک فمت دهند و بیخ دفع  
 زود بیخ نشی در آب گرم یا نماد بزرگ بشک اندازند و در روزی که نشی نشی بنسب نداد و در  
 مرض مزمن باشد خواسته در اطفال بطبخ کلیبا نافع است و از اعذبه مطلقا موه سم است و  
 هر چه کم خورد بهتر است غذا آنها کی حیره و آب کوهت که جری دهند و جامه و منزل و از آب کتکا  
 دارند و در بعضی مجود در اطفال بلیت و بی چون خواهد بیرون رود خورد با بوشاند و با سکر  
 پوشد و در روز و زود و در روز و به نشی و چون خیس خانه باشد نایدان بکیرند و در نمانا  
 و کاهی زود بیخ نامدت شش ماهی مانند و این دلیل است که قدری تفریح در امعاء بلیت در اطفال  
 حویت و در بکساعت هر سه سواره حرکت کشد و شراب بود و خوردند فصل در عراق که  
 جنات از فی کردنش و این مرض کاهی حاد و کاهی مزمن گردد که هفته دو سه روز و فاضل  
 نماید اما حمله این مرض کاهی از افرط در غذا و هم چنین از ندادی بلغم و صفرا و دم که در معده  
 غلبه نماید و هم چنین از نداد خوردن عرف و بی شود از نشی زیاد که در معده هم رسد کتکا  
 چنین از پیدا شدن دود در معده که نای نیز در دمه امک و غذا خوردن در ظرف سربابک  
 و توقف خون در عروق معده نیز باعث فی گردد و در نانات بواسطه مرض غم دان و مرض خرم  
 عارض شود و هم چنین در مرض کبد و طحال و کلیه فی همراه است و چون صدمه بدین علاج رسد

مراق

بزی غار می شود اگر چه ممکن خالی باشد و در بعضی حرکات از میل رود کتن و تا بن خورد  
 فی عارض شود مانند اطفال که چون کموازه انسان از با حرکت دهند فی زمانند و مچین  
 مستدین سواران سفینه را فی عارض شود و کما اینکه بود همه با اسب روند باعث گردد و بزرگ  
 طایفه از مستدین را در امانی چند قسم است اول فی اطفال شیرخوار در دم فی دندان صاحب  
 سیم فی ساربان چهارم فی صاحبان نفوس پیچم فی سواران سفینه ششم فی صاحبان اخناق و جم  
 اما فی اطفال شیرخوار و اطفال بسیار سهولتی هستند زیرا که ممکن است انسان چندان نفی بری پیدا  
 نگردد لهذا بزودی فی زمانند و این فی عارض شود و خاصه بعد از شیر خوردن که آن شیر خورد  
 و بگذرد و بعضی از اطفال بقدری فی زمانند که اخلاق از غزال ملان شوند اما فی دندان این  
 و اکثر در ابتدای حمل که هنوز خود ایشان نفی بین اند فی زمانند و این دلیل بر حمل ایشان و کما  
 فی ایشان تا سه ماهه طول کشد که هیچ در اند نکرده اند آنکه سه ماهه که گذرد و کما می چون چنین کرد  
 است این فی شود در آنها چندان فی شود و کما می از زبان فی چنین ملان کرد و خاصه چون در  
 خلی معده فی عارض شود و بنا که از زبانی صنف از دن نیز ملان گردد و این فی در ماه اول  
 نایم سیار و عیونت و چون در هفتم و هشتم ماه باشد سبب بروز چنین است که بدان واسطه  
 از رخ قشار بعد رسد فی عارض شود اما فی ساربان خمر و این فی همراه است با صداع و درد  
 و سوزش و تیغ و مالش در معده و این اشخاص چون فی زمانند علایمان رفتند و حال ایشان  
 خوب شود و چون زای باشد اخرا ضعف ملان کند اما فی صاحبان نفوس و این فی  
 مقدمات نفوس است که چون نفوس بروز کرد فی عارض شود چنانچه بنا اشخاص که در دندان  
 اکثری هوزده و در بهار نفوس عارض ایشان شد از اینجا و بعد شد که این فی مقدمات نفوس  
 بود اما فی سواران سفینه اگر اشخاص مستدی زای عارض شود و بسیار نادر است که کتی در  
 سفینه نشند و فی نکند و در فی ابتدا غذای ماکول فی شود بعد بلغم و صفرا و بعضی اوقات  
 خواصه در خلی معده خون فی شود بنا بر این هر که ممکن از خالی نگذارند و چون کتی سو  
 الحضم و در دودید با نشند از نابت عارض فی رفع مرض مذکور شود و بعضی کوبند بسیار  
 فی از بدین جرات و بعضی از خواص میزدانند اما فی دندان صاحب اخناق و این همراه دودیا  
 شیخ و سفیدی بول اما العلاج عمومی ابتدا رفع همه نماید و جهت سدی بلیند

کوکلی

کوکلیخ در دوی جوش نافع است و این نسخه نیز جربست بگیرند فلاناب یک مقال و در روی  
 بزیت مقال بله و بوجه و سر او را خوب بسته که موای و خارج شود بعد از چند ساعت  
 داشته دو قسمت بوده و در مرتبه نوشند و چون مزین باشد آب زین معده و خوردن شام پس  
 کند و دیگر جبهه سدی فی اول انداختن در دم معده و با این کرم در دم معده زین جبهه که در مرتبه  
 وضاد خورد و مشتم ذراغ و در هم طربان فی در دم معده چنانکه بدن نیز نافت و در دندان  
 هنر است محذرات شمال نماید چون جوهر طربان و ای دم معده را بر ذاشته و بعد در بیع  
 کدم مرغان باشد داخل کرده و در آن موضع باشد که زبا و مفید است و در صاحبان اخناق  
 اب با دام تلخ و شیر کاهوی جلی نافت و در بعضی کوجوله مفید اندازد و در بعضی بسیار است و در  
 و مشک و سبیل الطیب منفعت کرده و طلائه بگرد در وقت نیز مفید است و در اشخاص که معده  
 ایشان چیزی را قبول نمی کنند شرکاء و شیرین تازه دهند تا بدو وقت نماید و کما می ایجا  
 بمقدار منقشر دهند صفت نسخه بگیرند ایجا شش کدم با قند یا کبرایت قرص عوده بقا  
 دو ساعت یکی از آن قرص کوکل را خوردند و جهت دندان صاحب چنین دهند بگیرند بله و  
 دو کدم عصاره بلا ذانیم کند مطلقا شیر و کدم در هم مخلوط نموده بکدم نه نوشند و  
 دیگر نیز همین طریقی که در روز متعاقب هم نوشند و کما می خوردن ذغال و کما می خوردن  
 پنبه روی منفعت نموده و از فلفل پی بر نیز منفعت دیدن شد و اگر بواسطه ضعف معده  
 املاح حلند و کور و اسهال و خطبانا و در پوند دهند اما علاج فی اطفال اول رفع سبب  
 نمایند که اگر جهت زایه باشد زایه را عوض نمایند و اگر جهت زایه است که در کار و زبان بهم  
 رسد رفع او را نمایند و اگر مادر و طفل هیچکدام را می نند از نالی تواند که از دم بدم بشیر  
 طفل باشد با از زبان خوردن شیرینی و نمک از آن نمایند و اگر ایهم نباشد که تریب خشک  
 و کتی بنری با از زبان با و دهند اما علاج فی صاحب حمل اگر سندیست دوا کرم نازد و  
 همین قدر کاهوی دوی جوش با کتی بنری دهند و اگر بیوست در علاج باشد کما می علت فریبکی  
 دهند و کما می بیهوت با ایشان و مرغان نیز مفید است و بسیار نافت اب با دام تلخ و در  
 طربان در دم معده چنانکه بدن نیز مفید اندازد و کما می نازد فی چنان شدت کند که جوی  
 ملاک گردد و در اینجا ادره جات منقش چنین نماید استمال نمود اما علاج فی سواران

علاج همراست که در کتبی خوابید و چشم را بر هم گذارد و این شخص خود را در خدای معده  
 نگاه ندارد زیرا که چون معده بمثل باشد همان غذا فی مود و چون در خلا باشد بنا که خور  
 فی کند و در سخت روان نیز چنین است علاج فی ممتان کمی بچهره دهند و در زنان صاحب  
 احتیاق رحم باید دفع احتیاق نمود که آن وقت سستی شود و در نفوس نیز باید که علاج نفوس  
 کرد و فصل آنرا بیست و دو در او را غشاهای پنجگانه و غشای پنجگانه که سر زانند و در جنس  
 یکی آنکه محیط است جمیع احتیاق را و هم چنین دماغ و نخاع و بعضی را در دیگران است که در سر  
 مفصلهاست و بعضی اوطار نیز هستند که نیز محیط است ایشان را غشای مذکور چون اوطار مذکور  
 زیرا که اینها زیاد مخرجند و در بعضی مواضع نیز که اوطار در دوی سخنان باید حرکت نمایند  
 هرچی یا بس مانده غشای مذکور درست نموده که در دوی او حرکت نموده تا استخوانها را  
 نسیانید مثل سر را نون و غشای مذکور است بنان و در غشای مذکور است مکر در رطوبت ایشان که در آن  
 که در مفصلند رطوبتی دارند از آنجاست که سفید و تخم و سفید رنگ که بواسطه حرکت ترهای  
 نماید و اینها که در احتیاق است رطوبت ایشان رقیق و در درنگ صفت غشای مذکور است  
 سر غشای مذکور که در خلایک تحت شفاف و حرمانشان کم و چون متورم شوند یکی از الحویج  
 او و جبهی است و شفاف و اینها که کثیر شود و در اندام او چیزی از خون نرسد که یا مایه  
 خونت و خونابه و یا مایه است این چون غشای مذکور نیز کم و در خود خون نرسد و نماند  
 در او و کم یافت شود و این هم نیز بد و طریقت با آنکه این هم نرسد که سر در رخی با آنکه  
 کتبه جدا گانه بد و در دست نموده و اینها که در دست در شکم هم رسد تا آنکه در هم  
 بصفاق رسد که باعث درم صفان کرد و در کاهای آن رطوبت منشره غلیظ کتبه و طرف کتبه  
 هم وصل نماید چنانچه غایت در دره شود و در فاعادت که او را در سر زانند باشد و کاهای نیز  
 شود چون درم مفصل ممالک این فصل است اول درم این دماغ که عبادت از سر سام باشد  
 که بفرافیه که غشای مذکور است بله نیز که درم سر زانند و بد است که عبادت از ذات الجنب  
 باشد هم است که درم صفان باشد چنانچه در کتبه که درم غشای مذکور است  
 باشد هم آنکه در کتبه که درم غشای مذکور است فلان باشد ششم فلان است که درم غشای مذکور  
 و درم باشد هفتم از رتبه که درم غشای مذکور است فلان باشد که این دو متعلق است به جراحی

اول غشاهای  
 پنجگانه

در غشای

که

در وقت دیگر خواهد شد انشاء الله و در اینجا ذکر می شود هشتم و نهم که درم غشای مذکور  
 باشد فصل در لا غشای مذکور است که عبادت از سر سام باشد و این فصل ششم  
 بر دو فصل که یکی درم سر زانند باشد یعنی سر سام و دیگری رسیدی که درم سر زانند باشد اما  
 مینویسند رتبه سر زانند یعنی سر سام و سکتب بنان اینرض در فاعادت ابتدا شود بقضای کاهای مذکور  
 که چند روز معوم و هموم و کاهای فلق و اضطراب دارند و صلح سکتب بخبر و در فاعادت عرض  
 این صلح خواسته در پستان و شقیقت و نادر است که در رتبه مذکور در پستان صلح  
 یعنی نماید و حرارت مغز درجه و حتی شد بد که این حتی از حرارت جلد و پانازی و پانازی معوم  
 زیرا که اینرض چندان معلوم نشود بواسطه آنکه بعضی صفر شود در فاعادت در دقه مشا در مخرجند  
 و سببهای بعضی نیز چشم و جراثیم و کاهای ناله کنند مانند اطفال که این علامت مخصوص است و کاهای  
 مریض دست خود را بر سر دهند و در فاعادت که در اینجا فی صغری و یا از بخاری باشد و شکم بر پشت  
 چسبند و زبان خونی بار سفیدی دارند و کم که در سر و پانازی زیاد شدن و در پانازی عارض شود  
 و چون سر سام قوی باشد چون هم رسانند بطوری که کاهای لا بد هستند که او را بر بندند و لا با  
 هلاک خود را غیر کرد و در هر حالت زیاد خون زند و در بعضی مریض است بطوری که هیچ جواب  
 نگویند و حرف نزنند و در اطفال چون و شرارت قوت او زیاد از چند نفر کرد و در مریض چون در  
 و غایط هر کشته صفت حده هم رسد و کاهای این معونی و غایط کتبه نفس کشیدن بی نظم شد  
 و در ناخشنک شده و هلاک کرد و در این در وقت است که در غایط میرد و دیگر است که در خال اجوی  
 نشی که نشه که از سبب آنکه در مریض می تواند که جمیع رفتار او نشه باشد که در دوسه روز  
 بکشد و در بعضی نیز تا در دوطول کشد و در اینرض شفا کت و در پیر مردان کاهای اینرض نیز  
 شد که چند وقت پیش از مرگ عقل ایشان غفلت شد و حرکات ایشان بد بود انکان مانند ذبح  
 الا عقل ایشان بالتمام زایل شد و در غایط میرند صفت کتبه اینرض در اندامان سرد و دماغ  
 رطوبت لزجیت که ان سر زانند یا ام القلیط حیوان و غشایها حرمت پیدا کرده و چون بر سر زانند  
 اینرض در او مریض شده باشد غشای سر زانند کتبه و در بعضی نقطه های عظم در او یافت  
 شود اما حجه اینرض نباید چنان دانست که اینرض عموماً است و بی نفس بد و در حجه هم رسد بلکه  
 نادر است و این در پستان است لکن در اطفال عموماً بواسطه مریض و مریض و مریض و مریض حرارت

سر سام

افتاب بسر بر عکس از زیادتی برودت و بیشتر جمان از افتابان بسر و از آمدن ضربه بسر که  
 کاسه سر نشکند و افراط در شامند عرق و از زیادتی جمان چنانچه بیشتر از نشتن این مبتلا  
 بدن بر ضرب شود و گاهی شود که حبه بجز این صورت که صفت با نذران شود با بنجه مطبوعه  
 بود نخچیر بجز در این مرض نخچیر با مشکل است زیرا که علامات سر شامه در بسیاری از  
 امراض یافت شود چون محرفه در مرض کم و چون علامات مخصوصی در اینجا نیست لهذا نخچیر  
 از فشار مرض و از همدیگر شدن و خون و غما و افتاد چون در کان اما الکلیج باید در اینجا  
 معالجات ضد دردم بود از قبیل فصد خون و زالوا و اخن در پشت گوش و کلل دادن و هضم  
 کلل یا جطبات صفت نخچیر بکشد کلل شش کندم جلب شش خورد ذرات بچینه بکشد فصد بوشند  
 طریق دیگر کلل سه کندم با فصد دوازده فصد موده هر ساعت یک فصد خوردند و در امراض سر زلالا  
 ماء نازد بیاست لکن در سر دماغ بر عکس است و در تری نشین است بسر و انداختن صمغ ذراغ  
 درضا و همتراست که سر بر پیش را بر تراشد تا برودت موزن باشد و با انداختن طرز کاهلاری  
 نمود اما در شیدی نیز که درم سر نخاع باشد و بر پیش بسیار انداختن است که مغز را بد و در حبه عارض  
 شود و در فاعله این مرض همتراست با سر شامه علامات وجع شد بد نخاع که از اینجا ابوجه مغز  
 در اعضا شود که بکشد جنس که از در چون درم نهاند سر نخاع باشد و بد و در امراضی با سر شامه باشد  
 عقل زایل نکند و در کسندید باشد فصد نشیند منبر شود بدین قسم که با کتد و نماند شود و  
 در چند روز هلاک نماید صفت نخچیر این مرض چند در سر دماغ دیک شد در اینجا نیز بد شود  
 اما حبه بجز این که بواسطه زیاد آمدن صدمه بخاعک و هم چنین بواسطه خنای بضررات و این مرض  
 عارض گردد در زنان بعد از حمل استعدا از زیادتی بدن مرض از اندام الکلیج ابتدا انجام کند  
 در نخاع و صفت دانستن آنکه در وجه موضع جمانت نماید فصدات بک بک بقشارند در هر جا که بر  
 زیاد ترا حساس و جمع نماید آن موضع را جمانت کنند و اگر از این بر دست مفهوم نکند در پارچه  
 و از دراب جوش مرده و یک مرتبه در فترات کشند با لایا بین هر موضع که صدمت پیدا کند و در  
 مقدم است و بکد از جمانت و در عن جوه خاکری مانند بطریقی که در کوفتی مانند و از اندو  
 جات کللا استعمال نمایند فصل در بلری می بود غشای نجاسی محیط دهر که جانات از زبان  
 الجنب باشد و این مرض با حاد است با مزمن و با اشکال مختلف عارض شود بدین قسم که یا طریقی است

علامت نخچیر از نخچیر است  
 در فصد موده هر ساعت یک فصد خوردند  
 در امراض سر زلالا  
 ماء نازد بیاست لکن در سر دماغ بر عکس است

درم غشای نجاسی نخاع

دانش الجنب

مکرر

مذکور موقوم شود که بفراسند و در بل گویند و بنا آنکه بکشد و موقوم کرد و بنا آنکه بکشد و موقوم کرد  
 درم نماید و بی زانده را باشد با دم خود ربه و اولی بلرا بینی گویند و در فاعله چنانچه که  
 بافت از مردم رطوبتی بخوابد نشیند و رطوبتی که در اینجا نشیند موقوم با فناء مختلف است  
 بدین نوع که یا مانبت خالص است که او را بلری سرز گویند و بنا آنکه غلظت و لزجت دارد و بنا  
 بلاشک نامند و بنا آنکه آن رطوبت بزودی ریم شود و او را بود و لانت و اگر خون نشیند و در  
 امر از بلک گویند و چون خون دان دان شود بلری نور کاسه نامند و نادرای شود که آن رطوبت  
 صورت سرطانی بهم رساند و او را بلری کاسی گویند صفت نخچیر این مرض صفت علامات که در او  
 از غشاء بهم می رسد در اینجا هم دیده شود و باقیهای محلی که با این غشاء متصل است حرت پیدا  
 کرده و موافق جنس مرض چیزی در کسب سر و زانفت شود مثلا چون مانبت خالص باشد نادرین  
 دیده شده و در اینجا به بسیار کوچک شود زیرا که فشا رطوبت او را هم جمع موده و چون رطوبت  
 غلیظ بوده طرفین کسبه هم متصل شد و به سینه چسبید و صورت محلی پیدا کند و چون دم باشد  
 در چون غشاء خنک برنگ زرد و سیاه و در بنق لکن کوی الیاف در او یافت شود و چون ریم  
 باشد طبیعت بد و در این کسبه درت موده و او را نکاه دانند و چون مانبت زبا در طرف  
 چه چسبند باشد قلب در دم معده زرد زیرا که فشا رطوبت قلب را حرکت نماید و بنا بدین  
 که چون کسی مرض از آن الجنب گرفتار شده باشد که در طفولیت باشد و در بچری میزد چون او  
 نشیند موقوم شود که او مرض مذکور را گرفته زیرا که غشای مذکور کدر شده و اغلب طوم  
 ان رطوبت لریج سینه چسبید اما علامات این مرض مقدمات این مرض علامت است که در مردم  
 حاد یافت گردد و در فاعله ابتدا کند بقشار بدین قسم که در بعضی احاس و جمع نهرها تنیدی در ربه  
 کند خواصه در حال نفس کشیدن وی شود که ابوجه در هر ربه احساس شود و در فاعله نزدیک  
 پستان است و در هر طرف که موقوم است احساس و جمع در آن طرف شود خواه همین خواه بسیار  
 که درم در طرف پستان و در هر طرف پستان کند و هم چنین بر عکس که در اینجا حشر مختلف شود  
 و نفس کشیدن باز حمت شده و نفس مفصل کشد و نافر از آن که چون نفس کشد احساس و جمع بر  
 موده نفس را نگاه دارد که نفس نامنما کشته و بنا که از ابتدا این نفس حاصل شود بطوری که  
 بهم خفه شدن باشد و این در حال نیست که طرفین موقوم کشند و سر و کوه که حشر مختلف نماید

کاسه

اوقات چون سهل بر سره بخورد و صبح شد بد شود سره زانگاه دازد و کم سره نماید و بلغمی که بواسطه سره  
 خارج کرد و با نملیت سبب و جلا بهای هوا دوازده و چون خون داشته باشد دلالت که در وقت خوردن  
 و از آن شخص زحمت در سبب اوار نمودن دارد چنانچه صلاهای ایشان هم نازک و منفصل است و در وقت  
 نمودن و حرکاتی که قوت لازم دارد بسیار مادی هستند و لذت و از ای ایشان در وقت است که به  
 خوابند و از هم در آب است که چون چند روز بگذرد بهت نیز خوانند و خوابند و در وقت  
 که در وقت تیر کشیدن با بعد از آنکه صبح که بواسطه سره طوبی است علامات عمومی در دم هم رسد  
 چون لرز و حتی و غیره و چون بر سر آن باشد بواسطه آنکه طبیعت ایشان قوه ملاحظه مرض ندارد  
 حی دردی نکند و علامات حیاض طریقی ظاهر کرده که گاهی بواسطه این حیاض طریقی تخصص مرض نمودن  
 داد لکن این علامات هرگز مختلف نکند اما با عمل کوسبب آن که در وقت در عقب ریه نماید تا از دروازه  
 که بواسطه آنکه اینجا از جمیع مواضع ریه عمیق تر است و رطوبت در اینجا جمع شود و چون عمل کند در زمان  
 صلاهای کوی است و در چنین احوال با صبر مفهوم شود بدین نوع که در حال حرکت عضلات و سبب صلاهای  
 است و در طریقی که موقوف است عضلات آن طرف حرکت نکند و این در قاعدات که چون غشای مخاطی  
 هر موضع که موقوف شود عضلات نزدیک آن موضع حرکت نکند و گاهی از اوقات نیز طحال از کبد و قلب  
 نیز از محل خود جدا و از کبد که جدا و از اینها عمل کوسبب معلوم شود و بخار در قلب از طحال و معلوم  
 کرد اما اسکول نالیان یعنی علامت آن که از گوش اذن نشین شود علامت مخصوص است که در وقت  
 مریض منکلم است چون گوش در آن موضعی که در دم است تهنند صلاهای برشته شود و در چنین موارد  
 گوش در موضع مذکور گذاشته اند و در حال نفس کشیدن صلاهای مسموع شود اما ننند که با کف مریض  
 مجذوم را در وقت این را بفراشته فرمت مان کویند و این صلا بواسطه ساینده در دروازه حشر است بگذرد  
 و در طریقی که سالت صلاهای و نیز نمائند سلامتی است و در این علامات و احوال مذکوره تشخیص مرض  
 توان داد و ضمناً بوجه تبری تشخیص بتوان داد زیرا که می شود در بعضی در عضلات سینه خاد است  
 همین وجه احتیاط شود و در در وقت رخ کرد و چون مابیت بنا در سر شد باشد از بدن معلوم  
 شود زیرا که صدر ریه آمدن شود و هم از پیوند آن که طرف علت در پیوند زبانه و از آن است و از علامت  
 مذکور و با هیچ نشی در در فرار است و چون از صاحب بیمار خون کیره خون و غلبه و بجمالت بود  
 آنکه در این حشر لبان در خون زبانه در وقت که بیمار در درجه چهار روز بگذرد و اگر کم باشد

مست  
 و غیره

بواسطه ضیق نفس است و گاهی هم بکشد بد و آنکه علامات شدت داشته باشد و اگر اوقات  
 این مرض منتهی شود بغنا و هر چند این مرض خاد است لکن بطریق هر چه منتهی به بودی حاصل کند  
 معنی که با هستی خلیل بود چنانچه علامت آن که در اینجا بودند از قبل و جمع بر ما شد و سره که چون جمع  
 فانی شد لکن در این اوقات بواسطه آنکه رطوبت مندر خلیل بر سره و علامات بودن رطوبت و خلیل  
 او از عمومی بر کوسبب آن معلوم شود که باید هر دو عمل کند که در اینجا او در نا چون خلیل بر سره معلوم شود  
 و اگر در حال که علامات تمام رسد و رطوبت باقی باشد مریض را بخورد باز گذارد و علاج نکند  
 تا هر چیزی تمام مریض عود نمود چنانچه مریض غرض شک و نفس شک کرد و خلیل مریض را بخورد معلوم شود  
 که از عمل کوسبب آن صلاهای است و علامات طبیعی بر کشته و نزدیک دفع مریض صلاهای فرمت مان زبانه  
 کرد در زبانه که چون رطوبت در اینجا بود در دروازه غشای خندان نیز توانست بهم ساند و چون رطوبت  
 خلیل شود در دروازه هم رسد صلاهای مذکور زبانه مسموع شود و در این مرض مختلف است در احوال  
 باندک زمان است چون علاج خوبی شود و چون علاج خوب نشود و مریض تا هر چیزی نماید در احوال زبانه  
 پیدا کند که ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰  
 ناهفت تا بر زبانه در دروازه غشای خندان لکن در قاعدات غشای با باند و بعد از دفع مریض تا چند روز نفس  
 کشیدن ضعیف است و در در صلاهای مبدن دازد که از ساقه مسموع شود و این دلیل بر آن است که مریض  
 ریه قوت نکند و در دروازه غشای خندان و در وقت غرض شود علامات غرض شدن حتی بوقت مریض  
 در وقت عصر و مقدم اوست که سر شد بد دلیل است بر آنکه رطوبت مندر ریه خواهد شد تشخیص  
 ذات الخبث نباید ابتدا تشخیص شود و در مریض مرکب بودن او ذات الخبث ترکیبی شود با ذات البریه  
 و ذات الخبث ذات البریه مریض اصل است و با بد تشخیص داد از ریح در عضلات صند و چون با ذات البریه  
 مرکب باشد علامات ذات البریه پیدا شود و با ریح از آن جا تشخیص دهند که آن ریح محرک است و  
 ساعت یکسوزان صند قرار کرده و این وجه عصبی است در عضله اما حجه این مرض بعد از هر ضربه  
 می توان گفت بواسطه برودت زبانه است بغنا و بدین حجه ناخوشی عمومی در کسان که صحت ایشان  
 در منازل خاد است چون سلامتی و شبته که با وفاد سازها که چون از این منازل زبانه خاد  
 چون لباس کم باشد بغنا سر خورده موجب این مرض شود پیش که چون این مرض خاد باشد مریض  
 با شدت است خواصه چون تمام غشاه موقوف باشد و شدت است چون رطوبت مندر زبانه



و اشخاصی که در ذات بدن است و استغناء بدین مرض از ندرت است که این مرض منقطع بر منسل شده و معلول  
 نماید و چون رطوبات مندرج در غلبه غلبه رطوبات است و چون علامت عمومی و در ظهور رسد  
 مملکت و چون موضع مندرج از غشای کجک موقوم شده باشد در دفع شود و چون در سوراخ شود  
 و هوا از ریه داخل سر ذکر در سلامت بلامکه موضع مملکت و منتهی می شود مگر با نیکه پدید آید اما  
 الملاح چون این مرض خاد و منفر باشد ابتدا بدین هم هجوم می برد و بعد از آن بوضه کردن و چون منقش  
 باشد فصد برای توان مکرر می رود و فصد نماید موافق بینه و موافق شدت و ضعف جز و غیر آنست که  
 فصد نماید در اول دویم تا سیم روز که با سهین جهت دفع مرض شده و بعد از فصد منع پنهان که  
 هر روز یک موضع اندازند و از او نیز نمانند و ضادات حاتم نیز می نمایند و در غذا امثال نبات  
 و نبات منسل سبک دهند و از او به طمان شور و طعم و است دو مرتبه اس و طعم آن به نون دهند و صفت  
 فصد بکریند انبوه نون یک نخود یک نخود در دویم در کسه سبک است و در هر ساعت یک نخود و دو نخود  
 و باید دانست در ابتداء در او در بعدی نشود و بعضی از حکما در بکر و در نا و در خود نیز دانند و می  
 توان چنانند در مناسبت هم این در او را نوشند و چون می نام شود و رطوبت منقطع نشد و غلبه  
 زود نماید معنی دادنا لاین فایک قوت کمر فته دان رطوبت لاجل است نماید بدین جهت است که بعضی  
 از حکما در دویم بینه نیز منقش دهند و مشمع را نیز مکرر اندازند و چون می تمام شود غذای مقوی  
 دهند زیرا که می شود بواسطه دفع خوبی که از فصد شده قوت کشد و رطوبت غلبه می رود و چون  
 قوت زیاد کشد باشد شراب هم می توان داد و چون باین نوع مرض نیز جای باشد مد و دهند و صفت  
 مد و حریب بکریند در اقبال در از زه کدم در حجل هشت دم آب دم موز و سه دم است در پیکر  
 و شش دم در عراضه موز و در بکر مذبح نقات بوشند و چون باین نوع رطوبت غلبه نشود  
 و هم خفه شدن باشد باید رطوبت را خارج نماید بدین قسم که در کار در دوشان دن در نوا  
 را خارج نماید و همین قدر که افضال همان آمدن رطوبت هم رسد باید در کار در دوشان دن  
 الامواد داخل شود و مملکت هر چند خود این عمل در اکثر مملکت اتفاق افتاده و بسیار با هم عمل  
 و کاهی این رطوبت بدل بر هم کرده و این هم با با آب کشته است و بیانی کبسه و چون با کبسه رنگامی  
 طبعیت او را غلبه کرده و آخر الامر قلیل از او بماند کند که در تریج یافت شود و چون  
 بی کبسه باشد در قاعه طبعیت بعد از شش ماه و یکسال مبل بلوغ کردن از این برودن نماید که

طوری که

طوری که میان دندان قندری غیر زبر آمدن شده و چون بخالت خود گذاردند بعد از چند روز بر منقش  
 شد و در دم دفع شود و چون خارج کرد در از برای مبالغه که این هم است البته در کار در از برای مبالغه نماید که  
 در اینجا نشویند بخت تا آنکه حرمی عارض نشود و اگر حرمی واقع باشد دفع کرد و حکمای کلبه در این  
 جود دهند و خاصه کلمه و در بیرون شمع استعمال کنند و اطراف طابوئی که بینه مشمع ظاهر شده و چون  
 جود خاکسری نماید چون مبالغات مذکوره اسان هست مانند دفع خون و غیره ضرر در بدین  
 شد بد بخت و در اکثری بعد از دفع مرض مذکور کی صفت نفس مانند و علاجی ندارد زیرا که این  
 غشای مذکور هم متصل شده است فصل و در کوبت که عبارت از دم غشای است و این غشای  
 باشد و نسبت دارد غشای مذکور غشای جامی متصلها چنانچه در مفاصل ظاهر غشای است  
 کرد و در این در مجرای صفت است و این غشای در سار و دم غشای مذکور در کوبت در اینجا نیز  
 است و خواصه است زیاد دارد ذات الحجب و بدین جهت رفتار مرض و علاجیات نیز مشابهت با  
 الحجب دارد و در همین باب است وضع از غشای مذکور موزم شود و یا هر غشای در این قسم دویم  
 مملکت و در قاعه چون این مرض شدت نماید غشای باطنی فک نیز عارض است و موزم شود و بنا  
 بر این سر و پشای فک نیز عارض شود و اکثر مرض قلب بواسطه خوابی سر و پشای است و در سبب آن  
 بدانکه عرض این مرض مختلف است موافق مفرودن و بلیج بودن او که می تواند بلیج ذات الحجب و  
 نفس و مفاصل باشد و چون بلیج باشد ابتداء بر دندون می است لیکن اگر اوقات بغثا عارض  
 شود و خود را نماید آن کند متبقی نفس شدید و کاهی هم ظاهر شود بطین قلب شدید و غیره که  
 و در بعضی اشخاص مفاصل او مثل امراض جاده دیگر است از قبیل حرمی که است و نیز شد بدین  
 و بعد حرمی عارض شود و در بعضی نیز شدید در زیر قفس احساس شود و این وجه مفرودن شود و بنا  
 چپ و در بعضی این مرض مفرودن کرد تا به کماه و در اکثری وضع چندان شدن ندارد بلکه وضع  
 خفیف احساس کند و چون رطوبت نشسته و در فضا غشای نیز در طین قلب کشد لیکن در بعضی  
 شد بد است و بعضی صغیر و سر بی نظار است و در سبب آن در صد احساس شود و از عمل کوبت  
 می توان معلوم نمود که چه وقت رطوبت نشسته می کند بدین نوع که از ابتداء مفرودن کرد و بنا  
 تا معلوم کرد و چون رطوبت مندرج نماید باشد موزی که فضا غشای از رطوبت منقطع کرد و در  
 قاعه مفرودن غشای مذکور در قلب و در فضا او مفرودن است و در بعضی احساس هم از عمل

دم غشای ظاهر

خود بخا و زما بند و چون کوش در فلب کذا نصدای فرغانه متبوع شود و بدین وجه تشخیص این  
 مرض اسانات و چون نشانه در فضای غشاء جبهه صدای فرغانه کشد و صدای موزون  
 منبوع گردد و چون رطوبت زیاد باشد و طول کشد اصلاح بپوشاید چنانچه بر امهاتی نشان دهد  
 و این دلیلست که قلب بپوشد و این علامات مذکور علامت موضعی است اما علامات عمومی نیز  
 ظاهر شود از جمله ضیق النفس روز بروز نازکتر شود و سرخه خشکی عارض شود و گاهی با این سرخه  
 واضطراب بی نهایت و بی رویه رخسار و نفس کشیدن مواضع کشد با حوائج کم که بی تطایرند  
 حرکت قلب هویدا شود و در سینه غیر کند و تسخیر نفاط از جبهه هلاک دهد و این علامات روی  
 ظهور رسد چون ذات الحجب نیز همراه باشد و در بعضی بدن این علامات هلاک شوند در اعراض  
 اکثری علامات بدن سادت شود لیکن علامات موضعی است در بعضی منقب النفس هم رسانند و هیچ  
 ذریه هم رسد در مرض مزمن گردد و بنا بدینسان است که مرض مذکور حکما محکم است از این که  
 بلکه چون ملاحظه مواضع حکمت شود شفا با بد چون بیو روی حاصل کند علامات تسکین با بد  
 حوکه ضیق النفس باشد و رطوبت مندر خلیل شود و در امهاتی اصلاح و صدای کوفانی گردد و هیچ  
 نمی ماند صدای فرغانه که ناخند و رفت دوازده و یکی از علامات روی است چون غشای مذکور  
 هم جبهه اما جبهه نیز ابتدا از سر تا خوردن ذراتی در مفاصل عام و این مرض را باید تشخیص  
 داد از ذات الحجب و تشخیص داده می شود از صدای فرغانه که با حرکت منقبض منبسط فلبت بپسگو  
 محکم است مخصوصه چون بک موضع بقدر بول سبانه گرفته باشد که در تشریح بعضی اشخاص بقدر  
 بکول سبانه لکه سفیدی دیده شد و این دلیلست بر آنکه این شخص صاحب مرض مذکور بود و  
 آنکه خود بخبر نبوده اما العالج در این مرض علاج انقباض است استعمال نمودن در تبه جان صدق دم  
 بدین نوع که ابتدا فصد نماید و در موضع را لوانند از نند و منبوع ذراتی بر نند استعمال کنند  
 پیاده های بند و در انقباض مبدل از آن چنانچه در ذات الحجب ذکر شد و حکای انگلیس نیز در  
 جا کل مل و دهنیات جبهه استعمال کنند و در ابتدای مرض چون قلب فلبت زیاد است فبزیست در سینه  
 با شود و منصفه تسخیر بگردند و بنا لکه کندم در مضت و چهار دم آب دم نبوده شود بکشتا  
 اضافه نموده در بکر و بد فضاوت بنوشند و چون رطوبت نشکند در سینه از آن لازم است بکشتا  
 خود قلب ذراتی چنانکه فلبت نداد و چون رطوبت زیاد در فضای غشای ملکه و بنا لکه

خبر

خفه شدن باشد با بد باز و کار در رطوبت از خارج نموده و این عمل مسلک و چون از ابتدا ملاحظه  
 مذکور بود از نند شفا با بد و نادات که هلاک کند فصد را دانند که در تبه که عبارت از رطوبت غشای  
 زجاجی باطن فلب باشد صفت تشریح آنچه در سایر اولام غشاء مذکور دیدن باشد در اینجا نیز  
 همین دیده شود و رطوبتی که از این دم نشی کند بی جبهه بر سر و شمای طرف قلب و سر و شمای  
 هم ذراتی را طی و در طرف راست که چسبند و سر و شمای بدین واسطه خشک گردند عجزی که در  
 وسکتی که پیدا کند و بدین وجه مانع از حرکت سر و شمای شود و اگر مرض قلب بواسطه اندک  
 بی باشد که ناخوشی مذکور باشد سبب سبب این مرض با وجود آنکه نادات نیست بلکه عمومیست لیکن  
 همیشه بجز مرض دیگر است مثل مفاصل عام و بجز بری کاردیت و نادات است که سازه و مفرد باشد  
 علامات حس سبب در فصد جلس فلب و نادات از صدای فلب صدای جبهه همراه است که صدای  
 فلب صاف نیست و گاهی بکصدای فلب صاف و دیگر همراه با بد شدن و گاهی این دو بعد از نادات  
 صدای فلبت و گاهی بعد از صدای خشن همراه و میگذارد و بعضی سرخ و عظم و بیاری نظا  
 و چون مرض سادت داشته باشد بعضی بیسار و صغیر وضع شود و خال آنکه فلبت فلبت نادات  
 دلیلست که اینها خون نشکر کرده بچند شد و بنا که غشای کاذب در فلبت با نادات شود علامات  
 دیگر مزاجهاخته در بعضی موهوم شود و ضعف کشد و این علامت هادی نادات بر این مرض و چون  
 مواضع حکمت شود شفا با بد و مرض خلیل بود و علامات مذکور فانی شوند و چون ملاحظه کنند  
 و خلیل زودا چه از دم نشکر کنند مجید شد و چسبند و کم خود قلب تا خون شدن و سر و شمای  
 کرد و در این صورت علاج بدین نیست و گاهی نور امرک شود و این در صورت نیست که چون در فلبت  
 مجید گردد و این بند رت و بیساری شود که مرکب شود با دم غشای بیرونی فلبت نادات نیست  
 که همراه ذات الحجب و ذات البریه باشد و در مفاصل عامه بند رت تا اگر همراه بنا شد بنا بر این در مفاصل  
 عامه همیشه با بد ملاحظه قلب نمود اما جبهه این مرض بیشتر بجز مرض دیگر است چنانچه ذکر با فضا  
 تشخیص این مرض تشخیص داده شود از صدای دیدن که همراه صدای خود قلب است و چون مشبه با  
 در غشای باطنی و ظاهری چندان است نادات زیرا که علاج بکلیت و تفاوت نادات اما العالج  
 ذواتی جامع علاج نوان ذکر کردیم که در مفاصل عامه فلبت را که با بد چون امهات صند و در  
 نمود و چون بجز صغیر باشد هم بدون هم با بد فصد نمود که بعد از فصد بجز نجات خواهد شد

دم غشای باطن فلب

و دم صفای

و هم چنین مشغ و زالو و دادن بنهون با کلیل و امثال آن که ذکر شد فضل بدی ثابت کند  
 صفای باشد و صفای عبارت از غشای است از جنس سردی که محیط است چون بطین را و بوسه  
 امعاء و احشای را و این دم صفای بشه قسم است اول آنکه عاده باشد و بلیت موضع از صفای متورم کرد  
 و اینها بر یک ثابت و بوسه ای نماید و در اینجا هم ذکر شود حبه مغلوب شدن ملاء و ضیق شدن راد  
 دویم آنکه مزین باشد و اغلب حبه مزین بواسطه خنای نبات و اینها بر یک ثابت و بوسه کلز نماید  
 دم صفای است که بعد از تولد عرض کند و بدین جهت این قسم از آن است که جداست زیرا که زفتار  
 و سیاه و نفادت دارد و او را بر یک ثابت و بوسه ای نماید که بوسه صفت تبریح اینها می نماید  
 ظرفهای خون مثل دوا و دروغا که حشا این بر خلاف است و غشای مذکور که در آن است و این بر عکس است  
 تا زمان سلامت زیرا که دروغا که حشا است و این دم چون چند سال طول کشد باشد مثل شای  
 غشایها نیز از این رطوبتی منشر شود و این منشر هم می تواند که مابقی خالص باشد لکن در فاعل  
 دو دم صفای رطوبت منشر بود و در صورتی پیدا کند و در ابتدا این منشر حرکت کند  
 و کم کم خطوطانی لقیه در او پیدا شود و از حرکت بپسند و بیکجا قرار گیرد و چون قرار گرفت  
 پیدا کند و در طرف تمام متصل شوند و چون این خطوطان لقیه برود و در ابتدا بواسطه  
 لقیه خندان صورت ندارد لکن چون صورت لقیه پیدا کند و در او را حقه کند و بدین جهت این بوسه  
 حاصل شود زیرا که در این بقاعه حرکت فاعله تواند حرکت کند لایق بر عکس حرکت کند و میزان  
 شود و در غشایهای زجاجی بلند تا این نشر شده دم شود و لکن در صفای که رطوبت منشر  
 مبدل می کرد چنانچه بعد از تبریح مباحی بر یک ثابت کینه دم یافت شود و که این کینه  
 نکند و این دم جمع شود در موضعی که همی تر است و بدین جهت معلوم است که این دم می باشد چنان  
 مستقیم و مثانه و در دندان مابین دم و مستقیم و چون دم معانی سوزاخ نماید بودی طبع است  
 البتة از خشک نموده و در فصل نماید و باقیه هلالی که در این صفای است و در این کینه که در صفای  
 است که ملاء طبا را بوسه و کلوله های عروق جدا که در مزین تر است چون صفای متورم شود  
 آنها نیز جمع متورم شوند و در دم جمع نماید چنانچه در تبریح آن کلوله ها را با فشارند و بطور  
 از آنها طایع شود و دم صفای می تواند هم باشد که همه صفای متورم شوند و می تواند هم  
 باشد که یک موضع متورم باشد و چون صفای کبد و معده و طحال و چون مغز باشد و در

غشای

غشای کاذب یافت شود و می شود که از این غشای کاذب یک کینه دم در دست شد و در آن  
 کینه دم با رطوبت جمع شود و چون مزین باشد چنانچه در مزین دان شود و حبه او مرین سل است  
 آن دان ها که مفرح شود مثل امک و ماده پیدا کند و سکر پستان تبریح دم صفای بدانکه  
 دم حاد صفای خود را تا با آن کند یک لریز شد بد طول و همراه او یا بعد از وقت و جمع نبری و این  
 وضع قرار گیرد در یک موضع از بطن و از آنجا مغز می شود در ده بطن و فوفان و مغز عارض شد  
 و می نماید در وقت که چیزی خورد از قبیل شراب و غیره و از آنجا بی بی خستی بی نهایت دست  
 و از آنجا بداء بغض سریع و عظیم است و چون کازمه مرض بطن بغض است لهذا در دو ساعت  
 بغض کرده کشد شود و بی دردی و جمع زبانه شود بعدی که از دست گذاشتن بیخ و مجاورت  
 مرض متاد می گردد و شکم برآمده شود و بواسطه نفی که از دستهای طبل کند و چون رطوبت  
 کند بغض سریع صفت شود بقسکشدن با عسرت فاه گردد بواسطه آنکه در حال نفی کشیدن  
 و جمع زبانه شود شکم بغض بول کم و با حریت گردد و جلد خشک شود و بی مکرر شود صورت از اول  
 کشید تر گردد و در بغض بیست خواند حرکت نکند زیرا که به پشت خوابیدن عضلات مرجمی که در  
 کمر است و این علامات با نداشتن زمانی عارض شود تا آنکه مدت زمانی طول کشد بواسطه آنکه  
 این مرض شدت است چنانچه در چهاردهن تا هفت روز می کشد و این نهایت هلاکت خود را ظاهر  
 به نینبهای بی دردی و علامت روی دیگر زایل شدن و جمع است بغض او دیگر می کردن بدون  
 نوع و کرامتی و برد اطراف بتدریج تمام شدن قوه و همدان و تسخ و چون مرض چندان شدید  
 نباشد و شفا خواهد هم رسد فشار دیگر پیدا کند و با وجودی که شفا بر کرد و در موضعی  
 قرار گیرد بجایی که ابتدا و جمع ظاهر کشد و جهت این وضع بواسطه لغضای بعضی الا در بواسطه  
 متلازمه بوده و جسد از حرکت خود بازماند و با نینبها بخت خفه شدن روده و کاه می رطوبتی  
 که از دم حاصل شود در یک موضع از بطن جمع شود و از ظاهر دفع شود و باعث متلازمه  
 از داخل دفع شود مانند آنکه روده را سوزاخ نموده و با اطلاق دفع شود تا آنکه جابجا جزا  
 غشای محیط ریه سوزاخ نموده و در بداید و بواسطه سوزاخ دفع شود و باعث شفا شود و می  
 در اطراف سر جمع شده و سوزاخ نموده دفع شود و کاه می علامت نکند باقیه لکن تا آنکه در  
 لهذا مرض مذکور مزین شود و کاه می یک جزء از صفای متورم شود و جمع او محدود است و علامات

مذکور هستند لکن خفیف و گاهی مرطوبت منتهی درم کردد و در ذلک غشای کا زنجبند و  
 خارج کردد با ان داخل و با از خارج و چون مجرای این مرض سد سوزاخ شدن روده باشد لهذا رفا  
 او زیاد شد است و وجع او بوعی است که گویا بطن ان هم کجند می شود و در وقت ارا و بعد می بند  
 است که کم کان تواند کرد که در بخت و چهار ساعت می کشد و چون مجرای این مرض در خفیف روده باشد  
 مثل تسبیح شدت و کمزاریت مثلا تا سه چهار روز طول کشد و در چنانچه روزی دو سه موضع محدود  
 مانند مجرای این مرض که از اوقات دم صفای بطنه مرض دیگر است مثل در اکثر احوال معاد و کبد با یکی از الا  
 مرتب است که در بعضی شود بطنه ایشان دم صفای و حجت دیگر سوزاخ غیر طبیعی است بواسطه زخم و  
 غیر و هم چنین از با بخت شدن سرب یا روده و بواسطه خوردن سوختن از بخار و در وقت صفای  
 با امعاء دارد و در صورت شک و یا بعد از آن است که چون رخم شود با دم کد بواسطه ماندن  
 پارچه از جفت لهذا دم مذکور طاری کرد و بسیار که این مرض است لذا جمع شود و عرض نماید  
 از سپیدن روده زبا بطن و بنا بر این که بواسطه برودت باعث دم صفای شود و لذا  
 او اندر است و این مرض زیاد عارض کردد در زنان خواه زانی و خواه عجزی و وجهت سقط جنین این  
 مرض می تواند عارض کردد و اغلب مجرای نوشیدن را در بطنه منقبض است زیرا که او در منقبض  
 زیاد بر زور است و با امعاء از بت رساند صفای مؤتم شد و در اطفال نیز عموما بواسطه آنکه  
 چون طناب ناف زایه برود و غایب بندند تا آنکه در کتبه نا پاکی گذارند صفای مؤتم شد و می کشد  
 و بدین وجه اطفال نیز با در بریند و این مرض زیاد می شود با دم و دم معده و کلیه و چون  
 نفع در مرفان با در عضلات بطن ظهور کردد و در زنان مستبده می شود با اختناق دم و اشتباه  
 او با امراض مذکوره بواسطه آنست که در این امراض هم وجع و هم فی است و علامات مخصوص دم  
 صفای صلابت بک موضع از بطن است که در اینجا ان صلابت چند روز بماند و از عمل کوبیدن  
 صدای کوبیدن و اختناق از تاریخ معلوم کردد زیرا که اختناق رخم مزمن است و قریبا چنین حالت  
 پیدا شود و صلابت بکست و چون نفع در عضلات بطن باشد می کشد و هم چنین صلابت ندادد و  
 علامات مذکور و مرض بصل و سبب او می توان تشخیص نمود نفیست المرفه این مرض در فاعل بند  
 است و چون عموما باشد مملکت و چون جهت سوزاخ روده باشد مملکت و چون متحد و با  
 تویب کت و از شدت مرض علامات در وقت ارا و بیکو تصور کردد و فاش با نهانی مرض کشد

خبر تلخیص

و چون مرفان سوزاخ شود و در طوبت و در طوبت منتهی خارج شود گاهی متغیر کردد و این نادرا  
 اما العلاج چون دم صفای مانده باشد لاولا و غشای زجاجی دیگر است بنا بر این اشعار می کنم  
 بمعالجانی که در آنها بیان شد که بزودی مشغول معالجه بشوند که رفا را برین مرض ننند و با سوسنبر بمعالجات  
 جات ضد دم بجز بت بخیل نمودن و قبیل ضد کردن و زرا لوانداختن برقرار بینه مرض و ضاد و طلا  
 ابکره در روی بطن و چون وجع نبوی باشد که در بعضی نواذ بخیل نماید شود این عمل نکند چه سکه  
 مشروب زنجبیل است ترش مدتی و پارچه چای کوچک از رخ فریزد و در احوالی مبدن دهند تا بطن  
 این شود از قبیل روغن کرچک و تمره فلوس و الوامتا لان و چون مرض عوم باشد روغن جنوه خاکبری  
 بر بدن مانده بطن می کشد که در کوفت می ماند و بمرات که یک پارچه منیع در اربع بزرگ در بطن انداز  
 و این معالجات در دم خاد است اما دم صفای که بعد از آن است بهم رسد و این بت دارد با خیار  
 رخم که چون زن مؤمن ناعن با سانی زاید مشکل است که دم خاد شود لکن چون بدستوار می آید  
 با آنکه جفت در دم ماند و رخم تواند کشد و لهذا صفای مؤتم شود و چون صفای زاین با بت  
 مؤتم شود زیاد اما بکست بریم مؤتم علاج مذکور است و چون آوردن بعد از تولد عموما  
 که گاهی بعد از تولد اطفال زیاد شود و اشتباه چند بنظر آید که زنان ل نامند در این صورت است اما  
 نمابند کلسل و زودیت کورنا نذا زنده فصل در ده ممتهم از آن کور که عوارض از دم مفضل است  
 که عوام با دانند تقریبا و دم مفاصل عباد است از مؤتم شدن روغشای سوسنبر که یکی زجاجی  
 و دیگر لیا فی است و مفاصل ناخا است نامرین اما مفاصل ماد و او سبب نوعی تواند یافت شود و  
 آنکه بی عارض شود و در بعضی وجع خفیف در بعضی از مفاصل پیدا کند و وجع مذکور بی زدی بسکد  
 در بک مفضل بزرگی بدید شود از قبیل مفضل زانو یا دست و چون مفضل را بپند یا مؤتم است و  
 یا آنکه چندان دم او ظاهر نیست و وجع شدت دارد در ریهها و این مرض با سانی منقبض مؤتم دیگر شود  
 از علامات عمومی نیست مگر قبیل پیدا و بیوست و صلابت و بند در مرکب نامرین قلب شود و در هم قسم  
 از مفاصل است که گاهی همراه رده با تخی و بر و زو ابدین نوع است که چند روز قبیل پیدا و خشکی و کت  
 و تشعیر و وجع مفرکی در اعضا یافت شود بعد از او بک مفضل و در بعضی چند مفضل در دست بد کت  
 نبوی که صدای قریبا در بعضی از چند خانه فاصله شده شود و مفاصل کور با حرت و مؤتم کردد و  
 آورده اطراف او قبیل و برخواستن شود و شرانظر ان مفضل ضربان را محسوس شود و در حرکت وجع

دم مفاصل  
 که در سگ و گاو و سوسنبر

شد بد تر شود و مفصل صفا کند و چون رطوبت از خون نرسد صفا مفصل تمام شود و این صفا در  
 ابتداء و انتهائست و در این مرض برین شکل حیض رخا لقی پوشد چنانچه بعضی بیرون وصلب کرد و در  
 علامتات حیض پیدا شود و زبان سفید عظمی غریب با وجودی که صلاح نیست کسالت زبان است و کثرت  
 حرکت و جی شدن تر شود و خواب غالت و بنا که این وجع بزودی در مفاصل دیگر منتقل کرد و دیگر کن  
 ندد در آن مفصل مانند آنکه تمام شود و کما می ددد در آن مفصل بهمان نوع است و مفصل دیگر نیز نرسد  
 که در جمیع مفاصل کوچک بزرگ نرسد و در این وقت مفاصل عموم مانند و چون مفاصل عموم نرسد  
 مرض بدت خوابیده مانند خطا دندان فالج و بکبرین مکان منادی شود و عظمی زیاد شده و با  
 میل بندها که در دو بنا که وجع کلومرا مفاصل ددد و در قاعده بیوست است و کما می بر عکس آنها ان  
 خاوض شود و بی نرسد مانند در دو بنا و در مفاصل عام تمام بدن نرسد و این بحران ندری است  
 و در رابط و معاین و بطبی شود این بافت شود که عرق کر نامند و بول کم و غلبه و بعد از نرسد شدن  
 و سوب بافت شود بلون سفید یا قرمز مایل به بنفش و چون بدن نوع مرض عموم شود در سیم با چها  
 در علامتات دم غشایی باطن قلب بد بد شود و وجع مفاصل چندان بهم نداد و دیگر که در کتب  
 مرض مذکور شود که در اینجا نوس است و بی شود همراه و در نادانان جنب با با سرسام با اذات لثقا  
 و چون مرض چند وقت قرار گرفت در قاعده از هشتم تا بیستم وجع کشنده با وجود ترکیب وجع مفاصل  
 تمامه شود و حرکت مفاصل با خیار شود عرق تمامه شده و در بعضی بل جواب نماید و این مرض زیاد مانا  
 بعور است که چند وقت از ممانند باز نرسد نماید و بنا که ناسه دفعه عود نماید و بسیاری شود که  
 ناخوشی حاصل که وجع مفاصل است و فضا و در مرض قلب که فرج است بممانند و در اینجا است و در نرسد  
 و در اول این مرض از دو هفته ای سه ماهت ستم قسم از مفاصل از است که وجع در بدن مفصل نماید و  
 مرض زیاد خواست و شبیه به نفس کرد و در این صورت هرگز با مرض قلب نرسد و در مرض قلب نرسد  
 قسم دوم از مفاصل بهم رسد که مفاصل عموم شود اما در مفاصل نرسد و در قاعده این نرسد است  
 بنیست چنانچه اغلب در پنجاهان بهم رسد بواسطه کشنده نرسد و نرسد و خود را نمانان کند بیست  
 وجع خفیف که در بدت مفصل با در چند مفصل است و این وجع مفصل است چنانچه هر ماه دو سه روز  
 شود و مخصوص است در مفصل کف و رگبه و وجع او نمانند کند حرکت اعضا و در وضعی چون خوا  
 حرکت کند مفصل صفا کند و در معالجه نیا را حاجت و در وضعی که در کتب دفع از بنا است

شیرین و حلیم

است و چون در او ماند با باشد مفصل از حرکت بیفتد و آن وقت مرض مزاجی است و می توان گفت صبی  
 است زیرا که خوردن نرسد و تغذیه بدن نیز نرسد که در وقت از مدت زیاد می خد و در مرض مزاج  
 کرفتنه و ضعف و ذلت شد و اخرا در ذات بدنه بکری دما حجه که مرض غلبت از برودت و رطوبت زیاد  
 مانند آنکه در در میان بنا تر پوشد و مفصل چند باشد با عشته مرض مذکور کرد و دوم چنین چون پیاده را  
 زیاد برودت و چون در ممرک سگدوزا اسراحت کند و بنا بدستند آدم باشد بواسطه ارت و غیره که  
 چون شخصی مرض مفصل داشته باشد و لدا و نیز متلا شود و مزاج بلغمی و موی نیز استعدا دارند و بنا  
 چنین در منازل در و بنا همانند که با زیاد نرسد چون بنشیند باعث دم مذکور شود و خواصه در  
 مریکستان که عادت بدن منازل نرسد و چون در این منازل بنشیند وجع مذکور یا وجع دندان یا اگر  
 در ایشان ظهور رسد و در اهل ایران جنبه عادت که در آنند که بافت شود اما تشخیص این مرض است  
 است لیکن با بدت است که این وجع متحرک بعضی اوقات مقلات امراض بزرگت از قبیل غرقه و مطبقه و غیره  
 که چون چند روز بگذرد معلوم شود و همچنین کما می گویند تانی و تالی که وجع مفاصل ابتداء کند بعد  
 المریه مرض جنی بدت چون که ترکیب با امراض دیگر می شود و چون عام وجع شد بدت باشد بواسطه  
 مهلت بدت نیز که چون ترکیب با مرض قلب شود مملکت و الا در وجع شد بدت در چند از خوف بدت و  
 مزاج او در بعضی کسالت زیاد نرسد و چون زیاد مزاجی که در ذات بدنه حاصل شود اما العالج در وره  
 مفاصل حاد مثل سایر اوزام با بدت است و نسبت و ضد دم استعمال بود از قبیل خون کفرین عمومی و  
 موضعی و چون با سفراغ دم وجع ساکت نشود مکرر کند و مانا بین دو خون باید پیش از درازده سقا  
 طول نکشد و فضا نماید موافق بدنه و سن و شدت وجع که چون بدن نوع نمانند در قاعده نرسد  
 از سه چهار روز وجع نسکین نماید و بعد از او ابتدای نفاست است و چون علاج موافق حکمت و قاعده  
 شود نوس در طول او بدت که چندان طول بکشد و سفراغ دم و علاج بقاعده نیز از دارد و در  
 که در غشای قلب حادث نشود و همچنین در قیه ضد دم دهند و بهترین طریقی است و می توان شو  
 داد و جهت دفع وجع ان مفصل را در بدنه با کتان گذارده پوشند خواصه بعد از زلواها و اجا و در  
 در وجع کرد و در چنین استمان نمانند حد ذات و بدت نیز قیاس است بمقدار کم و او را عاظن از سر  
 نمانند بناد آنکه کند که چون نکند نماید علاج قدری مشکل کرد و حکما در این مرض مطالبات زیاد کرد  
 که ذکر او باعث طول کلامت چنانچه بعضی از حکما استعمال کرد و در بدت از نرسد استعمال کرد و بدت بعضی

شود و استحال کرد تا در سلا و در وقت حال و بعضی سوزنجان و این مفسد است و در حیا انهن و بعضی که کجا  
 ذوب کرد تا شش خود را ند و بعضی از حکما چون وجع شد بد بود تا سی خود که در روز دادند و این  
 مقدار سمیت دارد لیکن در روز شش خود منفعت دارد و چون در بعضی ضعیف باشد که توان قصد نمود  
 ایون و معرق است مانند بود در روز و در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 های معطر است مانند بود در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 ادویه است که طاهرت که بخار زایدی بواسطه دین و در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 بیت دینه در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 اعضای در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 الید و این عمل بهتر مفضل مزین ناضت و غیره از دستان کم معدن و چون با آب برترکت باشد تا کور شده  
 که گی بود مفسد مفسد است و بعضی در باب ذرات خاصه چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 ید و مکی که در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 بدیش و انداخته بقدر دو ساعت بماند که عرق از بدن و سوزن از سوزان و وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 و از این عمل نیز منفعت دین شده و کسانی که در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 جمان کردن بهتر از دست و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 که در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 مرض مذکور خود را نشان دهد بیک وجع یا قراری یا حرکت که گاهی این وجع خفیف و گاهی شدید است  
 که حرکت ممنوعت و حرارت در آن عضو است و هم چنین حرمت ندارد و محل این وجع است در وقت حال  
 چند عضله و بیشتر یافت شود در عضله بروی پستان و سر و گوش و عضله فخر ابریه و در وقت حال  
 صورت را که کبرند و چون زیاد طول کشد که گمانند و در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 ضد چنانچه در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 نیز همرا و بعضی مفضل است و در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 اوکت و گاهی مزین شود که بعضی هبته اخسار و وجع کشنده و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 ندارد زیرا که علاج بکلیت ما العلاج خام روس و حب ما و شمع زنگ و در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال

اب سرد

عصلا  
 وجع مفاصل کادیت  
 در مایه تقسیم و سکولر

کبر

بدین مفاصلان رفع شود و چون مزین کرد در علاج مفاصل است و بسیار مفید است و بشاید  
 لباس نخی و این موضع را که نگاه دارند و در زمانه از پوست حرکت بر میسند و خود را از سرما حفظ نمایند  
 رفع شود فصل آن است که در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 است و در جم و دماغ و نخاع و ذرات لثیه و ذرات الطحال و ذرات الکبد و ذرات الکلیه و در وقت حال  
 غلظت خاصه ذرات لثیه فصل اول در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 باید تشخیص داد از دردم اما لفظ کما غشای دماغ است و این حالت و همچنین از دردم اما لفظ کما غشای دماغ است  
 تشخیص داد صفت تریخ این عرض علامات که در ساهر و در دین می شود در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 دم کبری در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 شد چنانچه اگر در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 موضع را چون بر نند بک فطر و کجک خون بر وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 خون که در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 جرم دماغ این شود و گاهی از اوقات جزئی نم شود و گاهی مثل این کرد که در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 شود و در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 داخل دماغ هم رسد که با آب کینه است یا کینه و چون بدین خدر سگالت مملکت ترغیب بهر عرض  
 این عرض نیز مینماید و خود اصل باشد و در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 بکده نماز شود و در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 کرد مانند همز و وحس علی و بعضی از مواضع بدن یافت شود و این علامات در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 نصف طولی بدن ظاهر شود تا نکت در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 زبان نازک و کبرفته و صاجا بهر عرض شود زبان را فراموش کند و هم چنین هر چه نازک را فراموش کند  
 مثل آنکه اگر چنانچه باشد زدن خود را می شناسد و در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 زبان ما نومی خورد تا بهر حرف زدن بخورد کلمات از خاطر آید و در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 کم این علامات زیاد شود و در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 دکی الحس است که با ناک و زبان نازک احساس کند و در وقت حال و بعضی از حکما چون در وقت حال  
 با عضویم است که مبدل به بطی الحس شود چنانچه که بعضی بغض از کما نشانه شود بر روی کبر شود

که زبان کبر شود

و همچنین است در چشم و صورت و بیا که یک چشم خول شود و کم عقل تر باشد و بعضی  
 پس خواب نماید و بعد بان که بعد از اشاع حلقه برسد و بعد از اشاع علامت عوی حیوانی که می بیند  
 و بعضی نظری حرکت شود و بعد از اشاعی همراه است و بعد از اشاعی است و بعضی نظری که می بیند  
 ناوقت حرکت که بعضی در اشاعی می بیند و بعد از اشاعی می بیند که گاهی تسخیر با تکلیف و گاهی  
 بی تکلیف عارض شود و می شود که بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 که بعضی حرکت نماید در این صورت علامت مکرر می شود و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 که گاهی عمل کرده و خوب شود و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 زنادی حوادث اشاعی می شود و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 که زنادی خوابی که در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 فوت کسی و تقوایدین و ماتم داشتن و گاهی حجت و واسطه متوهم شدن یکی از اعضا و حجت است که از باب کتب  
 متوهم شوند بواسطه حجاب است با که در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 گوش اما تشخیص از مرض باید تشخیص داد از سکنه و در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 مرض یا معده مانند و سکنه عویست و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 نادم این در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 محرقه دارد و این در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 او است و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 و نیز باید که در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 که با ادبیت باشد همین عقل ز باشد اما نشاند حیوانات شود و در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 که قبل نماند و با اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 است حجتی که بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 نخاع متوهم شود و گاهی یک حجت و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 چندان ندارد و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 است نماند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 ذکی الحس شود که در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی

و در جرم نخاع

دو مرتبه موضع که در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 موضع علت حرکت را بدینتر کرده و معلوم کردند که چه موضع متوهم است و هر موضعی که در اشاعی می بیند  
 اعضای اشاعی موضع شل شوند و آلات عالی او سست شوند مثل آنکه اگر ضعف نخاع متوهم شود بدن  
 سست و در جلین شل گردد و در این شلی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 عود دفع بول ندارد و چون خواهد بول کند با لای زغارا زبانش اند و بعد از اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 نود صد در عضلات ظاهر کرد و در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 کند اما سست نماید که با سینه ناست بسته باشند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 گاهی او طاری در دست تسخیر گرفته متحرک شوند و در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 در دست کردن بافت شود و گاهی یکی از اندام عضله منع و عضله کردن بافت شود و در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 رنگ شود و این علامت را که علامت اشاعی است و شک او بیست و یک رساند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 اجابت نکند و این جهت شلی اعضا است و گاهی تسخیر کند و گاهی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 از این عقل او ضایع شود و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 بر اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 ببرد و می تواند در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 توان حدی گذاشت اینها بین که در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 لیکن با اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 جماعت علامت است همین است لیکن ضعف و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 باشد و با اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 نماند لیکن در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 حجتی که بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 نشاند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی  
 بظهور رسد و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی می بیند و بعضی در اشاعی

در جرم نخاع

چون شخصی بتم خورد که علاج نمود و نیزه را گزیده استی کرانت و گاهی در جبین طبعت فراموش کند که طبعه  
 در او ظاهر در دست کند و چون طبل متولد شود چنانچه هر کس در کراست و بر روی پیر و این غایت که با  
 امداد و مجتهد بکمران بنیاده راه رفتن در آن است اما علاج خود در استعمال نماید و از کزیت عصاره که در  
 اینجاست از لوی مکره نشسته و فصد نیزه را در دهن برین جامه است در موضعی که وجع است کوزه انداخته و  
 بخامت نماید و بعد از بخامت در لاطراف آن موضع روغ غنچه و خاکسری مالند و از او بودن شرط اولست  
 و غذا تریب نماید و نقل کند و حکای انگلیس کلید دهند از آن بنام کنند و گوشت خوردن منفرست  
 و چون نرسد شود در معده بخامت و در علاج بنای برای مریض زمان معین کند و در آن حال علاج خود  
 در فترات گذاردند که همیشه ماده اند و سماز آب گوگرد معدنی زیاد مفید است و صبت مایه از آب گوگرد  
 بسیار مفید است و در استعمال نماید که جوله و عصاره و جوهر اول که ابتداء کوجه دهند در یک هفته  
 یک خود بطور حبت بعد در خود در یک هفته ناسه خود و چون بکافی در عضو شل مویلد شود حبت حکم  
 علامت کفایت است که در این وقت نماید که ناسه خود در یک هفته ناسه خود و عصاره کوجه اول را  
 ناسه خود در هفته و در وقت خود در یک هفته دهند و جوهر اول است که در روزی ده روز که مافی  
 دو کدم در وقت دهند و چون دم خام مزین باشد لک تریک بصوشل گذاردند و چون حبت مریض بود  
 مزین شدن مختار باشد که با عصاره از خا زهر است در اینجاست که با عصاره از خا زهر است  
 چون از کوفت باشد معالجات کوفت کند و چون از ستم معدنی باشد استخرا آب گوگرد معدنی مفید است  
 و چون از حبت بنات است آب گوگرد معدنی و لیک تریک و صبت مایه از ستم معدنی است و چون از  
 در جمیع باشد جوهر کوجه و صبت مایه مفید است فصل در ذات لریه که پیوسته می نامند و از تریخ  
 مفهوم شک که مریض به با لیس متورم نشود و هم نادر است که یک طرفه متورم شود و در فاعلان  
 نصفه یا این که در روی جناب خا زهر است متورم شود و در این مرض سه درجه است درجه اول ابتداء  
 مریض است درجه دوم حالت زردی درجه سوم تب و در این حالت طبی است صفت تریخ این مرض  
 در درجه اول دیک شک که خون در عرقهای مغز شده در جابهای زبه توقف نمود و در لیس از عرق  
 مویلی شود که مویلی تواند در جابهای زبه توقف نمود و در مانع از عبور مویلی شود که مویلی نرسد  
 در جابهای زبه که در تمام بدن چنانچه گرفتار نماید چون مخلوط هوا از جناب ها بر نرسد و اگر یک  
 پارچه از موضع متورم را از آن اندازند و زردی در درجه دوم دیدن شد که در روی که در عروق مانده

ذات البریه

بطلان

عظمت بهم رسانند و بطوری از زهر زنده بدرون جنابها رفته بعد بیکه مانع از عبور هوا شود و در آن  
 وقت جرم زهر مانده کشته شود و این بواسطه دم اسود اللونی است که در او مانده و چون یکبار زهر زنده  
 در آب نازک زنده رود در درجه سوم دیدن شد که رنگ زهر با لیس متورم نشود و در دست شود و در  
 بلغم مخلوط با هم جوشند و در این درجه درجه دوم جرم زهر مانده کشته شود و در دست شود و در  
 در این درجه نیزه را بد چنانچه در دهن و معالجات خون که ناسه است مثال لیس است در این درجه  
 مثال لیس است و در درجه حبت زهر زنده را در اینجاست که مافی معلوم و گاهی مویلی و  
 گاهی عموم شود و خاصه وقت که هوا از کمرها بر می آید و در یک حاصل شود از ستم خوردن بخامت  
 و از آن امداد زهر زنده در صد روز جبین از ناسه خوردن و در عصاره از مافی و در عرق و  
 شراب و این مرض زهر ستمی توان از عارض شود چنانچه در جبین هم دیدن شد که در دم ماده زهر زنده  
 مبتلا شد و استعدا در ناسه است بدن زهر اول با لیس علقه است و در ناسه زنده زهر زنده است لیس  
 نماید به مقدمات بعضا بلغم زنده و بعد حبت حبت سکنین در صد روز در بخان و اطفا با مقدمات  
 است در بخان مقدمات است کاسالت اعضا که تا چند روز طول کشد و در اطفا ظاهر ساز خود را  
 به بی راهی واضطراب و بعد عرض حبت زنده را در اینجاست که مافی و بعضی بر صلب که گاهی از صد خا زهر  
 و روح با قرار در جبهه است مفعول و عطش وجود زهر زنده با ناسه سفید نفس کشیدن سریع و متواتر کرد  
 و حرس سکنین در صد روز که این فصل هم در سر پستان زانت قرار کرد و در این سکنی ناسه خود در وقت  
 زنده در بدن نفس و سرفه خوردن و این سرفه همیشه همراه است و با وجع است در درجه دوم بلغم مویلی و تریخ  
 چسبک مثل سیریش که چون در ظرفی کشد به نمانظر چسبند و کشد نشود و جابها در او کت و اغلب  
 خون در او است و چون با خون باشد با یک خود خونت با زهر زنده با شد مثال زهر زنده است  
 علامت مخصوص ذات البریه است و گاهی مویلی که ناسه نماند و در جبین سکنی همیشه هست و وقت  
 که هیچ وقت خارج نشود و این در اطفا است که می توانست وقت زان خارج نماید و گاهی بلغمی در درجه  
 طفل بد نشود و بعد بر کویسان می توان و همیشه در راز زهر متورم شده و زهر که بدین علم زنده را در  
 که سوز و است هلاکی کرد و بعد با عمل اسکر تا سیان می توان همیشه مریض بود که جری شود چنان  
 در ابتدا صدای مریض کشیدن کشد و صدای خا زهر شود مانند آنکه در روی لیس زنده در درجه  
 دوم که این هم در درجه ششم روز است صدای که در حوضه لریه در حال حوضه کشیدن باشد از پت کشیدن



شود و یکی از علامات آنست که در حال سخن اگر کسی منکلم شود و دیگری گوش در پشت او گذارد و حرف او را فهم نکند لکن در این مرض چون گوش در پشت او گذارد و در بعضی از اشکال حکم کند حرف او را و چون فهم نکند وجهی بر وجه او بخان بشارت که گوش در پشت او نهاده و بعضی گویند عدد شمارد که چنان فهم شود از دماغ است و سبب این تا بحال فهمیدنش و هر چه مرض روی تیز آید باشد علامات شدیدتر شود  
شود که این مرض از قطعه ریه بقطعه دیگر رود در حال جنون لغزش داده شود و حی شده شود و شکم منقبض شود و چون مرض متصل سنگین شود بی ذوقی کسالت زیاد شود و بعضی از کار افتاده و زبان پشاده و شکم کرده و لونا و زرد و خاکسری شود و در وسط او ریه نهایی ریم بدید شود اینها دلالت که مرض بدین بستم رسیده و زبان وقت چون بر کوسه آن تمام است که صدمت و از اسکول انسان صدای غلبان نشنیده شود علامت خوبی نسکن یافتن علامات و بجز شدن لحوال مرض فدا در ای شود که چون نکستی از قدیم بوده این مرض منتهی به فاقه با شود بعلامت خروج نفس اثر اللون منقبض و چون این علامت ظهور رسد در روز دیگر نیز هلاک شود و در فاعل مرض در درجه ششم بر روی غلبه بود و در حقیقت تمام است  
نفس کشیدن آسان شود و بعد از آن در وقت صلاهی غلبان شنیده شود و بجز آن این مرض بر با بول شود که بول مثل بول است رسوبی جوئی و بوی او مانند اما تانک و یکی از علامات خوبت خالت که در گوشه لب ظاهر شود فدا در است که در این مرض کسی بتخالی بر آید و بجز علامت که بجز مرض ترکیب شود با ذات الحینه جبهه جادوت و این شناختی شود و بواسطه وجع بیبری که مخصوص است الحینه و در ذات الحینه جبهه جادوت و نقل دیگر نیست و در آن ترکیب شود و در غشای داخلی قلب کامی تر شود با دم غشای ظاهری قلب وی شود ترکیب شود با برقان و کسکه استخوان در مرض سر در آید که در سبب بدات لریه که در سبب با آنها رسد اما تشخیص این مرض با دمشبه شود تا تیره و نفس داده شود از عمل که که در تیره هر که صدای کور نیست و صدای ملک صدای تکم از بیت شنیده شود و در تیره نفس چسبندگی نداد و در دیگر مشبه شود با مرض حلقوم نفس داده می شود از سبب مشبه شود با مرض سر در  
سبب علت در قطعه فوقانی ریه است و در ذات لریه در قطعه سفلا فاعل مشبه مرض صحت شد بدین علاج مملکت و چون می توان علاج رفع نمود لهذا عجبی نداد و چون ترکیب با مرض دیگر شود خوب است و در بخان و اطفال که مملکت و چون طرفین ریه متورم شود مملکت و بعد از آن مرض چون حوی نا باشد بدات و هم چنین در فاعل مرض دیگر چون غرض شود بدات و در مردمان غرق خواند

در حقیقت

X

است و چون مرکب باشد با مرض دیگر بدات اما علاج حکمای فرا نند در بدات سه فصد کنند علاوه ز اولو با حجامت موضعی نیز کنند و حکمای میسادی بک فصد کنند و اگر نتوان فصد نمود و اشیا بجز حلات باشد استعمال نماید اینهمه و در موضع مشع و رازح و استخوان خواصه در بخان دم فوشتند و در درجه ششم اینکار زیاد مفید است و چون بواسطه فصد بخان و می توان معنی زاد لهذا اشک در کافور دهند و چون بعضی با دسیرج باشد در سینه با نظری در دهند صفت بکیر کند در بنال آید در درجه ششم که کرده و صاف نموده به شفا شود اضافه نموده یک روز بد فعات بوشند و چون مرض زیاد اضطراب داشته باشد و قطره نظیر اقیان بنز لاجل کنند و بسیار نافع است بخار خود در بنال انداخته و بعد از فصد چیزهای ملین دهند از قبیل ماء الشیر و لبن و خطمی که در سه سیر لای خطمی چهار گندم آرد داخل نموده با فعات در روز بوشند و بعد از آن نیز خطمی یک دهند لیکن فصد ننمایند و مشع در رازح سه سه بد نیست و چون با وجود فصد مرض برین سیرج باشد در بنال با شود و هتک و اگر طبع با باشد و در داشته باشد و بعد از اول در سینه او با نخه و حرق و با به بندند اگر چه با عجبیه باشد و هم کند مطهره ایتان با مطبوخ خطمی دهند و اگر صقول لغزش زیاد باشد و اضطراب نیز زیاد باشد و نفث زیاد بر روی بیکار عصبی دهند و بسیار نافع است سیرج با دام مصنوعی برای کم بودن شرفه و اگر بویست باشد یک حخته نماید با رغن و نمک و هم نافع است که در سمدی و در بخان اگر قوی باشد فصد نموده و الا فلا و سیرج با دام مصنوعی با بک کند که کافور دهند که کافور را با رغن با لا و ساشین سیرج اب با کی فصد داخل نموده در دیگر در بوشند و نافع است استعمال سنگا با سیرجان طاریا که در مغز الطبخ نموده در بک روز بوشند و این نخه نیز مفید است بکیر سبب الحینه وی بک مغز در در سیرج دم نموده و قطره اسولوبیست اضافه نموده در بک روز بوشند و تا بیک قطره هم توان دار و در بخان و عرفی خزان خون کم کردند و زنجیری است بیج ندهند و آب تمام خوردند غذا بخورند و آب غرض چون هدایا مرسد شست استعمال نمایند اما دم گرم طحال چون زیاد نادر است لهذا ذکر او را ننمودیم فصل در با  
بعضی دم بکند بدانکه دم بکند عموماً در دلالات خاوه مانده ضرر و عیبشان و هندوستان و در سیرج بسیار است لهذا مضمون کتاب بدین معنی خوانند و بعضی نیز نمایند و با وجود نرسجات زیاد که در دو دم بکند زیاد ترند بک و نیز که این بلاد سیرج است و چنانچه ذکر شد دم بکند در دلالات خاطر بیشتر است و بسیار است که همین که حکم بر شود متورم شدن بواسطه آنکه در سیرجی از امراض اقبل

دم بکند

نوبه و غیره کبک بزرگ شود صفت قریح او اول توف حونت و بعد کبک صلابت بهم رساند و بکتاب  
 در بناط حکم بهم رسد بطریق دمل بریم و کای کرم در کبک بهم رسد و علامات ذم عارض شود  
 حالت کرم کبک را از دم کبک تخص دهند مکر در شرح بواسطه آنکه علامات یکبک و کرم کبک  
 از است که در جم کبک کرمی بهم رسد بطریق حیات و جنبه خود فضائی در دست زده و در لجا توفی  
 و هیچ نیست مگر جانی که در این جانب بقدر بخواه سخت جانی بر است که اینها هم کرم کرم در بقرب  
 کبک بدانکه این مرض خود را نشان دهند ابتدا و بوجه کی که قرار می کرد در شریف و بی ذوق زیاد شود  
 و همراه بقدر صلاح و بی میل پیدا و سوا لخصم و لحنی همان در زمان ناره در درنگ پیدا کند و عطش  
 معطر دخی و در قرار دارد در شریف لکن تا در است که در در مفر و ش شود تا شانه زان و کف  
 و این علامت مخصوص است و بسیار کم است که در ج زول کند که نای زان زدر کرم و چون نشان  
 کبک نماید و ج زبانه شود و کبک از غل خود بخا و فکند که از عمل هر کس با معلوم شود و کای از ج  
 معلوم شود یعنی کبک زای توان گرفت و این در حالت کبک که است آه نفاخ خورد و با شد و مرض چون  
 باشد زبان خشک و فر زان و باره او در زان و هم علامت فوان با لوع و کای بی کبک صفر اسی  
 در سبنا شکل هموی و معوی پیدا شود و سفید چشم زده شود و بنا که هر یک زده شود و صفت  
 چشم علامت مخصوص است و نفس کشیدن در فاعل با زحت شود و کای بیوست که مزاجت و برانضام  
 و کای و کای بیاه رنگت و مرض کای زبانه در زبان و لیا از روی خواب شود و کای می زبان کبک  
 و چون این علامات چند روز طول کشد می شود نیکین با فتنه و کم که بیودی حاصل شود و بسیارند  
 چنان دانست که همیشه درم شود و بنا بداند که که همیشه بر خلیل بود و چون خامد ملاک کند  
 حمی زاده شدن مکر و بوجه در بک موضع قرار کرد و بر زبان زبانه شد و تفریر مکر و عصبانیت  
 چشمت و کای در شریف بک دمل عارض شود و این علامت که در کبک درم شده و در بول او  
 بهم رسد چنانچه کف در او رسد و چون جوهر کرم را جوهر شود و در بول بریزند بول او بر شد کبک  
 بنفش شود و چون بول را بزرگم ملا بدند بنفش شود بدون ریختن جوهر باث و چون درم حاصل  
 شود مریض را کم کرد و بسا که تا بعد سال با وجود مرال و صفت بسیار مانده و علامات عمومی  
 ساکن شود و غیر نیست که بک از چندی این دمل منفر شود در معده که بعد بک چهار بک بهم رسد  
 با در ناعشر منفر شود و عمل شود و با در جانب خارج و بواسطه معال دفع شود و یا در بول

در شرح کبک

سوزخ بوده از برون دفع شود و چون درم دفع شود مریض را کم کرد و در بول و فضائ که درم در  
 بود به هم متصل شد و جاق شود و می شود بکشد و کای می بخواند که درم در فضائ ناز بنامد و همیشه  
 یکی صفر او و طوبت خارج شود و می شود که بعد از دفع درم با درم بولد شد و بدین واسطه بدلیل  
 رفته و انتهای او با وجود کبک دو سه سال طول می کشد لکن بدات ذم که مهلت است و بسیار می شود  
 که در این طاری با و اسهال دموی همراه این مرض بقدر و م چنین همراه در سن طاری می شود و کم کرد  
 بسیار همراه این مرض است می بوی که هر دو بت کند و م چنین چون می بوی طول کشد بسا که درم کند  
 عارض شود اما آنچه این مرض اول از اثر حرارت قلبم و در جلی که جازاب مضاعف شود از مراد از طاری  
 م چنین از اثر ط در غل حرکت نمودن تخص این مرض بسیار منته شود تا بر زبان و بر تان بیشتر  
 سن است که در عجز مراد پیدا شود و م چنین چون تشخ در عجز مراد یافت شود بر تان حاصل  
 شود و م چنین در دم معده بواسطه عارضت عجز مراد و درم که در بر تان بظهور رسد و تشخ  
 مرض داده شود از علامات موصوفی از قبیل وجع و کشیدگی شریف و بند کشیدن کبک و صفت  
 نهد تا آخره در بدلا و خاصه بدات و مختلف است و اثنی وقت و چون درم دفع شود بعضی اوقات  
 نافع اند هر چند طول بکشد تا یک سال و دو سال در فاعل مهلت هر چند که درم دفع شود  
 اما العیال ابتدا با بدما الحان صند درم تا بند از قبیل انداختن زانو و جانت خوردن در موضع  
 و درم و بعد از آن خنکات که بر ما فست و دقای اندازی در بدلا و حاره اچه صفت دیک شده از  
 منبجانات مثل خوردن کلل و ما لیدن روغن چوبه خاکسری در شریف و چون قدری مریض با  
 خوردن مصلحی شود که در وقت جو شد از زمین کرمی با شد زبانه معید است و با وجود کبک  
 اب مکر که در این هم ترسد لکن چون چند روز خوردند از سبنا و نیک دفع شود و م چنین زبانه  
 منفعت دارد خوردن انکور شیرین بواسطه نیک طر که در او رسد و م چنین بسیار نافع و ایضا  
 دادن مسهل از فلوس با طرط و مطبوخ ماء الشعیر و ایضا از کای بی اب تیب و از برای پوشیدن  
 ملین دهند مثل کلل و صبر که ذکر یافت تا آنکه مدد کند و در نیکین خوردن مزاج و چون درم ظاهر  
 شود با بصر خوردن و آنچه جلد خادی کبک موم و قهر شود و هتوانست دمل را با نیک خلیت  
 سوزخ نمود و در وقتیکه از بیرون علامت ملین شدن شود با بد این قدر صبر کرد تا آنکه موضع  
 شود آن وقت منفر سازند فسل در نقرت که عوارت از دم جرم کبک باشد بدانکه این

درم جرم کبک

بامرض اصل است و بنا آنکه عرض است و چون عرض باشد مرکب است بافتش و بنا باحضان کلبه و دیگر عباد  
 بی شود از سم ذرا ربع و بعضی از مکسهای دیگر که از ایشان ذکلبه است و چون از مغز رخوردشان ذنبا  
 خوردند باعث دم مذکور گردد و در دم چپ است سوزنجان و پیاز غصص که افراط ذنبا باعث دم کلبه  
 گردد و کاهی بچشم مفاصل است و این نیز ذنبا در هم رسد ذنبا شفا عرض و خوار تریست بر ذنبا نیز بلانکه در  
 کلبه خاد خود را بلری که یا شده و بنا حقیقتا سوزنجان و پیاز مختلف و بعد از هر جزارت ذنبا در ذنبا  
 ظهور کند و عطش معطر مستوی شد و بعضی شده و بعضی ذنبا در موضع کلبه پدید می آید و چنین نماید که  
 درخ ذنبا در دست و بغشا از دم ذنبا در شود و کاهی این درخ منفصل است و شدت و سخت باشد و بعضی  
 اوقات درخ معروض شود در جهات کلبه یعنی از کلبه به اریطه و از آن خاصه منانه و از منانه تا میان و در  
 اناث تا با طران و در ذنبا منصفه و در فرست که کلبه متورمست بصله نظرت تا معا بر حلقه متعنا  
 گشته شود و کاهی در وقت اندفاع بول درخ منانه بطوری گردد که حکیم چنان نماید منانه متورمست  
 و ذنبا ابتدای دم بول گشته منانه را درخ است و بی بعضی اوقات بواسطه زیادتی دم کلبه بول تولید  
 نشد و بدین جهت بول دفع نشود و همیشه ذنبا درخ است و بعضی که بکظرت ذنبا درخ رسد بنا  
 بر دفع شود و لون بول یا زرد یا بل بر چنبت و با سرخ است و ذنبا با حال عرض بول خون دفع شود  
 و هر چه در ذنبا درخ هلاکت گردد و هر چه کمین شد بنا باشد حتی خفیف تر است و خاصه چون کلبتین  
 متورم شوند علامات دیگر ابتدای معده زبان با نامرت و کاهی بی کند با صفراوی و بلغم  
 دارد و کاهی بوی بول در منفرجه است و پیوسته مزاج و چون عرض خفیف باشد با مزاج رفیق شود و چون  
 شدت کند علامات حتی محرقه پدید شود از قبیل تشهر و مکرر در جهات منانه زبان خشک با نامرت  
 و کاهی علامات عصبی ظاهر شود و علامات محرقه در لبت و آنکه در کلبه دم تولید شد و در وقت  
 که دم نزد بابت نارطرا باشد و ذنبا نارطرا باز کند در دم با بول دفع شود و اگر بابت کلبه دم موره و در  
 کند یعنی نذار و درجه کلبه بکمر برکت و عمل کلبه ذنبا نماید صفت ترشح این عرض در یک شد  
 که در کلبه غلیظ رفته بواسطه آنکه در دم شد و کلبه کلبه یا فی مانده اما محبت این عرض که اوقات  
 بواسطه ضربت است که کلبه ذنبا در دم چپین بواسطه فالج شدن نصف بدن است بطول و بعضا  
 بواسطه افراط ذنبا در جهات مذکور گشته اند و ذکلبه تا شخص این عرض را دره شود از درخ قطن  
 و چنانچه از بول که چون بول صاحب این عرض را چو منانه است و منانه یا صرا لیسر کرد اما علاج بجا  
 می آید

کلبه

عمل و حج و بعد از آن خاثر استعمال نماید چون پوست باشد بل حنظل نماید و از برای خود  
 ملبسات استعمال نماید مانند لعاب خطمی و نم کمان جرب تر است و چون بول در منانه خفیف  
 باشد بنا کثیر تر خارج نماید و چون منانه باشد ذنبا نماید یا موضع درخ منانه کشند و از بهر جاک  
 معوی کلبه استعمال نماید از قبیل او و از آن و در وقت است در منانه او بلسان می گویند و هم چنین  
 اب ترش معده می دوی مخصوص است مخصوص در نفاذ منانه و یک مسهل کلبه در وقتیکه است  
 معده باشد یا پوست باشد و این دو به مخصوص دم کلبه است اما دم جرم طحال می گویند که این عرض  
 ذنبا در دست لهذا ذکر اول آن نیست اما دم عضله پدید آید که عبارت است از دم عضله داخل  
 عظم خاصه یعنی منورم شدن عشا <sup>عظم</sup> که در سطح داخل عظم خاصه است تقریباً در ذنبا  
 مرض بدانکه این صفت مقدمات است پوست و پیوسته پدید آید و بندرت متوجع و بی و بعد  
 چند روز که این مقدمات طول کشید ظاهری شود بغشا و رخ شد و در کلبه کم و معروضی که  
 در فراخی کردن و آلات مناسله و از رخا و در عضو که درخ می باشد و در وقتیکه موضع درخ  
 فشار نماید معلوم شود در یک دم سخت در وسط عظم خاصه و چون پوست باشد استغای  
 ری در بطن پدید شود و در ابتدا می نبت و چون استغای ری عارض شود که حتی ضم عارض  
 و چون دم را پیش از تولید دم علاج لا یون کند بحال زود در ذنبا در دم حاصل شود و در  
 وقت درخ شدید و تشهر و مکرر و کاهی حی بطور بونه ظاهر شود و چون در منانه در دم ذنبا  
 شود اگر دست در آن موضع دست در حوض موی محسوس شود در دم او پدید نماید و از آنجا خارج  
 شود و کاهی دم برده اورد و چنبت و از آنجا دفع شود و اگر چنبت بواسطه خنار باشد غیر علاج  
 است لیکن کاهی در معده و چون دم ذنبا درخ شود بواسطه کثرت دم ضعف و خالی از نا و مستوی  
 شد حتی و بی عارض کرد در بعضی هلاکت شود و در وقتیکه دم در فضیای صفای مجرای نماید  
 مملکت اما چنبت این عرض در ذنبا بعضی اوقات بواسطه ذنبا است که چون بعد از زدن دندان  
 شود که در خون مبتلا گردد و در لبت که در ذنبا موضع دم حاصل شد و این نهایت در دم در عضله  
 مذکور است جهت دیگر از پوست مزاج در منانه است اما العالج قبل از تولید دم استعمال نمود  
 منسلات و انداختن زالو و منیع ذنبا در هر یک و غلبه در غلظت و پدید آمدن ملبسات مانند لانا  
 خطمی و غیره ببلایه خاثرات خاثر موضع دم اندازند و همین که در حوض موی ظاهر گشت ملاحظه

دم عضله داخل عظم خاصه

نماند چون روده زدیست بدست منجر نماید چون دمل نیز با بدست باشد و بیم باشد که منجر کند  
 مواد داخل شود لهذا با تر و کار و سولخ بود و کمی ریم خارج کرده و بروی او با نرجه سر می گذارند  
 بنده تا کم آلبا نماید و تا دوسه روز این عمل نماید تا آنکه ریم را بد فضا خارج کرده باشند  
 و بعد از خروج ریم ادره و اعلا تر مقوی دهند مانند جوهر کینه و الملاح حد بند و مطبوخ پوست کینه  
 و شراب و کباب و امثال آن چون جگر خنای بر بود و معالجه صندل خنای بر باشد و بدون نامیل آید  
 که دهند و چون ریم یعنی باشد از اجزاء بد فرستند و چون سبب مقصدی در این است لهذا اب  
 یل صنفی در دست نمایند ولی این مضر است و مورد شایسته دیگر است اما ظلمت مازی دل و ظلمت یعنی  
 دم جلد جرم طلب و چون ریم نیز نادر است و همین که بافت شود بدون فاصله می کشد لهذا ذکر ادره  
 لازم نماید ریم باب چهارم در امراضی یعنی نرط لدم و نرط لدم صبارت از مری که خود را طاهر می  
 سازد و بسل خون از یک موضع خواه معده خواه امعاء و غیره و اگر مریضات مثل صفاد و در مخرو  
 نقش لدم در مریضات و امثال آن و گاهی زانی است مانند آنکه از روده و با در عافیت عارض شود  
 و نرط لدم در فاعلاست که در عسای غالی آن در عضو طری خون پاره شود با در جرم از عضو و غیر  
 منقسم می شود و چند قسم اول در صورتی که زانی باشد در نرط لدم عارضی است در سبلان  
 خون از امشلا در مریضاتی همچون در سبلان خون از بی عرقی بجم نرط لدم اندر ای قسم نرط لدم نیز  
 مانند رغاف و غیره و گاهی اندرون و بیرون با هم است مثل آنکه رغاف و از خون نرط لدم معده  
 رود و بعد از یک روز با اطلاق دفع شود مقیم سبلان خون ترا می کشد که شخصی ماه بکند و غیره  
 بر اسپری از رغاف شود هشم سبلان قائم مقدار سلازینی طادت شود و خون عادی از لند آید  
 یا آنکه بواسطه رغاف دفع شود با از سبلان آید هم سبلان خون جگرانی مثل آنکه شخصی وجع کرد  
 و چون نرط لدم در جوب نشود با بر اسپریم رسانند با آنکه صلاح دارد و دفع نشود تا رغاف کرد با  
 حجتا بر مریض عموما گاهی نفاقت مثل آنکه شخصی بصدرا اند و نرط لدم حاصل شود با بطرف  
 مریضی افتد در عاف شود با آنکه مزاجی سبب شود که مورد نرط لدم شود و ریم چنین است و  
 رطبت فشا را و کت و هم چنین است مزاجی جبال که بواسطه سبکی او و عید دم میل نماید جالی بود  
 خون ریم چنین در وقتکه هوا را ناکر شود و ریم حجتا است این قسم است و است و است بواسطه موروث  
 خاصه نرط لدم و این در وقت بلوغ است و گاهی جگر از ضلعت و حجتا دیگر از خوردن سویمان

ایله و مریض  
 که در مریض است

باب چهارم

اکله است

اکله است و در سبلان یک مقدنات دارد مثل آنکه مقدنات عافیت حمله بینی و صلاح و در پوار  
 قطن و در وقت لدم شوری با شریخی دهن و بعضی از سبلان دم مرا باید بزودی علاج بود و نیز جگر  
 باید علاج نمود و در سبلان باید اول ملاحظه بنویسند و در سبب ملاحظه بنویسند که چون سبب  
 و بعضی صغیر باشد دلیل بدی است و بزودی باید سده خون بود و چون سبلان بی نهایت باشد  
 رت ناخنه خواسته در لجه صغیر و با صغیر بنویسند چشم هدیان لوع و فی و تبخ عمومی و با جگر  
 مرگ دهد در این علامات باید هر نوری که باشد دم نموده و گاهی صغیر کردن بواسطه سبلان  
 نیک است که بواسطه صغیر سده خون شود و چون خون زیاد کشد باشد یکبار از صغیر نبهت بهم رسد  
 که ابتدا لمر کر که بعد حیا صغیر عارض شود و گاهی بعد از رفع سبلان بکسار طوکند تا آنکه  
 قوت بر کرد و خاصه در ایشان کباز و با جراحت قلت خون و کیند و علامات قلت خون و کت خون  
 زیاد هم زدیست مثل آنکه سرعت بنویسند و در حالت بافت شود و در چنین صلاح لازم هر دو است  
 این مریض زیاد میل دارد و نیک خوردن و پیشا رطاض شود بطور نرط لدم مثل آنکه هفت هفت و ماه باه نرط  
 معین بد مانند بیا و غیره و بسیاری شود که رفتار او نشد باشد بعد از آن که خون آید که هلاکت  
 کرد و در وقت لدم ابد روعه ندر و در غلظت و ما بت ندر و در بی از یکدیگر جدا می شود  
 خون خضری و در عاف الیاف ندر و کت و چون خون زیاد از کسای بد عطر زیاد مسوی شود و از  
 که شامک شود و داخل عرقان شک و بجای خون در کشد قرار بگیرد و در کت است که خون ریم  
 است لهذا خون معذرتش بنویسند بلکه کفینش بنویسند و ما بنویسند با دانستن و چون سبلان صاحب  
 و این سبب لهذا در وقت که خون کسود بواسطه صغیر فضایی و بنویسند که چون خون زیاد شود  
 جگر نیز کت و اما صفت نیرج این مریض اعضایی چون لوزنها از حالت طبیعی بنویسند و سبب کت  
 و بیضیات قلب خالی از خون کردید و در پوارهای قلب بواسطه عدم خون بروی بکد بکرات فاده  
 نرط لدم طول کشید باشد بعد از دو ماه دیوار قلب ختم شد و نیز آنکه خون کافین بقلب نرسد  
 و در چنین خون کافین در اعضا نیست لهذا قلب طیش زیاد هم رساند بواسطه آنکه بیانی خون با اعضا  
 رساند و چون طیش قلب زیاد شود لهذا دیوار قلب ختم و کلفت شود اما الملاح عمومی سبب است  
 است اول سده دم خوردن و ریم نفوس خون خوردن هم استمال روعه که مرض نکت نکند و چون  
 سبلان با هم تفاوت دارد در اینجا که عمومیت می توان مفضل شرح علاج نمود همین قدر فاعلا

کلیت که در هر سال حرکت منع باشد در هوای باز باشد و چون بر همان خون از کثرت خون باشد  
 ضد نماید یا مسهلات دهند که خون را بجای دیگر ببرد و در تغذیه خاصه اجناس نماید و در  
 موضع طلایه باره کند مثال آنکه اگر عاف باشد در پیشانی طلایه کند و کاهی باید بواسطه فشا  
 سد خون نزد قبیل تم نهد و طوریکه چون خون از بقون سلان موزه باشد تا فضات استمال کند  
 از قبیل کات مندی و اطباء و جوهر کینه و جوهر کز و جوهر منفر و خون سلان و مثال آن از  
 ضد اجناس نماید و چون زغال دم جرای نامزاجی ناقصه باشد بی نیت لکن اگر از خود  
 بخاورد نکند باید نکند از زرد و مچین خون که در دم دی و کثرت از قبیل تمام ذات حاره و عنبره و بید  
 بابت ذکر شود رطاب و قشالدم و قیالدم و نسبالدم و بواسطه بولالدم او را در کث  
 سکنه بود پورا همی قبلی متصل بدیاس تا که سیر که جلاست از عاف باشد و رطاب جباران  
 است از جریان خون از عشا غاطی بینی بر این بر این جز این جز خود را ظاهر سازد و بصلع و جوا  
 رحمت در صورت و حرکت کبکی در فضای جنبه حرکت کبکی و خوارش در بینی جبار شدن خون  
 از بینی متصل بقاعن بطور قطره قطره آید و از یک لوله افتا بد و نازد نیت که کی خون از سرد  
 حلت داخل حلق شود که بر بعضی بواسطه سوزن یا تخم اندوزن خارج نماید و در اطفال کاهی خون در  
 معدن نقد در او کاهی در چند دقیقه کاهی در چند ساعت و کاهی در چند روز است و مقدار خون  
 که خارج می شود مختلف است که کاهی نایک از خون کف شود و در قاعه چون سی و در سینه مثال آن  
 شود سدر در دست شود بواسطه آن که خون در آن غلظت پیدا کند و یا ایات خون بطور  
 هم متصل شد و سد خون کرد در بعضی صورت بحسن غلظت بودن نا انکت در آن کردن رطاب مکر  
 شود و چون رطاب بکفایت نشد باشد علامات از قبیل خوارش عنبره و من و چون بکفایت باشد  
 علامات فانی هستند در انحاء منیف و اطفال بسا که ماه بجاه رطاب خارج شود و چون رطاب  
 جرای باشد معنی است مانند آنکه بعد از زکام رطاب شود و چون رطاب فانی باشد با  
 عروقی مزاجت وان در وقتی است که علامات مذکور نباشد جریان خون فانی باشد لهذا بزود  
 علامات قلت خون عارض شود لکن علامت خاف اول در حین بلوغ است و در موروئی است هم از کوی  
 مواد دیگر اندیاد و در بدن و بعضی حرکات عین کلطفال نمایند و هم جبران اطفال که بدین  
 که بدین واسطه نفس کشیدن مشکل شود و عورت رطاب کرد و در مچین از بدو افعال بخون و

رطاب

بر مری

و زباد علی مرتبه بودن و کاهی عاف مقدمات بعضی از امراض است از قبیل جنات بویستی  
 و عنبره و مچین در ابتدا حرقه و ونه و بیسار در ابتدای امراض حاده است چون ذات الحجت ذات  
 الرقیه و بیسار همراه بود با مریض بکفایت تشخیص این مرض اسان است لکن حکم نماید بدانکه سد خون را  
 بعلاج اخرین نماید یا جز این از نکات بعضی علامات نماید پسند نقد است لکن چون اصلی باشد  
 و طاری نباشد جز با اما العلاج چون اصلی است نماید بگذارد تا خود رسد کرد و چون طول کشد  
 وقت سهفته نماید طلایه ببرد در پیشانی و مچین گذاردن طلایه در پیشانی و ج گذاردن در لوله  
 های ایت و در فتن در هوای حلت و وسنه از طلایه ببرد و نفس بیاورد کند تا سد خون کرد و مچین  
 قدوی زاج و صمغ عربی در بینی چکان ندن سد دم نماید چون بدین مناجات سد نکند باید اول این  
 را از کینه بر خورد و چون از این هم نشود با اسباب فرکه مخصوص اینکار است سد دم نماید و چون در  
 عشا غاطی ایت زامن باشد در لیت بر ابتدا بواسطه در اطراف سنگ جبهه نماید و چون جبهه از  
 بواسطه باشد رقیه او کند و چون زمین باشد معلومست که مزاجیت لطیفه او مت به انقباض نافع است  
 و بیسار مفتت دیدن خون در زخم که در نما اینکه نکند نماید و چون از ناری خون باشد  
 برید کند از جوهر شوره و عنک طرطر که دو سه طرطره و در مثال شوره را عطا بهم موزه وضع شتا  
 بابت غاشق خوردند و چون از کوفتی باشد زاج بنا استمال کند صفت نسخه بکند سولفات دو  
 ۳ خود کات مندی هم خود بود در دست موزه بچ جیح و بچ سار خورد و نشوقان بر کرد  
 صجکافان زیاد معنی است نسک در هم پییزی که عبارت از قشالدم باشد و قشالدم  
 عبارت است از سلان خون از عشا غاطی بینی یا از قصبه ریه و در قاعه این مرض عارضی است  
 و کاهی مرض اصل است و کثرت در حین بلوغ عارض شود خواه ذاتی خواه عارضی او و کاهی این مرض بود  
 است و در بعضی بواسطه کثرت خونت و کسایکه مزاج ایشان دموی و طارت بقصد بودن است  
 باشد چون زک کند خون عادی میل بد کشیدن دارد لهذا باید که حرکت عنبره از قبیل در بدن با  
 بالای جبال رفین باز یاد خواندن و غاطی که عمل نفس را از یاد کند قشالدم حاصل شود هم  
 کسایکه سینه ایشان نکند باشد چون در زخم نمایند بالای کوه و کثرت در مریض مذکور ظاهر شود  
 از حکا افراط و دجاج و اسباب این مرض دانند و دیگر از جمله بلع است اینها است مانند بر سینه و موزه  
 که چون در قصبه سد قشالدم شود و این مخصوص اطفال است و مچین بعضی از ضایع و کسایکه

قشالدم

از استعداد بدن مرض است مثل خنثی و کفش درزی و خراچی و کاد و کرمی و امثال آن دم چنین زنا  
 البت استعدا دین مرض دارند و چون نفش لدم در چنین بلوغ بهر سبب است که با از مرسل  
 بظهور رسد چنانکه در قاعده است که مرض سل ابتدا دوست نفش لدم که در ابتدا دوست رعاف است  
 روزا بنی چون اصل باشد چند روز پیش از ظهور احساس شود سنگین و حرارت در صدر و در بعضی  
 است و کی ضیق نفس در بعضی سرفه کوبل خشک و در قاعده طعم خون در دهان و اطرف کی تر  
 شد و حرر تجلی هم رساند و نادر ای شود که بدن این علامات و مقدمات بغضا مسال شدیدی  
 غارض شد و در چنین سرفه بعد از بلوغ خون دفع شود و این خون لوزا و اخر مانده خون شرابان  
 برصاف و با رعوه و این خون گاهی بمقدار کم دفع شود و گاهی بمقدار کم دفع شود و گاهی بمقدار کم دفع  
 شود که در بعضی راحه کند با نثره یک خفه شدن تمام بدن چنانکه در حال اندفاع دم نفس کشیدن  
 ممنوع است و با صدای جوش منبوع شود و چون دم بمقدار زیاد دفع شود که از بینی و دهان نثره  
 و گاهی در آن حالت نثره غرض شود بواسطه عصبی که رابط است معده و ریه و لوزا و با جگر که  
 کرده که باقی لدم است و با نفش لدم و چون نفش لدم تسکین نماند بنا بر چنان دانست که دفع  
 شد بلکه در همان روز نظار و زرد بکر مکرر کرد و چون مکرر شود آن دم امودا لوزا است و این بل  
 است بل که خون در ریه نوقت داشته و این بدانست و چون کوش در آن موضع که خون خارج می شود  
 کذا رسد خواه از همین و خواه از بنا را عمل صدای غلبان منبوع شود و چون از این مرض برض نماند  
 می ترسد لهذا علامات اعصابی بظهور رسد با ضیق نفس و در بعضی بعد ری هم غلبه کند که غش  
 نماید و چون مرض من اصل است و غرضی نباشد تسکین نماند و در حال اندفاع دم نثره  
 و در ناهل چون چند روزه نفش لدم مکرر شود کم حتر سنگینی و حرارت صدر تمام شد نفس کشیدن  
 خوب شود و کی سرفه نماند و از اول بلوغی که بواسطه سرفه دفع شود ملون خون است که کم شد  
 به شفا بر کرد و می شود که با اینجا نعود نماید و در این سکه که چنانچه ماه باه خون از بواسطه بلوغ  
 نفش لدم نیز بقا صدمه معین نماید اما بسیار کم دیده شد و چون طبیعت بدن نوع خاصی کرد که  
 باه به نفش لدم خون دفع شود چندان تسکین نماند اما طاری و گاهی علامات مرض سل است  
 چنانچه ذکر یافت می نماید تمام مقام حیرت باشد که خون چنانچه باه بواسطه نفش لدم خارج  
 شود اما نفش لدم مرض چون بسیار مشتبه باقی لدم شود باه دانست که فی لدم خون و بسیار است

چنانچه

و با غذا ابد و نفش لدم خون و فرمات و روزه دار و دینا که خون ریه چنانچه ذکر یافت بسیار باشد  
 یا آنکه عرفی در معده پاره شود و خون قریب از معده ابد در این صورت نفش لدم می شود از صدای  
 غلبان که علامت معصر من نفش لدم است و گاهی هم مشتبه کرد و با رعاف که بواسطه نفش لدم است  
 در این صورت با بده ملاحظه بینی بود اما الکلاج چون خض زانی باشد و خون غالب باشد بی نایل  
 ضد نماید و چون حبه در حبل طیب باشد فصد سابقین نماید و بعد مع کس در حرکت و حرف  
 زدن را و او را بکسر طری که خون خارج می شود و خوا باشد چنانچه که از طرف همین خون ابد او را در  
 بسیار خوا باشد و چون بکسر و بکسر نوبسیدن مشروبات ترش و با رده و در صورت شربت نارنج و  
 بهر و در شک و امثال آن در در باضا و در نماند با آب گرم بزنند که کی جلد را احمر کند و با آب  
 الاستیک بل دم را با ساقل دهند و چون این کینه در برابران نکت لهذا چند کوزه در با اندازند  
 و با مشع در زایع در میان کفین اندازند و چینه سد خون بعضی حکما شوره با شربا دام دهند و  
 مفتت شک و در بکر در نمانه مغال و اندازند و با ابتدا بهترین است که چند مغال شک در آن حل  
 نموده بدهند و نوشند و در نثره شک او را نماند که سد دم کرد و چون بدین نماند سرد دم نگردد  
 و عمل است در اینجا اول طلا به لکه در صدر و در دم و اذن شکر سینه و در نماند با نماند که در  
 ابتدا و دو کدم در روز و چون بناد تسکین نباشد نایج کدم دهند و با در نماند و با نماند  
 که سفین با در سیر باشد و بعضی از حکما مطبوخ سکا له را اندازند که سد نفش لدم کرد و بهم مغال  
 مطبوخ کرده در روز دهند و جهت نکت نبودن مرض فایضات استعمال کنند چون کات مندی  
 و خون بسیار و نماند و امثال آن و با بکام مقدار منضمه گاهی جهت نکت نبودن نایج در نماند  
 و همین در سبلان خود از دم مفید است اما چون مرض غرضی باشد در قاعده نکت با مرض سل  
 دارد با هم در نماند و چون کسانیکه سرفه دارند استعدا دین مرض دارند و مستعدین نفش  
 لدم بند دهند که جماع کم کنند و عرن و شراب و جای امثال آن بسیار کم و صند خوردند و همچنین  
 ادویه جات را اندوزند و بخوانند بکسر مشق خواندن کتاب کنند بدین نوع که روزیم ساعت بهوا  
 خوانند که در وقت دهند و چون در بهار باشد خوردن بنز لایح و شیر منفعک کند و خورد  
 آب ترش معدنی بنز نمانک نکت در کسر رازی و هم نامند و بهر معنی فی لدم و فی  
 لدم صبار نکت از آمدن خون از غشای مخاطی معده اما جهت این مرض در قاعده است که حبه از

منزل

فی لدم

جلسه طبع باشد خواسته در خون آن که چون نان جوش کرده و سرد شود باعث قیالدم گردد که  
 بابت دفعه بی نالی در دم معده ظاهر شده و اما با رقیق شدن قیالدم غرض شود و نادرا از جنب  
 بر او پیر باشد شود و دیگر از ضربت خوردن در دم معده و از خوردن سبوبات چند که معده را مفرج  
 کند چون جوهر گوگرد و فلیاناب و طرطریک و عرق دوانشه و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل  
 است و مرقه بر روزی پنجم بداند که بر روز پنجم از نافع فوری است و در قاعده معده مائات است کلسا  
 و حرث و حرث در دم معده و هم چنین مائال در دم معده و عطش و نفخ و قیالدم و از خون به بند  
 فرم است و در قاعده سباه است و رقیق و غلاطین باغذای که حوزده و چون خون زیاد در دم معده و نفخ  
 داشته باشد و از این جهت قهوه نادره است و در قاعده بعد از یک چهارم خون قیالدم و بعد از این  
 استراحت شده و یکسخت سنگین در دم معده نماید و در قاعده بعد از چند روز نکند نماید و در بعضی غرض کرده  
 و می شود که تا بعد از چند روز از قیالدم خون جابت شود و از آن معده است بلکه جوهر است که در معده  
 بوده و قیالدم و کاه می شود که هیچ خون قیالدم و صید به اجابت دفع شود و در اینها که متردد شود  
 همین علل است حسن سنگین در دم معده است و کاهی بجال شود و کاهی لکه کند و نفخ همراه با وجود  
 قیالدم و در قاعده قیالدم خود می باشد و بندرت بعد از یک هفته قیالدم که دیگر قیالدم و در  
 اینها شود در صورتی که خون بندری که جبهه معده به اعضا دیگر خون بنا باشد چون خون باشد علل آن  
 کشد و سستی پیدا شود و یکسخت شود و سوزن معده است که تا چند وقت باقی ماند و صفت نریج بهر خون  
 شده خون زیاد و در معده و اما و طرطریک و قیالدم خون خالی از دم و صندل و صندل و صندل و صندل  
 شود چون قیالدم باشد لهذا تا بعد از ملاحظه علامات موصوفه معده را نمود و با ملاحظه نمود مائال  
 معده را و بعد بر کوبان قیالدم و میسود که در معده خون هست با نیست که چون باشد صلا ای کور است  
 می تواند شبیه شود با رعای خاصه در اطفال که چون بدست خوابند در عاف شود در معده رفته قی  
 کردند و در اینجا شخص مشکل کرد و در واسطه آنکه طفل هر چند طلب تواند نمود لیکن باید بهر ملاحظه  
 کرد و می تواند شبیه شود با بواسیر لیکن در بواسیر خون فرم است و دانه دارد و وجع قطع همراه است  
 پیش که در معده قیالدم را بهر صفت غالب نگردد زیرا که در این خون زیاد دفع کرد و فیصله  
 به نکند لا در دم چنین بلایست بواسطه آنکه معده به بدن از دفع بخون کشود لیکن در بعضی ممالک است  
 اما الملاح استمال تا بند طلایه بر در دم معده یا مشمع در اینجاست و از او چند با نریج با بعد

در زمان اسهال

و در اندر آن استمال تا بند جوهر گوگرد و نیز آنکه فایض است و چون از معالجات مذکور است نشود سکر  
 سرب دهند و بعد از سد خون نباید دانست که ناهست روز در اطراف خوردن و در اینجا بنا به مجت  
 زیاد نمود لیکن شولفات و فربا کات بنا بر این جهت مزه بد هشد نامرین فوت کرد و چون قیالدم  
 عرض باشد مثلا بواسطه جنس طبع باشد دفع او تا نباشد و چون از جنب بواسیر باشد باید خون  
 بواسیر اجاری بود فصل در امراضی قیالدم است اسهال لدم و اسهال لدم معده است اسهال لدم  
 خون از غشای مخاطی معده مستقیم که از در فضل بواسیر در کسود و در قاعده اسهال لدم عرض است  
 و اگر جبهه دست عرض کند و طحال و لوزله معده و کاهی جبهت بود است و کاهی جبهت جبهت است و بسیار  
 عرض است از محرقه و کاهی بواسطه کربها و خوارت هواست با در معده از کربها و خوارت است مثل کربها  
 خاد می کرد و نفخ زیاد در او باعث اسهال لدم شود و هم چنین کسب است که در معده ای لطیف و روان  
 بنا شد و دیگر غرض شود از خوردن مسهلات شد چون عصا در روند و در غرض فرقیان و کلسا  
 ان و سکر سبب آن است چون خون زیاد ظاهر سازد به رقیق و نفخ و حرث سنگین در صلب و نفخ با و کاهی  
 بقا و وجع در اطراف ناف ظاهر شده و نفوذی اسهال لدم غرض شود و مکرر اجابت کند و  
 کاهی اجابت با زور رخ شود و خون و نصف رقیق و نصف بجمادات نریج بهر خون اول علامت است  
 مذکور و چون عرض است بواسطه سبب نباید فهمید و نباید تشخیص داد در درین ظاهر با و در سبب  
 نار با نفخ است و بسیار در وجع لاد چنانچه ذکر نمودم و در این عرض رقیق چندان نیست و  
 خون او زیاد و نیست پیشگویی است اما الملاح اول سد دم نماید بواسطه حینه های نریج  
 مانند لئال بشه حظی شعل با خون سنا و سنان و هم چنین طبوخ ای کاهم مفید است فصل  
 در امراضی جوی بواسیر بواسیر عیال است از موقدم شدن غشای مخاطی اطراف مقعد و او در و  
 ستر با و و یا آنکه رقیق خون در او است و با نیست و بدین جهت دکه مائال مذکور در محل وقت او است  
 ایها مائال لای ندر آن معده مستقیم است و در قاعده اطراف مقعد است اما جبهه بهر کاهی بود و قیالدم  
 و کاهی در اسهال از مریجه است و اسهال در مزاج دومی و صفراوی و در طفولت بسیار که خارج  
 کرد و هم در زنان بافت شود و هم در زنان و اغلب در میان است و دیگر جبهت نشین زیاد در  
 بک موضع از قبیل جبهه نشین و زیر کرب و زیاد سوز شدن و از خوردن کورنت زیاد و از اطراف  
 در جماع نیز کاهی باعث مرض مذکور گردد و بواسطه فشا بر او موضع مذکور باعث است

اسهال لدم

بواسیر

شود و چینی از زبا و حنجره خوردن و از خوردن سبزیجات نند خواصه صبر بر درد و چینی مرصا  
 مانند ورم کند و طحال بجهت او با برکت و در زمان چون در اول دردم پیدا شود بر اسطه فساد  
 او بود بعدا عسل به مرض شود و چینی از زبا و استن شدن تقریب برود این مرض بی بی بعد اصلاح  
 فویج و بیج قطن و زان و حسن سنگین در نسیه نگاه و خوارش زد مفصل و بعد چون بعضی خواهد اجابت  
 کند خون دفع شود تا نلیم و یا نهانها و این خون با امیخته با برزانت با اسید از اجابت بد چون بواسیر  
 طول کشد عضله درد مفصل حرکت پیدا کند و دکه های چند چون فندی در اطراف مفصل یافت  
 گردد در درجه اجابت بر اسطه انتاع مفصل دکه های مذکور فشرده شود لهذا وجع شدید عارض  
 گردد و گاهی که مفاصل در پی بزرگ شوند که در بیرون قرار نگینند و در آن زمان عضله منقبند  
 و وجع بوی کرد که بسا خون عارض گردد و چون دکه ها متبلی شده و چنان خون از آنها شود خا  
 شده و جرم گردند و چون نگاه کشند مچ نیست مگر غشائی و در بک ماه تا شش هفته دیگر عود نماید  
 و بسا که از فشار دکه ها لیم و در مفصل متورم کشند و بواسیر خادان شود و عود بواسیر باقی  
 معین است که خود در بعضی زمان وقت از او با بقا اصله غیر معین است و بسا که این بواسیر باشد  
 بسوی چنانکه عادت در زن تمام شود و این تمام کرد و در گاهی خون بواسیر سرد شده از جای دیگر  
 دفع شود از قبیل رعاف و نفثا لدم و چون خون بواسیر بقا عکس نماید هم است بنا از جای دیگر دفع  
 شود و نشویند و بواسیر از دو جهت است یکی آنکه مباد خون بواسیر سرد شده از جای دیگر خارج شود  
 و دیگر آنکه بقدری خون باشد که شخص را کار نماید و گاهی نیز نشویند است که چون بواسیر در  
 اند زمان نقد از فشار زبا و فاقه را شود و چیز غریب است که چون کسی بواسیر دارد و نفس همراه رود  
 چنین اول رخداد و بواسیر یکی نفس را در و یکی بواسیر در و کلابانی که مرض سلطان عموم است بنا که  
 دکه بواسیر بخیر سلطان گردد اما العلاج چون بواسیر مواضع فاعل است بدین نوع که دندانها بکند  
 عارض شود و موزی بنا شد علاج ضرر نیست لیکن چون از فاعل بیرون رود بدین نوع که وجع  
 بی نهایت گردد بنا بدلا حظه دکه او را میزد که چون بک دکه از مفصل بیرون آید و راه دامند و نوبت  
 مویج با حکم دست را از رغن لوده موز و آن دکه را با لای مقصد بر بند که فی الفور وجع بکین نماید  
 و اگر زانت اما چنین کند و چون دکه ها زبا و متبلی باشند وجع کم و غیره بواسیر از است چند  
 زالود اطراف مفصل انداختند و در آن زمان برود با گوگرد دهند و چون در این خاص نفع دارد

بطل است

در بطن زبا است لهذا از معطران چیزی در بطن مانده چون جوهر بنشاء و جوهر پونه با اسطو  
 خود در سحر با در نیک بوی و در زبانه و چون زخی معده هم راه باشد این نفع بکار برود که کرم بک  
 مقال برود بک مقال نیم از زبانه بک مقال نیم بنیابریک مقال گویند و درم بخار و برونه چها  
 در وضعی عطر بنوشند و چینه با زدن خون بواسیر چاره شد هر شب دو کدم ضربت بک خود کرد  
 با صمغ عربی چوب موز در وقت خواب خورد و چون بی فاعل با شداب گوگرد معده زبا و مفصل  
 و چون سوا لقمه همراه باشد خوردن با مفصلی فایده کند و چون خون بواسیر با زاید طلا ایه  
 شکر سرب موز و جوهر گوگرد بنوشند و بک عد در زده غم زانیم مقال مزاج مکلن در او و چینه  
 روی پنبه نهاده به بندند و چون از این معالجات سد نشود طنبه نماید که بدین نهاده در دستم  
 گذارند و دکه ها چون ذبت نکند هیچ والا چند تا لودر اطراف آنها اندازند و چون بواسطه  
 دکه ها نتوانند نشست که بندهی درست نماید که چون از کرم بگذرد و توانا شود و آن عملی که در مفصل  
 بسته شود سپید غم با زاج پنبه گذارند و بعضی چکان کرم ها بدین حد رسند بی بر بند و  
 گاهی مملکت است لهذا اجناس است که چون دکه ها نه ایشان با ریک باشد مانند کلای باغ است  
 به بندند تا سدیج بیفتد و چون پهن باشد بک سوزن در نه و دفع کرده آن سوزن را در دکه  
 فرو برده و از آن طرف بیرون آورده و با غم نامه بندند که بند بر جی افتد بد و زبا که خون بند و  
 بواسیر سرد شده و انجای دیگر خون بند باید کاری بود که بجای خود بر کرم بدین نوع که زبا و دکه  
 انداخته و باها را اندازد که کزاز و در کتاله زان با کس نماید و چون لازم باشد صبر کند  
 و چون از زبانی خون مزال شود جت اچ بساه دهند که هم فایده مفیدی است اما چون با جی  
 و خون همراه بنا شد ملاح حد بد دهند و چون در بطن خوارشانت شکر سرب عرق طلا ایه کنند  
 که در فاعل باسد شود با جوی کرد و گاهی مینویسد که اندوه متورم شد بواسیر نه حاصل  
 شود بعدا مات در بویج در زمانه و بول با ملغمه که چون در ظرفی کنند در وقت انتقال با مده  
 و در اینجا نیز علاج مثل علاج بواسیر است و فصل در عیما توری جی بولا لدم بولا لدم  
 عبادت است از خاد جسد دم لیکر از آلات بول چون کلیه مثانه و مجراه بول و این کرم کرم  
 و نادرانی است تقریب برود این بدانکه بولا لدم خود را ظاهر می سازد و جیسر سنگین و بند  
 در موضعی که مرض است و گاهی بد و آن این علامت چون بول نماید خون در بولت نماید

بولا لدم



داد که خون از کله تا سینه از آلات بول است اما چون از مجرای بول باشد در قاعده همراه سوزنکت که حد  
 داشته باشد که ابتدا بول در کتب و فتنه بعد قطره قطره خون خارج کرد و چون از سینه از ابتدا بجهت  
 با بولت و آن خون با سببها با امری با ما است بخواند و این برای آنکه بدانند بول است با آنکه خون  
 داخل دارد و از اجزای سینه چون مجرای که در خون داخل کرد و چون رفیق و صاف کرده بول است از آنست که چون  
 قدری شوره داخل کند بول است از اجزای سینه که در خون که رفیق می شود مختلف است که گاهی قدری  
 غلوپ یا بول که مستحبی شود در آن صورت باید بول را حواسنا بندد و گاهی بقدری است که ظاهر معلوم  
 است و همه گسی و فاند نخس دهد در قاعده مقدار خون زیاد است و گاهی خون زیاد دفع شود و بول  
 نکت عود از زبان است که بنا بدن بجهت خنک کرد و نخس است که خون از کله است با از سینه از با مشکل  
 است گاهی از مجرای بول و آن نخس را در آنها بوجه صلب نخس دهند و چون نخس نشود و چندان عیب  
 نماند در این که علاج هر دو بیک است اما بجهت این که بولت لکن عارض شود از راه دفع از زبان و با  
 زبان در خوردن ملامت بول قوی و از ضرب و سقوطه در کله و سینه از انحصات کله که در مابین کله  
 مشا نه افتد و از سوزنکت شد بد و گاهی این مرض مکانی است خاصه در چند چیز مانده است و در کله  
 و در کله با آن خازر طرب زبان است که بعضی طفلان مبتلا شوند بد و در حجه و بعد از چند وقت بد  
 حجه رفع کرد و در حجه زکری شد و نکت از زبان است و در غیره و او افضل مکان بخون دفع شود  
 و دیگر حجه است از راه سینه که مشا نه و از دم کردن عدد و دوی و این که در سینه است علامت است  
 قطره بول و چون نکت در معده منقبض میزند عدد و نکت را احساس کند اما العلاج استعمال خوردن  
 لسانیا است از همه بیکوتر لسانیا است و گاهی نکت است و لسانیا علاج هر دو است و چون خون از مجرای بول با  
 قدری شوره و عقده و کی نیز کافور دهند که در کله از غوطه این باشد و سوزنکت که در خون با این هم شد  
 نکت در طحال یا سینه یا کله از این هم نشود کشته می در مجرای بول کله است و از هر دو با منبع مصلحت  
 به بندند که آن شمع مشا نه و در مجرای و از این بزرگ بود و در خون شود و نکت روز با بدن عمل طول  
 کشد بعد شمع را از نوزده کله نژاد و در نوزده و این معالج است و از این زمان جوهر کو کرد و مضمنا  
 داده و در بعضی از ام نگاه و از نکت منقذ است که چون عارضی باشد بد است و عرض است از امر این  
 روی چون نخس و اسکر بوت و سرخه فضل در مینه را می بخورد و از لطیف و او را در طبع جمان است  
 است از جبهان دم از دم زبان از غلظت و هم بد و قسم است یکی بواسطه نخس و دیگری از آن

او را طمٹ

که زرد

که در زبان است بافت کرده و در دندان است پس سلان دم از دم با بواسطه مفاصل است و با از  
 ناده قطعه انجین است بواسطه ضرب و غیره اما علامت این مرض در زبان غیر است و عموما عارض شود  
 فاصله در جبهان از جبهان بعضی بر بعضی فطن و حس کشیدگی در تپکاه و صلب و معالجت و حس فطنی  
 همان در و خستگی در زبان و جوار شدن خون و این خون گاهی در الحقیقه بطور جریان است که در این خون  
 بزودی هزال عارض شود و در قاعده قطره قطره آید با فاصله و چون زن بر جبهان خون زیاد رخا ج  
 شود و چون خوابد کمتر کرده و در بدن شده که در وقت هضم غذا خون زیاد رخا ج شود و در راه دفع  
 و استادن و حرکت کردن و از حرکت قوای نفسانی چون نخس را بعضی سلان زبان و زرد و آن خون  
 میخورد و بر حکم لازم است که آن مکه نخس را به بندند که با زبان است و خواهد کفی دان و تا ممکن  
 باشد خون را به بندند که چون از این بول است بک قطعه از جبهان یا مشیه که در او باشد در قاعده چون از  
 با است این بنا شد کم خون بندد و خوب کرد و بیک عود نما بگذرد یک بعضی بیکر و چون خون زیاد  
 شد با شد علامت فطن خون حادث شود با اما است و با ما است در فطن از بدن سندی لب طبع طلب  
 سببهای پیش چشم اما حجت این مرض اول استعدا است و مستعد ساند چنان زبان از فرط جراح و دیگر بکن  
 جران زن که بعضی می خواهد معدوم شود چون مد رخصتی قوی شامند بنا که بقدری خون با بد که  
 هلاک کرده و دیگر از جماع کردن در حال نخس و گاهی بندد تا در دوران دیده شد و بدین عارض  
 کرده در زبان که زبان در کوی الحس و کج خلق هستند زبان و عارض کرده در جبهان نیز نکت که اخنان و دم  
 دارند و عارض زبان و او فرط در جماع نیز باعث این مرض که در دم چنان فرط خوردن در زبان چنان باعث  
 مکه و شود و حجه دیگر از نکت است که سبب است و این در زبان نکت است اما نخس این مرض  
 با بد هستند که بواسطه جبهان است با بواسطه اطراف جبهان چون سرطان که در عروق رحم یافت کرد و گاهی  
 بعد از زایدن رحم جمع نشود و همیشه استعدا داد و در اول اسلا بواسطه مویج بودن از بد بدن کم  
 نخس قدری مشکل است اما بقدری که در دندان جامل چند آن عمل خوف نکت خاصه در  
 اول و در دم لکن چون از حد تجاوز نماید بزودی در دفع آن کوشند که تا مل در زبان است هلاک  
 هلاکت و اگر نیز هلاک نکند این مرض را می کشند و همیشه زن طفل را مقلط کنند و چون حجه بواسطه  
 عبور جبهان است بعد از انوش است که غلبه جهر بر طمان شود اما العلاج شرط اول حرکت نکردن  
 و بعد در بعضی از ام این در سینه و از امتکافی است که در سینه با لا باشد و او را در مینه معتدل است

جوان ص

و در او دوای مجرب است یکی گوگرد و دیگر آبکا که با هم قوام یافته و منقسمه و چون نشوین باشد در شمال آب  
سرد بکربان است زهار با بمان با انداختن در آن سد نشود و هم باشد نیمه کند در مجرب با سطره  
کمان و این علاج احرام است و چون ساجون کرده باشد کاری بود که در عرض و نکند و این نوع نما بند که مد  
بت ماه در جماع نکند و حرکت زیاده نکند و خاصه نزدیک جنس چون در منستان باشد بزرگ می نشیند  
بلکه اغلب در آب سرد درون و آب زیا بجز است و چون زیاده سرد باشد سطل آب موزه تا که در او نشیند  
و استخار آب سرد بهترین دواهاست و چون زیاده کم شده باشد علاج سینه دهد و در او در وقت و در وقت  
اجتناب نماید و زنی که بدین عرض مبتلا است باید در وقت انزال از پیش از قبیل در در و غیره بروی  
بخوابد و کی جوهر گوگرد خورد که بعضی سبلان شود اما اندر وقت که بر او سطره است بدان که بسیار  
نادر است که زن در زمان حمل عادت شود و اگر در ماه ستم و چهارم از خون بند نیست مگر  
سقط جنین و ممکن است جنین را نکند از سقط شود در صورتی که چون نکند در وقت رحم بند نیست  
باشد و چون باز باشد سطره کرد و چون نشیند باشد بدین نوع حفظ جنین نماید که زن بیش  
خواهد و حرکت نکند و در منزل معتدل باشد و اگر می رهن نماید و استیاء باره نوشند که بهین نماید  
بگذرد و چون عرض رحم باز باشد نگاه داشته جنین حالت و باید بروی جنین را سطره کرد و بدین  
نوع که در خود سیکا در پنج شصت موزه ربع ساعت بکشد و کند و بجای او آبکا دهند و بهترین از آن  
که با دو انگشت در دم رفته و پارچه از جنین را که رفته خارج نماید و بعد از آن جسد آن را که خون نه  
استند دلیل است بر آنکه پارچه از جنین یا اجزای شش در دم مانده و در قاعه در عرض رحم مانده  
لهذا دست موزه نادر است و اگر رفته خارج نماید و در قاعه است که زن در همان ماه که طفل سقط  
کرده با چون وضع حمل پیدا کند در همان ماه سقط کند و باید بدین نوع حفظ نماید که چون اندک  
مقدار در قاعه فی الفور بخوابد و حرکت ننماید و استیاء نارد خورد که بعضی سقط نکند و چون در او  
طبع در جنین زاید است که در علاج او در فصل ثانی یکی ذکر شود فصل در علاجی سردی که  
هم نامند آب بلی که در جنین از سکنه باشد و سکنه جبار است از جنین خون در جبهه دماغ صفت نفع  
او در اندک زمان نفع بعد ریختن در آن گوگرد و خون بخورد و در وقت باردگی خود که قرار کرد بخورد  
موزه و چون صاحب این مرض سکنه کردن دندان مانند و بعد از آن موزه ببرد خون با زهرین طریقی  
نکند از مری رگت و در وقت و کسبه حوطه زانو و چون سکنه آبکال ببرد کسبه عالی باقی کرد و در آنکه

سکنه

در وقت باردگی

خون بخورد و در وقت باردگی و مانند او غلبه نرود و هم منقل کرده و شخصی که بیکه کرد خا شود  
چون در جنین سکنه نبرد شلی در بکطرف بدن بافت شود و اگر از شلی در طرف دیگر باشد خون در طرف  
همین بافت کرده و اگر در طرف همین باشد خون بخورد با کسبه و در طرف دیگر است اما حجت اینست که سکنه  
است و معتدل این مرض هستند که آنکه سر ایشان بزرگ و کمر ایشان کوتاه و مبینه و صورت با حجت  
است و این مرض در مردان پیش از زمان بافت کرده و در زنان پس از آن استند و در او در اطراف او در او  
و بیشتر عرض است در وقت نشینان و در اطراف در وقت مستعد کند شخص مزاج چینی در اعمال  
عقلیه بی نهایت و از ترس بی نهایت و سادی زیاده و کسب سکنه جنین را از اندک ناعه مرض مذکور کرد و در  
ترشح که طبیعت با عیادی بوده سکنه شود ما نند بوا بر غیره و مقدّمات این مرض که می توان استنباط نمود  
که مقدمه این مرض است اینها هستند همچنان دم در او در صلیح و در او در سردی چشم صلیح بنشیند  
کوش و این مقدّمات می توانند تا آبکال طول کشد و بعد بقتضا سکنه حاضر شود و کاهی میشود با وجود  
نمودن سکنه حس و وجه در یک طرفه اعضا پیدا شود علاج در این مقدّمات باید بروی حرکت  
کم کند و اجتناب نماید از خوردن شراب و گوشت و بریده نماید و چون این علامات در پوست زیاده  
شود اولی است که هر چهارده روز یک مرتبه منبلی نوشند و سکنه از این علامت را است که خوش بخت کردن کند  
که بدین تدبیراتی می توان او را حفظ نمود و تقریب بروی این مرض بدانکه این مرض چند درجه است یکی در  
حفظ است و آن بدن نوع برود کند که بکشد و در بعضی از بجای می شود می شود بعد از پنج ساعت با نیم  
ساعت جال آید و در صورتی در بکطرف هم رسد و تا چند روز تا حالت سکنه دفع شود و در  
در وقت که بعد از نظر خون در جرم دماغ ریخته و مملکت نیست و در بکطرف خون معتدل انداد  
در دماغ بزد و این مملکت خواصه چون زرد بک مخ صغیر بزند که فالغوری کشد اگر چه اندک باشد  
و طول کشد بکساعت تا دو ساعت که بعد از آن بعضی صغیر شده ببرد و در این حالت این طول این علامت  
است نفس کشیدن با زحمت و صلا و صورت غمزه نماید به پیش چشم برآمده و از دم کفی معند و غلیظ  
خارج کرد و در بول و برازی قاعه دفع شود و هلاک کرده و در سنا که پس از سکنه مقدّمات همراه باشد  
از قبیل سردی و در او و نقل مراد و جج در بک موضع و این میل زیاد و خواب و بعد بقتضا استاز و  
علامت مذکور هم رسد و این مردمان چون با کانت بودند در چند سال پس از روز مرض کاد  
و در این اشان کم شود چنانچه خود استنباط نماید و چون خون در جبهه بقتضا از آن موضع که مکت

می افتد و عین نماید و حرکت بدن تمام شود و با اینها که میزد با بعد از چند ساعت بخورد و در آن  
 با لکت و از ضعف بدن مثل شود که حرارت و نیت و بنا که کما می کند و نفس کشیدن با سخت  
 شد و عرقی نماید سرد و لیس و در آنجا افتاده بعد از چند روز میزد لکن چون زیاد نباشد و  
 جال هرگز در آن چند وقت لکت در زبان هست و چون باقی نماند یا اگر نماند فراموش کند و بنا که  
 در حرف زدن بکلامه زانرا فراموش کند عجزی که رجوع بلفظ نماید و با کما که چند سال این چنین  
 بوده بنا که ایشان را نشاند و این سستی و سلی طرفی تواند تا یکسال طول کشد و بعد به بوی مطابقت  
 کند از این رو بنا که اگر حرکت برکنده و چنانچه بوی احسان کند و بکترین بودت  
 علت بقیه نیک شود و حس تردی کند اگر چه طرف علت همیشه می رود با لکت و بنا که با وجود عجز  
 تشنج در طرف علی حاصل کرد و چون زیاد در طرف علت خواند تا نفع با شود و گاهی در مردمان بعد  
 از عود حس حرکت ممانند اما در امر با نفع از این جهت زیاد داد است که گوی بکدامه سکنه کند و  
 مکرر کند در دویم و سیم دفعه ملاک شود و این چنین می تواند مشبه شود با نرم شدن جرم و در آنجا  
 نفیض بسیار مشکل است و بنا از مشبه می شود با جرم اب ریم فلک ان فطای کشد و مکرر جال نباشد  
 دندان کی او در دو سه دقیقه است و می تواند مشبه شود با خوردن بعضی از موهبات قتال که عوزای کشد  
 که نمی توان نفیض داد که از سه مرتبه با هر چه یک مکرر در تیرج او و دیگر مشبه می شود با سستی که از شدت  
 فرط شراب جلال شده باشد لکن او با اسطرلاب در من او معلوم شود و بعد متاخر چون نفیض بکند  
 سکنه کند این نیت که بنا ساعت دیگر عارض شود و مچنین چون قوای بلع خلی می شود پیش کو بنا  
 اما العلاج چنانچه مذکور شد در ابتدا حفظ صحت کند به تداوم بکفته شده و در حال عیش اگر چه  
 پیشانی و وضد کند و چون کوی حال بد اما لکن که رنگ فرنگی کشد و خوردل در ماهی با ودا و در  
 کوشی اندازند و در بعضی از ادعای خنک خوانا باشد و چون این شخص غذای با خود زده باشد بدون  
 ناملا به خون دهند که تمام بد و بعد برسد نماید و چون عرض روی به بودی کند از بنا بد و بعضی از  
 زاد که مرض نکت نماید بدین نوع که شراب بخورد و گوشت کم خورد و نباتات زیاد خورد و مزاج را بس  
 کند و چون مایل به بوست کرد و دردی حسنه کند و جبهه سستی بشلی میدان معدوم شده علامت  
 خلبه دم کو چوله استعمال کنند و از عضو با اب کا خورد و هم ابد دلالت نماید و در آن عضو  
 مانده کند و لکن در بعضی از موهبات و خوش نیت کردن موهبات و هر چه از آن موهبات

مسئله

سهیلی نوشند و جماع و حرکت نند را موقوف کنند که بدین تدبیرات مرض نکت نماند و گاهی چون در  
 جرم و ماع تمام این امین برزد و نفیض نماند مشکل است و علامات و معالجات ناسکه تفاوت نلاز  
 و اینرا با اصطلاح یونانیان می نامند املازی مشرقه و این خون م چون کم باشد غلبه می دود و نکت  
 فصل در این سبب است که می نامند پور پور و این جز عوارض است از عجز خون در فضای جلد که بدین  
 واسطه که مای بنفش در اعضا بظهور رسد که آن لکه ها گاهی کوچک و گاهی بزرگ است و بوی سبزه  
 تربیت برود این مرض با نکت این مرض گاهی برود و نوری است بدون مقدمات و گاهی با مقدمات  
 مقدمات است و در جرم مقاصل متحرک و بعد این مرض برود کند و بعد نکت خاصه در ساق و صورت  
 چون دست در این لکه ها که از دندان و نکت و نکت و این لکه ها منفرقتند و گاهی در بک موضع محکمند  
 و چون در فضای جلد جمع باشد لکه کوچک است و چون در تحت جلد و با فله هلالی میزد لکه ها  
 بزرگ تمامان شود و این لکه ها در فاعل بدن خلی است و در جرم نداد روی و نادر ظاهر شود در  
 عسای غلطی از قبل نشد و کما و نادران خند و در اینجا نری و جرم است لکن در متورم شود و چون  
 فشار به نشد تا این خون منقبضی خارج کرد و گاهی اشغال دم بهم رسد و در فاعل رغان همراه است  
 که گاهی این رغان ملک اتفاق افتاد اما محتمل این مرض گاهی محمولت خاصه در مزجه ضعیف از قبل  
 اطفال و زنان و بچگان و در فاعل همه این مرض در اشیا است که مزاج ضعیف بنا بد از قبل  
 مردان غذا و سفر و بنا که زیاد طول کشد زیرا که در کشتی بنا تا نکت و چیزهای نامر هم رسد مثال  
 گوشت و خشک کوزه و نکت می دارند و هم چنین ماهی و دود زده و امثال آن و هم چنین توقف در مکان  
 محبوس و مرطوب باعث این مرض شود و گاهی این مرض عارض شده و گاهی بسیار از غصه و غم زیاد و نفیض این  
 مرض می تواند مشبه شود با کسکه به بدن و خوب بنا زده باشد و این در وقت که سبب اندازند  
 و گاهی با اسطرلاب قلبت و مچنین مشبه شود با طفلی که یک زبا دا ودا که زده باشد و در اینجا با  
 ملا سطرلاب بود که چون لسه سام باشد بعد بود اینست و در غم فرم یافت شود و مچنین در حق قران  
 نری تواند بظهور رسد و نشانه اش که در فاعل رغان منقبضت که در فاعل رغان شود و مچنین طویل کشد و چون لکه  
 زیاد نکت باشد پیش کو بد است و چون رغان نری زیاد باشد نری بد است و چون حی ظهور رسد بد  
 نکت زیرا که دلیل اشغال بدن است بلاست چون لکه ها در بدن زیاد کرد اما العلاج اول خوردن  
 سبزی لکات است چون تره بزرگ و ترب بنا و امثال آن و دیگر خوردن مشربیات و شرب چون آب پز

۸

ابن نایخ و ذوق نایب راه رفتن و اعتدال به نام ز خوردن و دیگر خوردن جوهر که کرد و بشوید که خازا  
 با عرق نشاء و کلان بود نه و اول برای وقت لسه با زاج مغنضه کند فصل در بر میل و این بر وقت  
 است از استعدادی در بعضی اشخاص که با نیک زخی خون زیاد از اینها دفع شود مانند دندان کشید  
 و غیره و هر جراحت که حکمی که بدیشان از داند باید براه زد که با نایب و اولی که در این جراحت هم می شد  
 بسیار در خونست هستند و از خون که دفع می شود بی رعو است و مانند اینها است و دیده شد که  
 استعداد اگر بودی است و چون حکم از علاج چنین شخصی و اصف باشد هرگز بخوبی نرود و قصد در او کند  
 و عمل بد نیز در او نکند اما الملاج حفظ حیات که بغیر مکان کند و استعمال در دنیا بسیار مفید است  
 و علاج اسکر بوت نماید و در خون آمدن معالجات کند که سوزن که در دنیا چقدر در مزار می کند  
 کشت که چون رعاف باشد علاج رعاف هم چنان با بیجم در دلو و نلو رعاف است از خار جسد نیکو از  
 ترنجات بدن زیاد از غیر طبیعی و اینها به شملت بچند فصل فصل اول در جریان بلقان فصل  
 دوم در سبلان فصل سوم در سبلان بلغم از غشای مخاطی معده که بدان جملتی می شود فصل چهارم  
 در سبلان بلغم از امعاء که بران با بلغم و منقذ فصل پنجم در سبلان بلغم در جبهان نیز از  
 پستان فصل ششم در سبلان بلغم از نسیل فصل هفتم در جبهان عرف فصل هشتم در سبلان دفعه که  
 از چشم جاریست فصل نهم در زکام که سبلان رطوبت از بینی تا فصل دهم که جبهان بلقان باشد  
 که بی نامند سیالیه هم بی بی با این نامند که عبارت از زیاد شدن آب هرات اما همه اینها اول بواسطه  
 خوردن جوهر است و بعضی اوقات بواسطه متورم شدن دهان است و در خلد و دندان احوال که در  
 بلقان علامت مخصوص است و هم چنین چون غده دوزا اند مرعی که در بلقان زیاد شود و در زنان  
 صاحب حمل اکثر اوقات در آن زیاد کرد و در تربیت برود اینها که اینها اکثر اوقات برود و فوراً  
 باشد در زیاد است که بوی بزان جاری کند که توان از نگاه داشت و در هان بازماند و گاهی بیاید  
 است و گاهی در تب تمام شود و گاهی نشود و مرعی خواب تواند بود و صاحب اینها در خلد می ماند  
 زبا و تراب از دهن و جاری کرد و در بعضی اوقات اعمال معده بقاع است و گاهی در  
 الحضم و ما لیس معده و عطش همراه است و گاهی بطور منفصل است مانند توبه و گاهی بقاع است که  
 هر چند روز یک دفعه نکند و بنا که در دوزخ بعد از یک من بر طوبت از دندان آید و این طوبت  
 رطوبتی است سفید مانند آب من که در خلد حیات و ملغمه او یا شورا است یا شیرین و یا بی مزه و گاهی

باب پنجم در زبادی و ترنجات

جبهان بلقان

نسخه

منع است و این در وقت است که حبه بواسطه خوردن زبیدی باشد و بعضی اوقات لیس است و چون حبه  
 مرض دم باشد عددهای بران نیز متورم کشنده کرد و چون حبه عصبی است عددهای مذکور سالم  
 هستند و بعضی زبانات مانند اصل با بونه خوردن با نان باعث فلز زان بد است لیکن وجع دندان  
 از آن بد کند و قد است که در بعضی است غیر نملک لیکن در علاج جز است با این تشخیص از آنکه این مرض  
 است باوری است چون دردی باشد معالجات ضد وزم نماید از قبیل زراوانداخن و منهل و از حبه  
 در دم جبهه مذکور است اما چون عصبی باشد مثلاً در زنان حامله و سود الحضم با یکدیگر معالجه  
 سوء الحضم نمود و در دندان با بیسپوت و بنا شیر و دعا است و چون سیاحتان در م  
 داد در میان آب با دار ملخ و آب برک حل و انغور و چند سید خضر یافت و مسهلان را در صورت  
 با ادا استعمال نمود فصل دهم در سبلان که عبارت از خار جسد بلغم زیاد از قبضه الریه بدانکه  
 مرض خود را ظاهر نماید که در وقت صبح بلغمی پر رنگ و با کف بواسطه سردی مایع کرد و در این همیشه  
 بلغمی زله مزین ریه است لهذا با این علاج بود مانند علاج زله مزین ریه و مفتت دیده شد از آنکه  
 صورتات مخرج بلغم مانند اوش و بلسان یکی و اما لالان و علاج مانند علاج زله مزین ریه است که  
 ذکر است و از این معده فیاض دار مفتت دیده شد هم اشامیدن هم استعمال و فصل در کتیره  
 یعنی سبلان بلغم از معده و این مرض خود را ظاهر نماید با اسطوخودوس و خاصه در صبح و آن سفید بلغمی است  
 لیس مانند بیاض لیسین و اگر در ابتدای فی مالتی در معده ظاهر شد بعد از کرد اما حبه نیز ص  
 اگر مرض است بواسطه دم معده و زیاد شدن ترشی در معده و گاهی حبه از خلالت و بعضی اوقات  
 بسیار از فرط در عرق و هم چنین از جبر طشت و دیگر در برود نقرس اما الملاج چون حبه از ترشی معده  
 باشد و بوند بسیار هفتاد چون عصبی باشد با دار ملخ و مرقیان و اما لالان دهند و گاهی حبه که  
 است لهذا ادویه ضد کرم دهند و اما لالانک فرنگی گاهی مفید است و چون از بیوت مزاج باشد  
 مسهلان دهند و در حله علاج مشکلی با هیچ نشود و گاهی کی چینیانا و افسنتین و کی نیز از خوردن  
 مفید است و چون حبه از فرط در عین باشد ترک کنند و چون از جبر طشت باشد در طشت دهند و  
 چون استیسا ط کرد که معده مات نقرس است نیک و نظرون و کوارچین استعمال نماید باشد و معالجات  
 کند فصل دهم در سبلان بلغم از امعاء که عبارت از سبلان مزین باشد حبه نیز از کرم  
 بواسطه سوء الحضم است و گاهی نیز بلغمی در سبلان است علامت بقاع اجابت نمودن در صبح

سبلان بلغم از قبضه الریه

سبلان بلغم از شکم

سبلان مزین

ساعت فاصله با دریم ساعت با ده ساعت فاصله مرا حاجت باشد و هر وقت قهرا تمامه و در حین  
اجابت در دو بیج بسیار کم و در بزرگ بلغم نریج شغاف است و نظرهاست مانند پوست سفید غم در او  
است و این مرض در دو زحمت دارد و در شب زام هستند و در اطفال این مرض عارض شود چون شیر  
ایشان معتدل طبیعت نیست یا آنکه چون ایشان را از شیر گریزند در دو سه ماه اول غذاهای مغلفه دهند  
باعث مرض مذکور گردد و در صفت نریج این مرض دیده شد که در وقت دهای غشای مخاطی امعاء نفیضات  
بسیار کوچک است نقد مثل نریج مرغی است غیر مملکت لیکن نریج است و در علاج جزئی است آن شخص  
مرض داده شود از دیده بزرگ چون در روی او بلغم شفاف و قطره های مانند پوست سفید غم یا  
گردد البته مرض مذکور است اما العلاج ابتدا نریج دادن لباس مکان است و بهترین لباس شست  
است که در روی بدن پوشند یا بر عکس در دو دو سه مرتبه از آن برداشته شود تا آنکه حرص صلب گردد  
شد و عاری گردد و چون از آن آب سرد شود لباس شست و پوشانند و چون طفل شیر خوار باشد  
مرضه را عوض نمایند اما نریج کمان بهترین هوای حیوانات که بجز بیه معلومند که خداوند از انسان  
مزیّن را چون بگوشتان برده اند و نریج آنها شد و چون این ممکن نشود در آنها آکن باید منزلت ایشان  
مطلوب باشد مانند با لاخته و غیره و دیگر اشخاص خوردن از موه جانت مانند خرزونه و هندوانه  
و چنان در از جنس ایشان خاصه طفا لرا که باید زبانه و نما نریج را در شیرینی و موه جانت و شکر گینه  
گاهی نوشیدن و گاهی مریا ک خوردن و از نور تمه رفتن با اسب بسیار مفید است و نظیر این  
بود در دو بیج مفید است و دندان در آن فاضلات دهند چون کات کلابی و کلابی خاصه در اطفال  
که کلیتاً زیاد مفید است و چون زبانه نریج باشد سولفات در دو دهند و در اطفال از دادن کلمل  
روغن کرچک دفع این اشیا شده اما اسهال را در حین خوردن مسهلان و موه جانت زیاد  
و از رودت زیاد بطن را خوردن بشی زیاد دندان ایشان و از ترس با و در دوا خرد در خال عرب  
و در اطفال اگر در وقت بروز دندان است و خاصه با دسودا از افرط ذراعند به چرب و از نریج  
و خردا که در دیناری از امراض ما شد حتی فی اسهال عارض شود اما العلاج چندان بودن با افرط  
ذراعند به باشد سده نکتند بلکه کی روغن خراغ دهند تا معین گردد و یا کی هر چند با کلمل دهند  
و چون حجت بر اسطه دندان باشد که هر چه کنند مملکت لیکن اگر زبانه از خدا کردی بود در دو  
دهند که بقیه سده کرد با از مطبوخ تعلیقات است اما که کشد و چون سبب حتی وقتی است حضرت

مطبوخ

مطبوخ شعلت تقطیر ایشان کنند در مرکز نشان در فاعله اسهال با ایون بسته کرد لیکن در ایشان  
چندان مؤثر نیست و بهترین آنکه نشسته از کلمل دهند و صبح روغن کرچک و در اطفال اسهال سکه کرد  
چون ایشان مراد نماز را که هر چه بنام حمام و غیره فصل در این نریج بی حیوان بی ازاده  
غریب بردا بنریض بدانکه این مرض ظاهر سازد دندانها و محکم شدن بی در بی مثلا در یک چند  
دفعه مکرر شود و بعد با نکت نریج که حرکت هوا را کم کرد بدرون خودی خا رخسود و گاهی بدرون  
فکر نریج خارج کرد و چون بخالت زبانه طول کشد بیوار شدن و حرکت اندکی بدندان ازاده بی خارج  
و م چنین بدرون خود ذکر و چنانچه خنده در بعضی مطلع نیست و م چنین با لیدن لباس را با نریج  
شود و م چنین در حین دفع بول با اجابت بی زبانه خارج کرد و چون این مرض غلبه در مزاج تمامه  
احوال است منبری شد چنانچه منزل پیدا کرده که در دو روز در میزان در نریج بدانت و صبح قوی تحلیل رود  
که هیچ تاب و توانانی در او نماند و قوه باه با لری فانی کرد و بی نفس کرد و دیگر بجز حرکت قلب و طایف  
ابد و اشتهای فاعله و مضامین کرد و چون جوان باشد بجای او مانند بخان کرد و چشم کرد و اندک در  
ذاه و دندان با اسطه عدم قوه باه و مکرر عقل را کانت کرد و شود چنانچه خراش موین کار کرد و بی دعا  
و موهوم و خوابهای هولناک دیدند و مرض انتهایی کرد و بجز و گاهی مرکب می شود با صرع و زردی می  
کشد اما حجت بر نریج خاصه از افرط نجاعت و گاهی از نریج که بکر زیاد ابد و ندرتها از سوزنات  
عارض کرد و م چنین طفا ل که پیش از بلوغ جامع زبانه کشد با جلق نریج است که در خوردن نریج کرد  
و گاهی حجت بجهت و این مرض در سرد است و سست م دیده شد آن شخص این مرض بسیار مضمته شود و نریج  
نریج که در سوزنات گاهی نریج طریقی رطوبت با بد و بنا بد شخص را در با اسطه ذره بین که چندان  
رطوبت مراد نریج در بین کد از نریج حیواناتی که در حیوانات و دران رطوبت است یعنی است و لا سوزن  
و دیگر آنکه در سوزنات انسان عین نشود لیکن در این مرض عین کرد و در دو سوب بول صاحب نریج  
نریج از حیوانات نریجها است که با ذره بین دیده شود لیکن چون مرض درام زبانه پیدا کرده کیفیت  
می نریج نریج با نریج چنانچه بجای بی رطوبت مراد نریج خارج شود مانند شیر با نریج حیوانات کد با  
در او مریک باشد بجز کت هستند و چون زبانه در نریج کد حیوانات فانی شوند و در نریج حیوان  
دیده نشود و چون بدین نوع کرد با نریج در نریج مسکون و در نریج و بنا بد را داشته  
این صفت بسیار در یافت کرد و نریج نریج از اسهال خوب است که در نریج نریج شود و چون

خروج می بدو زبانه

از حیوان



بنام مزین شدن باشد شکلات اما اصلاح ابتدا کاری کنند که غایت پیدا کند و هم آنکه تغییر  
 کند و کمزبانان بسند بشوند و آنها را از لذتها هیزین است و مقویات استعمال کنند خواصه البزق و  
 چون عصیان کا فور استعمال کنند و شستن که کمزبانان بسند بهترین ندر است و با ملاحظه لطیف  
 ایشان نمودن است و پوست غلبه کند و فشار بر مریزید بعلت گردد و در مریزید نکشان خواه کنند و از خوردن  
 ترشی خضر نیز مصلحت است و چون عمل عادت ببل بچند باشد و خواهند که این عادت کند تا از اثر  
 این مریزیدین باشد بدین نوع کنند که او را در وقت خواب با آب بکشد و سر در آب بگذارد و بعد از آن مقوی کم  
 باور دهند و غذا در شب باور دهند و لذت او را با آب سرد نشسته بعد خواب سدید بملو و ورزش کرده  
 بهترین است و بمرغبت که او را در وقت فصل در یکدیگر میسلان بلبم از سبیل که عبارت است از خار  
 شدن بلغمی در وقت از سبیل بدو نکه سوزنک باشد با انزلیت سوزنک باشد اما همه بمرض بنوعی  
 عموم در زمان که مزاج ایشان با نمانت و هراک از نند و زمان که سائل ایشان مرطوب باشد و زمان  
 که زبان را بسین شوند و زمان که زبان را بسبک و حرکت نشیند و گاهی در تقابل بعضی از امراض عظیم  
 از قبیل مطبقه و غیره عادت است شدن مریزید که در وقت خوردن و از آنرا در جای و قهوه بسا که مریزید  
 مذکور عارض شود و در بعضی از مریزید طبع بزرگای بمرض مستولی گردد و زمان که بمرض در ایشان  
 کند وضع حمل ایشان شود و مریزید بمرض بداند که بمرض خود را ظاهر سازند عارض شدن بلغمی  
 رقیق و سفید مایل بزرگی با مایل بزرگی و یکی از آنرا در مریزید با خصوصاً از سبیل که گاهی چندین شدن  
 نازد بلکه در وقت که پیدا شود و در بعضی شده است بوعبکه نیز ظاهر است که در زمان که  
 دویم زن بزودی هزال پیدا کند و با آنکه در چند روز دفع شود یا آنکه تا چند سال با ناند و در فاعل  
 چون کسی طول کشد تا چند سال با ناند و در اینند و بطور مفصل است و چون مریزید که در علامات مریزید  
 پیدا شود از قبیل سستی و بی قوی و مال از معدن و اوجاع اعصابی چون در دندان و عرق لثه و صورت  
 سفید مایل بزرگی طبع قلب صدای طنین در گوش سفیدی لب بعضی صبر کرد و چشم بی نور و خط سبیل  
 در بنای چشم پیدا شود اما انحصار بمرض بسیار مشتمل می شود با سوزنک و تبخیر این بسیار مشکلت  
 مگر آنکه بدانند سوزنک را در وقت با ناند و خوردن باشد لیکن در سوزنک بلغم غلیظ و غشای  
 مخاطی سبیل مریزید مایل به مریزید و مریزید و در مریزید غشای مخاطی است بلبم رقیق و با ناند و در وقت  
 عروق چند تراشیده اند و در مریزید تراشیده اند و با ملاحظه با ایشان باید بینه مخصوص اینکا بنام

سلان بلغم از سبیل

نوروز

مورد و سوزنک و حج بنا داشت و زن فراخ زاده و در این مریزید چنین نیست و در سوزنک مزاج بنوعی  
 بنامد و در این بنامد که سوزنک است اما مریزید مریزید است با خوردن کت و زن را زود بمرگند و از اولاد پدید  
 اما اصلاح بنامد و در بعضی مزاج استعمال خورد و در یک شد که چون زنان در وقت لاق روند  
 حرکت کنند مریزید شود و چون بعضی کم باشد باید در این وقت دهنک و اصلاح را با آب جاری مریزید  
 مصلحت است و چون بعضی موافق قاعده شود و قوت برگردد و در وقت بگذرد و با این وقت در اینها با نمانند  
 مطبوع ماند و پوست با ناند با آب این مطبوع پوست تا روند که در مریزید مطبوع پوست تا روند و بعد  
 خود سولفات کنند در سبیل مریزید و جماع تا نکت که لکن با قاعده کنند و در وقت آخرین کت  
 حقیق در مریزید با ناند با ناند با ناند با ناند در کلاک زده که عبارت است از خورد  
 شیر از پستان که بقدری شیر خارج شود که با ناند زمان زن راست و ضعیف بوده و این امر مریزید  
 بعد از زایدن که هیچ خون بسدل پیش شد و از آنرا که بکشد و بنا بد چنان دانست که چون پیش پادری  
 خارج کرد پس با ناند است بلکه چون شیر پادری خارج شود با ناند ملاحظه مزاج را از آنکه چون قوه او تفاوت  
 نکند پس نباید که چون هزال پیدا شود صورت کشید که در زمان وقت سلان است و چون با ناند با ناند  
 ایشان و خوراک هزال در روز برونه که در وقت مریزید حرکت است که در وقت مریزید مریزید پستان  
 و صدای دوی در گوش و در سبیل او پیدا بمرض صدای دوی یافت که در وقت مریزید و مریزید که در وقت  
 مریزید خشک نما بد و صوت مریزید و چون بنا طول کشد و با ناند ظاهر شود که در وقت مریزید و مریزید  
 مریزید و در حال سبیل کشند و هوع و علامت مریزید و قشج عارض شود و گاهی پخال کرد و در وقت  
 در حرکات بنام و مریزید مریزید و در وقت مریزید مریزید و مریزید مریزید مریزید مریزید  
 مریزید و مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید  
 کنند در حرکات قوی و هزال در وقت مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید  
 نظیر و مریزید و مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید  
 زین دو سه طفل را در وقت مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید  
 مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید  
 دهند بسا که باعث مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید  
 شود و چون در وقت مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید مریزید

سلان شیر

این مرض شود و هم چنین زبانی که در شیر زاده نشن شوند هر چند مشکلت و زبانی که مزاج ایشان عسلی است که چون طفل پستان ایشان را مکند گاهی از شفت نسیج که بر بند و گاهی بسبب انداختن غذایت و هم چنین طفل را که دو ساله شیر دهند از آن طفل نیز گویا باشد اما الملاح اول شیر زاده در زمین و بنیر مکان بخورد بک لای رود و غذای معوی با در میند و وجهی که گفته و کما این و پستان را با لای بندند و بیاری از حکا بد دادند که اگر ضرورت نیست و بهر آنست چون زنی مستعدا بفرزند باشد بعد از زایدن شیر زده شد که زن بزرگی باشد و خواهد شیر دهد باید شیر را تمام کرد بدین نوع که پستان را بد و شند و با لای بندند بک سهل از این علت دهند که فلان بفرزند که هر چه جوهر که در دوزخ است تا یکی از او حاصل شود و مقدار او نیز مانند نکت و نکبت و چند روز نیز که هر چه بود که خورد چون در سه چهارم روز چنین کند شیر تمام شود فصل در بانی آری بی پستان بول بدون زنی بی طبع و در فاعل این علامات از این است از قبیل گشتان رحم و از حرکت هواس مثل هم زبانه بول زبانه شود و هم چنین در عجزان استغناء بول زبانه دفع شود و بدین شد که بعضی اخص در مدت چند سال بول زبانه از ایشان دفع شود و شد و مزاج ایشان بنیر نکرده لکن عطش زیاد بوده و چون مرصبت که نادر از مرصبت است لهذا ذکر علاج لازم ندارد با ششمر در عهدی زنی که عجزان را از استغناء باشد و استغناء از عیاب با نکت خون است در بک موضعی از اعصاب در فاعل این طبع است می شود در عیابهای زجاجی چون عیاب زجاجی محیط دماغ و عیاب محیط قلب و عیاب محیط ریه و عیاب معانی و عیاب معانی زجاجی سر مفاصل و عیاب زجاجی محیط بیضه و هم چنین یافت شود در عضلات که استغناء بول نماید اما همه این مرض عموما در مرصبت که منوع شود دوران خون را مانا شود و هم لحال و کبد و عیبه که هر یک از این شریف که مرض شود استغناء حاصل شود مثال آنکه چون دست را سخت به بندند که دم حرکت نواز کند لهذا رطوبت از او نشکرده دست مانا کند و دم با سطح خود را پستانی که خون را فاسد و زنی کند مثال زین و تمایل از امثال آن و سبب بکر از فراط در عرق و در حیطت نیز خون زین است با عیاب این مرض شود و هم چنین از ذیاب غدا و هم چنین چون یکی از اعصاب بزرگ شوند باعث استغناء کرد مثال آنکه اگر در فاعل استغناء حاصل شود و عیاب بزرگ گاهی میجر با مانا کرده و هم چنین از شیر زبانه در زانو مانا بی یافت شود و هم چنین چون دم در آن دم متورم شود و در بکر که از نوبه که زبانه طول کشد و در عیاب رطوبت استغناء بیشتر است تا هوای دیگر بدن جهت مفهوم شود که استغناء

عوض است و مرصبت و ذر علاج باید دفع مرض را بنموده بلکه اول دفع مرض را مانا بندد زیرا که این مودی زاست و بند ترهای زبانه مرض باشد مثلا شخصی زبانه حرکت نموده و در خالی که بدین کمر با عیاب زبانه سرد رود لهذا مسامات بسته گردد و عین در بزرگی مانا و باعث استغناء گردد و این مرض است که نادر است و گاهی بعد از ابله و سرخ استغناء عارض شود و اینرا الهیانی نامند استغناء منقسم می شود بک در مرض و دیگری در عرض دریم منقسم می شود در استغناء بول و استغناء ذی که لای باشد و استغناء می تواند در بک موضع باشد و می شود که در مواضع مختلف باشد مثل آنکه با مستفی باشد و شک نیز مستفی باشد و گاهی جمع عیاب زجاجی اعصاب استغناء کند که در تبخیر با بند که جمع عیاب زجاجی هر از این و این بیشتر در مرض قلب است و موافق مرضا را ایشان می شود در استغناء خاد و استغناء ازین مانا استغناء که در عیاب زجاجی است از بک عیاب بنیابا دیگر تواند رفت که چون دریم باشد همه جانواند رفت و چون رطوبت بسکیم خود می افتد لهذا زبانه در ذیاب عارض گردد و استغناء مختلف مواضع ایشان و مواضع زیاد و کوی ایشان است چنین علامت ایشان مواضع مختلف است و علامات هر یک در مقام خود عیاب که در تمام اما زبانه از ایشان بنای است و بی وجع لکن زخم است و در فاعل است چنانچه در استغناء ذی طبع منوع بودن عیاب خارج از حرکت نفس نیک که در دوران زمین است و گاهی در ابتداء در دانست کن چون رطوبت نشکرند در تمام کردند و اینها ای این مرض موافق همه است که چون همه را بتوان دفع نمود مرض نیز دفع کرد و چون یکی از آلات ریه را حرکت کند از قبیل عیاب خارج و قلب ریه با آنکه استغناء در سر باشد و فاعل ریه تمام با همکند و این زخم در فاعل رطوبت زردی است و چون طبع تمام باشد مانا بیاض البیض کرده و اما علاج که در خون نازنی کشت در ریه رطوبت نیز است و گاهی رطوبت بتر و نکت و این مرض در مرض خدانت نند متا لمرقه در این مرض موافق جهت است و شخص در این مرض شکل نیست مگر در وقتی که استغناء در عیاب زجاجی مانا باشد که شخص از آنجا گاهی مشکو است اما الملاح عمومی نا بد دانست که بقول بقراط در این مرض شایسته است و بلطف خدایت لکن علاج شود استغناء که همه نوبه بود و جگر طست باشد اما چون در عیاب فرضت باشد و مکرریم باشد بلایه مرض اصل مزاج بود که چون یکد مرض باشد دفع مرض کبک

و چون بجهت بوی نه باشد دوازده روز در دهنش بماند و چون یکی از آن  
 ریش زاید و خراب باشد از بوی که علاج نماند و در دیگر خنجر استغناء از این است علامت آنست  
 حی و بر او در بخت عطر مطبوخ بنوع و بیج موافق و چون غیر اینها باشد چنانچه ذکر شد  
 نیست و طریقی سرد و بطور مزاجی ظاهر کرد و چون در اینها بصدق تمام است خون غلیظ و در غیر اینها  
 رفیق و در اینها بصدق دم استمال کنیم و در غیر اینها بصدق دم و اینها را که در مزاج دم و غیر اینها  
 در بلوغ حادث شود و مستعد استغناء هستند اینها استغناء بطن و اطفا با استغناء برین  
 و مرده مان طولی بنا در جرم مستعد استغناء هستند اما چون استغناء اینها باشد باید خون کثیف  
 و صد دم استمال نمود ما شد دارن کلل طریقی است بقدر مقتضای خون بجهت نتوان رفع نمود باید  
 مرطوبتر از خارج نمود اول بخرید نمودن ترشحات بدن و چون نماند سوزا کرده که بفضل او در کمال  
 شد و بجهت زیاد نمودن ترشحات ابتدا استمال نمودن مایعات است و بعد تسهل و مغز و مایعات که در  
 مری استمال کنند و چون استمال بکلی میرد اما مایعات مایعات طریقی بود و در  
 قلیاب و شور و صفت کثیر بیکر با طریقی دوازده دم کرد و بیاض غصیل بود دم و صد چهار دم و در  
 شغال از این سعوت در دو نوبت خورد و کثیر طریقی نماند دم و در پیش زنجبیل کلفت از در  
 بگذرد مرتب تا ریح بندری که چون کرد در ده روز با دوازده روز بنوشند اینها بیکر با طریقی  
 خود بیاض غصیل بود که دم در بنال بکند روز سه چنانچه در وقت بنوشند اینها طریقی  
 بود از هر یک هشت دم در سفت و چهار دم ابر عر جمل کرده اطریقی بگذرد سکنجین سورج  
 مشت دم اضافه نموده در دو روز بنوشند کثیر دیگر که در بنال سه خود اگر ترکی سه دم حمل  
 و هشت دم اب دم بود و چهار دم طریقی بود و هشت دم عصا و عر اضافه نموده در دو روز  
 ایضا سه که قلیاب چهار دم در چهار دم اب کثیر با اب مایع و بجهت تسهل نموده هشت دم سکنجین  
 غصیل اضافه نموده در دو روز بنوشند کثیر بجهت تسهل مایعات با درین شور و در دم سکنجین  
 مشت دم اضافه نموده در دو روز بنوشند اما املاح قلیاب از جنس او است و در بنوشند که تا در  
 ی توان داد و این بواسطه املاح است که در او است و بجای او قلیاب غریقی است و هشت شراب  
 خوب درین بالایی او بجهت تسهل از نماندن در دو صاف نموده قدری در بنوشند تا می دم در دو است  
 کثیر دیگر قلیاب غریقی در نیم حنظل دم نیم در چهار مشت دم ابر جمل بود در سه روز بنوشند و چون

بدفع

املاح

املاح قلیاب خون را رفیق بکند لهذا در وقتیکه خون رفیق است و می خواهد نرسد استمال نمود  
 نمود صفت کثیر دیگر قلیاب غریقی صاف در دم سرکه غصیل بندری در او در بنال که جوش او تمام شود  
 بعد چهل هشت دم بشره جفیری و سه دم ریش کاشم و نیم گرم اطریقی است و هشت دم رب عر  
 اضافه نموده در سه روز بنوشند اما مایعات مستحق و مایعات مایعات حاره و بارده در بنال است که  
 مستعد است اما مستحبات اول بیاض غصیل در نیم سورجیان نیم عر جمل در طریقی در بنال در بنال  
 هزار پانجم نخیله هشت طوطون نیم خربزه سفید صفت کثیر در بنال سه خود در دو روز بنوشند که  
 و بعد در وقت غلظت طریقی با سه مشت است در دو مایعات مخلوط نموده در یک روز بنوشند کثیر  
 دیگر بجهت استغناء سرد در بنال دو کندم کلل چهار کندم با فندک هشت مشت است مخلوط نموده روز سه  
 سه وقت خورد و صفت کثیر در بنال در بنال بکند غصیل یک کندم عطر عر در دو نظر  
 مات طریقی در بنال سوم از هر یک شش خود روز دو کثیف در دو وقت خورد که هر یک در بنال بنوشند  
 ایضا بیکر بنال بیاض غصیل از هر یک و کندم جلیقینا ناسخ خود عطر عر هشت نظر با رب  
 السور دوازده جبه نموده روز سه خود بنوشند در بنال که کندم در دو روز بنوشند کثیر دیگر که  
 است دو مایعات و در وقت غلظت کثیف در دو کثیف بنوشند فنجان غصیل و این مایعات است لکن  
 چون غلیظ بنوشند تا حتما باشد اما اینها را قلیاب یا قلیاب بنال یا قلیاب بنال که در دو روز  
 دهند صبح و شام و بعد از غصیل بنوشند کثیر دیگر بنال بیاض غصیل حنظل شکندم با دو خود  
 و نظرون از هر یک نیم دم شش قسمت نموده با صبح بکندم خورد با صبح غصیل او شود شور و در  
 یک دم صابون سفید در دو دم جت مایعات است که سه کندم با صبح در دو دم شام دو حبه خود  
 و اگر نوع و قلیاب در نماند سه حبه خود بنال با صبح بگذرد نیم در هشت دم سرکه قلیاب بنال نموده  
 بعد از چهل هشت دم اب جفیری اضافه نموده و شحم حنظل تا نیم بنال غلظت کرده هر دو است  
 یک فنجان و قلیاب بنال ایضا قلیاب نصفه مشک در دو دم به قدری سرکه غصیل در او در بنال که سه  
 شود بعد عر جمل و هشت دم اب کثیف عروس هشت دم مخلوط نموده هر ساعت یک فنجان  
 خورد ایضا غصیل تا در دو دم پوست کثیف دوازده دم پوست ناریج چهار دم شراب کثیر  
 در او در بنال که بعد از نماندن در دو صاف نموده قدری در بنوشند تا می دم در دو است  
 خورد اگر بنوشند علاوه کنند بعد از نماندن بنال در دو صاف کرده و پیش از غذا بنوشند



با حوزا نماند که در شش روز خورده شود نخجات سورنجان و این مده استمال شود خواصه چو  
 در مفاصل همراه باشد صفت نخچه فطر سورنجان و فطر دینا ل از هر یک دو درم از هر یک  
 شش خورد صبح عصر بیت فطر در فمد چکانه نوشند نخجات سورنجان مده بواسطه از زانی چینه  
 فطر ایستادنا صفت مده چوبانمت و دوا کرمی بر مع الهضم است صفت نخچه حیر عرو و نم خوردل و  
 رتبان از هر یک چهار درم و چ بکده هر و نیم در باب بن شراب چینه حمل و هفت ساعت دوازده گز  
 و در روز و بد فغانت و نشند چینه عرو است طربان از هر یک نیم درم شراب یک بن مخلوط کرده  
 هدا نشانه روزی صاف کرده در روز و نوشند نخجات طربان تی بکرند طربان تی صابون از  
 هر یک دو درم پوست کنه کنه هفت درم با شربت فندقی می سازند سه دهنه در روز و هر وقت تا  
 خود را بکشد بکرند طربان تی بکده هر و نیم با دود در زده نیم ساعت به چینه عرو بکده هر  
 نیم ساعت سه درم شربت بنفشه صافه موده دوازده نخجات در دوازده ساعت استعمال شود  
 در وقتی که الت بول سالم باشد و اسهال در اعضا از باد باشد نخچه کرد در دوازده گز کما فورشش  
 کندم با صبح شش موده سه حب شام و سه حب صبح خورد و بهین نوع فطر او را می توان داد  
 نظره سه دهنه در روز نخجات هزار با بکرند هزار با صمد عد و کوبین شش شراب جعفری بالای  
 او رچینه شراب یک از بعد از نماز نادن با در صاف موده مرد و ساعت یک تا شود هفتاد و هشتاد  
 با بقدری که چون بکوبند چهار درم بشرا از آنها ابتدا بعد چهار از شراب جعفری چهار از شراب عرو صاف  
 موده ساعت یک تا شود خورد نخجات طوطون بکرند طوطون دو درم با یک بن اب دم موده در حما  
 ریک یک ساعت مانده با فصار صاف نماید دو درم عرق دوازده صافه موده و هر وقت که در روز حمل  
 فطر خورد و بعد بنا دت و ملاحظه نماید نماید و بعضی حکما تک طلا استعمال نمودند و بعضی  
 و بعضی سنگ صفت لیک موده صفت دیک نشا اما سه هلات که در این عرض با اید استمال نمود اولات  
 عصا ره بوند که هم بول و هم طلاق او زد و بکرند ختم خنجر و خرب و در بکرند و سه هلات با نردی و  
 استعمال نمود خواصه در ابتدای استسقاء و دوا بتدا و پس از آن استسقاء شور معدنی که کوه هم  
 می آورد و هم چنین آب شور مابل تری می بدنی که طردن داشته باشد و اینها استعمال شود و صورت  
 که سگ کینا طحال باشد و غلظت طوطون یک بکرند و غلظت کسند از غلظت طوطون و هوای طوطون و چو  
 چل است استعمال بپزیرد به زهر اگر این مالم هم در او یافت کرد و کلبل با بوند چون همه استسقا

کریه

در کبد باشد و با جلیب چون استسقاء سر باشد نخجات بکرند عصا ره بوند و فطر طوطون  
 چینی از هر یک شش خورد اینهمون هم کندم دو صفت موده یک صبح و یکساعت خورد و نخچه بکرند عصا ره  
 بوند سه خورد فلیاب صاف بکندم کلاب چهار درم مخلوط موده سه روز خورد و اینها استمال  
 با بول نشسته بزاجک نخجات خنجر بکرند خنجر دو درم دواب به بوند بقدری که بکند از نخجات  
 بر آب باشد بکند از سرد شدن اطهر سولفوریک صاف موده و هفت درم اب نهاد سه دهنه  
 دو درم دهنه یک تا شود خورد نخچه بکرند بکرند بکرند بکرند بکرند بکرند بکرند بکرند بکرند  
 روز و بجای گرم نهاد و بعد صاف کنند روز اول یک تا شش کم تا چنان فوه خوری خوردند و دیگر  
 است اسهال و ن که در وقتال اول استسقاء موده و در وقت روز و نوشند و بعضی صفت فانت که بسیار  
 میفاد است و می نامند بلول در بینه صفا و عصا ره خرب و سینه از هر یک هفت درم کرد و فطر  
 سه درم حب ها سازند که هر یک دو کندم باشد هر سه ساعت چهار جبه خورد صفت حب دیگر صفت  
 چهار درم اوشق دو درم عصا ره بوند مومنا تک از هر یک سه خورد با کبچین و غنجل حبها کو  
 سازند در روز چهار خورد تا هفت خورد از این حب ها خورد نیم باز خوردن رخات بد زانت بواسطه  
 او قبه معرف و معرف استعمال شود در صورتیکه مرض مابل بعرق باشد استعمال شود مالم فساد  
 وجود نشا دو بعد مالم بنهون در مقدار منقنه از قبیل انبهون ملائی وجود در دویباری زنگار  
 تابستان مرصع ترا در دزد بکرم نهان کنند و هم عربیت حمام عرق شراب و بعضی از حکما استسقاء البون  
 و فطر ط بدن را با روغن زیتون چرب کردند که هر روز پوست بدن را با روغن زیتون چرب کردند  
 کرد اند و دیگر استسقاء خنجر مود زاب را بواسطه زو کارد و این عمل بشود استسقاء بیضه بطور  
 ندرت در صد و چون عضله زبا دست می باشد که هم زکندن باشد لهذا چاره نیست مگر آنکه چند  
 شرط کنند تا آب خارج شود خواصه چون در یک عضو است مانده با و این مومنت در دوزان که بکند از  
 زابیدن بواسطه فشار بودید با اما سر باید و پیدین قرار هم مفسد است اما اعتدال و شراب چون استسقا  
 الهایی باشد مبروات دهند و در غیر الهایی سخات دهند و در هر استسقاء نفلیل در غذا بنکوا  
 زب که چون معدی مملی کرد نفس نیک شود و مرصع اخافقت کنند از غلظت طوطون و هوای طوطون و چو  
 که های سینه در اعضا پیدا شود که هم اسکر بوت باشد بنا تا تان دهند مانده زب و مانده  
 و جعفری زب بکرند چند روز در استمال ان و از اب بنا به صافه موده زب که که طبع استسقاء

نگاه دارد از اعضا جلد ب رطوبت کند و اگر میل نداشته باشد که از آب خوردن تفاوت نکند و  
 نوع استغناء است که شب بجهت شدن کلیه است که می نامند تقریباً که منبر صفت ذبح او منبر شد  
 لون کلیه چنانچه دیده شود که های مری رنگ در او چون ناخوش ز یادها اینر ضایع بر روی کلیه کوچک  
 شد و فاهوایها در او یافت کرد و مانند خورد بول این شخص چه در مسانه وجه در زندگی مانند ایت که  
 کوشت در آن شسته باشد که خونابه رنگت و یا زرد است مانند اب بنر چون بول را طبع کند مجید شود  
 خواصه چون کی جوهر شوره در او زرد و این از علامان مخصوص اینر ضایع است در بیم از علامان اینر ض  
 است که همه اعضا مستسوی کرد و مری رنگ شود و دیگر بودن وجه است در طرف کلیه مریض از قیها  
 اینر رنگ که بزودی بی و اینها ای زمانه باستان عارض کرد و در علامان دوی است چون استغنا  
 میل بر به نماید که در اینحال نفس نکند و باطنی در حضور در قی و اینر چون خواهد مرک بظهور در سینه  
 عصبانی ظاهر شود مانند هذیان و تشنج و صقی النفس در بعضی و باغی که در وقت اینر ضایع که مریض  
 است که در ایند آه مریض کی هیچ در دست و پا پیدا کرده لکن اینها اولان غذا مخل نکرند که کم حویض  
 شد عمد در جلد و اخرا لامر استغناء ببرد اما جهت اینر ضایع که از اطراف کردن در عرق و دم  
 از سد شدن یکی از ترشحات بقضاء مانند برودت بقضاء که دم را در کلیه چینه و اینر ضایع ظهور رسد  
 و اینر ضایع عموماً در بلاد رطب زیاد و چون بعد از سرخ استغناء حاصل شود بقین بواسطه کلیه  
 است و گاهی بیب مریض قلب است عاقبت اینر ضایع سنگین و هملک خواصه چون بول را با در عیال  
 شود چه بیشتر بول مجید شود مریض شد بدتر است وجه بیشتر جلد مریض شود مریض در ایلامان  
 اضطراب روده زیاد شود و لیس بر شدت مریض علامان حیدات عکس این علامان و منزل  
 استغناء اما العلاج باید کاری بود که وقت جلد ببرد و مجربند در اینجا حاکم الکل یکی جتا  
 عرف و استعمال بود و در دم عجمه عرف خوردن که در دهند و جهت رفع عطش بول در اندرون مریض  
 شوره دهند که بیاه مقید است و جهت رفع استغناء مدرات دهند و لباس نخی با و پوشند و  
 حذر استغناء دیگر است که می نامند ناسار کاسی اما مریض عوی و اینر اما مریض با شود در اطفا  
 ناز و تولید و بسیاری اطفال اینر ضایع مملک شوند که بعد از سه روز از تولد گذشته جمیع بدن  
 اما مریض پیدا کند و دیگر رنگ و در زردگان نیز یافت کرد اما در زردگان در فاعله عارض شد از  
 مقدمان است لکن استغناء کند از لسان اطفال عضا و کم که در به احوالی آید مانند آنکه اول در دنیا

استغناء بواسطه مریض کله

انام موی

عاری

عارض شود و اما انام مریض را از نوم جلد نمود و بدین نوع جلد ناما بند که در اما مریض جلد مریض رنگ  
 شود و چون در او گذارند بک کودی در او مانده و بعد بتانی صاف شود مانند آنکه در  
 در خیر گذارند و اینر رنگ مگر رطوبت که بقضاء منسلاهی شود و چون قضا از او زیاد شد با در هیچ  
 روزه ابتلاض و ابتلاط جلد بسیار کم شود و گاهی رطوبت بقدری برزد که جلد از شدت عمد  
 سخت شود و اینر رطوبت منسخر به درجات منسخر است بدین حالت مختلفه است از ابتداء کم محسوس شود  
 و گاهی بکده فقه بقدری برزد که جلد بشکافد و گاهی وسط اینر در درجه است و اینر رطوبت زیاد  
 شود در پشت چشم و بقصه و زردت خسته و گاهی اما مریض در اندر اینر رطوبت که عظیم فرج باشد رخنه  
 جلدی که اخرا لامر بشکافد و اینر رطوبت میل دارد بسنگینی آفتاب و بدین جهت ابتداء اما مریض بقا حله  
 نزد یک فو زکنت و ابتداء بی وجه است لکن کی تمدد در آن موضع است و بقدری که اما مریض زیاد کرد  
 جلد نیز تمدد شود و گاهی موق حاسه از زوال شود که اگر بیشتر شد حاسه را نکند لکن خوارش پیدا  
 کند و بنا که چون بخوار شد بواسطه تمدد و بیستی جلد تر از خواریدن مبدل بقا نظر انام شود و بنا  
 که جلد بشکافد و گاهی چون عضو مستقی باشد تمدد شود با در سرخ پیدا کرده که مبدل بقا نظر بنا  
 شود و هلاک انسان با با صلا و هلاک است و با بی صلا بمرند و بی صلا مریض چون انسان مریض  
 کند رفتار اینر ضایع دفاعه نند است چون عرض نباشد زود چاید و بنودی زود ما لکن از بقا  
 باشد بحران به بولت دفع کرد و چون همه بواسطه مریض بقضاء است رسوب جری در بولت و چون همه  
 در قلب باشد رسوب در دوصاف دارد و اگر همه در کلیه نباشد چون بول را بریزند مانند با خرا  
 کرد اما جهت اینر ضایع اول بواسطه جلد طشت و دیگر از جا شدن و از زوایات غذا و بخوابی و حرکات  
 دم حوزاکی و دیگر بنیاد پیاده رفتن و دیگر در نظام مریض بزرگ و از اطراف در عرف و از امراض آلات  
 رقیبه بقضاء بقدره مختلفه است چون آلات رقیبه مریض نباشد در فاعله دفع شود و بسیار است چون  
 بول غلیظ و کم باشد و جلد خشن باشد علامت جلد است زبانی بول زنی جلد اما العلاج چون همه  
 حذر طشت نباشد مایه طشت مندر چون امن و صبر و زعفران و ابل و امثال آن در جای دارچین و جای  
 مشک طراشع و بو ما در آن نیز بقضاء است اندامای موضعی بمرین بقیدن و ارات که بواسطه قضا  
 رطوبت در خون رگشته به بول دفع شود و ما لکدن بلان با مریض جلد لک و موم روغن نیز بقید  
 و چون اما مریض زیاد باشد که هم سکا فتر جلد باشد بیشتر نند تا آنکه چند و علاج کوچک بواسطه

باید آنگونه نامرطوبت خارج کرد و چون بند بیلان مذکور از قبیل مرغ سب و ذرات غده به معنوی نما  
 کی قوت گرفتن وقت مدر استعمال نماید از قبیل جنوع و سورجان و بیا متصل است و در  
 استغای الحی اما چنانچه به تفصیل ذکر کنند و دیگر از جنس استغای است استغای که می نامند اند <sup>و</sup> و در این میان  
 کرد در اطفال شهر خوار و از خواصه ذرات لطفا است که ضربه مستند با اطفا که هفت ماهه زایشه شد  
 اند و لطفا که بعد از رو مادر ایشان بی قوت هستند و ابتدای کند اندک صورت و هر اعضا آنها  
 کند و ضعیف نشود در طفل پدید آمدن بعضی شد حرارت بدن کند مانند ضعیف سر که در طفل  
 چنان نماید که بیرون است و در کانی او شناخته می شود صدای زیدی که بگذرد بطور منفصل از  
 حادث کرد و کم کم جلد که مری در شکم بود به بیستی نماید تا آنکه زرد شود و علامات مذکور شد  
 نماید و برودت بدن زیاد تر شد و نفس نادر نکند و در هلاک کرد و در نهایت این مرض در قاعده حمل  
 است و گاهی بندرت که بدن خود نموده و شفا با ایلاما العلاج ابتدا باید کاری نمود که در کمر  
 و بدن نوع نماید که هر چه بنشاند با آب مخلوط نموده در بدن مانده که گرم و نرم کرد و از درشتی  
 پشمی چینی و چون گرمی بدن تمام کرد بکشد با زردی که در او درشت کردن با سینه نازند با دم مسدود  
 مواضع نماید فصل در این بیماری که در کنار شکم و انقباض طوبت در غنای این بیماری که در  
 الصبیان نامند و این طوبت می تواند که در بطون دماغ برزد لیکن در قاعده در غنای مذکور است  
 و این مرض منقسم می شود جدا در مزین حادث و زردی هلاک کرد و در مزین از آن چند سال طول کشد اما  
 حادث و چون در بزرگان نامند که مرض است و عرض استغای و بی است و در اطفال مرض ذاتی است  
 اما چون در بزرگان یافت شود چون شخص استغای دارد و می خواهد این مرض در او برود کند بگذرد  
 مواسر حسن ظاهر باطن حمل شود مانند آنکه در دست نه بیند و نشود و به دلیل زیاد جواب بهم رساند  
 مثال کتابکد چون خورده باشد و حشر لیکن کم شود و استغای حده بهم رساند و این علامت فشانند  
 رخ است و ندر تا گاهی شیخ عمومی ظاهر کرد تا آنکه حالات و علامات شروع پیدا شود و چون بدن جان  
 رسد بعضی زردی هلاک کرد در علامات در اطفال بگذرد که طبل از خواب بیدار و فریاد نماید  
 او بعد خود کرد و در سید خواند و خوب شود و در ناخند در دماغ و حویک مکرر که گاهی ناله کشد بعد  
 چند روز باز بگذرد و بهمان طریق طبل از خواب بسته و علامات مذکور شدت یافته از قبیل کشته  
 چشم و غیره و بصر هتتر شد دست با خشک شود و گریه بهم رساند که در طریق کج کرد و بعد از چند

استغای شر

سحر

بجال اند و از علاماتی که در این بیماری شکم بعضی به پشت چسبند و چون چند روز در این حالت مانده  
 اخرا کمر تشنج شدت کرده و با غم دست داده بگریه صفت بصر این مرض خواه در اطفال خواه در بزرگان  
 دیده شود که اما در بزرگان که در شکم و عرفتهای مبتدی در این حالت که در دانهها طوبت زرد رنگ است اما  
 حبه این مرض در بزرگان که مرض است بواسطه استغای و در اطفال بواسطه شعاع و خوارشاقیات با  
 بر و از باد خویلهین طفل در مکان رطوبت از ضربه در گاهی از جا بیدار است اما شخص این مرض چون  
 به نایب رسد باشد البته تشنج است لیکن در ابتدا باید شخص را در نا علاج نمودن انسان کرده  
 شخص باید در از جستن در خواب و گریه در چشم بگذرد و در جک کردن نغمه متاخره بد است اما  
 العلاج چنانچه باک غریبه بظهور رسد باید زردی کلیل در فصد خواصه با در شال صفت کثیر بگذرد  
 کامل سر کشند در شال این کشند سه قسمت زرد و دیگر در خود و در قاعده این مرض چون باطفا از ضربه  
 طاری می شود از او انداختن مضر است لیکن اگر طفل بنشیند داشته باشد زردی که در او درشت کردن نازند و  
 او را معتدل نگاه دارند و در دماغ او آب سرد بر سر او ریخته و با سکه زردی او در بدن با ضماد خورد  
 در پنا کشند و چه دفع تشنج بپند روی دهند و در اطفال در بزرگان در بزرگان در خود زردی  
 مزین و در این در قاعده خلق است که چون طفل متولد شود این علامات در او است ضعیف اعضا و عظم  
 بزرگ کی چسبند و اینها بواسطه طوبت است که در کاسه سر است و گاهی این طوبت زیاد شود بعدی که می توان  
 انگشت در دو روز در سر زردی که طبل که در کمر کرد و فاجع پیدا کند و گاهی این طوبت خود بخود تحلیل می رود که  
 در بیخ شش ساکی در وقت سر بهم معصل شود لیکن سر ایشان بزرگ نماید چنانچه در بزرگی معلوم کرد  
 که این شخص در طفولیت صاحب این مرض بود و بعد از حبه بزرگ ماند که طبیعت در قاعده در دماغ استغای که خود در بد  
 خلق نموده که در تشنج ان شخص نماند و این در دماغ نماند با عقل مستند شخص این مرض چون از ابتدا  
 مزین که سر و زانگ چسبند و بدن می شود زیاد است علاج چون این مرض نهایت بزرگی رسد که سر  
 بزرگ و تن زیاد و در دماغهای سه منفصل علاج بکنند و بعضی از حکما ان را با زردی کار و از منافذ  
 در دو برون کشید و هلاک بود لهذا منفعت دیدن شک که سر طفل بزرگ باشد و بیک کلاه از حبه  
 در سر او انداخته تا بفتا او را ملایم است تحلیل زردی خود تحلیل غنی باشد و این یکی حبه است و زردی زاده و  
 او را در بیک لاق فرستند و چون این مرض زیاد تر کتب میشود با خنای زردی که با خنای زردی که در  
 بیک لاق مزین است فصل در این در آن که عیانت از استغای حبه باشد و استغای حبه استغای حبه

استغای حبه

بنت مکر اضباب طوبت خون از غشای زجاجی محیط زبده و اکثر این مرض بخیه ذات الحجاب است که چون  
ذات الحجاب در مردمان ضعیف بهم رسد مریخی که بواسطه ذات الحجاب حاصل می شود غلظت پیدا نکرده  
بطوری که فاعل است و غلظت زرد و گندم بقدر یک مراتب در غشای جنب بهم رسد و جهت دیگر در امراض  
الآت رتلس است که چون یکی از آلات رتلس ناخوش شوند بخیه ایشان استغناء است لهذا آن رطوبت باید  
صفای رخته استغناء ذوقی حاصل شود و یا در غشای جنب بزد و در مریخی مذکور خارج کرد و گاهی خون  
خون زیاد از کفی دفع شود خون فاسد شده و در این موضع نرسد و هم چنین است در ذات الحجاب که در  
در عرض خون را خراب کرده این مرض بهم رسد صفای مریخی این مرض بده شک که در یک طرف غشای محیط زبده  
بلت همانا بلت تا در وسط همانا یک است و بواسطه فشار این رطوبت زبده کوچک گشته و مجاری خارج زبده  
شماره شکر و گندم از عمل خود پنهان از نموده با این رفته و قلب طرفی رفته تعریف بر ذرات این غلظت  
شود ضیق لغت و چون عمل بر کوبیدن نماید صفا کور است و چون صفا را با زبده ای به پنهان طرف  
علت زیاد از آن بواسطه بر آمدن که از رطوبت و احشاء نیز از عمل خود جدا نماید که بعل کوبیدن  
معلوم شود و تشخیص از ذات الحجاب هندی تا که صدامت مانع از آنجا است و در ذات الحجاب سینه  
امان نشود و احشاء از عمل خود جدا نماید و در ذات الحجاب همیشه حیات است و در استغناء چون آب  
زیاد شد حیات تمام شود و در ذات الحجاب هیچ نری است و در اینجا چون رطوبت رجهت و جع می رسد  
رفقا این مرض میزانت و ذات الحجاب را است غلظت مریخی سبک است بکن همیشه نکند  
خواهد دفع شود چنان کند بول اما الملاح چون حقیقت از بیرون بکف قطع شمع در اوج انداخته  
و از آن درون در پستان با سرکه فلباب دهند صفت نخه در پستان ده کنند در سه سرباب دم نموده  
مثقال سرکه فلباب صاف نموده در یک در دویم بنوشند و گاهی کلل دهند و چون بول زیاد در غشوی  
است شفا است و چون رطوبت زیاد شود بوی که حباب خارج حرکت کند شود و نفس نیز در پستان  
شد نشو بواسطه زکات ذات الحجاب تا باشد و این علاج اخراست و هر رطوبت زیاد باشد خارج نمود  
بلکه نلش و از آنکه از آن که چون این عمل مفید باشد باقی رطوبت جاذب شده عمل بر ذرات این  
نشاند و عمل کرد و قبل از آنکه در دوزن با بد موضع را با انگشت مخصوص نمود عمل کرد و حاصل  
در این در بر و کرد پت که عبارت از استغناء غشای قلب باشد و این مرض نیست مکر اضباب طوبت در  
غشای محیط قلب و از جنات و علامت می توان گفت مکر آنکه مکر آنکه علامت استغناء جیب

در مریخی از آنرا

و این مرض ذاتی او ندارد است و همیشه عرض استغناء دیگر است مقدار رطوبت که در این غشای جیب شود  
بسیار و بیخ مثال ناپیت ریخ سر و می سپرد بد شک صفت لیس این مرض بواسطه سرباب رطوبت  
بقلب لوت قلب که با بد اخرا باشد سفید گردد مانند آنکه در آب سیر نشسته باشد و علامت این  
زیاد سهل است هفتیدن علامت این مرض برای آنکه معلوم است که بواسطه این رطوبت کیز صدامت  
مان در این مرض نیست و صدامت خود قلب نیز در این صورت درشت و واضح نشود و از عمل بر کوبیدن که باید  
عمل قلب صدامت کور باشد بواسطه فشاری که بر شک صدامت واضح است و تغییر در نفس کشیدن در دوزن  
خون بهم رسد چنانچه بعضی چیزه متواتر کرد و در عمل لغت حاضر شود اما در پاره رگند خنده  
این مرض گذشته از جنات معلوم گاهی در پری کار است که درم این غشاء باشد رطوبت منشر او غلظت  
رخته و استغناء در او یافت شود و این در مردمان ضعیف پینه است پس کوبیدن است در فاعل  
مملکت و در این مرض نشود زیرا در استغناء استغناء جیب بواسطه آنکه در استغناء جیب قلب حرکت  
خود با نیست و اعمال خود را به سبکی بجای آورد لیکن در این مرض گاهی فشار زیاد بقلب شد و از حرکت خود جدا  
ماند و در آن خون طاهر کرد و لهذا قدری خون در پاره ماند و مملکت اما تشخیص این مرض شبیه بود  
این مرض با درم این غشاء بدن بطور تشخیص دهند که در درم حقی صدامت است و در این مرض نیست  
رفقا این مرض بتانی است که تا بیع غشاء از رطوبت بر نشود و مملکت اما الملاح اول بیست هوا و بعد  
املاح این در دهن تا طبیعت قوی پیدا نماید و بوقت مدد را استعمال نماید و بیست مدد در پستان با سرکه  
فلباب دهند و گاهی با کلل در اندازان دهند ملاح خود در زکات است و بیست مدد با سرکه  
این عمل نکند نفس در آید و پیری است که عبارت از استغناء ذوقی باشد و استغناء ذوقی نیست  
مکر اضباب رطوبت زیاد در غشای صفای که محیط لجن را و جنب این مرض چنانچه مکر را ذکر شد از  
امراض الآت رتلس است و از اینها خارج شدن خون و هم چنین چون اگر طوی این ریزم پیدا کند این مرض  
بظهور رسد و هم چنین چون سک در یک طرف بزرگ خون بد پیدا کند که راه او بسته شود این مرض بطور  
رسد و گاهی بخیه مریخی سل است و گاهی ترکیب با مریخی دیگر است و گاهی همه مجعولست و ندرت های بود  
مرض ذوقی باشد که یک موضع کجاست از صفای خودم شود و ما نیست زیاد خارج شود و استغناء  
کرد صفت لیس این مرض ابتدا یافت شود رطوبت زیاد در صفای که از یک من با بیخی من دیدن  
شد در وقتی که بخیه خارج کرد تا در این رطوبت رطوبت استغناء از فاعل بود و نلش

استغناء ذوقی

برکتاب و چون خارج نمایند کف زبانی روی ظاهر شود و در بعضی بسیار با قواست مانند  
صابون که لایح کند و این غذا استغای بخلافت و کاهي خلوط چند مانند باضرا لیس در آن بابت  
شناود است و کاهي خلوط با لوانت مانند قهوه و این نیز در مرض بخلافت و تپیری در صفا  
بنت مکرانکه چون استغای زیاد طول کشیده باشد صفا فرماید و نکند مثل آنکه شسته باشند  
احتیاج جمع از عمل خود تجاوز ندهد و بسیار است بواسطه آنکه فشار طویلت از ضااحتها بوده  
بطن از شدت عمل در مشغی شدن و خلا و دندانان نیز من ز یاد مستقیم شک مستند تر بفریب زود  
بذلکه نیز طویلت بتای زیاد شود چنانچه در ابتدا مرض هم نکند مین قدر کاهي احتیاس نقلی در  
بطن نماید و حکم نیز بصورت تخم کشد و بدین نوع باید تخم کند که برضرا فرماید که در نظری  
طرف خواند که چون است معلوم کرد در عمل بر کوشان نماید و بسیاری شود که مرض بگذرد مشغ  
شد که شک او زد کشد و نفس کشیدن مسترکشته و نفع در امعاء هم رسد و از ترکیب و اولاد جرت  
تنگ شود و زحمت در بعضی از کوان پیدا کند و بعد از فرغ غذا ناکل غذا بواسطه زامدگی شک حس  
خبرگی غارض شود و این طویلت بواسطه سنگینی خوردن استغای در فضای قاضی است که با اولاد  
کی زیاد شود و از عمل بر کوشان درستی و ان تخم در و چون از دو طرف در مین در بطن نشاند  
در بطن پدید شود و در طویلت زیاد کرد در بطن بزرگ شود و جاب خارجا لارفته مینبه  
ننگ شود عضلات دریم کشیدی شود طرف سراسیمه برین گردد و چون مرض بایستد بیگانه زامدی  
شود و عضلات بطن تمام شود و بیوی که فریب به ترکند زانت و شک صغلی و باوشان کرد و  
رو در روز فشارات با معاء زیاد تر شود کم سومهضم هم رسد و نفع در امعاء زیاد تر کرد و بطن  
این نفع عمل در بطن زیاد کرد و در سبب ممنوع بودن جاب خارجا حرکت ضوا لغرض غارض شود و  
الفقر زیاد شود هر قدر ما ببت زیاد شود و زرا خخته خواهد شد و چون استغای بدین مرتبه رسد  
مزاج منبرش در ذات بلینه هم رسد و بنا که رطوبت در غشای قلب ریخته و کاهي هر رطوبات  
بدن سهل عمل استغای بود چنانچه چشم از بی رطوبی قریب غشکی کرد و در حال زیاد غارض شود  
اما همیشه بدین نهایت رسد و بیشتر برید و کاهي نیز مرض بدون در اجزان به قول نوده و غشوی  
و بعد از چند وقت باز عود نماید بواسطه آنکه حمدا استغای مانده و باید دفع کرد و بسیار در وقت  
در ماه یا دو سه سال طول کشد ان وقت بپره و مرگ غارض شود با ان زبانی مزاجها از خنده شد

و چون در بعضی بسیار با قواست مانند صابون که لایح کند و این غذا استغای بخلافت و کاهي خلوط چند مانند باضرا لیس در آن بابت شناود است و کاهي خلوط با لوانت مانند قهوه و این نیز در مرض بخلافت و تپیری در صفا بنت مکرانکه چون استغای زیاد طول کشیده باشد صفا فرماید و نکند مثل آنکه شسته باشند احتیاج جمع از عمل خود تجاوز ندهد و بسیار است بواسطه آنکه فشار طویلت از ضااحتها بوده بطن از شدت عمل در مشغی شدن و خلا و دندانان نیز من ز یاد مستقیم شک مستند تر بفریب زود بذلکه نیز طویلت بتای زیاد شود چنانچه در ابتدا مرض هم نکند مین قدر کاهي احتیاس نقلی در بطن نماید و حکم نیز بصورت تخم کشد و بدین نوع باید تخم کند که برضرا فرماید که در نظری طرف خواند که چون است معلوم کرد در عمل بر کوشان نماید و بسیاری شود که مرض بگذرد مشغ شد که شک او زد کشد و نفس کشیدن مسترکشته و نفع در امعاء هم رسد و از ترکیب و اولاد جرت تنگ شود و زحمت در بعضی از کوان پیدا کند و بعد از فرغ غذا ناکل غذا بواسطه زامدگی شک حس خبرگی غارض شود و این طویلت بواسطه سنگینی خوردن استغای در فضای قاضی است که با اولاد کی زیاد شود و از عمل بر کوشان درستی و ان تخم در و چون از دو طرف در مین در بطن نشاند در بطن پدید شود و در طویلت زیاد کرد در بطن بزرگ شود و جاب خارجا لارفته مینبه ننگ شود عضلات دریم کشیدی شود طرف سراسیمه برین گردد و چون مرض بایستد بیگانه زامدی شود و عضلات بطن تمام شود و بیوی که فریب به ترکند زانت و شک صغلی و باوشان کرد و رو در روز فشارات با معاء زیاد تر شود کم سومهضم هم رسد و نفع در امعاء زیاد تر کرد و بطن این نفع عمل در بطن زیاد کرد و در سبب ممنوع بودن جاب خارجا حرکت ضوا لغرض غارض شود و الفقر زیاد شود هر قدر ما ببت زیاد شود و زرا خخته خواهد شد و چون استغای بدین مرتبه رسد مزاج منبرش در ذات بلینه هم رسد و بنا که رطوبت در غشای قلب ریخته و کاهي هر رطوبات بدن سهل عمل استغای بود چنانچه چشم از بی رطوبی قریب غشکی کرد و در حال زیاد غارض شود اما همیشه بدین نهایت رسد و بیشتر برید و کاهي نیز مرض بدون در اجزان به قول نوده و غشوی و بعد از چند وقت باز عود نماید بواسطه آنکه حمدا استغای مانده و باید دفع کرد و بسیار در وقت در ماه یا دو سه سال طول کشد ان وقت بپره و مرگ غارض شود با ان زبانی مزاجها از خنده شد

x

رخه شوند که چون چیز نفاشی خوردند و بدن شک که کاهي اب بطن را صاحب نغبه نمود و دفع  
شود و کاهي از سر تا عمل ظن خارج شود و استغای جران کند به قول یا عرف یا اسهال اما تخم  
ابنر ض شسته می شود و حمل در زمان و باید تخم از حرکت طفل داد و دیگر آنکه در ابینی رخم شک  
بفقدن جبران در استغای و دیگر آنکه در صحر جمل در ماه پنجم چون از طرف چپ کوش در دم گذازد  
صدای حرکت طفل شنید شود که در دقیقه صد و بیست و نهم زند و دیگر شسته شود به وقت  
بول در ممانه در اینجا باید که تر انداخت و دیگر شسته با رض خم دان شود و در اینجا معاء در  
رود و دیگر شسته کرد و با دمل رخم و انفسا معلوم شود فلهما لغرض رفع شود خلاصه چون از  
باشد با از قلت خون یا از بد خو را کی و چون بواسطه کشد باشد بعضی اوقات رفع شود معالج  
و چون بواسطه مرض قلب بار نه باشد پیش گوید است اما العلاج ابتدا با باید دفع استغای بود هر  
عرض است و در وقت جات مخصوص در اینجا مده را تانت و بهترین بیاض عضل است که با در زمان استغ  
چون چند گی شمال نمایند و میباید بنفشک سورجان دهند و چون جبهه در کشد باشد معونیا میند  
و چون جلد نرم شود پس لبرق نماید ان وقت معرف دهند از سر که نشاند و چیزهای معطر چون باق  
و غیره و چون جبهه رو بنیاشد جوهر کینه که استمال نماید خاصه با امر و غذای معوی دهند چون کباب  
و غیره و چون صغلی لغرض غارض شود و در وقت مده را دن با استغای دیگر باشد با دیگرکات ابا خارج  
نمود بواسطه و کاهي در طریقه خارج نمودن استغای معلوم کند که تا کجا ایستد بعد برین را نشاند  
و ببت خط انات تا سراسر کشند خواه از پیش خواه از پشار و در وسط ان خط نقطه گذازند و ببت  
با مرجه بزرگی از پا و یکی از پاهین بطن بندند که ان نقطه تا با ان باشد و چهار نفر از طرفین سر و  
پا را برهزانگاه داشته ان وقت رو کار در دوران نقطه زنند و ان چهار نفر به پا برهه ها را کی کشند تا  
که چون رطوبت خارج می شود بطن بوز هم بشدن نثار دهند ان فشار او را تخم می کشد و با بدین  
ابتدا کشد که کاهي انکت بولخ رو کارند که آرد و بر دارند که کم کم اب را کشند و چون اب بفضول  
خارج علامت کفایت استغای و کاهي رو کارند که آرد و برهنا و در ان و یکبار به شمع بطن  
صلبی بجای رو کار در جستانند و ان پا زجه را بشکم بد و زنند تا سه چهار روز در بنا و صورت تقوی کرد  
و در جهر خویج اب کی برید بر مرض و نشانند بنا و بیجا شود و کاهي غارضی ازین رخم نظر مطهره  
اند و این عبت نثار رو کاهي بعد از عمل مذکور بد و ان استمال مده را ت بول زیاد فضا و بنا باید

بدین اصطلاح است و علاج اصل نماید چون حجت در حکم است این و سمنو و کلاب و هند  
 استغناء معادل چون از نوبه باشد که کند و فتنه و فتنه علی هذا است استغناء فصل در این برای آنکه جنات  
 از استغناء مفصل باشد و استغناء مفصل عبارت از انقباض مابین خون در عینای مزاجی مفصل  
 حجت از نوبه است و در بعضی موارد مواصل از مواصل است و علامت این مرض ظاهر گردد  
 و در می بیند و در بعضی مواصل و چون در با با است زخم زنا داشت در راه رفتن و چون تازه برود و زود  
 زخم بیشتر شود و کلاه رفتن مفصل صلا کند و چون دست در طریقتین این دم گذاردند احساس بطونیت  
 شود و چون از اجزای خود ظاهر نگردد بعد از ری رطوبت در این موضع جمع باشد که حرکت نماید و زود  
 این مرض بسیار کند است و بدون علاج رفع نگردد اما العلاج ابتدا رطوبت جملتان منصرف از خارج  
 باشد از جنس شمع در با ع و بعد از طاول کردن طاوله ای که در کوه غنی است اما تا او آید و در ابتدا  
 که زنا بزرگ شد نافع است که او را در سر که غنصل بسیار است و چنانچه تا مردم مانند و در بعد رو  
 نماید که کلاه در سر زنا نماند و از نوبه شمع سوزش نماید نهایت دست دهد و طاوله های که  
 هم رسد لیکن بسیار مفید است این علاج باشد تا خود ببیند و بعضی حکما این بواسطه زوکار کلاه  
 ذاب بد جای او رخنه و مفید افتاده لیکن چون مواصل است حالی از نوبه نیست و لیکن اگر این  
 عمل نماید فصل در اید و کل که عبارت از استغناء بیضه باشد و استغناء بیضه نیست که  
 انقباض مابین دم در عینای مزاجی محیط بیضه علامت آنکه بیضه موافق مدت این مرض بزرگ شده  
 هر چه مدت از نوبه بگذرد و از نوبه بیشتر است و از ابتدا این دم از نوبه به نماند اگر خلاف  
 باد فتنه که این با این آید و چون ابتدا دم است بیضه شیب به بیضه شرح کرد و در بعضی بیضه  
 متورم شود کلایی شکل گردد و در با وقت بیضه شیب بگردد و بعضی که در از ابتدا بیضه  
 در دست بگردد حتی بیخ که دلیل رطوبت احساس شود و چون تمام بیضه را رطوبت فرا گیرد اجتناب  
 رطوبت نشود و در بعضی وقت که بیضا از بیضه در گذر نکند و این علامت کلیت و اگر نماند بیضا  
 اب در شکم بگردد که چون با وقت زنا بیشتر زود در شکم بگردد و بیضه سبک است و گه  
 سنگین باشد دلیل است بر سرطان و غیره دیگر آنکه چون در بیضه شیب با روشنائی نگاه  
 دارند در بیضه معلوم است بواسطه شغای که می دهند و چون عمل بر کوبان نماید صلا می کند  
 است خلاف قسقی طبل دهند و این مرض عارض شود بدون تب سوزن مفهم و غیره و اگر نماند

استغناء بیضه

فصل

قتق سوز المضم است اما حجت این مرض اول بواسطه سوزنک بسیار است که چون سوزنک شد  
 باشد و در مجرای مزاجی برایت کند اما س بیضه حاصل می شود و دیگر حجت است از نوبه و ضغنه مانند کلاب  
 زدن به بیضه با آنکه بواسطه سوزی صریح به بیضه وارد آید باعث این مرض شود و گاهی خلطی است  
 که چون طفل متولد شود صاحب این مرض است نغمه است از نوبه می است غیر محتمل و بدون علاج  
 نشود و بعضی است بدین مرض که خوردن رویت و غیره هرگز رفع نخواهد شد مگر خارج کردن رطوبت  
 که در او است و چون زنا حرکت کند صاحب این مرض در چند سال چنان بزرگ شود که بول جماع کند  
 مویع باشد بواسطه آنکه جلد بیضه کشید شود و آن در میان او یعنی مانده اما انقباض این مرض جز نشیب  
 با قسقی شود لهذا از علامات مذکور از قسقی دوم بیضه مشخص دهند اما العلاج در ابتدا که  
 درم بسیار که جکت طلا به نماید از سر که خالص با سر که غنصل با نماند و این خواصه در اطفال  
 و گاهی در بزرگان تا نماند و در ابتدا صفت طلا به بیضه طفل بگردد تا در دو شقال سر که نشاد  
 بکیر مخلوط هم نموده طلا به کنند طریقی دیگر بگردد تا در چهار شقال عرق پیسیر هم بکیر  
 هم نموده طلا به نماید و بیضه را در وقت حرکت با لاک نگاه دارند که او بیضه بنامند اما در بزرگان  
 که جکت این طلا به زوده و چون بزرگ شود باید رطوبت را خارج نمود طریقه خارج کردن برون  
 تمام است بکی است که چون خارج نماید تا دو سه ماه خوب است و بعد نکند دیگر آنکه تمام رطوبت  
 و عود نماید طریقی اول توکار دی در بیضه زنده و تمام را خارج نماید بعد با هر چه شمع حجتا  
 توکار در جیب است و در حرکت بیضه با لاک نگاه دارند و اما در جنین زود توکار زود با ملاحظه  
 نمود و صداد توکار در بیضه خورد که با محکمک و با از یک طرف خواهد شود و بدین نوع بیضه را ابتدا  
 کنند که چون ابتدا باشد و در دم کت با دست احساس بتوان نمود بیضه را و اغلب بیضه عقبات  
 اگر بزرگ باشد از شغای اوقات معلوم شود که چون شغای در او اندازند هر چه که ایک روشنائی  
 و در هر جا که بیضه باشد ناراست و گه رطوبت در یک طرف است یک توکار در زنده و اگر از دو طرف است  
 دو توکار در زنده طریقی دوم که عود نماید است که بعد از خارج کردن رطوبت چیزی در بیضه بریزند  
 که درم خادای غرض شود و بعد جمل رفته رفته و در نهایت و بسیار است که در بیضه ریخته اند  
 بدین نوع اول آنکه با عیان هوا در او کردند که این اتفاقا مینماید افتاده و بیضا است هوای مله در او کند  
 و این نیز در بی مشکلات است بعضی حکما از این که خارج نموده اند و بنا به جای خود ریخته اند و این هم

بی وقتی برمی دگر بشود و بخندند و بر نیز میسند بنفستاده و از خبریات زبنا در بهترین چیزها شرب است  
 و نیز از شرب آب پاست که یک مثقال تقطیر بد با یک مثقال نبات در آب باشد و این را نیز از چند قهقه  
 نگذارند و با زهر همان راه خارج کنند و مقدار او بر میزان بقدری که از آب بگذرد این آب کمر باشد اما  
 خاک آبی که در جبین هر کس از اینها در اندامان بیضه هم رسد بابت که سبب از زودان در بیضه  
 شد بدی غرض شود بوی که بجای دست دهد که ناخند ساعت بیاض ماند بعد بحال بدو  
 میل می کنند و بعد از چندی که زهر زودان بت کند و بیضه دم کند زبنا در آن که ذات و رطوبت ناز  
 در او هم رسد و بدتر از اول شود و نادمه هفته بهین نوع است بعد عروق جان در آن رطوبت را بخند  
 کرده غلبه بر دفع شود و در آن رطوبت و طوی است غلبه نه نگه ماند رطوبت اول باشد اما سبب از  
 عمل کردن حادث نشود و حرمی غرض نکرد در لبت که انالی که در بیضه کرد بپایندی فوت بوده و در این  
 باید سوزش یا آنکه پیاده بقدری از زهر در آن نگارنگان خوردن دم حاصل شود و اگر بدین  
 دم حاصل نکرد در شرب با عرق زبنا خوردن که دم حاصل خواهد شد و چون دم کرد و رطوبت غرض  
 با بدی ملاحظه نمود که اگر دم زبنا در حرمی بی نهایت فسد نماید با او در معان زبنا در اندامها  
 مودم کرد و در اندام کل با جلیب دهند و بیضه را اوخته نگذارند که سبب از زودان ناسنجش  
 ماه بیضه را با لاسندند که اوخته بنامند و با تحالات نادمه طول کشد و دفع شود و بنا که در وقت  
 که خواهند چیزی داخل بیضه کنند داخل شدن و ما بین عشای مذکور و جلد بیضه در زودان بصورت  
 بعین فانقرا با حاصل شود و چون مجرای معاین که مجرای عبور بیضه است باز باشد علامت آنکه چون نشا  
 به بیضه نماید برود و بر کرد و بنا بد چیزی داخل بیضه نمود سبب از آن مجرای بر برد معنای رسد  
 و هلاک اند و این نوع دریم را بطور دیگر عمل کنند و آن بر بدن بیضه است و بدین نظر نماید که بیضه  
 در دست جمع نموده و بپیزی دور و آتما ما در بیضه کرده و بپزند بوی که بیضه را از بخت نماند و اگر  
 پیدا کردن بیضه مشکل باشد اول با بپیزی در دو کی زخم نموده تا آب پرورد بدن وقت با انگشت  
 با بپیزی بر طایفه داخل غصه و بطرف بر کن بر کند و بعد فینله گذاشته تا در بر زودان حاصل کند  
 و اگر دم زبنا در زودان کل جلیب دهند و چون خاک کزی در شکم باشد باید هفت روز  
 ملادی بود که امراض عصبی باشد و امراض عصبی در حرمی و حرمی و زبنا در مفصل است و حرم  
 او در آن موضعی که خارص شود قیصری ظاهر کرد که در اندام حرمت و برآمدگی و غیره و بیست خاک

منقح طلا به ابرو کل  
 در معالجه بزرگ  
 سه چهار ماه  
 بنام دریم  
 حرم و آنکه  
 الحالی که  
 که از جلیب  
 کینه در  
 در کربلای

بسیار

طبی با فیت و اعمال دوارش خون و اعمال نفوس و اعمال خاصه همگی بشا عدالت و در این مرض مختل  
 نکرد در دفاعه در این مرض بول برکت مانند اسبابا اجناس این امراض اول استعدا دانست و مستعد  
 بدین مرض است مزاج دم و مزاج لطیف خصیاتی چون اطفال و زنان و دختران صفت و در طحال بلوغ  
 استعدا بدین مرض چنانچه مرض صرع اغلب در حرم بلوغ عارض شود و دیگر حتمه موروثی است چنانچه  
 زنی که اختناق رحم دارد و ضرر هم صاحب این مرض شود و نانی که جلد طنت دارد مستعد هستند و هم  
 زبنا در غصه و بر بیاضی نیز مستعد سازد و بدان را و دیگر حتمه از کرمست چون اعمال اعصاب مزاج و دفاعه  
 کیکو لسان بی نهایت استعدا باید این مرض بی نهایت باشد لیکن چنانچه اقسام تقسیم کرد و اینها اول امراض  
 با وجع چون غم و لثاء و غیره و دوم امراض اعصابی بود و جمع لیکن با تسخیر چون صرع و قطرب و امثال اینهم  
 امراض عصبی که باعث شلی و سستی کرد و هم آرام امراض عصبی که در اعراض اخلاص که عبارت از خون باشد و زبنا  
 این مرض در دفاعه مزمن زبنا دانست و عروق کشا و زبنا دانست و در معالجه جزیره چون وجع زبنا دانست و  
 او زبنا در طول کشد و زبنا لبت حاصل شود و بنا بد چنان ذات که در این مرض چنانچه بیبر در آن حضرت  
 بد بدینا بد و این اختصاص دارد و در این مرض لا که چون مرض زبنا در طول کشد و وجع زبنا در احد باشد  
 حضور ال پیدا کند چنانچه در عرفا لثاء که زبنا در طول کشد های جلیب مزال کرد اما تشخیص این مرض  
 در برای تشخیص کما بخت حیویت علامات حرمی که حال می شود و هم چنین حیویت حرمی نیز علامت  
 تشخیص است فسد استمرقه در دفاعه محکم بخت و عمر را گو نام نکند لیکن صراحت امراض است و معالجه را  
 است چون حتمه معلوم باشد چنانچه که از جنس طینا شده رطوبت فسدان کرم باشد دفع کنند و حرم  
 عصبی و رویش دفع نکرد و در این که مرض عصبی که در طقوبت بوده در وقت بلوغ دفع کرد اما الملاح حرمی  
 فسد نمودن در این مرض شمر بپیزی بخت و در دفاعه استماله فضیات موی و بعد از آن واد و به صندلیج  
 و غیره است و مامفید است فسد در زودان لثاء که عبارت از امراض عصبی با وجع است و این امراض  
 شناخته کردند بیک وجعی که آن وجع فصد است چون عرفا لثاء و این مرض کما فی باه مقدمات و کما هی  
 بی مقدمات است و مقدمات او بسیار جزئی است مثال آنکه در آن موضع بیک حق دارد و با خاری احتی  
 کرد و حرم و وجع بطور ظهور رسد و بعد وجع عارض شود و مواضع عبور عصب که این مواضع بپیزی  
 و این وجع و حتمت که بیکه فصد عارض شود چون ضربان و نکان حرمی المارح کما هی وجع شدت است که  
 مرضی تابشد و زبنا در کشد و کم کخت با فتنه و در نادمه نکند که در کما فی باه شده و عود نماید که بدین

امراض عصبی با وجع

دفع مفضل گویند و در دفاعه دفع مفضل است نه ای عضلات مرچند که مرض در عضلات است چون عرقا لنتا که  
 مبداء از ذرات قطرات دفع او تا ساق و تحت رکبه باشد و این دلیلت که چون مری در مری وارد باشد  
 اصابع در دگر در مری قدر که شدت در دگر باشد در مزاج تغییر بهم نرسد مگر آنکه سالها طول کشد که آن وقت  
 همچنان خون در آن وضع است و گاهی با در عضلاتی در عضلاتی غرض شود که گاهی غرض شود و خاصه در  
 اطفال و دفع عضلاتی در دفاعه ممد و نما ندیک گاهی سزایت به شقیهای همان عقب نماید و دفع در نما  
 چون چند ساعت طول کشد بگره تمام شود و گاهی یک مجرای تمام شود و مجرای دفع عضلاتی در و بلم از  
 بدنی و اسهال دبا آنکه بعضی بیوزان در بدن ظهور رسد اما مجرای هر جن چون در اول با ت خاوه این جن  
 کمتر است که گاهی توان گفت بواسطه هوای بار در طبقات و اگر پیدا شود در سزایت تا سخت سالکی در  
 و گاهی با دفع مفضل زیاد است این جن نیز با ادا است و گاهی مجرای کوفت است که شخصی چند سال قبل  
 کوفت مبتلا شد و در درجه تا استخوان موزم شکفتا ریبص بود و دفع غرض شود و چون این جن  
 باشد با اید در کوفت داد و گاهی از فشار کوفت است و گاهی حجت در دندان و پسند است اما المضمحل نیز جن  
 گاهی مشبه می شود با مرض عصبی که مرضی باشد چون از کوفت و فشار و گاهی مشبه شود با سرما خوردگی و  
 در دندان گاهی مشبه شود با درد دندان فکته است لفرع عمره لکونا بکنند لیکن علاج است و  
 عودا و زمان معین باشد جوینت اما الکلیج در با جابا اید و گاهی موضعی استمال در چون انداختن شیخ  
 در اربع برنگ و انداختن شیخ در شمس عصب و بعد از ذم مشکان کی میجان باشد و اول جن در دندان  
 موضع را سوزن فرو کنند چون کوبیدن حال لیکن سوزن را عقیق بزندان زوی که حال کوبند و گاهی  
 عمل لبت بره بدو ر مفید است و بعضی حکماء مبداء عصب را از فریاض عوده اند و بعضی دیگر آن موضع را  
 شکافند و بک نامرچ از آن عضله ابرو را اندیک مبداء چند وقت که عصب هم رسکند و البتایا بیدار  
 عود کنند و چون بطوریکه بوقت معین باشد جوهر که مفعول است و گاهی چیدن موضع را در پارچه کبابا  
 سرد و کرده باشد مفید است و فکس در یوزا لکری ملافه یعنی دفع عصب و جاساز از عضلات  
 که مضمحل شده شعبه می شود و بسیار نادان است که فرسه شعبه در دگر در دفاعه دفع غرض کرد در  
 اول که درجه است و گاهی نیز در مشاخره دریم که در صورتی ترکت برود این جن در دفاعه و روزان  
 مرض یا مبتدیان است که چند وقت پیش از بروز مرض صلیح غرض شد و بعضی اوجاع عضلاتی و گمان  
 دفع که مانند کان جیح الماس است ظهور رسد که این دفع را یونانی در کانتان نامند و این دفع

دفع عصبیه که صلیح  
 جهه باشد

عارضه

عارضه شود در عین وضعیت و جی است محدود در طرف صورت و نادرا طریفات و این دفع در شعبه  
 از شاخه اول این عصب میل دارد که درجه است و گاهی در صورت میل کند و گاهی در عصب استخوان  
 دفع سزایت کند که در دگر شدت بشک بنوی که مری در زمین غلط و چون از حد بگذرد بخاوه در  
 ناعن کف رود و کمی صورت صحت بهم رساند و چشم از طرف علت فرزند داشت و در مری جن  
 احساس می نماید که چشم او را می خواهند در دگر با آنکه از فوق چشم فشار جات و در با مضطرب  
 مودا کرد در مری جناب علت خشک و با خرت کرد و چنان نماید که دندانها مری کشد و گاهی بدانی  
 زیاد شود و موهای سوزنا باشد و حتر اگر در دگر چنانچه دست توان نهاد و عضلات صورت متحرک  
 کردند بوی که چنان نماید که مری جن متبتم است و دفع چون نهایت رسد که کم خفت شد و بلم زیاد  
 از بوی اید و دفع تمام شود تا چند وقت که باز عود نماید و زمانا بویخ تا چند دقیقه دفع ساعتی  
 بکساعت و گاهی در کبر در بدنه فئات رحمت می نماید اما در این جن گاهی ایدت سال گاهی تا اید  
 کت مرامت و گاهی چند سال طول کشد دفع کرد و خاصه در سن بچی دفع کرد و چون زیاد طول  
 کشد عودا و نیز بر روی باشد و دفع شدید باشد عضلات طرف علت اخلاج بدانی بهر زمانه اول  
 پیدا کند و مچنین چشم طرف علت ضعیف شود و مری جن قوای نفسانی او کم شود و با او نیز کشود  
 بعضی از شدت دفع خود را مملکت سازند اما مجرای هر جن که مری جنی است و دیگر همه هوای بار بدن  
 است که بدین جن مراض عصبی در و سزایت با ادا است و گاهی حجت زور قوت سوزن در عصبی مرچند که  
 خارج کرد و باشند و گاهی صحت از رخم است که از مری جن میل زیاد و با بیعاع عصبی و گاهی و دم اخوا  
 که از کوفت است ناعن است و گاهی دندان و مری جن است و گاهی یکبار از جهه عظم و مری جن است که نشا  
 می نماید و حجت مخصوص است نلت خون و جلیش طشت و حجت که پیشتر مملکت گاهی و به حجت است فکس  
 المره چون حجت واضح باشد علاج سهلست و برعکس مشکل است خواصه چون اخلاج در عضلات صورت  
 پیدا شد با شد اما الکلیج از دواهای موضعی منفعیت بد شک از شیخ برنگ و دیگر انداختن شیخ  
 و جای رخم اربع کند مری جن در دندان و طلا لایه از الملمر بهر سگفت لیکن کران بها است و گاهی  
 جای مری جن و چن خرق است بکد از رخم موزون در حجت و حکای اکلید موضع را شکافند و بکبابا  
 از عصب لای برند تا حتر و کشد و حجت شکین نماید و از او در اندر لای منفعیت بد شک از شیخ  
 کند و تم الفار و عتق امن و مچنین از بلا زان و دوا نوره منفعیت شد صفت شیخ حجت استمال مری جن

دفع عصبیه که صلیح  
 جهه باشد  
 یعنی گریبان و فرکه در دندان  
 بلتانی در مفضل خوانند ۱۲





دانه جنین غلط  
میرزا محمد علی قزوینی  
جنب

عرق النساء

در زخم بکریه عصاره بلبل اوله مر قون وبع کتدم باکی نشانه خلوط نموده بجای متبع بوزند چه خورد  
بکریه عصاره بلبل دانه وخورداب بک مایا اب با دارم بلخ چهار دم عصاره را در اول نموده در  
سه دفعه هر دفعه بی فطره دهنه ایضا بکریه عصاره تا تون بک کتدم در بکر ودر عجز و تا علامت  
کفایت نطق بود رسد ایضا بکریه عصاره تا تون بک کتدم مواظف بینه شخص بده روز با بیشتر با و خندان  
و دیگر استعمال طرانت بدین نوع که فر دبع ساعت پنج فطره در دوی فیند چکانک بوشند و چون هفت  
از کوفت باشد بد دهند و اما در اب دونا بینه مقید است و گاهی طلا یا بکر نیز تکین و جع موند  
مفصل در نوزاد الزی ان تو کمال که عصاره را از انا لجن غلط باشد و این مرض نبت مکر و جعی که  
خارض کرده در اعصاب جلد صد روز بک عصب نبت و جع او احسان شود ندمان دندان حجاب  
و جعم و این مرض خود ظاهر سازد بک و جع چند و بک زعت در عضلات موضع مکر و گاهی و جع  
مفروض می شود ناقصه و ایشان و گاهی و جع بوعصب که با شدن لسان منحل بتوان نمود و گاهی  
است طیش بک عصاره اما جعه این مرض در زمان نبت داند در بینه ای که جض و فقا این  
مانند امراض عصبانی دیگر و طول او نیز موافق لها و اما تک و عوارض نختصر این مرض چون مشبه شود  
با ذات لجن نختصر دهند از عدم حتی و سعال و سحر ک بودن و جع و از عمل مایه نختصر دهند اما الکلا  
در ابتدا استعمال نماید ایضا محرقه در جلد صد ومانند فرقیان و خورد که چون نماید در فاعله  
چون جلد فرزند شود و جع تکین باید و با بد تا قبل بود که در مرض من کزد و هم چنین انداختن شمع  
دراوج در بینه عصب مر قون و جع و شمع و نیک و علاجات مکر و در جهه مفید است و سعال و  
مزاج علاج در زمان نبت چون بی وقت باشد امن دهند اما سالان مفصل در نوزاد الزی ای که بانیک  
که عصاره را در عرقا النساء باشد و عرقا النساء نبت مکر و جعی که عارض بشود در خلط عجز احسان  
و جع او در فخذ و مواضع دیگر شود تقریب برود این مرض بداند که این مرض خود ظاهر سازد بک حرجا  
دندان و شغل زبانی که می خواند هر جع عارض شود و حرکت کی با زخم شود و جلد با با حشر کرده در  
علامت تا چند ساعت طول کشید و بعد در بک موضعی و جع فرار کرده بگذرد در عقب جلد و  
و در فاعله مواضع اسافلک بکر چون میده عصب تا نازد کتدم و جع احسان شود و هر چند بدون  
و جع نبت و به ندرت و جع از عصاره و نبت گاهی در بک طرف ساند و این و جع در فاعله مفصل  
دکام و جع شدت نموده و مانده بر شود و جعدیک بکر سازد و این جعدیک از بالا با این است و گاهی

کرم  
میرزا محمد علی قزوینی

بر عکس مفهوم مرض کرد در چند مواضع است که مرض در اینجا احسان و جع کند اول در صلب و دوم در  
امدک عقرب عظم حاضر بهم در زمان کی پیش عظم حاضر چهارم در عقب نختصر و جع در تحت رگبه  
در هر دو قصبه ضراصه هم در نوزاد و جعی هشتم در خلف با این و جع وقت معین نداد در نبت  
و در روز که با عکس با اختلاف هر دو است و هر قدر که مرض در امان پیدا کند و جع مؤثر تر کرد و همراه  
با و جع رسته عصبانی که با می لرزد و عضلات م متعش و متعده کزدند بوی که گاهی لنگ شوند و با  
که یکبار چنان جلد جع شود خواسته در نبت تا که سوزن را احسان کند و در حال و جع راه توان رفت که  
بیشتر کرده در هر حرکت و جع زیاد شود چون سرفه و خند و فعل نمودن و جع زیاد شود و گاهی در  
مرض چندان نبت که بزودی رفع شود خواسته چون ججه بودت باشد اما و جع زانرا است و در نبت  
هفته رفع شود خواسته چون علاج نمایند و در فاعله چون حادی و بگذرد و من شود در این حال با  
ضعیف شد و در راه رفتن می لنگد و چون خواهد بطلد با بر ججه در تحت و جع زیاد شود و لیکن  
وقت معین نداد که و جع حادث می شود مانده و نبت و عضلات منت شد با لاخر شود جلد جع  
شد لکن مرض همزد زیرا که در عصبانی مختل نبت اگر چه نختصر را از کار به بندازد اما ججه  
مرض اگر ججه بودت است و نبتا چنان بدن و گاهی ججه ضربه است و گاهی علامات نقر است بدون  
آنکه در نبت با باشد و از برای نختصر و جع چند ها دای است و نیز که مشبه شود با خلط مفصل و  
و با که از افرط در جع با افتادن بکر و جعی بهم رسد که مشبه کرد با عرقا النساء و بدین نوع نختصر  
که عرقا النساء در طرفین طبع شود و این علل همیشه در طرفین است و این و جع اکثر در نبت و جع  
و گاهی و در عرقا النساء و جع با این نبت و در فاعله نختصر اسان و علاج منکک اما الکلا  
استدجابی که و جع حجامت نموده و بعد در عمل حجامت کوزه اندازند تا آنکه در اطراف اشیا  
عمرقه مانده تا و جع زان تکین دهند و انداختن شمع بر نیک در بینه عصب نبت و جع مرض  
باشد یا خوش کشید و با در نبتا نبت در بینه عصب تا اندر این نافع است او و به که بک عرقا النساء  
دهد چون کوفتایان و عصبه و دیگر و نبت دیک شده از روغن مفرم مانده نبت او در دنیا و هم جود  
که در نبت مثال بوشند صفت نختصر بکر نبت و روغن مفرم نبت مثال اصل بکر خلوط بهم نموده در رو  
روغن نبتا در بکر بکر نبت در روغن مفرم حد دی روغن مفرم سه در نبت خلوط او نموده عرقا النساء  
دوم لصاب خطی مشت دوم نختصر فیان و عرقا فی سی فطره خلوط بهم نموده روزی چهار دم از این

این شربت نوشند و زبادی مفید است استخام در آب خاویز و بصل الما با در خوردن و گاهی حبه نقرس  
 در این صورت آب گرم معدنی زبادی مفید است و دیگر از نادرها فندان است که با شیره زبادی سرد تر  
 و با زردا و پنبه و در وی در آب نوشند تا عرقها بماند و وقت در آب سرد فرو کنند و استخار آب گرم مفید  
 نیزه مفید است و عمل پنبه نیزه مفید است و دیگر از او تهر جان خوردن عصاره تا تو را است که روز سه  
 هر دفعه ربع کسند و دهند و بنشیند و بپوشد لباس پشم روی پیرامین زبادی مفید است و چون شخص  
 ضعیف است که بنات و در فرستادن نماید بوی که در عصب صورت ذکر شد چنین دیگر است در ممالک که  
 عبادت از ذکر الحس شدن بکتاب ارجه از جلدات و این غرض شود از سر و ما و ظاهر که خوردن از هر جوش  
 شدن از آن وضع و بزودی و جع چسبند غرض شود و وضع بشدنی که در که بشاید لباس تحمل توان  
 بود و در جلد بیخ نیزه هم زکداما اما العلاج در حمام رفتن و وضع زانما لنگه کند و گاهی بدون یا بید  
 اینج در آن موضع مانده و گاهی چون نیزه خوردن رخ خواهد شد مشکل در آب است که عبادت از  
 صلاح شوی باشد و صلاح شوی علی است مزاجی و عامه در زنان و خوردن ظاهر باشد از دیت و جع در  
 جبهه با در ملاذ که در فاعده نصف سرت و هر است چند اضطراب عصبانی چون اضطراب معده و جع  
 است مفصل نیزه مفید است بلا که مرض مد و بزودی کند به یک نکت مزاج و هوای و نقل از این  
 خالفت که چون زخواب بر خیزد ظهور رسد و این مقدار مالت گاهی یک روز طول کشید و در آن روز  
 کی و خندان زبانه است و معتقد است از عذبه و گاهی یک قشر غرض شود و چون خالفت عصبانی بی  
 نه با است لهذا علامات بی نه با است گاهی تین در گوش و گاهی تری چشم بپند و گاهی لکن در  
 زبان و ذائقه شکر چنانچه آینه در زمین بی طعم است و در روز و نیم صلاح غرض شود که وجع است  
 ابرو چنان شدید است که کوبان چشم خواهد خارج شود و کم و جع تا شقیقه رسد و از استاده  
 شقیقه مانند قنار است و شدید که در چون در افتاب دندان یا صدمه می شود بکس پیدا کند  
 مانند آنکه سری خواهد بود با سطرین صدمه بشکافد و گاهی وجع بوی است که کلاه و سر نتوان نهاد  
 طرف علت خواب است و بنا که بتدری که وجع مدت او را داشته باشد و در موقع غرض شود و در وقت  
 رطوبت لرزی و چون وجع شدید شک به نایب بر کله بل خواب بود و بخوابد و چون زخواب بر خیزد  
 صلاح زانما که وجع کشنده و طول این علت در فاعده بگردید پیش است و اتفاقا چند روز طول  
 کشد اما حبه نیزه در استخار از مزاج است خواصه مزاج عصبی و در زنان بیشتر است که در وقت حال

۱۷۳

ذکر الحس شدن بکتاب جلد

صلاح شوی

نقرس

شد که این مرض پیش از بلوغ غرض شود و چون استخار باشد با ندرت یعنی چون در عذابا بر عکس اگر کسی  
 و این پوست مزاج و از در واقع توره چون را چه شک و شبل و زنبق و از همه همه از خام و از غم غصه شادمان  
 و بخواب این مرض ظهور رسد و تا این مرض مفصل است که گاهی سال بخ شش دفعه و گاهی در ماه دو دفعه  
 غرض شود و در فاعله چون زبادی نیزه داشته باشد چون بسنج رسد تمام شود و فصل نیزه با  
 صلاح موی زاده می شود از نصف راس زد کردن و مانا بکند غصه مفید است و علامات کزت خون و  
 ان نشد مثلا لفرز چسبند غیر مملکت لاکر بودی و غیره علاج است اما العلاج در فاعله که مبتلا است هیچ  
 توان کرد مگر آنکه او را در منزل تاریکی برده بی صلا و غذا بگذارد و یک فنجان چای نادر و یک فنجان آب  
 بارد دهند و جلد نظره از در راس او چکانند و یک دو هفته تمام باشد و چون زبادی تاب باشد نزدیک  
 ملاذ زانما پیشک و چند نیزه زنده و بعد از یک خود گذاردند تا دریم آید و بنا آنکه چند روز او را نازند و  
 منقال قهوه خامر کوبید و بقدر جوی بچوش تا لای و در زند که با است و جع مرعی از آب بنوشد که  
 مفید است تا در وجهه ربع مرض باید در لفظه بود که چون حبه در معده است که از منسین باکی استند باکی  
 خطبانا با او دهند تا معده قوت کند و در وی غذا کی شراب کهنه یا عرق با مطبوخ قهوه دهند تا معده  
 شود و گاهی کی بزبانک و بعد از اینج دهند و خوردن لعل بی رو خوردن خردل و گاهی در وی جوش نیزه مفید  
 است و فلپا ب که با لای و تری لب و بزنده مفید است و هم چنین خوردن سبیل الطیب چون خندان  
 رحم همراه باشد نفوزه مفید است و چند سینه نیزه مفید است و بنشیند مکان و استخار از آب ترش  
 معدن نیزه مفید است و چون بطور بویه در ساعت معینا بد جهر که که مفید است و خوردن تا نوز  
 نیزه مفید است فصل در این نیزه که عبادت است از جوش شدن بکبار چه از جلد ظاهر بدن اما حبه  
 این مرض در فاعله بنجیه شلی است که چون یک عضوی شل شود بنجیه شلی ظاهر شود و گاهی بدون حبه است و بیشتر  
 غرض کرد در در زمانه که ضحک انسان زبادی بواسطه سرباست چون نقاشان و صوره و گاهی بعد از  
 بد عصبی جلد ظاهر شود و هم چنین از نضد خوردن بواسطه آنکه سبب است که چون از عصب حسانه بد  
 شود و با آب ارجه از جلد جوش شود و این بعد از این است که عصب که مدت از چند وقت است رفع شود و در این  
 ابتداء کند بیک حن مودعه و بیک بکس کخ و ان موضع سرد کرد در جنانچه برود تا محسوس شود و کم  
 کم حن موضع کشد که چون مرض عضوی است بدان مانده که بیک با ارجه بپوشد است و چون چند  
 ماه طول کشد حن البره فان کرد که که روزن زنده با امن راغ گذاردند محسوس شود و با وجود این

بجوشیدن بکبار چه جلد ظاهر اعضا

بجستی گاهی رنج مانند زدن وزن در آن موضع هم رسد و چون رنجی زبان موضع بد بد شود زدن  
 بسدل به نفع کرد و با سگال زنج شود و این موضع کم نغذ به کبره که بدن مجتهد با نذک زمانی هزال  
 پیدا کند و چیزی بودی نغش کرد اما العالج زبانه عسرت زانند بکن زدن با کبره که نبات سوزنک  
 است و استعمال هیچ لکن طریقا و اما لیدر هم آید لکن در جرم نشاندن است فصل در التیمی  
 و لافین که عوارض است زنج شدن جلد یک طرف صورت اما آنچه این مرض در فاعل بجز مرض لغوه است  
 گاهی بجزه امراض عصبی است و گاهی بجزه شلی است و اگر مرض اصل است چون جنبه رسیدن بردت باشد  
 بعد از این مرض بدانکه این مرض ابتدا کندی بجز شدن جلد باطن و ظاهر که طرف صورت در وقتا با پای در پی بند  
 جنبه در فاعل یک طرف زبان پی ذائقه که در دو بینی طرف علت خشک شود چشم طرف علت خمر و با دمه  
 و چون مرض بی درد همان که در جنان صورت نماید که ضعف است و چون این مرض در اوله زبان باشد کم  
 چشم متورم شدن و در وقتا در این مرض چون در فاعل از سرها خور دگت بعد از چند روز رخ شود  
 چون بجزه عللهای مذکور باشد عسرت العالج است پیش و عسرت نبت و در فاعل دفع می شود اما العالج  
 استعمال لکن زبانه زدن که نغذ ما لیدر هم آید لکن در وقتا طبع اگر خمر به نماید  
 بد نبت فصل در این باب عسرت در مرض عصبی که بدون رنج عارض کردی لکن آنچه است که می آید  
 بود و بودی مانعی تیغ در اعصاب حرکت و این برد و هم است بگو آنکه بعضی از عضلات بدون زاده و تیغ  
 شوند و دیگر آنکه بدون زاده و مشرخی که زاناما ماقسم اول که تیغ باشد و این تیغ با بطور متصل است با  
 مفصل متصل است که شلادنت بعد از یک ساعت متیغ شدن با بسند که توان حرکت نمود و مفصل آن  
 که تکان زبان در او پیدا شود با آنکه رفته پیدا کند که عضویان در او با آنکه تیغ بقدری طول کشد که  
 عضوی که با آن چنانچه که در زبان است در زبان که طول کشد بنا که تیغ عارض شود و علامات عوی بدانکه این  
 گاهی با مفصل است و گاهی هم به ممانت مفصل است و نغیر در مزاج جزو چشم صلح و اکثر این  
 تیغ علامات بعضی از امراض است چون امراض رجم از قبیل جبر طبت و مرض ایدر مغال طفل و گاهی اصل  
 و گاهی در بعضی امراض عضلات صورت بطوری متیغ شوند که چنان نماید که رنجی بستم می کنند و این از  
 علامات دردی از مرض است و دیگر تیغ است که در او طار در دست هم رسد و این نیز خوب علامتی نبت و اگر در  
 محرف است و دیگر از علامات تیغ است چون جنبه نماندیم کشک و خشک کرد و در فاعل او بی فاعل بود  
 دیگر آنکه اعمال نفس بند و بی فاعل و در نغذ و در وقتا در فاعل و چون علامات امراض چشم باشد که راه است و

بهر شد ز جلد یک طرف صورت

تیغ

عسرت

و عسرت بلع و گاهی عقل را بلع و در جلد و در این مرض بزرگ است و اکثر این مرض مفصل است که بطور زنده آید  
 و گاهی فاعل او زاناما است چون یک ساعت و یک روز و گاهی نیز با دانست چون ششماه و یکسال و بجزه این مرض  
 است کسالت و خشکی در جگر در عضلات و گاهی در جگر تیغ یک عضله پار شود و گاهی چون استخوان زنده  
 باشد از شدت تیغ بشکند و عارض زبانه زدن می شود و این شناخته شود از تیغی عضله که اگر عضلات  
 سخت نبت عارض است و این فصل شامل است و چند فصل فصل اول در تیغی که در زبان در جگر زاناما  
 با در جلد زاناما عارض شود و در تیغی که در اطراف زبان و اطراف زاناما رسد تیغی که قبل از بلوغ عارض  
 شود که طرف با منتهی است تیغی که در اطراف زبان زاناما رسد تیغی که قبل از بلوغ عارض  
 فصل در اکلام بیسی که عوارض است از تیغی که در زبان در جگر زاناما یافت شود و تقریب در زبان  
 بدانکه این مرض ابتدا با چند روز قبل یک کسالت و اضطراب در عوارض ظاهر می شود در چشم که خمر  
 شود و صلح و در جگر در منتهی و گاهی منتهی حنات و در اطراف حنات و در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما  
 چند روز طول کشد بگرنه بقیه چشم حرکت شد و اضطراب در منتهی چشم که در در منتهی حرکت می نماید  
 بظهور رسد و تیغی که در زاناما رسد تیغی که در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد  
 نیز از بیاض چشم میج در یک نشود و بمرش و تیغی که در زبان در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد  
 که تحت در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد  
 ابتداء تیغی و ما سندی است و کم می فاعل و صغیر کرد و در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد  
 متلی و متیغ است بجا تیغ و بدان جوی خارج شود در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد  
 احسار کند و با حال تاربع ساضات بعد جال امکن لیکن غنومت و بعد از دو سه ساعت با کسالت  
 دیگر تیغ عود نمود که از منتهی اول شد است و آخر الامر مشکل آغا پوشید و گاهی تا سه روز در این آغا است  
 بعد میزد و در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد  
 آنکه حکما می نمایند اما همه این مرض که در امراض عصبی است مانند زاناما رسد و در جگر زاناما رسد  
 کرده باشند زاناما رسد و در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد  
 است و زاناما رسد و در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد  
 مرض بکسالت و موافق بینه و تیغی که در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد  
 بکسالت و موافق بینه و تیغی که در جگر زاناما رسد و در جگر زاناما رسد

تیغ زاناما در جگر که از او اکلام می آید  
 و این در جگر زاناما رسد  
 کونید

در حین زایش شیخ برود و دفع شود در فاصله همیشه سقط نماید اما اللعاج باید چون مقدمات رخ نماید  
 بزودی علاج نماید بدین نوع که ابتدا بک فصد بود و در وقت کوشش چند اواندازند و مسهل  
 نند دهند و راه مسهلات نماید از او به ضد شیخ چون نفوز و داوش و انداختن شیخ در اوج ذرقاع  
 بسیار ناکت و پناهها را ناکس نماید و در حال شیخ به دریدهای کردن فشار نماید تا خون زیاد بد  
 نرود و بعد از آنکه طفل را مسقط کند بدین نوع که ناما دست برده اگر عرق رخ باز است فیما المراد  
 الا بر نوع که هست باز نموده و ناکت داخل رگ شده بای طفل را گرفته بر روی کشد که بدین جور که کارن  
 از رگ نجات دهند و این در وقتی است که کم زباد باشد و در هضم ماه چینه سهل و لاده چون چند دفعه  
 آب گرم در مجرای ریه نهدن را در در گرفته و طفل را پسند شود در نهایت خوی شکم و در آله ای در  
 بنی شیخ اطفال بدانکه طفل بسیار مستعد بر شیخ است و چیزی چون زباد خوردن و سرها خوردن بنا  
 فریاد زباد خوردن با ترسیدن شیخ برود و بنیض را صرع طفولت گویند و در طفولت هرگز صرع مسئول  
 نشود لهذا چون شیخ شیبه صرع است با این نام نامند اند تقریباً بروز این شیخ بدانکه این صرع شیخ  
 گاهی بغضاب و در مقدمات و گاهی مقدمات او را از شیخ و شیخ جوان است و این شیخ چند نوع بود که گاهی  
 چند نکان داده و درها نماید این در صورتیست که بسیار بک باشد و در فاصله شدت زایش شیخ  
 چه چشم چیز شک بدین دو بخت کشد نکلن بهم ماصق که در صورت مجرب کرد نفس کشیدن باز است  
 کرد و چون کی طو لکشد رخا و جیح بود شک چشم زایر پیدا کند و گاهی چنان مغلب شود که چنان  
 چشم هیچ دیده نشود و پناهها مسرخی و منبج شوند بجز صبر و گاهی از حرکت بپسند ما مانند که از خشک  
 کرد و در وقت شیخ طفل پیشورات و هیچ نفکد و بعد از شیخ ساعت با هم ساعت طفل کم کم  
 خوشک و شیخ دفع شود و گاهی عود نماید و نذر تا با المرفوع شود و در فاصله میان دو شیخ گاهی  
 طفل معیوس و در فاصله مشغولات و چون طفل زیاد کوچک باشد بنا که ببرد و پناهها دانست  
 در این صرع بسیار اطفال را در حال جنات دفع نماید بجهت این چون طفل در این سن زیاد بگریه  
 بزدک شود صرع پیدا کند و گاهی بجهت او احوال است و گاهی به شیخ است اما چینه بنیض را هر جوان از  
 سقالات و امراض شیخی و یا اصلی است چون نماید طفل احتیاج رحم دارد تا با شیخ خلق است طفل را  
 مبتلا شود و چینه چون نماید طفل دندان خف بنیادی با شفت با دی با و در شک مکه طفل  
 صاحب بنیض کرد و مسلمات طفل چون استلای مکه داشته باشد و در حین دندان زدند

شیخ اطفال

طفل

طفل زباد استندار پیدا کند و گاهی حبه بوستان و گاهی برعکس از اسهال شدید و از ترس شدید  
 و از خشک و ریح شدید و از نفوز و زایش شیخ و عصبه و از انقباض بنیاد خوردن و پناهها دان  
 که امراض حاد است و سرخه و بله با شیخ ابتداء کند و اطفال زیاد میل به شیخ دارند در حین بنیاض  
 و در حین مریک نغمات لغز چون اصل باشد در فاصله دفع شود چون طفل را با وضع بنیاض  
 زباد کوچک باشد هلاک کرد و چون میان دو شیخ طفل در افاغافند باشد اما اللعاج در اینجا باید  
 ملاحظه حبه بود چون از تولید دندان باشد کاری نماید که بزودی دندان زداید بدین نوع که در  
 له سخت و دندان تواند برود تا باید با بنیض را از خطما کشند تا دندان نمایان شود و کلید  
 دهند و چون از استلای باشد کلید کنند و چون از بدی بشر باشد صغره را عوض نماید و چون  
 حبه از ریح باشد دفع و شیخ کشد چنانکه از ممل باشد و از شیخ دمکند تا منفر شود و در حال شیخ  
 چون صورت زباد کبود باشد و نفس نکشود در وقت مرکوبک زال و رواند از زباد و پناهها را چنان  
 بسیار کرده و فشار نماید که خون زباد بیخ زود و چون معکب نازد پنبه روی دهنش بگذرد  
 پنبه روی دو کندم سبل اللبت و ریحین پیش کشد دم سائید نشن شکم بوده ساعه کسبند  
 طفل دهند و گاهی کمی بگذرد شیخ پنبه روی دهند که در روزیم کشند بدن را شیخ دهند و عینک و لث  
 دندان مشک نامتک و در این جور شیخ کردن و کبر یا زباد میسند است که در روز شیخ ظاهر گردد  
 دهند برترین بنیض مکان و موضع من خواصه در بک لان رفتن شکم در خوردن یا که عوارض  
 قطرب باشد و قطرب شیخی است که عارض شود قبل از بلوغ و ظامری سازد و خوردن بواسطه کبرکت  
 از لاده در اعضا تقریباً بروز این صرع بدانکه این صرع نامر شود بنا که چند وقت پیش از حوض احوال طفل  
 متعیش شک بدین نوع که گاهی شاد و گاهی معیوس کردند و در همین وقت شک شیخ کشد و در پناهها  
 بهم رسد که خوب نتواند راه رفت و کم که اجناس از زردت های او نموده و صناع بدی او شود چنان  
 اگر خوش نوبت بوده بدو بکد و اگر سائیدن بوده بدو جوان در سبای او بکد بنیضی ظهور رسد  
 ما استلای که خواهد کبی را نفلند کند و بنیض را بنیضه ممدوم است و کم طفل در حرکت اعضا  
 و یکم شود که عضلات باطاعه او بندند صورت او کشید شود و بک چشم ممدوم و حرکت و مسهل  
 متعیش و در همان بنیض حرکت و پناهها بنیض شیخی در طرفین و پیش و حرکت می کشد و در دفعه خود را  
 کرد و زبان زاناد بر زبان زد و در دندان برود و حرف زدن او در فاعله با لکنت که بواسطه از لکنت

قطرب

که منوع است حرف از او منبقر شود و در بعضی مبدع حرکت او عوارضی از او است چنانچه در راه رفتن  
 عبط منبقر که فاعله راه است نتواند رفت و بطرف دیگر حرکت کند و هم چنین چون خوانند فاعله  
 دهان برده به عضوی از صورت نهاد تا در دهان برود و اکثر غذا را بیامد و بجای برود و در  
 زبان عضلانی هستند که باند که چربی ریش پیدا کنند و به کربن نغیری که برکت و در فاعله در  
 خواب از او هستند و فاعله برض در فاعله چون چند وقت طول کشند که عضلات باطاعت از او  
 شفا یابند و گاهی بلغمها درین است بلک حرکت عضلاتی و در دهان در فاعله چون جنس شود  
 ریح مری که در دهان میسر که در اما حجتا برض خواصه اشما را داشت که زردک بلوغ عارض  
 شود و در دهان بیشتر است تا بلسان و مخصوص است در امر جبهه عصبانی و جهت بزرگ اندوای استنای  
 و مرض که در از ترین نادره اما العالج ابتداء ریح کسب بود چون از جنس طشت نشاندند طشت  
 چون جبهه که بر باشد زدی گرم دهند و در معالجه جری است اول است الماء در انحصار استم انعام اب که در  
 معده و دیگر از او به معده عارضه و در وقت صند بلغم چون کوه و تا نوره و صند بلغم روی  
 افزونه و چند بید بنو سبیل الطیب و طرطریک و کوه که در فاعله بدین معالجات ریح شود و  
 چون صبا الماء زبا کنند فضل در کتاتوس که جبارت از کرا زبا شود و کرا زبنت مکر نشی متل  
 که از عرض او عضلات اراده بنوی خشک شوند که بسا بسکند و در حجتا اصل است از برای برض  
 بواسطه زخم اتم از آن که زخم کویلت با بزرگ باشد که بعضی جراحت دین اند که با بزرگ که از زخم  
 حاصلند و جبهه دیگر بر ما خورد کت و این جبهه بیشتر در جبانان و سپاهبانان است که شب در تمام  
 خوابند بر ترف بر در برض مقدامات و بخت مکر کاکن و خبانه و بعد از آن نشان دهند  
 بچهره چنانچه در نیش کردن و حرکت را در فاعله بسا و بار خست است که این بچهره که در اعضا است  
 کرده و اعضا بچرکت شوند و نیش که بر بند و چون نیش عمو شود برض شد حال که در با کمان شود  
 از بخت و با از رویا از طرف و گاهی دهان چنان بسته شود که هیچ نوع باز نشود و قوه بلع او تمام شود  
 چشم جبهه عضلات صورت متبخر مانند حال نبتم اب مان مانند لایبات غلبه و بطور کت  
 خارج شود شک بخت جسد اطراف مانند جوب خشک عضلات نفس قوی نداد که در متبخر  
 شود ملاک کند از بجز چربی مفهوم شود و گاهی بخورد کت همد و عمل هر که ضایع شود راه و  
 و چون نیش چند روز طول کشد در فاعله رها کند و در وقت رها کردن چند تکان داده که انا

مرض کزاز

تکان و جبهه بی نهایت دشت و گند و چون اینجا نیش زانم چند روز طول کشد نیش در عضلات  
 از کند و در این صورت خواهد بود چون منعی بشا که در عرف زبا در وقت که کم نیش ریح  
 شفا با نبد صفت کثیر این شخص در نیش این شخص چربی یافت شود و هیچ نغیری در اعضا یافت  
 گاهی یکی از اعضا شمع نخاع بر او خورند و گاهی آن م نبت و گاهی در حین نیش چند عضله پار شود  
 این در نیش یافت شود اما حجتا برض که کت به تفاضای بلدان است مانند بلد نزدیک خط است  
 که برض زبا داشت و خواصه در اطراف و در اقلیم وسط که فرکتان باشد برض نادر است و در  
 بیح یافت شود و اگر یافت کرد در در سن ثبات و سختی و گاهی بلغم صریه و سقطه است خواصه صریه که در  
 دست پا و مفاصل زار زار اند که در زانو پار شود تا در از بسن عصبان است که جراح چون شراب به سبب  
 با او کت شود و این نذر است و جهت دیگر از عمویت زخم زبا داشت که در یک محل باشد چون در از دو  
 دیگر جبهه از عراب قوای نفسانی است چون زانم و خوشحالی و دیگر از کت بی نهایت چون فرار بودن که  
 بیک رده فرسخ باز از زباده زانم و گند و دیگر از با صحت و کوه ما خوردن نیشا همه بیک در و در  
 و با از آن خواهد آمدن شخص برض نابد زانم شود از اختان رخم چون کت زانم باشد و اختان زدی  
 رها کرد و در دو سه ساعت شود و با بد از بد است شخص هکند و چون شخص در فاعله اعانت بوده باشد  
 لکن زخم کوی اشته باشد چون چانه او در حرکت شود با بد زانم که مقدمه کذا زانم مقدمه المخر  
 مرض است نبت و شدت و در اتم افا قات که در زخم و عمل بدی می باشد بدترین است و می توان گفت که  
 همیشه مملکت لکن در فاعله مملکت و کذا که بواسطه زخم است مملکت و در بعضی زخم است شفا کت  
 و قدری امید است که مرض بتانی پیش رود و علامت خنثی باشد و چون در روز نهم نبرد با بیست  
 هفت اما العالج اول با بد برض عصبان اخلد مرات کم نماید دوم آنکه بر شحات مکن از زانم کت  
 عرف را اشاره اول استعمال کردن چون بمقدار بزرگ بیداری که در صحت مملکت باشد دوم آنکه  
 او را در حمام برسد تا عرف کند با آنکه کوه در طبابت و کل سفید را مخلوط هم نموده در آب برسد و شفا  
 کند و از سفید بودن چندان منفعتی بد نشد لکن مزه هم نداد و در نخاع در با لا با نیش  
 است حجامت کنند و بویا سیدن اطراف مملکت بواسطه عرض شریک هم ناست و ما لبدن چوه  
 زدی کت بنوی که در کت ما لند نبت و اگر عالجی رسد که بواسطه استمال جوه انبار در نیش  
 کردن نباد مفید است لکن تا آن حال نرسد و این برض بسیار سبب است و مانند نیش که جبهه کت

سک خا باشد فصد در ای بسین که عبادت از صبح باشد صبح عصبانی و با تسبیح که خرد را  
 ی کند بر عرض یک تسبیح بطور مفصل که با اوست عدم حق موش ریشا را بنرض منبت و در نافع بنا  
 عقل را با لری نما کند و با کم کند و بسیار غسل لملاجت تقریب بر دنا بنرض بد آنکه عرض بنرض منبت  
 است و اختلاف از جهت اوست و گاهی بنفش غارض شود و در دفعه که آید سبب در شود و گاهی در ابتدا  
 حلت از با لانت و معقد مات اوست مات شدن چنانچه به پیشند و بشوند بد و نکه به اندک یا تسبیح  
 کرد و گاهی علامات در اوست و لکن پیدا کند و چشم که چیز شود و این معقد مات گاهی سالها در  
 کشد تا زدیگ بلوغ ان وقت صبح پیدا شود لهذا چون معقد مات داشته باشد خواه نداشت باشد  
 صبح غارض شود بنفش و گاهی صبح خبر در نبت و گاهی تسبیح از علامات ای لاند که مثلا امر در صبح او را  
 خواهد گرفت و علامات که بر یک نوبه منبت که دلیل بر عرض اوست اینست تسبیح منبت است از کی دنیا  
 یا از همه زباد یا شاد ری زباد و با نیک خبری تا یک خلق باشد شوند و حرمت و جبهه و استراحت و غیره  
 جبهه و متغیر و این معقد مات روزیست که در خواب خواهد ظهور و سبب است حال ای بود که در وقت  
 ری از سر بجهت او صعود نموده و در یکت و سر و در چون برسد ای فشد و گاهی به در این معقد مات در  
 نوبه پیشند و عین نما بد علامات این عرض بر حرکت با طراف نما با عضلات کردن متشیخ شوند و  
 صورت نیز کشند و به ناهنجار کرد و در نفس کشیدن بسرت و گاهی خر کنند و او در عین تسبیح شوند  
 صورت مابل به نفسی بنفش کشید و متشیخ و صبر است همین قوه حساسه معقد مات شوند و این علامت  
 ابتداء است که طول یکدفعه است و بعد تسبیح غارض شود که ابتداء اوست تک آن که عضلات صورت  
 اعضا و اطراف تک آن خوردند و در جبهه چین زباد یافت شود و جبین هم وصل شوند اما متحالات  
 چنین در دست هم مفصل شوند که کی چشم باز است مانند خواب حرکت یک در دست چشم بدند شود  
 و چشم حرکت دوری نماید و دندان قریح زباد نماید بعد ای که گاهی یک دندان بشکند و دندان آن  
 خارج شود و بنا که بنان در میان دندانها آید و گاهی بید شود بکلیا وجه از او دست هاب طور  
 متشیخ شوند و بچپک کردن که گاهی یکی از عظام او بشکند و بجهت اوست نماید بطوری که نسبت به  
 مشت است و در این جانب بین و بنا در حرکت کند و عضلات نفقات زباد متشیخ شد بوعی که در  
 از زمین بلند شد و بی فکد که اینجا لک شیه بکذا است و در اینجا لحن و خر و هم است و  
 کم که تفکشدن با قاعده شود املا ای او در تمامه شود بنرض عظیم شده و صبح بنفشه کرد و در

عصبانی

و طش قلب غارض شد و بنا که در اینجا لک بول اطلاق و می یازده دفع شود و اینجا لک تانج عینا  
 طول کشید تسبیح رفع شود و در بعضی حال بی نیکد اما سدا لک تا عینا پیدا کند و به ناهنجار و بی حرکت  
 مانند دندان بعد از آن بعد در صبح ساعت گذشته بر خاسته و مانند اسفان با طراف نگاه کند و در  
 حرف زدن کم موش بر کشیدن وقت سنا کی از صلاح است و حسیکی بی نبات دارد و در قاعده نانه جور  
 و چون بر خیزد شفا یافته و بنا که هر توبه تسبیح او مفصل باشد که نانه هوش آید و مکرر تسبیح کرد و در  
 تسبیح چون موش مدوم است بی ناند است با در بر کشیدن قیل افتادن در آن و سوختن و گاهی می بان  
 بواسطه دندان قریح را در مجاز و فواصل بنرض گاهی سالک و این بسیار است و در قاعده هفت یکدفعه  
 غارض شود و بنا که در روز در هفت غرض کند و گاهی تسبیح شد بد است و گاهی خفت و چون بنرض چند  
 سال طول کشند ما بنرض زدیگ شود و در ابتداء فاصله و بیشتر است و چون غرض زباد باشد بنرض  
 کند و احق شوند و نیکه جوی باشد که شرارت کند بلکه احق و بی شعور شوند و ناهنجار بنرض در  
 مزین و غیر همگن لکن بد است که چون غرض شد بد بوده در حال غرض ملاک شدن اند و بنا که خود را  
 کشند و در قاعده این عرض رفع شود در تسبیح که بجا نسا لکی باشد صفت تسبیح این عرض در قاعده رفع  
 پیدا شود و گاهی یک فرد و فک در عظم حجه یافت شود و این در صورتی است که صاحب بنرض کبر افتاده  
 باشد و گاهی مبین کلفت شان اند و این نیز بواسطه فضا عظم حجه است در این مگر گاهی چون کوفت نا  
 بطهور رسد که بنزاز کوفت در صورت یافت شود لهذا این عرض از حجه دکه کوفت است و اطفا لی که در آن  
 ایشان از کله ز با طراف دیگر تفاوت داد مستعدا بنرض فشد اما حجه این عرض اول فضا صای سن آ  
 که در چین بلوغ بیشتر یافت شود و چون پیش از بلوغ این عرض غرض شد باشد حجه علاج نیک زباد  
 که در چین بلوغ تمامه شود و استعدا دین عرض دار ناطفا لی که نهج و خنار بر زانند و اگر مودنی  
 است اگر چه از آباء و اجداد باشد و دیگر از جمات بزدک قوی نفسانی است چون عصبیت هم زباد  
 و غرط در جماع نیز مودت این عرض کرد و دیگر حجه از بد است که چون کسی غرض کند یعنی از حجه است که  
 ان شخص را به پیشند پس نوبه غرض نماید حجه دیگر کوفت و مرض کمر که در معده باشد و دیگر از  
 دست و دندان در دماغ بنرض گاهی این عرض یافت شود فعدت اکثره بد است خواصه چون مودت  
 باشد چون حجه کوفت و کم باشد خوب اما الکلیج چون حجه از کم باشد دوا کم دمسد و چون از  
 کوفت باشد معالج کوفت نماید و بنرض ناز و ناهنجار با در میان بنرض زباد و معقد است که چون از

سرخیج صغیر بوده لکن در کسب غش ناید لهذا از بین نیاورد پس لذات و خوشی کشند از جمله چیزها  
 است و هم چنین است کردن رای توان ذاع نمود و اگر چه خوش و ذاع وضع مرض نماید لکن فاصله در  
 نیاورد و ذاع کردن در نیاورد یا مایه یا نبره پس لذات و استعمال مفنا طلس و جرح الناس کما می بیند  
 و چون همه از سخن باشد که در یکی از اعضا کشند یا نماند از آن زمانه تا نماند که ماده از او نماند یا موضع  
 را خوش کشند و چون همه از فلک خون نماند و به معنوی دهند چون جوهر که که جوهر که که در ذاع  
 امثال آن و دیگر از او به جهات استعمال خوردن من و نماند در می است که در یک کدم او را در دو نماند  
 در روز در هفت صفت کشند بیکر نماند در مس که کدم کرد سنبل الطب یک مثال در موزه ششگانه است  
 صبح یک فنیت و شب یک فنیت کشند و بعد از آنما جدا بد ساختند و بنوشند و افلا تا نماند ماه خوردند  
 و در هفت روز نماند در شش کدم کشند نماند در یک کات کبود یک کدم جوهر که که که کدم نماند  
 شش فنیت موزه روز سه فنیت خوردن در دو فنیت که در بعضی زیر دست معالج باشد و هفت مده  
 او نماند که چون بهت من خواص مایه شود علاج کشند جای او بینه روی و از نماند در روز در  
 و از شش خوردن نماند نماند صفت کشند بینه روی هم مثال بار بار لیسوی من خوب موزه در صبح کدم  
 در شام یکی خورد صفت کشند دیگر بینه روی عضان بد از لیسوی از هر یک یک خورد سنبل الطب یک کدم  
 سه فنیت موزه صبح فنیت و شب فنیت نماند و از جمله او به جهات جرحت بیهوش است که در خوردن نماند  
 خودی توان داد و چون همه از دم طحالت هم الفار دهند و از او به جهات بنای مثل سنبل الطب  
 نافع است و عضان نماند نماند است که یک مثال نماند و در روز در هفت و چون همه در هفت  
 از کاهور مغنت نماند شده و مغز و شک و چند نماند و در سخن سفر جوهر شام کردن و سفر ذاع  
 است از جنس خوردن نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 همه از نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 استخاراب نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 کشند و پیاده راه رفتن کاهی مفید نماند و چون نماند نماند نماند و از نماند صورت هم کشند نماند  
 در جرح من هفت موزه و کما نماند نماند نماند و در جرح من نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 شد سخن او را از نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 مرض نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند

من در جرح من نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 حرف نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 کدم در روز

اشرخاه

عین

و اشرخاه غرض می شود چون انقباض نماند از نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 اوست و بچرخ شود و بعضی از عضلات است که با رخاء قبل تمامه نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 صورت که لغوه باشد و عضلات کردن و عضله کف و اطراف اما همه این امراض صورتها از نماند نماند نماند  
 صعب المعطوف نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 دیگر نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 شلی غرض کرد و در هفت دیگر از نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 که چون همه از نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 است نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 ذاع و خوشی نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 و صبا الماء و اللک نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 عین بدانکه اعضا این عضلات اول از نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 و مایه با از نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 و در جرح نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 سنگین نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 سنگین نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 احوال نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 اشیاء و ابا نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 خوردن است اما اصلاح هر چند بر صفت که در معالجه نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 رفع موزه و نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 که در اطراف چشم نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 بجای مضموع بکنند و علاج آخر بیدن نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 از لغوه باشد و لغوه نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 ساده است نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند  
 ناقص نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند

اشرخاه عضلات عین

لغوه

مرض بداند که این مرض خود را ظاهر کند یا نه و اما نشاند که شب بخوابد و صبح بیدار شود که صاحب لثه است  
 و بنا بر این که عرض او بنایان است چنانچه نشاند که گوشه لبی حرکت کند و بعد از آن بچرخد در عضلات  
 و جنبه ابد و کم بلیت چشم نیز بچرخد شود و اینجا لثه خوب معلوم شود چون خنک نماید زیرا که چون از این  
 طرف از سرخا و از طرف دیگر تشنج است لهذا مرضی در خنک اطاعت می کند و بسیار در خنک زشت می گردد  
 از خنک بدن مرض بکوی توان فهمید و انفا فایده در عدد دخت گوشه عارض شود و چون این جنس بکلی با  
 با ایند نیز بر یکی در بنایان کرد که مخالف در طرف علت طرف سالم بود که در طرف علت خلاف  
 طرف سالم است و این نیز خوب معلوم شود چون زمین منکمل شود یا خنک نماید که طرف علت در خنک بدن  
 چنین هم رسانند و هم چنین ~~بسیار~~ می دانند ولی بر روی طرف مرضی نیز با روی طرف سالم توانند  
 و چشم طرف علی نیز هم ~~مسل~~ در دردی که جنبه هر دو سکین شد و با این امند لهذا چشم نصف از  
 است و چون این مرض زیاد طول کشد بواسطه که در بنایان در چشم رسد چشم موزم کرد و بسیار که  
 با اختیار از چشم جاری کرد و در نفس کشیدن بر بینی بچرخد و حفظ از دلت بینی ضایع شود و در  
 دو طرف سالم که شود بدان با اختیار خارج شود و صفات که مخرج ایشان از لبت مانند آب و آب  
 توان تلفظ کرد و قوت توان گرفت و چون این مرض در او منبأ پیدا کند طرف علت بوی مرضی شود که  
 در وقت نفس کشیدن حرکت نماید و گاهی ذائقه در ضعف زبان پیدا شود و گاهی زبان که شود  
 بطرف سالم و بسیار در است که تنه از این مرض باشد و فقا این مرض قدری طول کشد و گاهی هیچ علاج  
 نشود و گاهی بدون علاج رفع شود اما حجه این مرض اگر از بوردت بنفاس و در بدنه با در سرد است و در  
 که بصورت خود و نفس خوا سید صبح با لثه است حجه دیگر صریح و مقطعات مانند سبلی و دیگر حجه  
 و مایل و خنک زبانت که بدان واسطه عقب صورت منفرست لثه بطهور رسد نفذت لثه در ایند  
 ذایع و چون چند سال طول کشد نشاند تا بنایان اما العلاج چون حجه از صریح و مقطعات است سفراع  
 دم نمائند بواسطه از روم چنانکه روم حوزدکی را لواند از ند در حث گوش که منقذ عضلات است اند  
 مشع در جنبه هر کوی که بجز از جمله جویان است و مشع بر یک نیز بکوانت و چون بنایان فایده نکند بوج الکا  
 زبانه مفید است که بک بر دست گرفته و دیگری را در گوش میزند و صفا لثه نیز مفید است و چون  
 حجه در خنک زبانه باشد علاج خنک زبانه نماید اما لثه و خوردن بید و چون حجه در دم باشد که رفع او  
 نماید و چون حجه از صریح باشد با انفا میزند ~~مسل~~ مکرر کرد و در او اندک نیز که جوله ده منک

در بینی

و این مرض نیز زیاد مایل بکشت است لهذا نباید صورت و انفا چند وقت از سر تا حفظ کرد بواسطه حسیب  
 بک مشع موی فصل ذرات فصل گفتگوی شود اول در او طاع عصبانی معک و امعاء در وجه عصبانی  
 آلات نفس در وجه عصبانی آلات ناسل فصل ~~مسل~~ در کشته آن مال زنی منی وجه معک و امعاء و این  
 کاه اصل بلیت و عرض است از مرض صریح و کلمه در رحم تفریط این مرض چون شدید بنایان شود و از اطراف  
 بلیت و حجه در امعاء و اما نشاند که امعاء را می کشند و احسان را بد که معک پیش می آید و این وجه در  
 نماه شود چون غذا مضغ کرد که در جنبه مضغ وجه فایده کرد و گاهی وجه زیاد شد بنایان چنانچه  
 که شکم او را با که بنیدی قایم بسته اند و گاهی احسان موزش در امعاء نماید و حث را در کردن نماید و فقا  
 این مرض مختلف است که گاهی چند دقیقه طول کشد و اینها کرد و بسیار وقت در بدن زبانه و گاهی منشی شود  
 با نفع بول زیاد می که ای رنگ است و عود این مرض نیز مختلف است که گاهی ماه بگذرد و گاهی کمتر  
 عود نماید و چون از معک باشد در بعض احسان مالش در دفع معک موزد بوی شود که گاهی در  
 به بحالی کرد و چنانچه عود زبانه می تاریخ شود و ریخال شوند و در وقت مالش بذا و طلیظ از دهان  
 خارج کرد و در در واقع در ای ملا از لبت چون زبانه طول کشد صلیع عارض شود و بر عکس گاهی موز  
 صلیع زیاد طول کشد این مرض بطهور رسد طریق دیگر که این مرض بوی نماید از است که ظام می شود  
 بسوا لثه و انتهای بیاعه مثلا آنکه فوراً گرسنه شود و اگر غذا بدوزد رسد ضعف نماید و چون  
 غذا خورد سکین شدن کلمات هم رسانند و چنان زبانه و گاهی جلیع خامن شک نفع کند و این علامت  
 است تا آنکه غذا مضغ کرد و در زبان زردی گرسنه کرد و اگر غذا رسد باز ریخال شود و گاهی قبل از  
 غذا مالش بر بادی در دفع معک هم رسد و غذا و غذا زبانه این مرض چنانچه با بنه را زود در جلیع زبانه تا  
 اشیاء لیس را و بشا که در وجه کامان می کشد بلم سفیدی غلیظ و گاهی نفع بطوریت که نفس نکند  
 گاهی بک نوع اشتیای کا ذی هم رسانند اما مزیج و گاهی بلیت جلیع خنک کشد اما نشاند  
 و دیگر بلیت هیچ اغذیه نکند و گاهی اشیاء غیره را کول خوردند اما سنگل و ذغال شخص این مرض  
 داد و زان که عضی است با بواسطه که منشی و می توان شخص را در مکرر بادی کرده و دیگر باید شخص از  
 و دم معک که شایان بکر رسانند که در می است مریض و هم چنین با دم معک که از دم باشد و این  
 همیشه شود از فشار که از فشار و دم ساذی است بر عکس عصبی نشود و دیگر باید شخص را در با سطل  
 مسک و در سرطان بزودی در مایل زبانه در روی معک یافت کرد و اما حجه این مرض زبانه نیز میلا

وجه عصبانی معک و امعاء



شوند تا کتا بنکه راه روند و دیگر حبه از افراط ذوق و هو و بجای آن و دیگر حبه در مزاج عصبی است  
و کتا بنکه مزاج عصبی دارند بیشتر بدین مرض مبتلا شوند مانند زنانی که اختناق رحم دارند و در  
که ما بخوبی دارند و نسبت دوازده این مرض نارحم لسان زانی که حبه طشت دارند بدین مرض مبتلا شوند  
و همچنین در غریبی که حبه نشوند و گاهی بعد از حوض و پیش از حوض نیز بان مبتلا شوند و در وضع حمل  
بسیار بدین مرض مبتلا گردند و چون استعداد نباشد بکدام غرض شود از باب بی وع و اندوه و از پائید  
و غیره و این مرض در وقت بلوغ زیادتر است تا وقت دیگر خواه در زنان خواه در مردان نفعی ندارد  
چون عصبانی محض باشد قیوش ندادن لکن رفع او مشکلست و چون این مرض عارض شود در کتا بنکه  
نداید که کتا بنکه ایسان خوب است از قبیل اکل و شرب و غیره و لکن بر ظهور نفوس در سال است و چون  
حبه حبه طشت باشد پیشکونافع است و چون حبه اختناق رحم است می توان گفت که صد سال با این  
زندگی می کند اما الم علاج اول رفع حبه چون از اختناق باشد رفع اختناق چون ما بخوبی باشد علاج  
او بیشتر است و غیره و در ما بخوبی اختناق و صبر و امن نامست و در حبه طشت افورده دهند  
اختناق مبدی این دارو گاهی بنا بر قلبا مینی و امثال آن دهند و از ادویه مجرب در این مرض  
دولهای مبدی است چون بلیمون و بنه روی مرکب می کنند با ایکا و افون و کجوله مقدار بیشتر  
اوسه و فالی شش خوردند و بنه روی از دو خود تا چهار خود خوردند و در وقت و گاهی خوردن  
سنگ جهم مبدی است صفت کتخه بکیرند سنگ جهم بیخ کندی و بیخ قطره آب حل بود با آب لیمون  
بیت جبه موده یک صبح و یکسار خوردند و از بنایان نافع است و در میان و ادویه جات زیاد حکا است  
موده اند چون سبل الطیب و چند بید شتر جهم شام گوزن و مشک و جوز دل و پوست نارنج و کلبه و  
اگر نمانند و در وقت معده استمال یون از خوردن غذا و مشمع و بجای او و صحن و تانک و انداختن  
مشمع زفت و مشمع اوسق و مشمع افورده که تا دو سه ماه منمک زاپوشند و غذا با آب نعلبند  
و اجناس خوردن از اعذبه نفاخ و مویه جات خاره و کوشک نامست با استواء دیگر و در اکثری دروغ نماند  
مفید است و بنیر مکان و بلبل بسیار نامست و طبرانی کی نان خشک و نمک ساینده هم راه بداند  
که چون مبل کنند و در کتا بنکه که صفت عارض شود فصل در خروج عصبانی که می نامند که لیسک  
مویخ عصبانی در حوض است که خوردن ظاهر می سازد و با مطه بک و بی در امعاء و حوض با حبه سنگ  
امعاء با راه کند این وجع عارض شود و خاصه در اطراف نفاخ و با در فوون سطحی با صورتی و بی

فولج عیاش

در وقت

اوست و در فاعله این مرض منقل است و چون در دهان نشنازند و بیخ نمانند بر عکس و فیکه در وقت  
و بیخ هیچ تفاوت نکند مگر آنکه چون شد بد باشد که بیخ نماند و گاهی بیخ نشانی است که در بیخ  
زین عطلد و در فاعله بیخ و بیخ ناوج است که بیخ نماند و گاهی بیخ نماند و گاهی بیخ نماند و گاهی بیخ نماند  
نفسد و چون بیخ کرده باشد اسهال و بیخ که از شدت بیخ چند وجع عصبانی دیگر ظهور کند چون  
قلب و بیخ و بیخ ممانند که گاهی بدین حبه قطره لول است و بیخ در با نفاخ و بیخ گاهی بیخ و بیخ که بیخ  
دولامه بیخ چون عصبانی است در فاعله چندان طول نکند و چون حبه در پوست است طول کند تا  
که رفع همین شود اما حبه بیخ گاهی بیخ در عصب است و گاهی بیخ با اختناق رحم است و گاهی بیخ  
است که بر از در اعور توقف نموده و خشک کرد و این مرض ظهور کند و گاهی بیخ بیخ نماند و گاهی بیخ نماند  
حبه از کمر است و بیخ عارض شود در اختناق که با سرب صفت است و بیخ نماند و بیخ نماند و بیخ نماند  
سک تخم بیخ نماند داده شود و در دم که در دم حوض است در اینجا بیخ در دم بول اسهال است و بیخ  
جا ای است در دم امعاء بیخ صفت است در اینجا بیخ است و دیگر بیخ صفت است با اسطه قسا که در دم  
قسا و بیخ و در اینجا مسکن است در دم فاعله بیخ در اینجا منقل است و بیخ نماند و بیخ نماند و بیخ نماند  
است و ان بسته است بدای کر و دیگر بیخ است که قیل اقتلاح دم بوا سر عارض شود که سینه است  
بدین وجع و دیگر بیخ رحم و کلبه است و با بیخ بیخ در اینجا بیخ است و بیخ نماند و بیخ نماند و بیخ نماند  
است و در کلبه بیخ از یک طرف کراست نفعی ندارد چون سانه باشد که بیخ بیخ و بیخ بیخ بیخ  
اما الم علاج اول حبه بودنت مکرر با مطبوخ سبل الطیب و چند بید شتر افورده و زای اندر آن  
افورده و روغن کرچک و سبل الطیب و خاما زاب زن و ضا در گاهی بخورند و در وقت معده خواصه با کمال که  
از پوست این باشد و چون بیخ زیاد باشد که مریان دهند و چون بیخ زیاد با عود است کجوله  
دهند و در اطراف لیمون و ادویه جات صندری است چون بنا بر رو بوند و ما لبدن جهم بیخ  
در شک ایشان و تدبیر در راه کنند و از سر بنا محافظت کنند خود را و شک را بپوشانند و گاهی بیخ  
سنگ است که در امعاء هم رسد و سب سنگ از زای خوردن زیاد است که بیخ نماند و بیخ نماند و بیخ نماند  
و غذا در حلهای اعور بماند و کم که حبه بیخ نماند که ما نماند پاد در حوضان کرد و در وقت عبور  
براز فوولج عارض شود در بصورت استمال این بیخ موده و ادویه منعی چون کلیل و غیره نا غلبه  
فصل بیخ در او و جاع عصبانی که در دل است نفس نماند که در زنان جمله است و بیخ و بیخ که در

و تسخیر

بیخ تسخیر

بافتن کرد که جز سست نماند که فسیل او در اولام معلوم ذکر یافت لکن مخفی بیان کنیم بدانکه مرض  
مذکور مرصحات که مخصوص است در اطفال شیرخوار و خود را ظاهر کند به تشنج مفصلی که همراه است بنوی  
الفتق و بنا که تشنج عمومی شود مانند تشنج تقریب بروز این مرض در فاعل نهیمدما است و گاهی مقدمات  
اوست که چند روز صبح الفتن در طفل پیدا شده ولی از راه شود و غسل لیج پیدا کند و گاهی قبل از این در  
خواب تشنج جنقی با ورود همد و گاهی در روز بروز کند که در صورت بغضا به تمامه نفس چنان نماید که  
طفل خدی شود بهیای او خطرناک کرد در داخل نفس کشیدن دهان را باز نماید بهیای انسان و شکل نفس  
بغض صغیر گاهی هیچ بخت حرکت قلب مواز گاهی بی نظام در نفس میرا عقب کشد چشم خیره نماید تشنج  
و چنان نماید که خناق در اینجا باشد و عرف سر را از او ببرد و از این فاعل دفع شود و چون بخالت بقدر  
بیم در بقیه طول کشد نفس بر کشد حوال کم که خوف شود و گاهی در اینجا تشنج عود دست دهد و در این مرض  
ثابت دقتی پیش نباشد لکن نماید و ما بین این دو نوبه طفل چنان رسالت است و چون زیاد طول  
کشد فاصله ما بین و نیز زیاد شود که کم شفا باشد و این در فاعل است حجتی بر این اول بواسطه فضای  
ست است که از تشنج با همی نماند و سا اکی یافت شود و بنا حجتی موروئی است که چون ماد طفل اختنان  
دم دارد طفل بدن مرض مبتلا کرد و در دیگر حجتی از چنانیدن و از طبیعت مواد مکان است اما الفراع در حال  
تشنج هیچ توان بود بواسطه قرب زمان که داد مکرر آنکه در سر او بید کند با و سر که بویا نشاند باصفا  
خود در با اندازند و در استمال کنند او به ضد تشنج چون پنبه روی و انغوزه و حصه از شراب و  
شعی در این در وقت کردن فصد در صبح الفتن عصائی که اسم نماند و صبح الفتن عصائی نیت مکر  
عالمی موروئی که ظهور اوست بقیق الفتن مفصل و بسیار همراه رود با مرض تقریب بروز این مرض به  
بنا کند این مرض ابتدا کند نند تا پیش از باوع به شکستن نفس بغضا و بقا صلیع ساعت با کتف نفس بر  
کرد و حجتی گرفتار شدن بغضا بجهولت مکرر آنکه گاهی از بسندن شیلی روی در حلق مانده است بعض  
یا کسی غذا یا آب استمالی معده غرض شود ظهور او خواصه در شب است که بعضی خورد از خواب بیدار شد  
خوار شد و کلر نموده و سر و صحنی الفتن با غرض شود موعی که نتواند بجز اند در دهان طاق را با ناز  
کشد و بزود پیدا تشنج کند و چنان خن نماند که معلوم او را با طباب نشاند صورت نفس بزرگ و موی  
نال چشم خیره کرد و گاهی اینجا تشنج بقعه و گاهی در بی ساعت و کم که تشنج دفع شد عرفی کرده  
بخالت نماید و از برای چندان خوب است و مرض این مرض گاهی بقا صلیع بکسل و گاهی سنا و دبا که در اول

ضمیمه الفتن

بیمه تشنج در اولام  
بیم تشنج در اولام

بیم تشنج

هر ماه در زیاد باد و نشا فضا ماه غارض شود و زیاد غرض شود در بیشتر هوا و گریه و استراحت این  
مرض ناپدید دارد شود از کابور کابور جهت از نشا و دست است نقیب که نفس ایشان سست شد و نتواند  
از خواب بیدار شوند و چون او را بیدار کنند خوب شود و دیگر با بد تشنج دارد از صبح الفتن عمومی و عمومی  
در فاعل متصل است و دیگر با بد تشنج دارد از نشا و در زمین زهر و این در مرض همیشه است و فاعل  
دارد حجتی بر این گاهی موروئی است و در فاعل بجهولت اما الفراع بودن در هوای معتدل فسیل را در کل  
شرب سفر در با و چون در نار یکی زبا غلبه کند بهر است که شب الفراع سوزند در فاعل که فشاری هیچ بود  
کرد مکرر آنکه چون صورت زیاد بغض شود فصد نماید و چون فاصله او بسیار کم باشد در ای فصد  
و او به حجتی صدم تشنج گاهی مفصل فاعل و بهترین عصا و گاهی هوی جیل و شوکران و نانوره و فسطاط  
و سبل اللب و گاهی مرسک از اما ان صفت تشنج بیکه بنا طوطون در دم و بیخ سرباب دم کرده و  
موزه شانه در دم عرفا ضافه موزه در وقت قطره خورند و از این در حجتی مفصلی نافع است  
ببیموت و بهینه روی و سنگ جهم و تم الفراع و چند سید سراما ان و بهینه کمان و بیدار بهترین  
است خواصه سفر در با و کشتی مخت صمیمه بلینا با مرض عصبی در سوزنک و شجاع او است اما تشنج  
که نامند کتف که جنارت از سوزنک باشد بدانکه این مرض چون بواسطه جماع شرعی است و بعد از عرو  
او تشنج گاهی در دکل غرض میشود لهذا حکمای قدیم این مرض را از جنس کوفتی دانسته و از آنکه کوفت  
اکثر سرباب و با خندا و ندر کوفت و در جگر لادن و دست و این غلظت و چسبند نیت و گاهی سوزنک  
کوفت مزاجت و گاهی تشنج میشود که کوفت در حجتی بول زود یک حفته سرباب کند و ما سوزنک تا  
خال که سینه هزار و دویست و هفتاد و بیست هجرت چهار صد سال است که این سوزنک شرعی کنند اما  
سوزنک جنارت است از کلام و درم غشای غاطی حجتی بول که بر اسطین زکامه و درم بلغم در با دی  
ارغشای جلال این عضو ترشح شده خارج کرد و ما سوزنک کار بیونی و سبلان فحاط و هر دو این بلغم سیر  
است تشنج در زمان خادی این مرض دیده شده که غشای غاطی حجتی بول غلظت تمام رسانند و سوزنک  
شد و عرفتهای او خمر و تبیل شدن اند و این درم از حفته تا کمان علم غانه است در مرضی او دیده  
علامات درم مزمن و از این با دی غلظت حجتی صبح شدن و گاهی بافته شد که بجهنم موزم بود و  
در صورت نیت که سوزنک از در حجتی می کرده و بیضه را سوزم موزم و همین بافته اند در روزی  
و که موزم بود و اینهم از اثر سوزنک در او است سوزنک منضم می شود سوزنک بتوان در آن

سوزنک تشنج و تشنج  
و تشنج

سوزنک زنا نفاقا در مجراه بولت و در فاعله در مجمل است دریم منقسم می شود بوزنات خاد و مزاج  
 ابنا اینهمه غیر از سراتب می شود دیگر می تواند ظهور کند جواب نفاقا غرض شود از اضراط در اب و نفا  
 و خوبتر بفریب و این چندان دوا می نماند لکن مکرر آنکه در روزی دم از مجراه بول آمد و کمی سوزش  
 دارد و بعد از دو روز دفع کردیم او سرری بخت دویم سوزنک سرایت در غشای مخاطی سه عضو بود  
 در غشای مخاطی چشم و این علامت ماند تا در غشای مخاطی بینی و سوزش و در غشای مخاطی دیگر بدن  
 شد و چون سوزنک مزین کردیم او سرایت نماند و اگر کند بسیار کم است و گاهی بیست با ستاد است  
 که گاهی بدن شد که شخصی پیش ازین با سوزنک و هم چنین بر عکس ازین پیش ازین سوزنک دفع و هیچ کدام  
 نگرفتند و گاهی بیاض چشم بیخ دفع نشد تا آنکه دریم سوزنک در او گرفتار اندان وقت دم خاد شد  
 سوزنک خاد مزینان دفع شد و این صلاح اخراست و بیاض چشم اما علامت سوزنک خاد مراد از سوزنک است و در سوزنک  
 از بیاض در زمان این مدت بگذرد و خاد می شود که گاهی بیاض است و از خوش آمد که گاهی  
 با آب سبز بیاض نماند و در زمان چون ملاحظه نماید سوزنک سوزش می خاد و با حشر است اندمان قبل و لب  
 مجراه بول کی دم و حریت دارد و اگر مجراه را بشویند بیخ است بر چهره خاد که در دو روز هم مجراه بول  
 هم چسبناک است و رطوبت لزجی در مجراه چسبید که چون او را در دواست که رطوبت رقیقی نماند  
 مانده چون خاد کرد و دیگر سوزنک شد و غلظت نماند و در خاد بیاض پیدا شود که در بعضی فضیلت است  
 که فتنه بیاض در دوزخا نشانی است که در سوزنک با در می رسد و در روز دیگر با در زمان روز از بیاض می  
 غلظت هم رساند و کم هم رسد و غلظت نماند و در سوزنک و در مجراه بول هم رسد و غلظت نماند و در سوزنک  
 با در خاد نشانی است که خاد خود بیخ کرد که دریم قطره قطره خاد شود و گاهی در نقطه نماند در  
 حال که در مجرای بنوعی نماند و این سوزنک غرض شود از ضعف تک ناسخ و نماند سوزنک  
 در بعضی بر چند و یکی بول نماند که بدن مجری در سوزنک چند که در مجراه است و گاهی بنوعی نماند  
 با او جاج زکریان و عوجاج ما بخت بیابان با این و موافق مزاج علامت مختلف است چنانچه اگر در موی  
 مزاج باشد علامت دردی نماند است و سوزش بعد از آنکه در خاد نماند بول مزاج نماند و در سوزنک  
 عرق سوزی پاره شد که خون مانده از آن شود و بنوعی بخت است که ضعیف نماند چون با بستن لیک با عوجاج  
 که بدن مجری بیاض رسد نماند گاهی هم بقدری با خون محال است که در بنوعی دفع می شود بسیار است  
 و گاهی قطره بول نماند است و گاهی بول بول و چون در مجرای بنوعی نماند و سوزنک نماند

سوزنک

داشته با نبت نکند و بدن مجری بولت حاصل شود و بول نماند و بیخ نماند و سوزش نماند و گاهی نماند  
 مرض عصبی مزاج باشد بدین نوع کرد که در سوزنک سوزش و حرکت در مجراه و بیخ نماند و سوزش نماند  
 مؤتمن شود که گاهی نماند و در این مزاج چندان غلظت هم نماند و بیخ نماند مزاج دم است و گاهی  
 حواصط ای ظهور سوزش و سوزش نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند و در این مزاج نماند  
 نهجی در نقطه سوزش بولت و سوزش نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند و در این مزاج نماند  
 تراست تا مراتب نماند که نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند و در این مزاج نماند  
 هفت حرکت و سوزش نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند و در این مزاج نماند  
 در وقت که با سوزنک بولت و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند و در این مزاج نماند  
 مرض اول بیاض نماند دریم بیاض نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند و در این مزاج نماند  
 از سوزنک مرض بنوعی نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند و در این مزاج نماند  
 چنانچه مزاج بیخ نماند که با وجود سوزش نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند  
 نماند نماند که در بولت نماند که نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند  
 محو در اطراف ضعیف دریم و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند و در این مزاج نماند  
 ضعیف مجراه بیخ نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند و در این مزاج نماند  
 او دریم بیخ نماند که در سوزش نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند  
 ابرو و غیره نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند و در این مزاج نماند  
 بلبلد بیخ نماند که در سوزش نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند  
 کرد که اگر کوفت نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند و در این مزاج نماند  
 نماند دفع شود و بیخ نماند که مزاج بیخ نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند  
 نماند وقت معین نماند و اگر بر سوزش نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند  
 کوه نماند تا آنکه بیخ نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند و در این مزاج نماند  
 است که چون دفع نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند و در این مزاج نماند  
 بنوعی نماند دریم آنکه سوزش نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند  
 بول نماند تا آنکه سوزش نماند و در این مزاج بیخ نماند و در این مزاج نماند

العوز بول بود و بول غضب البوبه و بول بعد از بول خوردن کی شکر بر لب دارا کنه زانجا  
 نموده با آب دوزک و بول بول بر بند و در صورت اجناسا طهیر بخت که بول از جماع غضب از بول  
 حوت نموده و کی روح بر بول بول بر بند و جماع کشد لفضل اشاره در بول باید بقاعده و نانی شکستن  
 علامات نمود و بدین نوع نماید که در ابتدا در سه روز در روز سه استکان بک نشد با آب بزرگ نما  
 دانه دشت در روز سواری و جماع و کوش خوردن بهر نما نماید و هم چنین شراب خوردن مقرر است چون  
 سوزش در وقت بول با دانه و نموط بهر شکست چند زانو در کماله زمان و پیمان بچینه و مفید اندازند که  
 در وقت خاکی در وقت غضب نماید و بچینه رفع نموط نمیکند اما چون بول بکند که کافور در وقت بول  
 بوشد و بک سبیل با و در وقت که باز ناسانی وضع شود و چون سوزش در حال دفع بول با دانه نانی  
 زانجا که کرده و لث زانجا و نهاده بول نماید و بعضی کمال اشغال کرده اند یکی مغفک کرده و برخی  
 استعمال نموده اند در دفع حدت بول از با دانه نماید لفضل اشاره بسم و این در ضرر خصوص کر که در بول  
 اشاره چهارم چون علامات خفیف باشد تا آنکه در مزاج بلغم است و حدت ندارد و سد بلغم نماید و  
 اغذیه موی مانند گوشت و چون شراب غازی باشد شراب کی با و در وقت اول و بول با دانه بول  
 شود بجهت سد بلغم بکی واسطه حینه در مجرای بول و دیگر خوردن و از آن روی طول کشد لیکن بهر  
 و اولی است که هر دو نوع را بعل اوردند و ادویه جات خوردن اولت بلسان کما بودیم لفضل کما بهر  
 و دیگر است ادویه جات فاضل مدنی و نانی مانند جبار و رایتاخ و زجاج سبزه و کات مندی و  
 سوزنک میل در بینه و مانده نماید خوردن با هفت مجرب است و بعضی از حکما بلسان کما هورا الهی از فاضل  
 کما به دانند و بعضی لفضل را بهتر دانند اولی است که هر دو در وقت و بلسان کما موزی دهند از  
 فطره تا چهل نخ فطره در روز که روی فطری چکان خوردند و کما هم خوردن این نوع آنها را عارض شود  
 در این صورت افزون دهند و چون دانه های چند مانند کزیدن پشه در اخصا هم رسد که خوارش  
 کند نماید بلسان دارم چنین چون جمع مفاصل هم رسد مند و بخت با نانی شکر کوبید حبه نانی  
 و خوردند و بخت خوردن و از آن که با کب بول خوردند اما مقدار کما به ابتدا بهر مقدار در صبح و بخت  
 شام خوردند و چون بر بول بول باشد در صبح و در وقت خوردن بسیار است چون  
 بلسان کب کتد بدین نوع که در وقت بول بلسان و بک شغال کما به زانجا بخت نماید خوردند و  
 فراهین از آن هیزان کما به و ستر و زجاج سبزه بول بول بک کما به و ستر و زجاج سبزه از هیزان

کوبید چهارم

چهارم کوبید و بخت حبه کنند روز پنجاه بخورند پس زانجا و مکره را سازند و چون سوزنک  
 با سفل نماید با هک نوشند اما طریقه حینه بهترین حینه از شراب سبخ است و دیگر از سولفات نیک است  
 که دو کدم در آب حل نموده حینه نماید بک کدم سولفات کوبید و در آب حل نموده حینه نماید و در  
 ابتدا سوزش از در و بعد از سه روز رفع شود و چون سوزش همان قرار باشد و زن دوازدهم کند  
 و اگر سوزش نکند و زن دوازدهم کند و سوزش باید تا پنج ساعت طول کشد و در روز سه دفعه باید حینه  
 نماید و بعد از پنج تا هفت روز نکند و از آنجا که سولفات کوبید در حینه نماید سولفات کوبید و در  
 زاهر کما در وقت دم آب بملول نموده و سه دفعه حینه کنند و دیگر بخت است چهارم و در وقت بول  
 خورد و در وقت دم آب بچینه در سه دفعه حینه نماید و از این دو امر که هر یک رسد و بول بک  
 مطبوخ قوی زانجا و خوردن نموده اما که کشد و حینه از شکر برت نیز بکند بخت که چهارم کدم نماید  
 در وقت دم آب نموده حینه نماید و قوی ترن همه سنگ حشم است که بک کدم او را در وقت  
 دم نماید و چهارم در آب حل نموده استعمال نماید و این در دفع کند و بعد از دفع شدن هیزان  
 که تازه در روز هین اعمال را بخورد و از آنکه بلسان بک نماید و بجهت جماع سبزه چهارم روز دفع  
 مرضی بول جماع نمود اما سوزنک خا در زمان و این سوزنک در حمله خاصه موصی که زانجا  
 به عرق است عارض شود علامات این مرض سه چهارم روز بعد از جماع خوارشی در مجرای بول  
 که کم که نافع ایند که بدین حینه در مزاج سلسا شدن که در اول بک و طوبت رطوبت دفع شود که می  
 عضو را کم که رطوبت زیاد شده که بلسان و در وقت نازان دکاهی لهنای رخ متوقف شد و بوی منغی از  
 او خارج کرد و دکاهی حقی همراه بود و وقتاً را بهر جنس نیز مانند رفتار سوزنک در مردان و بول در  
 مزاجی و بلسا که در مجرای بول سبزه کرده و بدین واسطه سوزش ناز و سلسا بول عارض شود  
 این جنس شسته شود با بلسان بلغم سفید از مجرای بول با بلسان بلسان او با آنکه چون سوزش  
 داشته باشد این سوزنک است و با نانی بک رخم که چون در مجرای بول بکند و بک شود کی بلغم در حینه  
 سبیل و چند تراش در عرق رخم و اگر این دو علامت نباشد سوزنک بخت هر چند در علاج چندان  
 تفاوتی در مرض ندارد اما الکلی در اینجا در ای نانی بوی که هر دو فانی کند و نکند  
 نوع نماید که چون دم باشد زانجا در نانی و حاره نشین کما که استعمال کرده و در مجرای بول  
 بک کدم بخت و چون علامات خا در بکند و استعمال نماید مطبوخ بول نازون با مطبوخ نازون

سوزنک خا در زمان

صفت او بکشد پوست نازون دوسه در پنج بزرگ طبع کرده قبلش خود با هشت خود سولفا سازد  
 یا زاج سفید یا کات کبود داخل نموده و البته بمیل براد و بمیل گذارده و البته با زاج نکند و وقت  
 البته نمند تا بر شود و نامدت شش ساعت نباید این بنامه باشد بعد برداشته و کجا بپیم که در بمیل  
 در بند و اگر در روز دوم بر این عمل کنند و در دفع کرده و در ای اندر آن بهترین زاج ساه است که در  
 تا هشت خود خوردند و چون این غذا بپزد ایجا آوردند در دو هفته دفع کرده و چون البته بمیل باشد مزه  
 کنند با آب اناب در وقت در بمیل برین غذا بپزد اما سوزنک مزه مرغان و سوزنک مزه مرغ است که  
 زمان از نیا دانست و علامت صحت نداد و علامت موضعی چون لب مجراه بول که در سخته است یا  
 کنند در یک می شود رنگ بنفشه یک یا بر آخری نیز در در سخته است و بلغمی که خارج می شود در  
 است و کم مانند روغ و در روز و در چند آن دفع نشود مگر در وقت اندفاع بول و صبح که از خواب بیدار  
 مجراه بهم چسبند و سوزش کی دارد لکن چون غذای حاره با فراط خوردند یا آنکه جماع نماید سوزش  
 در وقت هم رسد نه آنکه زیاد باشد و بگو کردن سوزش نداد و لکن مدت بول خوردن زیاد تر است  
 نازمان سلامت و چندان بول هم است و کجا می بوی است که در کفش بریزد اگر بپسند و چون  
 بر مبه بزرگ رسد بول بپسند دفع کرده بدین نوع که چون ندری بول دفع شود چنانکه با یک کد که نام  
 چون آب بپزد کند با بول دفع شود و در وقت بد کشیدن بپزد به چسبند و مرتبه بزرگ تر است که بول  
 منقطع دفع کرده و در مبه خزان است که تقطیر بول عارض شود و در سوزنک مزه چون حکم در وقت  
 بهر رسد در وقت که سوزنک در غده دودی سزایت کرده و موقوم بوده است و از دام این مرض چون  
 معالجه شود دفع نکرده تا مبه در و بپزد و در صنفی مجراه بول نفع منافع است که معالجه  
 دو سال طول کشد و کجا می بکسال و کجا می علاج در او مری نکند اما اما العلاج اول که از وقت نداد  
 ما کولات مانند آنکه غذای حاره بپسند و اول نمائند تا باره و در خوردن و آب جو و موند و این بپزد  
 تا مانند لیکن شراب فابن فاسک و از او به جات همین بلسان کجا مویکجا به و زاج ساه است که با هم  
 مرکب کرده بد هکند بوی که در کشند و بعد از یک وقت که در دارا خوردن وقت تقطیر در باغ باو  
 خود است و مسموع در باغ پزند در کماله زمان ای انداختن نیز خیر است و بسیار ناصت اب معده این  
 ترش هم نوشیدن و معالجه و بجای او خوردن در ای جوش است با وجود این حال بدون نداد  
 بمیل در مجراه بول علاج نکرده و خواص او اول آنکه بمیل فشار بد بوارهای مجراه بول نموده امتدادی در مجراه

سوزنک مزه مرغان

کم نماید

کم نماید تا فی آنکه دفع اسر حوان عشارا نموده و مجراه را وسیع نماید تا بمیل یکی معده است مانند  
 نقره و مس و این بمیل را بر بعضی نوان داد که بسا در وقت خوردن خرد بسیار دارد و این غذا بمیل مد  
 پاک کن باو دهند طریقه انداختن بمیل ابتدا بمیل را چوب نموده و در کوباناکشند و بمیل را کمی فرود برده  
 بمیل را با بمیل کشند و در فاصه بمیل تا نزد یک عظم غایبی رحمت رود و در وقت انشاء کجا بپسند  
 در این صورت باید که صبر نمود و عوت ننمود تا تسخیر ابل شود ان وقت حرکت ظاهر کند تا بمیل با این  
 رود و بمیل مد آن کن اسان تر فرود نماید که توی پروانه و این عمل را در روز دفعه در صبح نشا  
 باید کرد و کجا می در ابتدا خون بند و در دفعات دیگر عیب نداد و چون چند ما این عمل را نمودن وقت  
 رود بکشد صغیر عمل مکرر ایجا آوردند و بعد از چندی در روز یکدفعه و بدین نوع نموده تا دفع کرد  
 بسیار تا نشت در سوزنک مزه چون سوزنک حار عارض شود بدین صفت یعنی از کجا بمیل را اول  
 بلم سوزنک حار نموده و در مجراه بول نالخته تا سوزنک حار کرد و در بعضی حکما سنگ جسم را با سله بمیل  
 و اسباب مخصوص این عمل در مجراه بول نالخته و ما لیدک اندام ممل صبر کردن تا حال نفعند ندادیم  
 کجا می سوزنک مزه را اسباب معده بی خار حار مضر نماند از چوب بعضی غنی باشد و از ادواب  
 معده بی ترش ترشند و فکند در وقت سوزنک که از اجزای باشند که بعضی مزه سوزنک رود  
 و بعضی بپزد و ستان جمله است و دم جرم بیضه که پی ری در است تا مانند حبه این مرض از سوزنک  
 کدینه اغلب از ضربه است خاصه چون در حال بودن سوزنک ضربه باو دادند و دم چنین از چنین  
 اب سرد در حال سوزنک به بیضه باعث قدم شود و چون سوزنک نزدیک بر فکند است بیضه  
 در دم دارد که بدن حبه سوزنک در او سزایت کشد یعنی در او عصبه موی در بیضه موقوم کرده در  
 زیاد دارد بیضه طرف چپ و بیضه راست استعدا او کت و فادامه موقوم سوزنک تریف دم بیضه  
 دم بیضه عبارت از چنین ماده سوزنک در فضای معاطی که او عصبه می را جملند که عبارت از بیضه  
 بیضه باشد و چون این عروق موقوم شوند لهذا فضای زیجی بیضه نیز بواسطه مجاورت موقوم  
 و چون او موقوم شود جلد بیضه موقوم شود و اینست دم بیضه علامت اناب بیض بعد از ورود  
 یا انصاف ماده مرعی بکشد یکی و عمده در بیضه و کساله از ان احساس کند و در در خواص چنین  
 زا رفتن به علاوه و وجع صلب در طرفی که بیضه موقوم است و در حرکت زیاد خواص چون بیضه و بیضه  
 وجع زیاد بظهور رسد و همچنین است در سواری و چون بیضه را با لاسندند وجع کم است و جلد

دم جرم بیضه

کی کشند و با حرمت شود و بسا که در آن حال حی غرض شود و چون حی ظهور رسد جهته سد باطن  
 نماید که سوزنک رفسک و بیخین است و رفتار بمرض منوطت به علاج و چون بخود کذا زند  
 با معالج خوب نکند و مجرای بیک کل کرد و بیخین رفسک مشکل نیست زیرا که از جهه فوسفک شود  
 و اگر مشبه شود با دم بیضه که از کوفتات ذوات عظیم مرز است و ناگهان یافت شود اما التالیف  
 هم بر خط صحت است بدین نوع که صاحب سوزنک سوار شود و اگر لا بد باشد که دست بردارند  
 در او کذا در دنیا لا بد که از ضربت محفوظ باشد و با حیاط حرکت کند لکن چون غمزد و کند  
 پیدا شود ابتدا بزودی یک عملیات داده و بعد زده و بعد در او کذا در زانها انداخته و  
 هیچ نکند چون بیضه متورم شک باشد با بیخین بود که اول که مطلقا بخوابد و حرکت هیچ نکند  
 همان باها تا لایحه کذا زده که بیضه و چینه بنا شد و دستمالی به بند که منتشر نکرد و دوم آنکه زان  
 کتا که زان نازک است که یک سطل از سماء و نمک خوردند و در غذا فاسل زانها بند که بدین  
 نوع مرز بزودی تخفیف یابد و بیضه چینی هم رسانند و در قاعدت خون حیات دم بیضه شکند  
 سوزنک روز کند و چون حیات دم بیضه شکت جهته علاج دوزا است یکی آنکه خواهند بزودی  
 دفع کنند و یکی آنکه بواسطه اخذ کسب خواهند در دفع کرد و نوع اول هر سه روز یک سطل چندان  
 و از پودر سنگ حار استعمال کنند چون خواهند زد و دفع شود بیضه و اما مشبه به بیخین که در دوز  
 دفع کرد و بعد از رفتن نابلت دوما بیضه ابالا نگاه دارد که مابله عود است و اغلب بکار  
 رفتن در صحنه بیضه صلاحی باشد که که حادث شود که تا چند سال باقی است و جهته عملی  
 استعمال کریم اوسق که او شوق را در سر که چینه به بنال از نند و هم از روست بیاض عضل که در سر کشته  
 به بنال از نند و از بیاض عضل و بیضه بیضه و در سر که بیخین و از نند و در سر که بیخین  
 در بیاض ما لینه بیضه با پوشند و ما لینه روغن بل نیز نداشت که در بیضه و کتا که زان ما لینه  
 نسخ نیز جرب است روغن زرد دم است خود مشک مرز در او خل کرده در بیاض ما لینه در بیضه ناز  
 و دیگر از بیاض سوزنک است ضیق شدن مجرای بول که پونانی ایسه کو زانند و بیخین است ظهور و  
 مطاوی ذی بیضه و اطراف او را بجزایر بیضه ضیق کرد و اول آنکه بعد ربات شفت تمام جرم  
 متورم شد و علت هم رساند مجرای ناک شود و این نوع است یا آنکه این ساقه یک شفت می کشد  
 و مرزی کرد و در بیضه و در وقت استعمال بول خورد و با آنکه بیخین از ظاهر مشهور و مجرای ناک

ضیق شدن مجرای بول

کرد قسم دوم آن است که با حلقه از غشای مخاطی ضیق شود قسم آن است که جوی نبت و شقی  
 چنانچه که این شخص را ما طریقه پیش ما بند رفیع نیش شک بوی که میل بسیار عظیمی در مجرای بول زد  
 اما حجتی به مرض در قاعدت از سوزنک مرز است که ما لماطو لکشد و علاج نکند و با شفا فاقا از  
 است که در مجرای بول وارد آید ما شفا نکند چوب یا غیره در مجرای بول فرودند و این ضیق نند تا در پاره  
 شودی است در قاعدت در میان پارچه عضلاتی و سوزنی است و هم چنین نند تا در پارچه تمام که در  
 وزی است با نافت کرده در علامتات بیخین است اول غمزد بول که دفع بول با نشت و با انقباضات و کان  
 بول کت که کاهی بول زردت با زرد بول بیخین آید و چون صلاحی بیخین شراب با دی خود دنیا  
 آنکه سواری زبانی نماید بسا که جمل بول هم رسانند و دیگر اعلامات بیخین با دانست میل دفع  
 مؤذن بول که مرز به بیخین چینه بول کردن و بول بسیار کی خارج شود لهذا بیخین شب چندین دفعه  
 بیخین بیخین یکبار زان بیخین بیخین با میل شخص داده شود که چون میل در مجرای بول نازک  
 موضعی رسد که میل پس زود و بیخین نند و عارض شود و چون به ندرت و غیره میل از آن موضع خارج  
 نماید بر شمت داخل ممانه کرد و لهذا موضع صفت معلوم شود و کاهی بوی است که میل بیخین قسم  
 تواند بکند زد و اگر فوت نماید میل غشای مخاطی را زخم مؤده و بیخین غشای مخاطی رود که در  
 این موضع صفت بواسطه وقت بول اتساع یافت شود و در این اتساع بول با زانها و با شفت  
 مجاری مطاوی با نفا بند و بول زان مجاری خارج شود تا وقت لغت مرضی است که هرگز نند  
 معالج دفع نشود و از دواهای بیرونی و اند زان نیز دفع نکند و در علاج مدت زان را در نند  
 و چون بیخین مشبه با سنگ ممانه کرد و معلوم شود از حجت و از استعمال میل که در بیخین عدم سنگ  
 بواسطه میل معلوم شود و چون خواهند بداند که چه قدر از این مجرای نکت بدن نوع ممانه که  
 میل خوبی را در بول دیگر کرده که در سر او موم و زعفران هم نصب نماید و میل را در مجرای  
 بول مؤده تا از زان نکی که رسیدن زان وقتان میل با موم که در وقت در مجرای اندازند بکند  
 از خروج بواسطه درجه و نشان که بر آن میل است معلوم کرد که چه قدر و مسافت این سنگ است  
 الکلاج با بد دفع این سنگی مؤده بیخین می توان دفع نمود اول بیخین در موم بواسطه استعمال  
 اکال سیم با استعمال میل در مجرای بیخین اول بوی با بد که در کشته به بیخین است  
 این سنگ معلوم کرد و بعد از زان با میل که در جوف و کار و بیخین است در مجرای دفعه و چون در سنگی

رسیدند فشاویا نهیای میل موده که ان کا و در زمان ظاهر کشنده ان نیکو غشای غلطی برید  
 و از استعمال شود در وقتی که حلقه از غشا ننگند بعد از بنیدن میل اجوزی در مجرای بول کرده تا  
 مدت سه روزی گذارند که بول از همان میل خارج کرد و در بزم و سکون آن مجرای هم وسیع مانا تا  
 استعمال دوباره اکل بدن نوع است که ابتدا بهر نیکو از با بد شخص بود بعد از آن اجوزی که مصلحت است  
 در وقت اندرون رفته و به نیکو مجرای مانا شد و در چنین میل اندازند بطریق مصلحت که استعمال میل  
 است بندرج و چون خواهند بزودی رفع شود از ابتدا میل معده استعمال نماید بطریق مصلحت که از  
 ابتدا میل نازک و سبکی میل را کلفت کند و میل ناید مدت ربع ساعت بماند بعد از آن که کتک  
 بدین جهت نازک کرد و میل معده را در عین آنکه نازک ناید هر روز در بعضی از وقتها و میل انداخت  
 و بتوان میل را با وسیره که بنا بواسطه سوزان خوردن آبکشد و در آنکه در بعضی از جهت عمل این  
 میل بنیت و بزودی خارج کرده اند و چهار روز در استعمال میل معده را مواظقت نماید استعمال میل  
 دیگر است اما استعمال میل مذکور است کن در فاعله باید میل معده را در وقتها سبکی اعراض را  
 و گاهی باید در او مغول کرده تا مغول رود و بعد از گذشتن از نیکو مغول را اخراج کنند و میل  
 را بکند از نیکو و گاهی در بعضی بول و در وقت دفع که جمع نوع مصلحت شود و میل را با نیکو فاعله  
 نماید در بصورت قدری عصاره بدن را بیخ در وقت بیضه و مانا شد و از این بنا باید ترسید که عاده  
 خواهد شد و میل را تا چندین روز در ربع ساعت نهند و کم تا یک ساعت و در زمان و صورت در کم  
 کرد و هر روز در نیکو میل را کلفت نماید تا بعد در روز دوم رسد و این میل در او هم که اعظم  
 جمع سلها است باید تا یکسال با تفصالی استعمال شود چون مجرای نازک است باشد که هیچ نوع میل  
 نوزد باید ضعیف زه در مجرای بول نماند حخته تا کی و بیخ این وقت میل استعمال نماید و چون بواسطه سوزان  
 یا از طریق در سبب جبر لبول غرض شود باید که نماند حخته و بول را دفع کرد و لا یمکن است و  
 گاهی بوسی کرد که میل داخل شود در بصورت کی اقبان یا بک را بیخ با و خوراند و حمله را بهر کجا  
 و اب ز استعمال کنند که در فاعله بول مانا شود و اگر بدین نوع هم نماند سوزان را و بویا بند و میل  
 اندازند و حکما باید در واء کرد و با آنکه در صورت میل را بزود در زمان رسد خواهد بود  
 کند خواهد ننگند دیگر آنکه نوزاد کج بنت زمان زده بول را دفع کند و از نتایج این برض است  
 آری بر بعضی مجرای مساوی که بواسطه بول در صفت موضع جنین غرض کرد و در وقت عاده این

مجرای مساوی

مجرای

مجرای بتانی حاصل کرد و گاهی از اوقات طبیعت در آن مجاری غشای کاذبی درست نماید که بول  
 ازین نماند و در بعضی این بنیت و بول برالت که رسد و نیم موده دفع حاصل کند علامات بند  
 جبر لبول و بعد از چندی شامه خالی کرد و حال آنکه از مری چیزی خارج نشد و در وقت بیضه  
 حریت بهم رسد که این بنیت مکرر ظاهر و بنا به یک نوع حرارت نزدیک جوی در بدن غرض کرد و در آن  
 صورت جوی این وضع را مخرج کند و طریقی خارج شود که بوی بول مکند و در وقت بیخ بول میانی ند  
 این وضع بظهور رسد و چون طبیعت یا جراحی مخرج نماید جمیع فاعله با شد و چون در احوال بول را  
 نکند بول جاذب شد و نفس نیز بوی بول مکند و از اول امر بیخ در وقت افاده میگرد و چون بیخ  
 جلد نزدیک کف و در آن در بیضه کل شد و از بیخ دوم میگرد و این عرض از غشای صاحب سوزان است که  
 بدین جراحی شود اما اصلاح ابتدا معالجات است که در جوی بول در روز جلد رسد و حریت  
 در ساند بزودی بیخ رسد و نکند از نیکو فاعله با حاصل شود و بعد از بیخ زدن تمام نشیمن کاکند  
 که بوی بول دفع کرد و بعد کاکه نماند حخته که به بول خارج شود و چون فاعله با حاصل شود معالجات  
 او را کند و مجرای مطاوی مختلف است که گاهی بوی بول بیخ است و در بعضی این مجاری است در  
 بعضی کج است و این معلوم شود چون میلی در مجرای بول و میل در مجرای مساوی کند و گاهی این مجرای  
 با نیکو بیخ شود و این در وقت که ما بین معده و بیضه یافت کرد و در بعضی این هم با سوزان  
 شود اما اصلاح هیچ نتوان نمود مگر آنکه مجرای بول را نازک کرد و از آنکه حمله از نیکو مجرای  
 ناز شود بنا که خود رفع شود و بعد از رفع نیکو مجرای ان وقت ان مجاری مساوی را افزای کند  
 یا آنکه بیخ زده و بجای او فطر در آن جکاستند تا رفع استر خواهد نماید و چون ما بین معده و بیخ  
 راه مساوی باشد و خواهد دفع کند باید آید در مستقیم بنا در دفع کرد و دیگر از نتایج سوزان  
 درم عد روزه است علامات او است در بول کردن و بیخ شد و بد بواسطه غشای لبول یک  
 نتوان بول را خارج کرد و بنا که در روز چهار دفعه بول کند و شامه زای نماند تا بول خارج شود  
 دیگر از علامات است خوارش در معده نخیس این عرض داده شود چون نکند در معده مسقیم نماید  
 غذا حاضری میشود مستقیم این عرض منند دائم الخمران و بیخان لهذا اگر صاحب سوزان کند معده  
 مکرر و در مانا اما اصلاح باید در ابتدا علاج نمود که چون بیخ کرد و در وقت غذا در نماند و در کجا  
 تحلیل رود و در ابتدا چون بیخ که خوارش در معده بظهور رسد و معده در وقت کسب و زدی کامل

در وقت بیخ

در وقت روزه

باد خورازند و فلان را از اند و حرکتی نکند تا غلبه رود چون صلب شود بد خورد و در غرض  
 نماید و دیگر از شایع سوزنک است که در دو لایه که عبارت از زله مشانه باشد و زله مشانه عبارت  
 است از دو غشای مخاطی محاطه مشانه که بواسطه این دو بلغم زلاله در او قرار میگیرد و در اول  
 یافت شود چنانچه در اول از سوزنک است و این بلغم چنانچه شود با سوزنک است که حبه کتان یا در دو حبه  
 کند که سوزنک سوزان در مشانه کند و با واسطه سرما خوردن در حین سوزنک که بدن چنانچه  
 متورم شود و دیگر چنانچه از خوردن مشانه است مانند سوزنک که از منقرض است مانند  
 کاه چنانچه نرسد و دیگر در پیر زمان و چنانچه در حین سوزنک است با خاد است با نرسد علامت خاد  
 در حال اندفاع بول در حین بنا و چون چند قطره بول در مشانه شود پس بدستند نماید و گاهی بول  
 با خون وضع شود و در فاعل چون بول را در ظرفی جمع نمایند در آن در دو لایه با سوزنک  
 در وقت و چون کی بودت با سوزنک با بر عین رسد در حین مشانه بدست شود و بر عین چون  
 که کرد و در حین فصل در مشانه را در چنانچه که با لایه زله مشانه در وقت و در وقت خوردن  
 دارد در حین خوردن و در حین زاده شود بواسطه فشاری که مشانه رسد و گاهی حتی همراه است  
 به علاج دفع کرد و چون علاج لایه باشد از مشانه خود اما الکلی اول استخراج دم نماید بواسطه اول در وقت  
 در بول لایه دها و در زمان لایه است در حین روغن با دام وضع عربی و نیک و در حین زاکر  
 دانند که چنانچه تابستان باشد شلوار در حین سوزنک پوسند علامت چنانچه در وقت و در وقت  
 و از ترشی هر چه نماید و از سوزنک چنانچه نماید و بعد از آن مانند سوزنک و بعد از آن  
 در وقت دفع کرد اما زله مشانه مزین و غیرین کرد چون جادی علاج نکند با علاج بدست و علامت  
 در وقت بول که از خاد است و چون زله مشانه باشد بول را نمواند نگاه داشت بواسطه آنکه  
 مشانه جمع نماند و چون زله مشانه در وقت دفع کرد و در وقت دفع کرد و در وقت دفع کرد  
 بلغم اما الکلی خون گرفتن چنانچه لایه است پوسند و اگر بول در وقت دفع کرد و در وقت دفع کرد  
 از حین بلغمها و در وقت زاج سبانه مانند سوزنک دهند و در وقت مخصوص مشانه پاره پاره و او  
 است که این دو نبات در پیران مشکل یافت شود و بجای آب جادی بول را در وقت دفع کرد و در وقت  
 وجهه علاج بکمال زمان لازم است و چون زان در وقت دفع کرد و در وقت دفع کرد و در وقت  
 دیگر از نتایج سوزنک چنین شد و چون آب مزین در وقت دفع کرد و در وقت دفع کرد و در وقت

زله مشانه خاد

زله مشانه مزین

سوزنک

شد دیگر از نتایج سوزنک سوزنک چشم است و سوزنک چشم عبارت است از سوزنک چشم  
 چشم بواسطه لوله بودن دست با غیره یا آنکه زن صاحب عمل سوزنک چشم سوزنک چشم  
 از آن دم در چشم طفل رسد و اینست که سوزنک چشم را در وقت از تولد کودک شود علامت  
 بعد از سوزنک چشم در حین حیرت بلبک چشم غلی شود و کم سوزنک چشم در حین سوزنک چشم  
 شود که قرینه در حین غرق است که کویک نماید و گاهی قرینه صبح دم نشود و کم قرینه پس  
 و رطوبت چشم بر آن ملک و کور کرد و معلوم است که در این صورت سوزنک چشم در وقت  
 روز اول و در وقت چشم است و در وقت در وقت خدات اما الکلی ابتدا چند روز  
 کوشش متعقبه نماید و در وقت سوزنک چشم را در وقت سوزنک چشم را در وقت سوزنک  
 کلایه جل بزده سه دفعه در روز در وقت سوزنک چشم چکانند و بعد از آن در وقت سوزنک چشم  
 بشوند و در وقت سوزنک چشم را با آب در وقت سوزنک چشم را با آب در وقت سوزنک چشم  
 چشم مانند کوی میفرماید و در وقت سوزنک چشم را با آب در وقت سوزنک چشم را با آب  
 در وقت سوزنک چشم که عبارت از فرجه چشم است و در وقت سوزنک چشم را با آب در وقت  
 با خاد و در وقت سوزنک چشم را با آب در وقت سوزنک چشم را با آب در وقت سوزنک چشم  
 امواد است سوزنک چشم را با آب در وقت سوزنک چشم را با آب در وقت سوزنک چشم  
 وقت در وقت سوزنک چشم را با آب در وقت سوزنک چشم را با آب در وقت سوزنک چشم  
 سوزنک چشم را با آب در وقت سوزنک چشم را با آب در وقت سوزنک چشم را با آب  
 کرفت و همراهی وقت با سوزنک چشم را با آب در وقت سوزنک چشم را با آب در وقت  
 و اصل فراتر است یا مانند مرض پیل زرا که در وقت حاضر بلغم پیل اما فراتر است یا مانند  
 کسانی دیگر از فراتر است یا مانند مرض پیل زرا که در وقت حاضر بلغم پیل اما فراتر است  
 است و بسیار خاص بزرگ بدن مرض متلاشد و علاکت کنند مانند و آب و علاجی برای او  
 تا آنکه مولک کوسن یکی از آنکه بود علاج او را پس از آنکه در وقت حاضر بلغم پیل اما  
 که مزای او کم زانست سوزنک چشم را با آب در وقت سوزنک چشم را با آب در وقت  
 کوفت بدویق بود که با سوزنک چشم را با آب در وقت سوزنک چشم را با آب در وقت  
 و کوفت حاضر شود و اگر در وقت سوزنک چشم را با آب در وقت سوزنک چشم را با آب

مرض کوفت



ریم کوفت است بزم در هر عضو که باشد و در فاعله بواسطه جمیع است و اگر در ذکر هم رسد و فاعله  
 در صیغ جلد ذکر که اسلامان در وقت خسته قطع نماید لهذا این مرض در اسلامان کمتر یافت شود طریقی  
 بردار چون مانه کوفت در جانی اثر کند سه روز بعد از موضع سیخ شده و یک پور که چون شیطان  
 سفید رنگ فدا و هم رسد و بعد از دو سه ساعت خوابش پیدا کند و چون خوابانند بود مانه شده و اول  
 از خواب شود و چون مانه نشود آن بود سفید مزاج را بد رنگ رسد و مانه کرد و در جانی از خواب که بد  
 کم آن زخم کوچک منفرج شود و اطراف و نواحی خود را بخورد و سطح فرغ فرغ و غشای بسیار مانه که خند  
 در وقت و کنار زخم مثل سوخته بکشد و بگوید میفتد و اطراف زخم صلب است و بعد دهای فرغ بسیار است  
 منور شود و در این فرج با بد ملاحظه سطح و عمق و اطراف و شکل او را ببرد که چه قسم است و این فرجه  
 بدین علامات در مزاج سالم بروز کرد کوفت درجه اول خوانند خواه در ذکر باشد و خواه حضور دیگر که  
 سزای مزاج کرد و سایر اعضا و غشای خارجی فرجه را بدیده هم رسد و کوفت درجه دوم کوبند و در  
 عظام سزای کند کوفت درجه سیم دانند معانی کوفت درجه اول و دوم حدیسی می باشد که  
 فدیسان درجه دوم و سیم چندان مدت ندارد که کاهی کوفت درجه دوم چنان بد درجه سیم رسد  
 که هیچ نوع نتوان فهمید اما کوفت درجه اول که اول سر سفید است مانند علامتات و فرجه است و اگر  
 عمیق اطراف صلب مانند و فرغ فرغ و بعد دهای فرج بسیار است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است  
 فرجه است که عمق کم و اطراف نرم تر و پوشیده است با مانه و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است  
 درم نماید و با آنکه فرجه است که در ظاهر جلد هم نشود و اطراف او متعجب و سفید و همراه در فاعله است  
 و بسیار است و در است که در این فرجه غل در درم نماید و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است  
 شد فاعله است با که در اما الکلاج چون نبوی باشد که بعد از جمیع هم می رسد که ابتدا است با است  
 مایه بدن رفع شود و چون فرجه هم رسد نباشد اگر عمیق نباشد ساعت بساعت تا آن که کم تر نبیند  
 حرکت نکند و چون عمیق نباشد در او کمی جوهر فرغ فرغ نباشد و فاعله است و فاعله است و فاعله است  
 باط خلط کرده و در این بندند و مایه بدن رفع حق خاک کثیری با روغن کامل در اطراف فرجه زاید می ماند  
 و با است که در اطراف فرجه فلغوبیا هم رسد در بعضی وقت از حرکت اجتناب نبرد و با او به زانو و به  
 نماز نماید و بعضی از حکما جوهر دهند و اولی است که در فاعله است و فاعله است و فاعله است  
 نرفقات و فرج جوهر دهند و بعد از رفع مرض همه حفظ کوفت درجه نانی چینی و غشای خود را در

و غیره

فرجه فاعله است و از مانه نبوی بود از این طلا به نماید و با که چون خداوند کوفت زاید کند با  
 آنکه سبب همین زاید در فرجه ذکر ما لذت و سزای است در وقت دهای مغزین موزه و مویش چنانکه  
 کرد و بدین جهت است که خداوند این مرض را از کوفت منع کند اما چنانکه عبارت است از متوهم بودن  
 شدن بکوفت دهای مغزین علامت در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است  
 فعلی در کس که در آن موزه و یکی از قدردهای آن موضع برآمد شود و در این مرض هیچ منفر نیست که کم  
 سیخ بغش شد و هیچ ضربانی هم رساند و کم که وسط او زخم شد و منفر کرد و در کس که در فاعله است  
 و مانه بر مهند نیت و اگر در اجناس حرکت زاید کند زخم فاعله است و در فاعله است و در فاعله است  
 عرونی که در اجناس خوف شد بدانت فاعله است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است  
 با آنکه در چون فاعله است با است هم عظمت اما الکلاج چون اجناس نعل بر آمدن کوفت در فاعله است  
 صیغه زانو انداخته و یک سبب است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است  
 یا در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است  
 و یا در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است  
 باید بعد از فاعله است با که در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است  
 او خارج کرد و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است  
 تا اما او اینکه صلابت اطراف هم در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است  
 از اندرون جوهر دهند و چون فاعله است با هم رسد با بدیتی بود که محدود شود بدین نوع کنند که  
 شاری را از روزه به بود و محلول ذرات بود و در اطراف او اندازند و از اندرون متواتر دهند و  
 که کند و شراب و عنبر و موم و فاعله است با شد و از نظر دور شوهر نماید و بسا که اطراف خیار  
 کند یلان هم رسد با بدیتی چید و اگر کم تر بود و بسیار باشد و از این جهت است که بعد  
 خواهد شد اما کوفت نانی و این بود که در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است  
 در کس که بعد از یک سال و دو سال صفت سال بروز کند و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است  
 جلد است و نا و در اعلیوم سزای کند جلد از آن که برود و اگر در حلقومست فاعله است و در فاعله است  
 کند و چندی هم در جلد بروز کند و اولی است که در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است  
 پیشانی و پشت با و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است و در فاعله است

کوفت نانی

x

x



تا بدویم بطوریکه ضایع بزرگ شبیه برقی سیمی یا زین سیم ذراتی می شود که در  
 بافت شود چنانکه بتوزانی است که بعد از ظهور بزودی باز شود و بزبان تریج کوئی است بجم بطریق  
 فرجه که ابتدا به شور بعد فرجه کوئی غارت شود و گاهی این فرج بطوری می رسد که علامت قبل از  
 نشود و این فرجه شکل مخصوصی دارد که بدین جهت نباید نظر از که در علامت نشود و فرجه است که اطرافش  
 فرجه بزرگ است لکن بقوات داده و چون قدری گشاده شود شکل کلبه گردد و چون خواهد رفت  
 از وسط او نولهها برآمدن و دفع کرد و در وقت این فرجه سبز زرد رنگ و لریج باشد که سببی که از نشستن  
 پاک نکرده اما کوفت نانی در زبان برود است اغلب در دیوار حلقه نجات که بگفتن معلوم شود و علامت  
 غشایی مانند بلم نالون بر زرد و بعد از چند روز که آن غشاه زداشته شود و زرافه نجات معلوم  
 شود و گاهی در زبانت نجات مانند بر وقت معلوم شود و در فاعل در وقت حلقه است و در لود  
 هم در یک شود و گاهی نجات زبانت زبان پیدا شود و دیده شد که گاهی کوفت در غشای غشایی  
 پیدا شد و بوی بعضی از بوی آبد که از آن بدتر از آنچه نیست و ماده که از خارج شود همراه او استخوان  
 است و در وقت ناله ای بوی خویسید و زرد و گاهی کوفت در غشای غشایی معلوم پیدا شود که  
 فروری رود تا معلوم و در زمان حال صفا کرده شود و گاهی عضروف یکی را کوفت تمام کند و چون  
 در پی لا کوفت که در هلاک نما بدین فرجه بگردد کوفت کند بلان است که شوزان معلوم است که ظاهر  
 فریب میفند و صغی و دان و لب و بیچ بدن می تواند برود کند و این نولهها اصل ایشان پس است  
 و خشک و در طوبت ناله از در جسد بگردد کوفت است که بر روی کند در غشای غشایی و ابتدای این فرجه است  
 صلاح شقی خواسته در شب و بزودی در یک غشیه کند در در ملت چشم رویا بین کشید شود و در وقت  
 سفیدی در غشیه هم رسد و غشیه بی حرکت کرد و این بواسطه رطوبت منتهی است که بعد از آن در وقت  
 در قرینه سر است کرده و پاره کرده غشیه بر زبان بد که بدین جهت با با قوری حاصل شود و اگر بزودی  
 علاج نکند در چهار پنج روز چشم خراب شود و احتیاجی که مثل ایشان بیشتر بواسطه چشم است مانند  
 حکاکان روی بندگان چون ماده کوفتی در بدن ایشان هم رسد زیاد زبان قوری حاصل شود  
 و همچنین از شمع انجاب که از برف منگس شود و چشم باعث می شود چون ماده کوفتی در یک  
 باشد و چون این کوفت نانی مانع نشود یا آنکه کوفت بدو جز نباشد و در بدن زیاد تا ناله مزاج  
 علیل بوده و بدین ناله خراب کند و بعضی از حکاکان این کوفت نالت دانند و بعضی مزاجی مانند بگفتن

ناله در وقت ناله خرابی شناخت غنا بر هم رسانند و میل نماید بظاه صریح و مقاصد در این صورت  
 مشبه با وجع مقاصد که در اما کوفت نالت و در وقت ناله برود کند در غشای که عضله ایشان است  
 چون بیستایی و تر قوه و در وقت ناله و پاپین زدن و قصبه کبر اطرین برود و ابتدا کند سبک و در  
 متحرکی در مقاصد خواسته در شب که چون در وقت خواب رفته کرد و شود شدت کند و بعد از چند روز  
 برآمدگی ها چون دکه و غیره در یکی از این غشاها میگذرد و بطور رسد و این دکه ما بین ضریع و عظم  
 و اگر در آن چنین وضع را بشکافند و طوبی بیند چون لغاب جمع عربی و این طوبت شبه نوع کرد و با اول  
 علاج خلیل رود و با صلب کرد و مانده دکه و بند و در منجر شده صفریح کرد و در عظم را در هم نماید  
 خراب شدن ضریع در وقت ناله که در غشای لغات است که موضع از اعضا متورم شود و مانند خرابی در  
 بیشتر از مر و وجع مفصل شاک است و بنا که مثل در یک عضو هم برسد بواسطه فشار که از کده های میگذرد  
 بعضی کس در گاهی از بیضدن بواسطه کوفت صلب مانده چون بدن را با ناله در این مرض دانسته باشد  
 طفل در فاعل سقط شود و اگر سقط نکرده و در بدینا اید بعضی نهنها مانند زنده زخم زدن است  
 ایشان بطهور و رسد و طفل ببرد و در وقت این خاص بر می آید مانند کبک بونه و یاد کرد و ناله  
 و وقت ایشان کت نفاذت لمره فدیلا در کرم ناله است کسی از این مرض میزد و در بلاد در مملکت  
 پیدا نیست و کوفت نالی غیر از کوفت نالت نیز است که چون مزاجی که در مشکل دفع کرد اما علاج  
 کوفت نالی ابتدا آنکه مرغی را غذا که دهند و لباس گرم پوشند از قبل ماهوت و برک و امثال  
 و در علاج کوفت نالی در فاعل بکست که در افراط غذا برودت اعضا در اوج از ناله رسد  
 ملاحظه امعاء نماید که بنا و پیوست یا امثالی باشد و در صورت بلت مسهل داده و اولاد و  
 در اینجا با بد استمال مؤذات است مسهل نالی چون نمک فزکی لاکن مسهل دفع نماید و عود می کند بعد  
 از آن در وقت نالی است چون غشیه تازه و ما در حبه و چینی و کویا ناک و سا سفر از که این در وقت ناله  
 بیکد بنا آوردند و بعد در شب با با آدم کارکن حلقه است و ما در زمان که اینها را طبع کرده می دهند  
 سیر کرد و در وقت نالت که در کرمی از این مطبوعات داخل کند و این نباتات استمال شود  
 کسانیکه از حبه می ترسند یا آنکه جنوه در ایشان اثری نکرده است و هر گاه این نباتات را بکند  
 از وجع مزاجی استمال کنند تا پاک کند مزاج را و مزاج نکند تا بدیم از او به نجات مستعمل در این  
 مرض او به معنی است چون زبانی در وقت ناله در وقت ناله در وقت ناله در وقت ناله

کوفت نالت

ادویه را بخی میزد و بعضی مرکب استمال شود مانند آنکه بکشد با فلان کشتا در وقت  
 استمال جنوه اولت جو و استمال بشود در کوفتی که در روز اول در اول باشد و بعد از آن  
 توان محدود بود و دیگر در کوفتی که بسیار مزین شده باشد و در استخوان نیز مزینت کرده که وجع معده  
 و استخوان هزله نازد و در این قسم دوم نادر ای بدیم رسیده است و در وقت استمال شود نیز که  
 مفید تر است **طریقه استمال** در وقت که از استمال ملاحظه نمایند چون خداوند کوفت را  
 غلبه داشته باشد بکشد موده بعد در روز سهیل یک ذره و او را در زمانه فرستاد و این نادر  
 چون مزینت باشد در وقت که اگر فرصت نباشد که بعد از این در وقت استمال بسیار کوفتی کرده که  
 بسیار که باشد و در اول یک مقدار روغن مذکور را در دو سان بر من موقت ما شد تا این علم را  
 استخوان مزین کند و اگر حکم با یکدیگر این علم را کند دست را در زمانه که سفید کرده باشد در وقت  
 هیچ نکند و در وقت مذکورین مال را در کوفت و در وقت که در وقت استمال باشد با کوفت  
 فراغت حاصل کرده در وقت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 و مزینت کرده در وقت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 مده موده بلای جادوی که در در با بصورت دست از علاج مذکور کشته لیکن چون بدان زمانه  
 در وقت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 و نیک هم رسد و در زمانه مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 عوض موده و او را در زمانه مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 او بعد و توشین در این وقت استمال که چون بلای جادوی مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 از کشته بهر قدر چند علاج بر وقت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 این عمل را در وقت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 مرضا بدارا مکنند و در وقت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 کلاب طمان با در وقت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 بگردان دار اشکنه بکنند بل کندی در وقت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 صبح و بل فاشی شام خورد و در وقت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 دو وقت طریق دیگر بگردان دار اشکنه بکنند در وقت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است

خوبی

داشته اجابت نکند و با این جهت بیوش حاصل شود و بر آن نشانی نماید و وجع را شدید تر کند  
 اما چون خداوند مرض عصبی مزاج باشد بدین نوع کرده که در حشفه متورم و آجر کرده و چون  
 خطه باشد آن جلد بقدری متورم شود که گاهی تا نقره یا کبر و در این مزاج چندان غلظت  
 بهم نرسد و در این مزاج دم است و گاهی حتی اضطرابی بظهور میسند و معده خراب شود اما  
 چون بعضی مزاج بود در وقت که از استمال ملاحظه نمایند چون خداوند کوفت را  
 است و در این مزاج مزینت کرده که در این مرض با استمال ملاحظه نمایند تا طریقت بعد از  
 یافت شود اما در این مرض چون در این مزاج مزینت کرده که در این مرض با استمال ملاحظه نمایند  
 و سوزش کسده و شفا با این و گاهی علامان مژدی مفسد لکن خود مرض همانند این مزینت  
 و این در وقت که با سوزش مایه و با ذره مایه زیاد تر باشد که حد او غلظت مزین  
 نماید انتهای این مرض اول بشفای نام دویم بشفای فاضل این در وقت که در این مزینت  
 این مزینت فاضل که بعد از رفع مرض خود خوب شود دویم صیجری بول هم شود شد  
 بیصه و با کینه او که نیکو شود هر آن خصلتین که با وجود غلظت قطع نشد این است  
 مزینت دم و سوزش کردن سوزش در وقت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 ستم سوزش در وقت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 جا که در وقت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 مجراه تخمیز از این مزینت اول با بلای جادوی مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 او دویم تخمیز با بلای جادوی مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 چون مزینت از این مزینت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 دنیا میل معلوم شود و در وقت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 این چون لب مجراه بول را از زمانه معلوم کرد که کوفت باشد زخم و نما یا از استمال  
 مسطنت بر مزینت معالج چون بعضی طاعت معالج نماید و فستور و بعضی سوزش است که  
 معالج دنیا با این را ضعی باشد چون در وقت مذکورین مال را در وقت مذکورین علم استمال شده است  
 اگر برسد اما با چهار روز وقت معین کند و چون علامان خارجی زیاد است بگویند مزینت با  
 آنکه مرضی باشد و بی سوزش بلیسکونی مزاج است و در کسالی که مزاج دارد بلیسکونی

که چون رفع کند مزین کرد اما العلاج در اینجا چهار اشیا است اول آنکه نکه نوری نمایند که  
 مرض بظهور نرسد دوم آنکه تسکین دهند علان مخفی را سیم آنکه رفع ترکیبات بر زمین  
 کنند چهارم سد بلغم نمایند اما تفصیل اشیا اول چون کبی خجاست که بعد طفت کرد که این  
 در سوزنک داشته در فوربول بوده و با بول غضبیه البویید و بهر است بعد از بول بود که  
 تکریر یابد از اسکنه از در اول بوده با آن دوزک در مجرای بول بود و در صورت اختیار طهر  
 است که قبل از خجاست نصیب از بر و عجزت بوده و کبی نوع نیز در مجرای بول بود خجاست که  
 اشیا دوم باید بقاصه فانی تسکین علان بود و بلین نوع کابینه در ابتداء دوسه روز  
 مرد و دوسه استیکان بنک نشد با است که است هذانه دهند و از سوارتی خجاست و کوشت خورد  
 بر غیر تمام نمایند و هم چنین شرب خوردن مصلحت خود در وقت بول یاد است و غوطه  
 هست چند زال در کتله زان و میان سینه مفعل اندازند و کبی نوع خجاست خاک کبی خجاست  
 نصیب مانند و جبهه رفع غوطه کبدم ایون نامک کبدم کا خورد و در وقت خواب نشد و یک  
 سهیل نیک باور دهند که بلانسانی رفع شود و چون سوزش در حال اندفاع بول یاد است  
 زان کبدم کرده و البته از در آنها بول نمایند و بعضی حکا کلبا اشیا کرده اند و لکن مفضل  
 نکرده و جزی خوار اشیا بوده اند در فاعله حدت بول از یاد نماید تفصیل اشیا سیم و این که  
 هر چه صرد کرد در تفصیل اشیا چهارم چون علان غصبت یافت تا آنکه در طبع بلغمی  
 وحدت نازد سد بلغم نمایند با در آن خذیه مقوی نند کوشت و چون شربت غازی باشد  
 شربت کبی باور دهند و از ویه در اینجا بد نوع اشیا بود جبهه سد بلغم کبی بول کتله حخته در مجرای  
 بول و کبی خوردن و از آن روی طوک کتله کانی هر چه غشوی و بولی است که هر دو نوع را عمل  
 ادو له و دویه جان خوردن دل است بلان کپامو و دیم طفل کبابه سیم سقط و دیگر اشیا  
 جان تانض سد بلغمی بنای مانند اخبار و در اینجا خجاست و علاج شیا و کات هتک و چون نوزادک میل  
 بیضه سنانه تا به خوردن با هک مجربست و بعضی حکا بلان کپامو از هتک کبابه سیم  
 اولی است که هر دو از هتک بلان کپامو ای هتک از سی قطره نچند و بیخ نظر در روز  
 دوی و کبابه خوردند که از خوردن این نوع اشیا نظایر خود در اشیا و ایون دهند  
 و چون زانه های چند مانند کبدم بنه در اعضا بظهور نرسد که خوارش کند با اول بلان

نار و دهم چنین چون وجه مفصل هم رسدند هتک و بهر است که با بنای شیر کبیده نماید بخورد  
 و بهر خوردن و زان است که با کب و بول خوردند اما مقدار کبابه بنای هم مفصل در وجه ویم مفصل است  
 بنام خوردند و جبهه نیز قوی باشد در صبح دو مفصل و در شام دو مفصل خوردند و بسیار است  
 چون با بلان مرکب کنند بدین نوع که روزیم مفصل بلان و یک مفصل کبابه را با هم جفت نمایند  
 بخوردند و در نظر جبهه از آن بهر است کبابه سقط و زاج سبز و هم بدین نوع بکشد که کبابه سقط و زاج  
 شیا از هر یک چهارم کبابه و زاج کبابه کتله در روز یکبار خجاست که تمام کبابه را از آن  
 چون خوردن است ~~مستند~~ اما طهر بنی حخته بهر جبهه از شراب نوع است و دیگر  
 اسولفات در ~~مستند~~ در اول روز حخته نمایند با یک کبدم سولفات کبوسورد  
 حال بوده حخته نمایند در ابتدا سوزش آورد و بعد از هر دو سه روز شود و چون سوزش  
 نماند فراوان شد و سوزش کم کند و اگر سوزش نکند و در روز از یاد نمایند و سوزش باید تا بیخ  
 حوکت در در روز سه دفعه با این حخته نمایند و بعد از بخورن اشیا سهیل نیک از یاد نماید  
 بیخ دقیقه نماید بعد خجاست نمایند و این اشیا را هر کدام در هشت روزم در مجرای بول بوده و دفعه  
 حخته کند و دیگر اشیا جبهه صر که بعد از یک خورد در هشت روزم از بیضه در سه دفعه  
 تا بلان و این اشیا هر که ضرر رسد قوی توان یک مصلح قوی را خورد و در سه روزم که کتله  
 و حخته از شرک بنی بد نیست که چهار کبدم تاده کبدم دو هشت روزم از بیضه نمایند  
 در برین هر سه کتله جبهه کبدم که کبدم او با ذوسان زده درم نامیدت همان در اول خورد  
 نمایند و این زود نوع کتله و بعد از زودن بهر است که تاده روز همین اشیا را با خوردند کبابه  
 بنویسند کتله نماید و جبهه خجاست بعد از چهار زده روز از بیضه قوی توان خجاست نمود اما سوزش کبابه  
 زان و این سوزش در فاعله در سهیل حخته روزیم که زان یک بنوع حجت خام خجاست و در فاعله  
 از هر صر سه چهار روز بعد از خجاست خوارشی در سهیل یافت و کبدم که کبابه ای که بلین جبهه  
 فرج زان سایدن کبابه و از اول یک بطون کبیده شود که جبهه خجاست و کبابه که بطون است  
 که با فرود زان و کبابه ای فرج سوزم شد و بری مصلحی از او خارج کرد و کبابه ای  
 سینه و در در شایرین بنایند و فاعله سوزش در سهیل و سید از در بنی و بنا که در  
 بول است کرده و بلین سوزش زان و سلسل البول ظاهر شود تفصیل این امر مشبه

سوزش کبابه

شود با سیلان بغم سفید از مبل و در اینجا تا بدست نرسد تا آنکه جوئی شود و شکر داشته ام  
سوزن است و با ما ایند رحم که چون در مجمل گذارند دیده شود کی بغم در چین های مبل و چند  
تراش و وضعی رحم و اگر این دو علامت نباشد سوزنک نیست هر چند در علاج چندان تفاوتی بن  
دو مرض ندارد اما در علاج در اینجا دواهای اندازی بنویسد که پرونی نژی کند و نکند و بدین  
نمایند که چون دم باشد زانو اندازند و خام سخن گاه گرم استغمال کرده و در مبل لعاب  
بیم گرم بریزند و چون علامت خا دی نکند و دست خال نماید مطبوخ پوست زان را مطبوخ نان  
صفتا و بکشد پوست زان و در سیر درج سیراب مطبوخ کرده بعد شش با ممت خود سلفات  
ذک تا نایع سفید تا کات بکشد داخل نموده و البته مبل را در مبل گذارند و البته با نری بکند و  
این البته بنهند تا بر سو و فام مدت شش ساعت نماید این بنیه ها باشد بعد بر داشته و کی نیم گرم  
در مبل بریزند و اگر در وقت دوم مرتبه بکشد و در وقت سوم دواهای اندازی بنویسد  
که در وقت نهمت خود بخورد و چون این دواها را با او اندازد و در وقت دوم و در وقت دوم  
این مبل باشد فرضه کنند با نایب دوزک در مبل بریزند با نایب دوزک در مبل بریزند  
مرغان و سوزنک مرغان است که در آن وقت با دست و علامت حدت ندارد علامت موضعی  
چون لب مجراه بول که در سر حشفه است باز کند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
در وقت حشفه است و یعنی که خارج می شود در وقت که مانند دوزخ و در وقت چندان دفع  
مکند و وقت اندفاع بول و صبح که از خواب برخیزد مجراه هم چسبید و سوزش کمی دارد لکن چون  
غذای خاوه با فرط خوردند تا آنکه جماع نمایند سوزش در فضیلت هم رسد و نه آنکه زیاد باشد  
بول که در سوزش ندارد و اگر مدت بول خوردن زیاد تر است تا زمان سلامت چند کی و گاه  
بول هم کثرت و گاه نوبت است که در وقت بزرگ و اگر بایستد چون بزم بزرگ رسد بول نوبت  
دفع کرد و در این نوع که چون قدری بول دفع شود چنان نماید که تمامت چندان سست کند با بول دفع  
شود و بزرگ بلع شدن به چند و مزینه بزرگ تر است که بول منقطع دفع کرد و در مزینه چنان است که  
قطر لوله های خود در سوزنک مزینه چون صکه در مقله هم سست است که سوزنک در مده  
و ذی سزایت کرده و مزینه نموده است و از اول این مرض جویمه الحاله شود دفع نکند و تا مزینه  
او کرد و صبحی مجراه بول نقد است المعرفه مزینت که بمعالجه تا دوسال طولکند و گاه یکسال

علاج در او نمی کند اما العلاج اول از ممت نایب بر زانو کولات مانند آنکه غذای خاوه  
نناول نماید تا با دیده و از خیز و و اب جوهند و آنه بر مینمایند لکن شرب قاضی نایب است از آن  
جانب برین بلتان که ما هو و کما به و فاج بنا است که با هم مرکب کرده بدهند بنویسد که در وقت  
چند وقت که این دوا را خورد از وقت قطره در این رخ با و خوردند و مسخ در این رخ نرند در کشته  
زان انداختن نیز مجرب است و بسیار نفع است بعد از شش م و ششیدن و هم انجام و در جای خود  
دوا می جوشانند با وجود این اعمال بدون انداختن میل در مجراه بول علاج نکند و در وقت اول  
آنکه میل فشار بدین برانهای مجراه بول نموده امطالی عرفها را که نمایند تا آنکه دفع اشتر خواهد  
غنا را نموده و مجراه را وسیع نمایند تا مبل کی بعد نیست مانند فتره و مسخ از مبل از بعضی  
نوزان داد که بسیار در وقت خوردن ضرر بسیار دارد و مبل ملذذ است که با و دهند مطر  
انداختن میل اندک میل اهرت نموده ذکر با بالاکشد و میل را کی فروزده بعد از آنکه آب  
و در وقت مبل تا زدن عظم غایب نیست و در وقت نایب نفع است که بکشد و در وقت  
باید که صبر نمود و وقت خوردن نشخ زایل شود از وقت حرکت ابرو کند تا مبل با این رود و مبل  
بناک کن اشان تر و زود تا مبل که نوبت است و این مبل را در وقت دفع در صبح شام باید که در وقت  
در انداختن خود این دو وقت در کعبه نایب است در وقت چند ماه از مبل از آن وقت و وقت دفع  
عمل کند که در اینجا اول و بعد از چند روز در وقت دفع و بعد از این نوع نموده تا دفع کرد و در وقت  
در وقت مزین چون سوزنک خاوه علم صفت و در وقت بعضی حکما سبب الروده بیستم سوزنک ماد  
نموده در مجراه بول نایب است تا سوزنک خاوه کرد و در بعضی حکما سبب سوزنک سبب است تا سوزنک  
استحال در مجراه بول نایب است و تا مبل اندک معقم خیزد تا خال من ممت ندیدم و گاه سوزنک  
از استخام است بعد از این و ما معز قشک لهذا جویمه یعنی باشد و از ذرات س معز در سوزنک  
فصل در وقت سوزنک که مزین است که بعضی هم از سوزنک روند و بعضی بنویسد  
انرا بنماید است دم جرم بیضه که بی وی میست مانند چند از سوزنک که سست است  
امرضیه است خواصه چون در حال بودن سوزنک ضرر به با و از ذرات و هم جنبه از وقت است در  
دو حال سوزنک به بیضه باعث دم شود و چون سوزنک نریخت بر ممت است به سست است

دوم جرم

در دم دانه که بدن جنبه سوزنک در او سوزنک کند یعنی در او صیبه می ریزد بیضه سوزم کرده  
 و اسفند از زیاد از بیضه طرف چپ بیضه نسبتا سفید او کثرت و نادر در هر دو متورم است  
 نریخت و دم بیضه دم بیضه عیار است از ریختن ماده سوزنک در غشای مخاطی که او عیب  
 عطل کند که عیار است از صیبه بیضه باشد و چون با غشای متورم شود و نماند غشای جراحی بیضه  
 بر ایضه مخاطی و زرد متورم شد و چون از سوزم شود ضیق هم متورم شود و ایست و دم بیضه  
 علامت آن بر طرف بعد از در وقت صبح با انقباض با دانه مرصک حرکت کند که در وقت صبح کثرت  
 در احسان کند در دو روز خواصه چنان راه زدن غشای در جمع صلبت در طرفیکه بیضه متورم است  
 و در حرکت زیاد خواهد بود چون بیضه او خفته باشد و جمع زیاد از نظر متورم است و هم چنین است متورم  
 و چون بیضه را با لابند مذکور که تراشید و صیبه می کشید که با حریف شود و بسا که در این جا  
 حتی عامض شود و چون حویط بیضه در صیبه است بلغم چنان نماید که سوزنک در وقت صبح  
 است و ظاهر این مرض متورم است و علاج و چون بخورد خود با زدن دانه مغالطه خوب کند و بخورد  
 کل کرد و تشخیص این مرض در دفاعه متکل ندرت زیاد که از جنبه صید شود و اگر کشنده شود  
 با دم بیضه که از کوفت است در آنجا جمع عظمه است و نادر است و نادر است اما علاج بهترین  
 غلط است که در این نوع که در صیبه سوزنک سوزنک را با زدن باشد که در وقت صبح  
 بیضه را در او کثرت و با لابند مذکور از صیبه محفوظ باشد تا جنبه طهر حرکت کند که اگر چنانچه  
 نماند و کشید که پیدا شود و اسفند از زود صیبه سوزنک دادند و بعد از آن در وقت صبح  
 دو کثرت از آنها انداخته و حرکت می کند و چون بیضه متورم شد با لابند مذکور که از  
 آنکه مطلقا نماند و حرکت می کند و در میان با ما بالتر کثرت که بیضه نماند و کثرت است  
 و نماند و که منفره کرد و آنکه از این دو کثرت که از آن مماند که آنکه بیضه سوزنک از نماند  
 و در وقت صبح نماند و نماند که در این نوع مرض زردی خفیف باید و بیضه چنانچه سوزنک و  
 فاعده چون حد در دم بیضه کشند سوزنک بود و کشد و چون عین دم بیضه سوزنک است  
 علاج روز است بگرانی که خواهند زود بیضه کشند و یکی آنکه با ایضه از نماند که بخوانند و در  
 کرد و نوع اول هر سه روز یک سوزنک چند روز از این روزن که خفا است استعمال کند و چون خوا

درد و نفوس بیضه را با شمع به بچید که در دو سه روز دفع کرد و بعد از آن وقت صبح  
 دانه بیضه را با لاکه دارند که نماند و است و اغلب بعد از وقت صبح در بیضه بیضه  
 صلاحی نماند که حادث شود که نماند سال با ایست و بعد از شمال و خلیل است اما هر  
 اوش که او سوزنک در سوزنک بیضه نماند و بعد از آن است بیاض عضله که در سوزنک بیضه  
 نماند و از بیاض عضله و جمع بیضه است نظیر سوزنک که نماند و است و در یک سوزنک  
 که در نماند با ایضه بیضه را سوزنک و ایست و در وقت صبح نماند که در بیضه کثرت است  
 و این سوزنک بیضه است و در وقت صبح سوزنک در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند  
 اندازند و در یک سوزنک بیضه است و در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند  
 ظاهر بخاری مطاوی در بیضه و اطراف او و این سوزنک بیضه است که در وقت صبح نماند  
 سوزنک تمام جرم بخورد و غلت بهم رساند بخورد سوزنک بیضه است و در وقت صبح  
 با آنکه این سوزنک بیضه است و در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند  
 اید و اما آنکه سوزنک بیضه است و در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند  
 مخاطی ضیق شود سوزنک بیضه است که در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند  
 دفع نشود سوزنک بیضه است که در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند  
 مرصک است که سوزنک بیضه است که در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند  
 نماند که جریب با غیره در بخورد و در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند  
 در میان با زجر عضلاتی و سوزنک بیضه است که در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند  
 که در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند  
 است و کثرت سوزنک بیضه است که در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند  
 سوزنک بیضه است که در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند  
 این مرض را با ایضه بیضه است که در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند  
 شود و نماند صیبه بیضه است که در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند  
 میل تشخیص داده می شود که چون سوزنک بیضه است که در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند  
 و جمع زیاد عامر شود و چون سوزنک بیضه است که در وقت صبح نماند که در وقت صبح نماند

شانه که بدد لهذا موضع صنفه معلوم شود و کما فی نوعه است که هیچ قسمی تواند مکذوب  
 و اگر قوت نمایند میل غشای مخاطی را از خم نموده و در غشای مخاطی را زود و کم در خلف بن  
 موضع صنفه بر اسطه بر صفت بول انسانی یافت شود و در این اشاعه بول را در زمان صفت  
 اینج شد بخاری مطاوی با زمان بول را از این بخاری خارج شود فندقه المرقه هر که بید  
 معالجی زود و زود و ای بیرونی و اولدانی نیز وضع نکند و در علاج مدت زیاد کرد  
 زود و چون این صفت با سنگ مشابه کرد معلوم شود از جنه اناسمال میل که در  
 موضع عدم سنگ بر اسطه میل معلوم شود و چون خواهند بدانند که چه قدر از این مجرا سنگ است  
 بدین نوع نمایند که میل خوبی زاد از میل دیگر کرده که در سیرا موم و زودت موم و صفت  
 باشد و بسیار از مجرا بول نموده تا از ذرات آن نیکی که رسند بدان وقت از میل ناموم که  
 در جوف است در مجرا از زمان بعد از خروج بر اسطه در وقت نشان که زبان بیست معلوم  
 کرد که در زمان رسات این سنگ است اما اگر علاج تا بدین نوع این نیکی زود و صفت نفع می توان  
 وضع نمود اول به بدین دویم بر اسطه اناسمال را در وقت که در سیرا میل در مجرا است  
 اما بر این اول با بدین نوعی که در کشد به پیاپی تا منافق این نیکی معلوم کرد و بعد از آن  
 کرد و جوف است که در صفت در مجرا در وقت رسیدن در سنگی رسد فست و اینها میل نموده  
 آن کار در زمان زود ظاهر کشد و آن نیکی غشای مخاطی را می برد و این اناسمال برود و  
 که خانه از غشای سنگ شده به زمان رسیدن سیرا جری در مجرا بول کرده تا مدت سه روز  
 گذارند که بول از همان میل خارج کرد و در سیرا از مجرا هم وضع مالدان اما اناسمال را  
 آنگاه بدین نوع است که ابتدا نیز باید نیکی را مشخص نمود بعد از آن جوی که سنگ جهتم بود  
 نذر در وقت و نیکی مجرا مالند هم چنین میل اندازند طرفی سیم که اناسمال میل غشای  
 بر روی جوی در زمان رسیدن در وقت که در زمان رسیدن اناسمال تا بدین طرفی از آن  
 از آن که در اناسمال میل از آن در وقت میل اگفت نمایند و باید میل مدت در وقت  
 بعد از آن کشد که بدین جهت زود و میل معدن در وقت که در وقت که باید در سیرا  
 هر وقت که در وقت اناسمال میل از آن و سیرا که با اسطه سوراخ نمود و چون در آن است  
 دویم آنکه در بعضی از مجرا از این میل است و بزودی خارج کرد مانند و چه آمده و در

میل معدن و از این که ما اناسمال میل دیگر است اما اناسمال میل از آن که در وقت که باید در  
 در آن نمایند اناسمال بخاری بر ذرات و کما فی باید در وقت معلوم کرده تا معلوم شود و بعد از آن  
 از نیکی معلوم اناسمال کشد و میل را بگذارد و کما فی مریض بیک و جوی او دست که هیچ نوع میل  
 شد و میل را بر این دو فغان خارج نماید در این صورت فندی عضاره بدن را بیج در وقت صفت و اناسمال  
 و از این بنا باید رسد که غاوت خواهد شد میل را تا چندین روز در ساعت نمایند و کم تا یک ساعت  
 زیاد از آن بود و در موم و در وقت که در سیرا کلنگت نمایند تا بعد از دو روز میل رسد  
 و این میل از دویم که اعظم جمع میباشند باید تا یکسال با اناسمال اناسمال نمود و چون مجرا زیاد  
 باشد که هیچ نوع میل نرسد باید از آن مجرا بول انداخته تا کمی سیم از وقت میل اناسمال نماید و چون  
 بر اسطه سیرا یا اناسمال در وقت رسیدن بول ظاهر شود باید که تر انداخته و بول از آن گذارند  
 مهلکست و کما فی سیم نوعی که در وقت رسیدن بول از آن صورت کی زبان را در وقت با و خورند  
 و جام نشین کما فی اناسمال که در وقت رسیدن بول از آن صورت و اگر زبان و سیم میل از آن  
 با و زبان و میل اندازند و کما فی بدین نوع که در وقت رسیدن بول از آن صورت و اناسمال  
 در وقت رسیدن بول از آن صورت که در وقت رسیدن بول از آن صورت و اناسمال  
 فیستولاری در سیرا مطاوی که بر اسطه از وقت بول از آن صورت و سیم غشای میل کرده و در وقت  
 این مجرا بول خاصه کرد و کما فی از وقت رسیدن بول از آن صورت و اناسمال در وقت رسیدن  
 بول از آن صورت و کما فی از وقت رسیدن بول از آن صورت و اناسمال در وقت رسیدن  
 جنس بول و بعد از چندین مثالی که در وقت رسیدن بول از آن صورت و اناسمال در وقت رسیدن  
 در وقت رسیدن بول از آن صورت و کما فی از وقت رسیدن بول از آن صورت و اناسمال  
 این صورت و چون این موضع را استخراج کنند و طویلی خارج شود که بوی بول دهد و در وقت رسیدن  
 در این موضع هم رسد و چون طبیعت طریح منجر با بدین جمع تا انرا باشد و چون در وقت رسیدن  
 خارج کنند بول را در وقت رسیدن بول از آن صورت و کما فی از وقت رسیدن بول از آن صورت  
 نیز در جمع جلد زودت که در وقت رسیدن بول از آن صورت و کما فی از وقت رسیدن بول از آن صورت  
 سوزناک است که بدین جهت سوراخ اناسمال را در وقت رسیدن بول از آن صورت و کما فی از وقت رسیدن  
 این جلد رسد و در وقت رسیدن بول از آن صورت و کما فی از وقت رسیدن بول از آن صورت



خام نشین گاه کند که بوی بول قوی گردد و بعد که از آن آخته که همه بول خارج شود و چون بول  
 حاصل شود معالجان و ذاکند مجراه مطاوی مختلف است که گاهی بکی و گاهی پیش است و در  
 بعضی از مجاری است و در بعضی کجست و این معلوم شود چون بول از مجراه بول و بوی در مجراه  
 کند و گاهی از مجراه بانوایر مشینه شود و این در وقت است که تا این معقد بیضه یافت کرد و در بعض  
 ایزم تا نسیل داده شود اما العلاج هیچ نموان نمودنا آنکه مجراه بول را پاک کند زیرا که مجراه بول را  
 چون مجراه بانوایر است که در وقت دفع بول که مجراه آن وقت از مجاری مطاوی افرغ  
 کند تا آنکه بیخ زنده و بجای و لفظ بول را در چکانند تا دفع استخواه نماید و چون این مسقیم و نشا  
 زاه مطاوی باشد و خواصند ذاکند با بداند منتهی در مسقیم نهاد ذواغ کرد و دیگر از نتایج بول  
 درم غدودوی است علامان است در بول کردن و بچ شلاید که بدین مسطه عنبر الیوت است یک  
 دفعه بول را خارج کرد و بسا که در وقت بچاه دفعه بول کند و نشانه ذای نشاند تا بول را  
 شود و دیگر از علامان است خوارش در معقد شخصی بن مریاده شود چون نکند در معاد و سنگ  
 نمایند که معاد احسان می شود معقد آن مرض هستند دائم الحمران ایشان لهذا اگر ضایع است  
 کردند قد در وقت معقد نماید اما العلاج باید در انداخته علاج نمود که چون بول زد و در وقت  
 زیاد شود و مشکل تحلیل رود و ذاکند چون بلیند که خوارش در معقد بظهور می رسد و در وقت  
 بروجی کلیل با خورند و زلال را از زرد و کبک پیچ کنند تا تحلیل رود و چون صلب شود بول  
 در بعضی ایام اندود بول را نتایج سوزنکت کار در کلاوسی که عبارات از زله نشانه باشد و بول  
 نشانه عبارات در معقد غشای خای عبط نشانه که بواسطه اینورم بلفظ باد از دیوار نشانه  
 کرد که در بول بی یافت کرد چه این مرض اول از سوزنکت و این بدو جنبه با بواسطه آن است که  
 خسته گان زیاد در مجراه بول کنند که سوزنکت است و نشانه کند و با بواسطه سزا خوردن است  
 سوزنکت که در این جنبه نیز نشانه می شود و دیگر جنبه از بول نشانه خاویجه و نشانه است که  
 نشانه که از مغز و هک باشد و گاهی جنبه نرس است دیگر در بول نشانه است جنبه و مجروش است  
 مرض یا جاد است تا این علامان خاری در حال انداخته بول بود و چون چند قطره بول  
 در نشانه جنبه در بول یافتند از وقت که بول بیخنده با خون دفع شود و در ناعه چون بول را  
 طرفی جفا بندد و در بعضی ایام است که در وقت این بواسطه بلغم است که در وقت چون بول بیخنده

زله نشانه خا

اعضا با بطن سرد زود رخ نشانه شد بدتر شود و بر عکس چون گرم شود که گرم شود و در وقت نشانه  
 چنانچه اگر با لامی نشاند از وقت که گرم کرد و در معقد خوارش با بادی دانند و در بعضی بول را  
 زیاد شود بواسطه فشاری که نشانه شد و گاهی جنبه سزا است نقد در المعقد علاج دفع کرد و در  
 علاج کابین با سردی در وقت العلاج اول استرخ و دم نماید بواسطه زلال در این در وقت کابین نماید  
 در انداخته ان لغایمات هند چون در وقت نا دلم وضع عرق بک و مریضی گرم نگاه داند که جنبه نشانه  
 باشد جزو است شلوارش پوشد غدا تجل و از این قوی مشرب و مطبوخ هم کمان و از نخ و پیچ  
 و از سوزاری اجناس نماید و معقد را تا نماند بک و بدین وسیله تا صفت بدین انداخته در وقت  
 دفع کرد تا ان نشانه مریض و مریضی چون بخاری علاج نکند تا علاج بد و در وقت علاج در وقت  
 پیچ در وقت بول کم تر از خاد است چون زیاد مریض باشد بول را نشاند نگاه داشت بواسطه بول  
 نشانه جمع فانی شود چون بول این شخص را در وقت که در وقت نشانه او شیخ با بادی یافت کرد و در وقت  
 مکمل بول اما العلاج خون گرفتن و مصرف لیمان را بشم بول را نشاند و اگر بول را نشاند در وقت  
 در ایام انداخته از این زنده بلسان تا وقتکه با علاج نشاند سوزنکت معقد در وقت مخصوص مساله  
 بول را در وقت انداخته است که این وقتان در بول مشکل یافت شود و بجای از لیمان بول را در وقت  
 بسیار در وقت با لیمان و بجهت علاج بکسال زمان لازم است و چون بول را در وقت و باها را در وقت  
 استعمال کنند و در بعضی ایام معقد نماید و بول را در وقت که در وقت سوزنکت عین است و چون  
 در وقت که در وقت معقد است لهذا در وقت که در وقت که در وقت سوزنکت سوزنکت  
 است و سوزنکت چشم عبارات از سوزنکت در وقت که در وقت بواسطه از در وقت است  
 زیرا که در وقت صاحب جل سوزنکت در وقت که در وقت و چون بول را در وقت و در وقت طفل است  
 است که بعضی طفل بول را چند وقت از زلال کور شوند علامان این مرض بعد از وقت در وقت  
 چشم حرم بلغم مجلی شود که کم نبین کشند و ملخه بعد ری سوزنکت و بول را در وقت که در وقت  
 عمل افتد که کویک نماید و گاهی در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
 چشم پر رین را در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
 اوله در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
 پشت کوشد و متعقد انداخته و بعضی حکا سزا صلیق را برین انداخته بعد از وقت که در وقت

زله نشانه مریض

سوزنکت چشم



ذریک مقال کلا جمل نوزده دفعه در روز در فطره ذکرش چکانند و بعد با آب و زک  
 اب نیم گرم در چشم ریخته بشویند و بهتر است ساعت یک یا در چشم با آب و زک و چون بیاید  
 باشد یک قدری تریا که در اطراف چشم مالند و کمی ریختن بخزند **فصل اول** انما هم  
 در فیلبر که عنایت از فرجه حساب شده یعنی کوفت و کوفت صفت مشی که بواسطه مجامع و ملا  
 با خداوند کوفت خاموش گردد و چون زانیک کند در موضع ملائیک هم فتره مانندی بظهور  
 در او مانده است یعنی چون زانیک مانده جا زب شود از جمع ملائیک این فرجه بظهور رسد حال که هر  
 دو لب و فتره از یک هم ریختن می صد و شصت و هشت سال است که این فرجه شناخته مانده  
 دو انداز از جنس نوری عام بود مانده تا که چون شخصی کوفت داشت عبا که یک رخ نری  
 زدن شخص مشروح کوفت می کوفت هم راه می رفت با حی شده بود در چند روز هلاک می کرد  
 اهل فرنگستان می نامند در فرانسوی اهل فرانسه می نامند در عربی از آنکه در وقت نماز  
 امالی فرانسه بدین مرض مبتلا شدند و کسانی دیگر از فرانسه که در هندوستان فرجه نامیدند  
 بعضی می گویند از سبب دنیا آمدن که در آن وقت و بسیار اشخاص بزرگ بدین مرض مبتلا شدند  
 ملاک کشنده است در قضا و عملی از برای او بود تا آنکه با را کلسوس که یکی از حکما بود علاج و  
 پیدا کرد و حال صد سال است که ساریت او کم تر شد و در هر بلدی که راهی او کرد ساریت او کم تر  
 علاج و ساریت او کم تر شد و در و لایه سرد سرد بر علاج بد بود و کوفت بد نوع بود که در  
 کوفت که در چشم خارج یافت شود که در کوفت در وقت در وقت کوفت عامه می شود  
 اگر در در چشم با خراش چینی باشد زودتر کوفت بظهور رسد و دیگر بواسطه سردی کوفت  
 است بزخم در هر عضوی که باشد در دفاعت بواسطه مجامعت و اگر در در کوفت هم سرد و فراگیر  
 حتی جلد در که اسلامیان در وقت خطه قطع نمایند لهذا این مرض در اسلامیان کم تر یافت شود  
 برود او چنانکه کوفت در جانی اثر کند و روز بعد از موضع سر خشک و یک بود که چندی چون  
 سخاوت سفید رنگ در او می رسد بعد از دوسه ساعت خوراکش کند چون بخورد از آن شود پاره  
 و طوبی نا و خارج شود و چون پاره نشود در وقت کوفت در وقت کوفت در وقت کوفت در وقت کوفت  
 روی از او خارج کرد و کم کم از آن کم کم سارک و اطراف و باقی خود را بخورد و سطح فرج فرج  
 و عشای بسیار از آن سفیدند و در وقت کوفت کوفت کوفت کوفت کوفت کوفت کوفت کوفت کوفت کوفت کوفت

مرض کوفت

فصل

سینه

صلب است و فتره های مرتب بان وضع منور شود و در این فرجه با این ملاحظه ملح و عنق و  
 و شکل او را می بیند که چنانچه نسبت این فرجه که بدین علامات در مراح سالم برود کوفت در فرجه  
 خوانند خواه در ذکر باشد خواه عضو دیگر و چون زانیک مزاج کوفت در سایر اعضا و عشای بخاطر  
 ظاهر هم مانند کوفت در در وقت کوفت و چون بظاهر است کوفت در چشم دانند و ما این کوفت  
 درجه اول و دوم حد سگی باشد که در میان درجه دوم و سیم چندان مانده که کوفت در  
 دریم چنان بد چشم رسد که هیچ نوع نورانی نمیند تا کوفت در چشم اول که اول می رسد باین  
 علامات و فرجه اینت دایره صبر اطراف صلب شد غصه و فرجه های مرتب از عضو  
 زانیک بلیغ کرد و فتره اینت که عموماً کم تر و اطرافش نرم تر و سینه اما مانده زرد رنگ در  
 یک حد در مثل اخبار کوفت نماید و تا آنکه فرجه اینت که در ظاهر جلد پس تند و اطراف او مسطح  
 و همراه می رود و بسیار نادانست که در این فرجه قد در دوم نماید و زیاد از او زدن در این  
 بنا که در چشم سایه سنگ فانی یا کرد اما العلاج چون بخورد باشد که بعد از بیاض هم رسد که اندک  
 بسکه چشم فالیند و غشوی در چشم هم رسد که در من باشد ساعت یک تا با آن که در  
 و حرکت نکند و چون منی باشد در او کمی جوهر و فرود مانده باشد و فتره باشد و یا آنکه بلبه  
 الزده با جگر کوفت در او بندند و در وقت کوفت در وقت کوفت در وقت کوفت در وقت کوفت در وقت کوفت  
 مفید است و باشد که در اطراف فرجه طبعی نیاید در این صورت از حرکت اجتناب رود و مانده  
 در شریخته خاکی نماید بعضی از حکما چهره دهند و اولی است که در دو وجه اول از چو خنای کند  
 و اگر کار پیش رفت از فرجه در دهند و بعد از فرجه من خط کوفت در فرجه نالی جلی و فرجه خنای  
 اگر فرجه فانی را بشود از ماضی بود و او می جلده نماید و بنا که چون خداوند که فرجه ناری  
 کند تا آنکه سنگ چشم نیاید در فرجه کوفت که در حدت مرآت در حدت های مغز نوزده و در وقت  
 کوفت و بدین جهل است که خداوند از فرجه در حرکت منع کند تا ناچار است عباد را در وقت کوفت  
 یکی از فرجه مغز است علامت در فرجه سیم و چهارم بعد از برود کوفت در در کوفت است  
 کتا که زان نوزده و یکی از فرجه های از موضع بلبل شوند و بی وزنی موضع منغیر است که کم تر  
 شد و معجزه نماید هم ساند و کم کم و سطح او نرم شده و منجر کرد و کتا نالی اینیم کلت قابل  
 نیست و اگر در این فرجه حرکت یابد کوفت فانی را بشود و بواسطه مجامعت و با عروقی که در اطراف

کوفت اول







در روز و شب از آنجا که در آن زمان دوزخ که منفری شوند و این بواسطه نفسا لدم خارج کرد  
 مختلف است که گاهی نیز از گاهی بلغمی خارج کرد که بطور خون در او است و اگر در حالت دوزخ و تب  
 باشد خون زبانی که در او این دلیل است و آنکه عرق پاره شد و بنا بر چنان داشت که هر وقت لدم  
 مرض سل است و از جهات معلوم کرد و در دیگر از علامات ضیق نفس است که در دقیقه ۲۴ یا ۲۵ دقیقه  
 کشد و این معلوم است که در سلامتی دقیقه ۶۰ دقیقه نفس کشد و در زمان دوزخ و تب ضیق نفس می کشد  
 که گاهی زدن هلاکت و شد و ضیق نفس شد و تپش می باشد و در دم غصه و بعد از خوردن  
 غذا نفس تپش زگر در از علامت دیگر است و جمع و سنگینی در صدر و خاصه تحت ضیق و در وجه او چندان  
 شد بند نبض و دیگر سال و این سفال در مرتبه اول خشک و کم تر شد و بلغمی خارج کرد و مانند  
 کدو خشک و معال دلب بیشتر است و خاصه در بعضی خوابیدن و صبح که از خواب بیدار شود و اگر گوانت که  
 چنان چنان می کشد که سرفه در کوانت و در آنهای مرتبه دوم و مرتبه سوم نفق خارج کرد و همیشه  
 و کرد که در خارج شود و گاهی سرفه مانند سنا سرفه است که بطور منقطع است و چون حقیقی خارج  
 شود در قاعه سرفه سنگین با باد خاصه زدن بمرک که از سرفه بالمره آسوده شود و این هم که خارج  
 می شود گاهی منقطع است و گاهی ایشاء چند مانند خود و پنهان در او است و این دامنه است و بند  
 بلک پارچه از زهر خارج شود و مقدار خوبی که از نفس لدم است مختلف است در قاعه زدن و چنان  
 ساعت دو سه سرفه شود و چون بلغم شود لیل بدانست که زدن بمرک علامتی که بواسطه بلغم  
 پر کوبان و قوه سامعه و غیره معلوم شود در ابتدا چون دامنه های کم باشد از علم پر کوبان بلغم  
 و چون دامنه ها بیشتر شوند چون در تحت زهره پر کوبان نماید صدای در آن و از قوه سامعه صدای  
 نفس مسموع شود بلکه صدای خرخره شنید شود و چون نفی در زهره پیدا شود از علم پر کوبان صدای  
 طبل دهد و از قوه سامعه صدای مسموع شود و مانند آنکه نفس زدن شش حریفی زدن و در چنین کلم  
 مره چون بلغم کشد اخلاقی محسوس شود اما علامات عمومی اول است فرال بدن که این فرال  
 روز بروز در او است و چون حریفی ظهور و در سرفه فرال دست دهد که با عضله در بدن  
 نبض عضلات شقیقین فرود و عظام و جنبین زمانه کرد عین کوفاند بلغم کشید شود  
 و بسط جلد کشید خشک کرد و در مرتبه چنان نماید که عظام است با جلد دیگر از علامات عمومی حریفی  
 است که در عصر بروز کند با علامات مخصوصه و گاهی در روز و در زمان حریفی ظهور و در سرفه

از خون

از حریفی زیاد کند و در قاعه نزدیک است و معجز است و نبض شود و در آن حالت حریفی شود نبض در آن  
 حریفی و گاهی مطلقا است و دیگر از علامات عمومی پیدا شدن حریفی و در ابتدا از حریفی گاهی عین  
 مواضع از بدن است و بعد چنان عرف کند که همه بدن شود و این عرف از آنست و عرض او خاصه قریب  
 بمرکت و دیگر از علامات عمومی سهال است و چون شک را بنفش کند و او صبح است و دیگر بطور رسیدن  
 است در زمان و زمان و این علامت بدانست دیگر از علامات عمومی علامات معده است که گاهی زبان  
 خشک و سوزا لضمه دانند و گاهی اشتها کم و گاهی بر عکس جمع بهم رساند در قبول ایشان چیزی و بند  
 مگر آنکه ناآلای بول بلک چیز است و این نبض مگر حریفی و بعد علامت است از علامات عمومی تب  
 پاست و استقاء ذوق نادانست و اکثر اینهم بسیار خوشحال هستند و استقاء در وجود منند و بسیار  
 بد بترخص بود منند و عملی کنند و بعضی بر عکس کج خلق شوند و نزدیک بمرکت همدان غار شد و  
 صدی خفیف با بد زکیب اینهم با امراض اول و کب می شود با اسل معلوم که اینهم سرفه است که در  
 حلقوم که دامنه با ظهور سپید بسلامت آنکه صدای گرفته شود و در تب زکیب می شود با نزله و این در قاعه  
 رفتار اینهم در قاعه مزمن است که سالها طول انجامد که گاهی ساکن شود و گاهی شدت که بطور  
 منقطع است و در ماه بندی باشد رفتار او که در ماه بکشد که بکشد و تمام در این دامنه با بد  
 شد و منفرج شود بکشد زهری و ابتدا می کشد بیک در بار نفس لدم و بعد چند وقت بکشد خشکی  
 که از این سرفه صحیح گمان و شبان متاد می است و گاهی و صبح بیری در ظهور حادث شود و بسیار با بدن  
 بقصر هر منند و بزودی بلک حرارت گذراند در ایشان بدید شود و کوفران و سستی است و در وقت  
 کشیدن متواتر و اینها است با تالی سه سال طول کشد کم که با سرفه بلغمی خون لود دفع شود و این بلغم از  
 ابتدا از لرح که با سکا از زمان خارج کرد و کم که در وقت و مقدارش بیشتر کرد و علامات آنی که اول  
 پر کوبان و اسکول تابسان ظاهر میشود و در سرفه و کم که حریفی شد و در روز و در وقت حریفی  
 ظهور رسد که یکی در صبح و دیگری در عصر باشد و بیک موضع عرف کند و خاصه در دینانی و چون  
 مرض بختی است و سستی منقطع کرد مگر آنکه در عصر حدش بیشتر شود و بقدری که سینه مال حریفی  
 و نفس زیاد شود فرالت و بلغم در دست و پا و استقاء در شک بدید شود لیک چون بمرکت  
 بلک چنان بلک اب در صفای پیدا کرد و چون در حریفی با استواء اسطه نبرات که می تواند نماید  
 بسا که اینهم در زبل طول کشد و چون نفی باشد در آنحال روز بمرکت در حریفی ظهور رسد و در

باشند جمیع علامات ذات لثمه بهم رسد شخص این مرض مایه داده شود از زلزله زمین ربه و در زلزله زمین  
 جگر یا تیر افتد و قلب در فم معده زدن و در سل چنین نبست و زلزله زمین در ذات انسان بالمره تسکین نابد  
 و سل تفاوت نکند و در زلزله از عمل هر کس انسان صلاهی واضح است و در سل گور است و در زلزله صلاهی  
 خوات و در سل نبست و هر چه چون زلزله گذرد باشد منبسته شود با ذات لثمه و این شخص اذنه شود چون  
 شخصی چند دفعه نقش لثمه داشته قبیل سل است و دیگر منبسته شود با درم حد لحاظ و نیز اگر چون کجا  
 متورم شود نبسته گشته و مکتب برین سرفه شک نماید در این صورت باید ملاحظه لحاظ نمود عاقبت  
 این مرض ذات لثمه چنان می دانند که این مرض هرگز رفع نشود لکن در برخی زلزله زلزله باشد که در زلزله  
 های زیاد می جویت داشته مگر از آنجا معلوم گشته که ذات لثمه با کما می طبیعت بطریق مذکور رفع نماید  
 و کما می نیز رفع شود لهذا چون کی فریبی در خود زلزله زمین روی دهد در صورت با غیر حکا نفا یا  
 و در فاعله منعی برک شود و مرکب از چند جمله است اول بواسطه زیادتی مزاج دوم بواسطه جشدن  
 رطوبت در جبهه فشا بر به بودن که نفس قطع گشته و کما می بغضا ببرد بواسطه پاره شدن باغ حریف  
 در دره که سکنه زبیه گویشم و دیگر بواسطه داخل شدن بیم بفعولت در مجرای زبیه که ریه را مسدود کرده  
 هلاک کند و دیگر هلاک شود بواسطه بلغم که چون قوت ملاحظه بلغم ندادند لهذا خنک کرد و دیگر بواسطه  
 وقتی که بفرغ راه جنب باز کند و هوای زیاد داخل جنب شود خنک کرد و دیگر ببرد چون ذات لثمه که در صفا  
 مسند مجرای باز کند مسند لثمه مختلف است اوله و اوق من که از پیچیدگی ناپست سالکی بدانت و دیگر  
 موافق مزاج است که در دودوی مزاج و عصبانی مزاج رفتار او مسند تر است و در بلغم مزاج و صفای مزاج  
 او کند تر است و دیگر موافق فطری و در وقت مسندی است و چون زلزله باشد بدو است تا عارضی باشد  
 در وقتی که حتی باشد هیز است نشان مرکب بیخ دست و با بخار الصوت مسدود شدن است با عینا است وقت  
 و ترسحات بدن عنس کردن معده بان و از علامت بدانست چون مرین بسیار خوشحال است و از ان  
 اما الالاح اول غلط حشرات که در کسالی که مودنی می برند با بد زلزله باک بلوغ کاری می بود که مرین  
 غارض بگردم چنین در مسند بن این مرض بدن نوع نماید که طفل را بفرماند متوکند و چون  
 مشوشان آنکه پیینه بین کرد و دیگر از جمله منقها است که هر روز طفل بکینه بر عیال کرده و نفس عی  
 کشد و در زلزله زیاد کند مثلا در وقت اول هفت زبنت نفس عی کشد و کم زیاد کند و م چنین  
 او از زیاد خواند و معنی نه نشند ما تنه آنکه اطفاک در معکبی نشینند و نکند از آنکه نشیند

بلغم

بروز او داند و از فواخشن شان هلاک که بواسطه لبنا است اجتناب نماید و حرکت صغیر با فصد نکند  
 مانند جلق زدن و در حالت که مبرودن نکند از زلزله که باعث زلزله شود و سل را همچنان زلزله  
 آورد و بهترین است که طفل را بعبادت گرداند و هند خواسته سینه او را با دوشا است و کما می باب بر زلزله  
 و چون غنی باشد سال بگذرد به باب دونا رفته و مدت بک ماه استخار نماید و غذای ایشان نه جوانی  
 نماید و نه بانی زیاد دهند بلکه معتدل میان فرود دهند و م چنین در لبنا س منقول ندر کسند و از غریبان  
 قوای نفسانی زیاد نمایند و شادمانی زیاد و از احتیاط بدارند و چون سرفه خنک و لیل بر سل عارض  
 بشود بغیر مکان کسند خواسته در زلزله ای که کمر سیرت و زبیه زیاد است و منقعت دار در در آنجا خورد  
 آب تر و معده کف زدن دار و بنا بد ملاحظه است را نمود که امن نداشتند باشد با باعث می شود در  
 بلغم مزاج اگر امن داشته باشد چیزی نداد و بنا لیدن و غرض اینست در سخن فرقیات در سینه تا میل یاده  
 بظاهر دهند زیاد میند است و این زخم را نکند از زلزله تا چند وقت است تا میل یابد و خوردن روغن ماهی با د  
 است نیز اگر چربی زلزله بدن زیاد کند و در کما نفاست که چربی زیاد است مانند سنگا ماهوت با  
 چون با سدر رفع است و خوردن شیر لایع در فقر آن اسپر زیاد ناضت و بجای و نظری در هند  
 و چون من ظهور رسد و بنا بلزله باشد در آنجا علاج مخصوص نیست و با بد کاری بود که علامات بود  
 تسکین نماید مثال آنکه چون خنق لثمه زیاد باشد و چنان خون باشد مفسد نماید نفس را در کمر  
 و از حمل مشال خون بیشتر بکشد و چون وحی بری در سینه شدت داشته باشد از او بداخته و ضما داد  
 و چون نقشه لثمه ظهور رسد ابتدا به شک شوق غل داده و از آن زمان که چون بغض برین باشد این نخه  
 بکار برند در بنال زوز خورد و در سیراب دم نموده طهر در معقان تا شوره شش خود پاره شود و در او  
 ریخته در بک روغن فلفلت بوشد و کما می در نقش لثمه مزاج در سینه میان در بنال که شش خود مزاج را  
 کرد که در جنب نماید و شحال نمایند و سکر مرین بر میند است که ابتدا در دودند و کسند و چون در بن  
 زیاد باشد تا در خود زلزله اند لکن این سمت دار و غذا است با زوزه بالقوه و لعل خود ندر و بنال  
 از حکا چنان می دانند که مرض مذکور را با غنی میتوان خورد و از شکست و خست در او حاصل اند لهذا  
 دوی در بنام میند است امیکه که استمال بنا آورد و همه حریق بلغم بسیار جویت نشاد و چون حرارت  
 زیاد باشد اجتناب نماید و بجای و نظری دهند و قبل از بیخ الی شش خود در دود دهند و حیا و از  
 که باریت السورج نموده و مهربانست و از خارج یکی از نه حد زلزله چون بد را بیخ و عصاره کما می

یا عصاره شوکران یا بک شوکران یا خانق انزیا یا زبک کنند و زبک کنند و زبک کنند و زبک کنند و زبک کنند  
 معیند است لیکن چون سخن می نماید لهذا جوهر اولاد دهند زیرا که در سلیمه بقا سطر و صغ خواب نیست  
 و چون بعضی بلغمی مزاج باشد و سخن بنامش بخرج با هم می دهند از قبل از مری که و طوطی کند و امثال آن و هوای  
 طویل بسیار معیند است جهت صاحبان این مرض لهذا بر این طایفه در سفت طویل و ساخنه و سولای خود را  
 کند که هوای طویل مایه در لطایع باشد و کم چنین نماند نفس طفل جان لیب چون طفل را با شخص  
 بخوابد مضرات را که طفل بنامش نفس مسلمان و چون عرق زیاد خارج شود بدن را با سرکه زاب بنویسد  
 و زیاد که می پوشند و جهت خفگی و بی جوهر که گفته دهند و در نافع مطبوخ پوست که گفته معیند است  
 و خوردن ترشی مانند بنفشه معیند است لیکن سالیان زیاد کند لیکن جوهر که گفته که کرم سال اولاد و صد عرق هم  
 مستحبه است اما نه خوردن مطبوخ شعلی یا نظیر آن چون و خسته بودن با مطبوخ ناشسته و قطره افیون  
 نافع و عوی ترازیست چون در کرم شکر سرب داخل خسته کند و از وی عوی ترخند است که با کرم کرم  
 حتم داشته باشد و بسیار نفعت دیدن شده از خوردن گوشت مار و لاک پشت و زنجبیل که بسیار سریع  
 المضم هستند و چون دموی مزاج باشد گوشت بسیار که دهند و با خود است و شرب می خورد و امثال آن  
 چون مزاج بلغمی باشد تدریج گوشت عیب ندارد و در صورت غذاهای سریع المضم خوردن و با بدن  
 که این مرض بسیار خوب است چنانچه در آنکه مخصوص بر به باشد بلکه در مواضع دیگر می تواند نظیر و کند  
 چنانچه در این دماغ و کبد و مغز و دیگر است و خسته است که در کرم کرم سال اولاد این مرض است که طوطی  
 او سالیان طولانی و علامت آن است و چون از تصدیان بود و شغیر او حالت مکرر آنکه چون بد و مواد و نقل  
 مستعد مرض سل بودند چون این علامات در طفل پیدا شود می توان بسیار بود نه نفسی واضح و نفس کامل  
 در تریج او شود و این صفت که کما طفل را اهلان کند و صدک است بر این است در طفل پس که می نامند  
 یرقان لا بیض و هم حتی عسقیه و بنان است و چون این مرض غالباً عضو نماند و به فضل  
 امراض فشاء مذکور شد لهذا ذکر او را نه نمودیم فصل چهارم از این است که در این خنده یا که ما بگویند  
 نامتلا که هر چه این مرض خیف تر از ما بگویند و این خنده را عبارت از آنست که در مردان و بندگان در  
 زنان مظهر و رسد و برود است بواسطه اضطراب و جوعه ها صغیر و غفیم و غفیل سکنین در شراست  
 و فقر از مرض در نزد عامه خان و حکما را ابدال و از علامت آن است این مرض زیاد و مختلف است و عموماً اطفال  
 آلات ماضیه و زحمت در طفل غذا و در حین خلیل قبل در شراست این و جشاء ماضیه و کف حلی می اند

دهان بظهور رسد و بعد از خوردن غذا و حی روح نماید در معده و از آنجا که کما می یافتار ظهر  
 و حسن کرمی در شراست هویلا کرد و با وجود پوست قرمز بطن بود و از آنجا که در معده و با  
 بودند و کما می چنین معیند که کبد ایشان چون قلب می چرخد و چون کی نخ در بطن پیدا کند و  
 نفس نیک تر کرد و چنان که نام ایند که چنین نفس شدیدی دارند و بسیار سالی که بندگان از صداع مطر  
 به علاوه از آنجا که چند از کسان در دوستان خود شجوه است که می گویند فلان می خواهد مرا اهلان نماید  
 و از دست ایشان چیزی بخورد و بدون جهت که معوم کردند و با ناک چیزی در خفا خوردن تا خون شود  
 سالی است از صداع و نقل شراست این و خسته و خواب و ذوق ناها و چون این مرض زیاد و طول کشد  
 معوی بیفزاید و در آلات بدن تغییر یافته پیدا کند که از بنمای و حکیم معیند که این مرض صاحب  
 مرض ما بگویند است اما جهت این مرض که در بندگان و در صاحبان بواسطه کسان که سالی ایشان نشستن  
 چون کس در دوزان و مبره بان و امثال آنها و از بیکاری و نهانی و بی زنی و خیالات معوم و با دوا  
 در جماع و عین شدن و سدی یکی از بندگان عادی بدن چون خون بواسطه رعاف عادی و اگر از ساج  
 بواسطه این مرض بظهور رسد و اگر مرض او است در سن نبات و در جبهه عصبی تخمین این مرض داده شود از  
 خنای که در مرض دارد و سالی بودن از امراض مختلفه و فقر از مرض خود در کرم کرم و سالی او انداز این  
 مرض است با دوا در هر قدر از این علاج اوصاف تر است و هر چه خیالات مرضی با دواست علاج مشکل  
 است و چون معوی بر بعضی در بندگان بیفزاید به چون بود در صورتی که مرض ما دارند و ندرت و عیال  
 لا بقدر توان رفع کرد علاج این مرض چون در اینجا اختلالی در معده و کندانست لهذا با دوا و بر معوی  
 معده و کبد از قبل بر بوند و حطیان ناراض است و عرق است و شرب است اما فرمود و چون و صغ  
 معده بود که می خوردان چون با دوا معده است اما کندانست و جوهر بود که در این مرض نفع کلی باشد و از آنجا  
 غذاهای معوی دهند و احتیاط در دوا و شوق بودن یعنی عظیم کنند و به جیره معوم است که بسیار  
 و استنمال این مرض از جمیع دوا بر بیکو تر است و ملاحظه حالات نفسانی نماید زیرا در آنجا حالات بلغمی نمود  
 و از برای پوست خوب بخورد از بون چینی و امثال آن بکار دارند و با بد بکسوخ تدریجی در مرض است  
 که اعتقاد حکیم پیدا نماید که شکایت زیاد از امراض مختلفه نماید با دوا و قولی و صغی که در دوا  
 مزاج از حرکت نمود و تصدق بر قول کرد و الا از حکم بدکار نشد و دوائی که باور دهند خورد در کوب  
 که این هم است حکم می خواهد مرا بکشد فصل پنجم در مرض آریه است که کم لا کورت نامند که عبارت

ما بگویند  
 ماکولا  
 بر گویند

نفس

نفرس بود و هم نامند ذال الملوك تقریباً بنوعی نفرس عبادت را نغز می خراجی که اگر بودی و در وقت  
او است بطور از آن و خورد ظاهر کند بیک و حی در معاصیل با و احتیاط از دشت با ما و همراه او  
عوارضات مختلفه از قبیل علمای عصبانی یا الهیاتی مثال آنکه خداوند نفرس را چشم مملکت نمود تا آنکه  
مسانیه مملکت نمود و اینرا الهی بنوعی نامند و عصبانی او چون عرقا لذت است که همراه نفرس بود و اگر سوز  
در دل مسا می تا او همراه بود این سخن منضم کرده شد قسم یکی نفرس خاد با فاعل دویم ازین با فاعل دویم  
نفرس بی فاعل و او عبادت را از انفعال ماده نفرس بیضمی اعضا اما نفرس خاد با فاعل معقدات او  
سواء الحضم و فنج شک و خواب رفتن اطراف تنج گذردن در بعضی از مواضع و این معقدات بنا که چندتا  
طول کشد و در بعضی ناکه که بر وجه معقدات است و چون بودی تا اشد از این معقدات توان نخص من  
کرد و چند روز بدین از عرض معقدات مذکور شکستن با فتنه و غشای بدن جنبه با آنکه بیک حرکت عجب  
خواه قضای و خواه جسمانی و حی در اعضا بدینا بدخواسته در شیب که بعبقرا چند با و حی در اعضا  
که بتدریج و در مراتب کرده به سخت با و اشد از آن تا بدین صفا که گویا هزار سوزن در سخت با کرده اند  
با نثری سوزن و حی مشعل ظهور شد و بکثر حرکت یا قاتر بفضل مذکور و رج شدت با و بدن و طول  
این وجه تا بابت روز در دو دویم که یخضف با فتنه و بی و در می در معضل جانمانند در فاعل شک بکر با زما  
و حج با ما و عوارضات ظهور رسد و نادر چند مفصل بهین نوع موجه کردند و در وقت تا بوقت  
روزان وقت بتدریج و حج نماشتند و دم دفع کرد و اولی بود با بدن رسد او کرا و آنک اندک دیده بود  
فاصله اش کم شود تا آنکه در ابتداء سال دیگر خود کند و بعد و در فتنه در سال خاصه در بهار و تابا  
و چون مزین شود مزاجی شده و همیشه در روز در روز در آن تا به بوزنه روزی کا الهی استبلات استهنا بعد  
و بول غلبه و کم موجودات در سوب و سینه چون برف و یا بفقش و بگوید با اما نفرس مزین با فاعل خود  
و اطراف رسد و بواسطه و حج عضلانی مثال و حج معاصیل مزین که ندا بجا مشتبه به ریاح افزیه شود و  
و حج بیک معاصیل مخلصه نماید و فاعل است معاصیل صغار چون تا مل همراست علم اشتهار و سواد الحضم  
در ذکر و در بعضی بواسطه و خوارش مخلصی ذراعها و بزودی جنبگی و تنج و با اندک خبری علمای  
مختلفه چون ننگ نفرس و غیره ظهور رسد و بحیثی ملایمی حج خلقتش و کما هی علامت مذکور و حلت  
باشد و در هوای گرم حالت کی بگو شود بول بار سوب کرد و علامت مخصوصه و از ان بود و این سخن  
طول کشد اما و اخر الامر در معضل بزم کی ظهور رسد معض صلب او بخت مکرر بی مخری

سج

کج که کبریا است از نرفرا هالت و ترشی بول و کما هی در عضله بافت شود و اولاً منفرج ساخته و انحراف کند  
پر دین آید و در اجاف هوا خالی است از نفاذ و تفاوت کند که بدن جنحه و در وقت از نیشهر مؤاخذ  
که هوا نیشهر خواهد نمود اما نفرس بی فاعل و او عبادت را از انفعال ماده نفرس با آلات ریشهر چون قلب و  
دیگر و امثال او در بدن نوع است که در اعضا بیکه درین ساعات بفاصله است که با فتنه و مواد مغزل  
کردن با با معانی که قوی و سواد الحضم بدینا شود و در این ساعات بول که حقه البرز بود کند و کما هی ماده در  
بار جنحه و مفرج شود یا عربا لذت را نمله و رسد و بنا آنکه مغزل جلبد شد سخن چون جنحه هودا کرد  
خاصه در ذی بک عضلی دریم حاصل آید و کما هی موجه چشم شک جلد تورم کرد و بی تواند در غشای غلبت  
در جنحه بی کار بدست شود و کما هی در چند زبان در میان رینه و شرابان ما تند عظم خشک کرد و چون مغزل  
بر بر شود ضیق لغزش پیدا کند بدو و کم که در ایت بدینه حاصل شد و همیشه متلا به قطع و کما هی الهی  
کج که در دنیا سله یکی از این عللها یا از جنج علمای املاک شوند صفت بفرج این سخن کما هی بدین شد که  
شرابان عظم پیدا کرده و در بول ترشی غشای است و در معاصیل وجود به معلومت که از نیشهر  
مرض است و اصلی چیزی معلوم نکشته مجتبا بفرج که در جنحه بوزنی و از نیشهر خوردن و در اوقات  
لذت شراب تا همین در دنیا خوردن گوشت و همیشه معک را امثال داشتن که بدین جنحه این سخن زیاده  
تدریج است و در نیشهر بافت شود و بدین سیاست که اولاً ذال الملوك تا مسکن اند و انخاص مستند  
چون باین شرایط ندانگ کند بزودی در بعضی در ایشان استبلات نماید و اگر در وقت ندرین مفرج  
چون فصل بهار و پیا بر ممالک بمرج دم و سن نبات از سبب این با و قریب سال نی شخص این سخن  
با فاعل بود انسان و حی فاعل باشد مشتبه کرد با ریاح افزیه و بی ریاح افزیه ممالک است معاصیل  
عظیم چون معضله که در بعضی ممالک در معاصیل متعارف بود دیگر آنکه جنحه ریاح افزیه بردت و این  
اگر سیب بود و بی ریاحی شود که بول اسطرسند و حج اذ در اینالی در بامان کی در معضله مشتبه کرد و  
درجه سیم و این در علامت دیگر چون بله در جلد و پوسدن از روض و مسوقا و توان نخص کره اما  
انداز چند این سخن نما در با فاعل بود در توان رفع نمود چون مزین و بیفعاک شود طول از نیشهر است  
چون اتقالی بود پس از بدانت زیرا که بی تواند موجه قلب شک بکشد اما الکلاج و او در وقت بود  
بکی که در انخاص و اطفال مستند ندای بی بکار از آنکه در نیشهر ظاهر نکرد و بکی که بکنه در روض  
استبلات مستعمل و بکار استعمال کنیم اولی بهتر است بله است که اطفال انخاص مستند را حکم کند و بر



بناشهای صنوف و کرم نگاه داشتن اعضا و با صحت کشدن و از اغذیه به بناشات اجتناب فرمایند  
 حیوانی که خوردند و از این بناشات جناب در بدن طالب برینداید و نشند و مشق کردن بدیناوه روی یا  
 سواری خالی از منفعت نبود که بدین بناش از دفع استعدا در توان بود و این بناش را در کولان و  
 شاد بان معقول بنفشند و نه بنفشند اما الملاح در صورت استلا سهلات املاحی داده چون اذیه  
 قلبی و از اغذیه بنشین برنقل شدت نماید و موضع وجع را بر بنفشه که بدو مضطکی تا کثیرا داده باشد  
 پوشد و بعضی از حکما استفراغ دم نماید و خاصه بواسطه زود و از این عمل اگر چه وجع نکین می باید  
 چون دینک شد که منفلی می شود و لهذا بعضی از حکما استفراغ دم زانه بنفشند و می کنند از این عمل ناماده  
 منفعل شده و با مرض مزمن گردد و در بعضی صورت بچکم مکلفات که استفراغ دم نماید و بعضی کلاب کوبد  
 که در چند روز عمل زود برودن عافیت او بکوزانند و در صورتی که غلبه دم نماید بعضی معناد بنفشند و در  
 کرفتن بکوزانند و زردی با نام در در مرض اب بعضی از حکما که املاح دارد و منفذات خاصه است  
 ترش و در چشمه مشهور یکی در فراشه موسوم به رویشی و دیگری در نشه موسوم به کاربسا که آ  
 بسا از اغذیه مخصوص به این مرض است و بمرامت که در معدهات مرض که مرض خودی را اندی بیل  
 فرمایند از این بناش با اینقون و دیگر از ادویهجات مرض است سوختن مرضی خاصه نان او و شکر و  
 هفتی شام او است که در ابتدا سهیل پوشد و یکی از رومل او است مزمانند بشار سورجان رویشیم  
 در سه وقت و چون علامات سبت ظهور شد از فصل تفرق و در او حوی اشال او ناید در اول  
 داشت و بعضی از حکما بناد معنشد با دویه قلبی و آب معدنی قلبی و هم نظردن شای و اب اهلک  
 نوشا در نیز از جربا نشد و یکی از حکمای بیدک از استمال طرفه کفی دینک لهذا ابودیه بواسطه طری که  
 دارد توان استمال نمود و چون نفرض با او بر مرکب بود استمال کو که در آب کورد معدنی مفید است  
 استمال جوی و غشبه و کوفایات و مطبوخ پارس نفرض و در بنفشه با ان ادم و این لاکه جبهه فخر بکار دارد  
 و جهت سود المضم و نفوین معده نماید از ادویهجات مزبکار داشت چون جملنا نا و هریم کورد بسا و از ادویه  
 مدد و صفت لای مفید در این مرض کبرند در او اندک ملجم جملنا نا حیث کما فطوری قطور بان ذوق  
 بالساوی کوبید و بجهت ذوب نمودن ابک مثقال از رویشند و استماله توان خورد و قدما خرباق  
 بناد استمال می کردند و چون نفرض با کوفت مرکب بود استمال ادویه بدیه مفید خواهد بود و چون  
 مرض مزمن بود آب معدنی استمال شرب و هم نیز از ادویهات و مسه جنس از اینها می معدنی است

سهر

مستعمل است اول آب کرم ساده و او جبارت است از بناه خارده معدنی که از املاح هیچ با او نبود و او  
 استعمال شود استخاماد و در صورتی که بواسطه نفرض بلیم رسک باشد دیم است که کورد معدنی  
 و او جبارت است از این که بوی کورد دهند و او مستعمل است در نفرضی که با او بر مزاج بود و در جلد زاریه  
 و قروحات بظهور رسک باشد ستم اب کرم معدنی که املاح زباد در او است و چون منقبض قوت لهذا  
 مستعمل است در مرض نفرض که در مزاجه رموی بود خاصه چون غذای ایشان ترش کرد که در بنفشه از این  
 اب منفعت کند و حکمی از این اب بقدر نیم من فرود بخند و ندان نفرض بنفشند و عرفی و او از این بنا  
 خارج می شد و یکی از کثرت بنفشند و چون وجع زباد بود استمال کی چون با مر جوبن نافه است اما او  
 جات موضعی در جبین استلا و وجع هیچ استمال نشود بجز بنفشه که بدو مضطکی داده باشد و مفصل را  
 بعد از تمامه در و در ما لیدن هم اید دل ذاک و بلسان یکی که یکد جزه او را در مشخزه عرف حل  
 مفصل را با او با لند و طلا با این دوا از جربا نشد صفت و بکریه بلسان یکی که کرم پوست کده کده  
 می بلت کرم زعفران شازده که در عین می بلت کرم حرق دوا نشه نه بنفشه از مساحت بلسان از ادویه  
 پی عرق مخلوط نموده تا محل شود و باقی اجزا را درده سپر عرق رخنه بیت و چهار ساعت در عمل کرده  
 و صاف کرده پس آن دو عرق را مخلوط بهم نموده نگاه دارند و در وقت استعمال یک جزه او را با دو جزه  
 اب اهلک مخلوط نموده بنفشه زاید و لونه نموده در موضع موج گذارده به بنفشه از حکما بنفشند  
 معالج غشخه خداوندان نفرض بدانند چون حکمی از ادویهجات صاحب نفرض بنفشند استلا بلت قوی ابک  
 مشمل بکار داشته از رویشند اما مدنی رویه قلبی بکار دارد در بدن ترش که بکریه بلسان قوی ابک  
 بلت مثقال نیم در سر که حل نموده تا از جوش افتد آن وقت بنفشند و این قدر در پارس خجسته و معادل  
 را با بنفشه که به بدو مضطکی داده پوشد و چون طبیعت را مانا بلیم بنفشند بمرق بکار دارد از ادویه  
 جای بنفشه یا سکه بنفشه از ادویه بود در دو و غیرها و چون حدت مرض بکند در ادویه قلبی را داخل  
 داد و به موضعی چون بلسان یکی حل شد در عرف با هم بکار دارند و استمال لفظ بدینا شد و چون  
 وجع زباد باشد یکی چون با مر جوبن استمال نمایند و چون وجع مفاصل فورا نکین با بد چون  
 علامت نقاشی از بیم آنکه بسا از این بناش ترش بنفشند با او بکار می که مرض رجعت نماید و رجعت  
 حصول این مطلب بهترین ضار خردک در مفصل تا از ابتدای او مرض رجعت کند و وجع خاصه  
 اید فصد ششم در پورپرد که نامند اسکوبت و او این مرض خود را ظاهر سازد و بنفشه از ادویه

کرم پوست کده

اسکوبت نو

اودنای قوای بدنی در صورت دلفت نشه که چون اسفنج شده از ویلا لاید و بسندان ذمی بود  
از بیخ یا مستقیم یا بستان و چشم و غیره با بود علامت اینمخز مقدمات اوست نفع صورت گاهی شد  
بنا کسان و حسیکی بی نهایت و معوی و ضعف قوا و بتدبیر علامت مذکوره استنداد با فاضل و حسی  
ز یاد شده و مرخص استری کند که هیچ تواند راه دود و در حرکت منقوش و در اذیت داده و مع  
مغضیل بظهور رسد چون معضیل کم که نشه که بود اسفنجی کرد و در وقت اکل غذا خردا از ایشان جا  
شود و در ناله نماند و در بلع علامت هم رسانده و منغض معلول که هائی چند بقدر عدس  
چون در حبه بلون می و کرد و در اعضا پیدا شود و ابتدا بر زانو است و با اطراف و بتدریج در  
بدن پدید شود و او را می نامند پیرتی و کم که که هائیک شود بقدر پول ساه که او را اکس نامند  
الامر جلد ما مند سنک شان کرد و در احوال و مع مقاصل استنداد با فاضل و حسیکی چنان بقدر اندک مع  
حرکت توان کرد و در احوال از مواضع مختلف خون بسندان کند خاصه از نشای غاطی بندت از  
جلد و رغات صورت داند که گاهی هیچ نتوان شد و مملکت این رغات رحی همراه اینمخز بود و در  
بعضی مع پیری مع نماند و از اغذیه منفرد قاعد بویست و گاهی در اسهال چون پدید شود  
کم که منفرد و منغض شد و دم از ایشان جاری کرد و بعضی او بوی شود که میسر عمل اجزا و بوی  
مزد و اشفا تا اگر زنجی در بدن داند با اسفنجی و منغض شود و خون از نشکند ما نماند که از اسفنج  
و انهای اینمخز مویست به ضعف و شدت و که گاهی نشا با فاضل و کاه سالها طول کشد و هلاک کند  
اما حبه اینمخز قویست در عملهای پست که اوقات بگرد و با زماندن در جاهای رطوبت نماند  
چون دندان خا و سر با زانها و در جگانه های بد حبه دیگر از عدم اعتدال به جلد بدن لا بقدر بد  
کشی ز با زماندن که در سفینه محوم الحک کرده و شور و فوده همراه تری داند و اشفا قوی اند که در  
ماه در کشتی بودند و این در قدام الا با م بود و با اسطه که معرفت در جمار و جابوندا شده و مدت  
و هفتاد سال در کشتی بطول می انجامد و بی حال جیره می کشد که در جمار پیدا کرد و با اسفنج از الان  
سفینه که رعیت و را مریک می سازد چنانچه سابقی که حال بدن در طوی نماند در قدام بدن  
طی می کرد و لهذا اینمخز در کشتی نماند و در حین زمانه نماند و انذار و اوقاش شدت  
اوست و در صورتی که بسندان شد و بدو بدات و با فاضل دانت که اینمخز ز یاد ما بل نیکت و سودا  
اما العلاج ابتداء دفع سبب بود که اگر از انکافا شده و مضار مغز فرمود و در بعد بل فرکانند

در زانو و در کمر  
و در کمر و در زانو  
و در کمر و در زانو  
و در کمر و در زانو

در کمر

و اگر بکن بود ایشان را به سیلان فاضل نقل کرده و استعمال نماید که با اینمخز از بیخ و لپوش و دواغذیه  
بنانات تازه کنند و در مستعدین که نشه و تورم باشد خوردن شیر پلیرک و زوب و سبزیهای نند چون  
سای و پلان تازه بسیار از موده است و چون قوا ضعیف گشته باشند با استعمال قویات کوشند چون گنه  
کنه و اشلال و در سیلان فاضلات بکار داند چون کات مندی و انجیر و غیره و چون رغان شد  
بود در قاعد تمسکه لازم شود فضا هفت روز با بیطس و اعمار نشا داند قاع بول با ده از خاکت  
که بدین جهت قوای بدن غلبه رود و این بول که دفع می شود در قاعد شریک و او را با بیطس فندی  
نامند و گاهی طی نیت و او را با بیطس نماند و مقدمات از جویانند که گاهی مرض می نمند  
ولی در قاعد چندی پیش از بروز غرض شود بی اشهایی و ضعف معده و قوی و حوصت معده میل  
باشنای غیره که اول از جهت بزاق حسیکی و مع مقاصل ما لبقولهای حتمی و بعد از آن عوارضات ظاهر شو  
بول زبانی در زانو و ما و شبها که گاهی در یک شبانه روز بقدر چهارم دفع شود و کم که عطشی با جسد  
پیدا شد و هر قدر آب و نشد بول خارج کرد و او بولنت کید در نیک و اصغر با بل بینی که چون در  
طرفی موده هم زنده کف زادی پیدا کند و زین زان بول بکمان در هزار مثقال بوزنه مثقال از  
اب سنگین تر و در هزار مثقال بول طوسی قی چهل الی شصت مثقال مایع وجود دارد ولی در این  
بول از زودی چند چهل مثقال طری با فاضل و این مطلب مفهوم شود چون بول را بپوشانند و دیگر از  
علامات مخصوص اینمخز است عدم فو با و در ابتدا اشها زیاد است و با بلند جلویات و در ابتدا  
و بیخ هر چند با فاضل اند و بتدریج عطش مفرطی غلبه موده و صبح زحمت بدنی چون عرق و غیره  
صرف بول شود که بدن واسطه جلد خشن شد و ما است بسوس کند چیزی در روی او و پیدا کرد  
و این نیت مکرر بزرگ جلد شک پوست پیدا کرده و نشه و متحرک کرد و بوی که گاهی نشان بر زانو  
بدنی خلیل رفته و بعضی از مزاجی عارض شود و خلد و دندان اینمخز را جلال ز یاد بود و همیشه منقوش  
و هموم و با نیک چیزی که ناملازم طبع ایشان بود و منفرک کرد و بیک جنب ما لبقولها و از ایشان نماند  
شود بتدریج با معده با صر ضعیف شد و اشفا قوی می نماند و پیدا موده میگردند و گاهی در  
برکت نقرعی تا استدسل در در بیانات گشته و هلاک سازد در ایشان را رفتار اینمخز مزین است  
کاهی خفیف پیدا کند و گاهی شدت یابد و در هوای که خشک خالک است تا در هوای رطوبت  
باز در و مشنای اینمخز در اشفا ک و بعضی حکا را عقیدت برانت که هرگز نشا نماند و همیشه منقوش

دبا بکس

میرک کرد از مرض سل با استنشاق با واسطه فزال با دصف بترج این مرض کلبه و ممانه و الاث  
 را بغیری نباشد و در بدن شد تصحیح و بهر زاو این واضح است که عرض این مرض است لهذا در تبرج  
 بناقنه اند اما حجت این مرض به بولت و بی ذیلا کتب و در بعضی نادانان حکمی در بار این عینه  
 امتحان طلبی مویهای منمازای گرفت و سوزنی در ملازمت او فری کرد که در وسط چهار جیل  
 بی رسیدن ووش بای مرد با صاحب مرض تا بطل میکند لهذا لاجان بی دانند که علی ما بین  
 دماغ هم بی رسد و عینه او نیز ببولت اما الی علاج این مرض را در ای مخصوصی بود ولی بدین شد که  
 از خوردن کومات و اجناس زمان در عرض من را خفیف کلی رخ موزه که زول کم و شیری او نیز که شد لهذا  
 اغذیه ایشان با اید بوم و فرغ هم برشت و قیبات خالصه باشد و عینه عطش که مورت فساد معده  
 هیز است که گاهی با رجه از رخ فرزند یا آنکه کباب در دهان نگاه داشته بریزد و در تنگی صبا باشد  
 و بعد و عطش آب نوشد و بعضی از حکما با بضات معده بی تضاتی سما کرده اند چون کات که در  
 سرب و سرکه سرب و امثال آنها بی سوزی بچشد و چون سب در کلبه بود فوالی اوی نماید و بعضی  
 از اهر بدن را با اما بیاک در عرض طریبان بنامنا بندد و مشغولی نمود و بی از استعمال بوزن  
 بدین شد که عید اوست با و عطش کم و استهنا زیاد و بول بقاعدت لهذا میراست که بعضی از  
 دهند که قادی شود و آب گرم معده بی در نیمه منت بسیار خاد بدین شد که از استقامت او مرض خفیف  
 کلی باقنه نشد ششم در دیگر که عیان است اجسام باشد و این مرضی است که تا چنان صد سال قبل از این بود  
 در کستان عمومی است و حال نااندا بافت شود و این مرض بد و قسم بافت شود یکی در بنا که از فان  
 بی باز پس در بی بی ذیلا لقیل یا مند و دیگر بی در صورت که ذیلا است با اجسام که کوبند اما قسم اولی  
 که در بنا بافت شود انهم با در صفت و شغری هم رسد و بنا آنکه در سان بود که ما آنکه در صفت  
 با شغری پیدا شود ابتدا که در مواضع مند که هم رسد و ببرد او و هم او نیز بافت تا بعد  
 خیزد که در و آنکه در سان است محض جلد سطر شد و خشم کرد بدن و بشریت جلد مخصوصها پیدا تا  
 سفان ما نشد و بعضی خفانت و سبیری و او نیز باید که با چون بای نیل کرد اما اجسام و این از انسا  
 مند که در صوم تر است و در بعضی بلاد دنیا است و در فاعله موروئی است و اگر در سن بلوغ و شبان  
 هم رسد و این مرض خود را ظاهر سازد بواسطه ریختن و هوای آرد و بود که ما صلب در عینه  
 صورت و غیره و عضون خصی در عینه و صورت بافت شود که بواسطه او کی صورت شبان پیدا

جلده

کوبیدن

کند و از این عینه او را ذیلا است که در بند و ذیلا بخال من جن سالمی نماید و چون در کله ملاحظه نماید  
 حرمت خصی با بوزان دکه ما نشد بعد شامه اند نه در و با رخلط کاظمی کرد و چون چند  
 بگذرد این دکه ما در صورت و اعضای دیگر بد کند بعد شامه و خوردن فریب و گاهی بعد از آن  
 بافت شود و در نیک ایشان چون دکه های کوفی مسی ناک بود و خون و این دکه ها کاهی بیفتن مانند  
 قایح و کاهی چون کلای صاحب قمع بودند و ذیلا بخال دکه های کابو بزدک و موزش و در در حلق و حنک  
 و کام و بعد از چند سال منفرج شد میکی را خوردند و دکه ها منفرج شوند که در فرج بظاهر کرد  
 و در آن فرج نیز که فایدا شود و منفرج کرد و چنانکه چکن منحل او نکرده و صدای از استقامت  
 شود گاهی عینه صورتی پیدا است چون صدای خندا و ندان و آه بواسطه تنگ شدن معده و چون آن  
 مرض چند سال طول کشد شخی در ناامل ظهور رسد که اصابع چشم که در و عینه اوست متورم شدن  
 اوطار رخ دست که اخلاص بعضی از سالها منفرج گشته بافتد و درم و بخوبی رضی شود اما شای این  
 مرض است که بدانت در آنکه بروز تر اید موزه و اخفیه کرد و بنا از عدم نند به بدن هلاک شود  
 شخص این مرض جز این مرض شبهه شود تا کوفت بواسطه دکه ها و فرج و عینه صورت بافتد شخص  
 از رضین و هوای آرد و دکه ها و صورت شری که در کوفت موزین بر موزین و بی از معده بافت  
 بی توان معلوم بود و چون در بنا داشته باشد بر حکم است که ادویه کوفت بکار دادا که کوفت باشد  
 دفع کند و الا خنود کند اما حجت این مرض گاهی موروئی بود ولی کشته است به بعضی از بلاد و اما  
 چون در دستان که این مرض زیاد و شریک اگر چه معمل خصی را هم هیچ ملان بی کوبند که سرب و این  
 واضح شد اما الی علاج این مرض را ادویه مخصوص بود بعضی از حکما ادویه بنام سب بکار داشتند و  
 مسفت نکند و برخی هم الفار را در اند سوزی بچشد و معمل اینرا هم معده بی مدان برسد و خری  
 با ذی را معالج فرمود و در خرمند که در بنا بعد از دفع مرض عینه صورت شدی نماید که معلوم شد  
 بابت بل و با از فرج است حکم دیگر بی پسری که صاحب این مرض بود کلر بود استمال بی موزنا  
 حال تفاوت کرده ولی هنوز دفع نکشته است و در دکان معالجات منجنند که در این از چند بی فرج  
 و در بی هویدا شد و علاک کرد بدین نام سب از استقال ماده بود با غیر او بی کوبا استقال  
 ماده بود فصل نهم در دوشیدلیم که عیان است از نشدن عظام بدن و منفرج شدن از  
 طبی اما از شدن عظام عیان است از مرضی مخصوص با طحال که خردش را ظاهر پس از دماغ است

نم شدن عظام

از محل خوردن یا سطره غلبه نماید و نظری در عظم همیشه با او همراه است هرگز بدن و عظمت بطن صفت  
 قریح این مرض بدین شد که از صفت عظام و مضمون و مصلحت و وسوسه در کبد موجود بود و تقریب  
 برودن این مرض مقدّمات است و سطره ابالات غذای بی میلی بعد از دانسته مضمون و مسند بودن سطره  
 به بعضی دیگر است و امثال آن می خورد و بند بر عظام سطره و خیم شدن و مایل اجتناب کرد و عیب  
 باها چون شمشیر کج شد و عظام خاصه برین جنس شدن و طریقه خوردن و شمشیر کند چنانچه اگر در دوزخ آن بود  
 پس از دفع مرض وضع حمل برایشان سخت کرد و نقایحی شدن و بندرت سحر که کرد و چون عرض  
 مژگان باشد بنا که یکی از عظام طولی چون چوب تری کج شود سبب می توان صفره سبز یا خنجر کرد  
 و شکم را عظمتی رود و فم و فم را غریزی در طفل پیدا بد و کافیه اما در بار استقاء در طفل  
 هویدا گشته و نادر است که اینها به با جنب هم رسد و طفل املات سازد و بنا که مرض خودی خود  
 محدود گشته و شفا یابد ولی استخوان همچنان حالت صلب گردد و با وجود کجی عمر که در بد است عین  
 در بد نماند که با ندر چیزی ضعف پیدا کند اما سبب این مرض که مودنی است حجت دیگر از امر  
 بار در سطره و افراط در غذا با عکس از فلک اعتدال و در وقت طفل از انبر و سبب است و از انبر  
 دندان و این مرض و موت از سال اول تا سه سالگی شخص این مرض مشبه شود با خنجر که  
 چه با او خوب است و معالجه بکشد ولی شخص توان از این عظم اما اصلاح ابتدا با ندر سطره  
 تدبیر غذا اعتدال بر طفل بود تا بدن تقویت نماید و در اعتدال به لا بقیه معوقه بر عین الحضم و بعد ندر  
 در سطره ندر که او کرد از قبیل مکان و لباس و روشنائی و هوای خاود و بعد استقامت در غذا  
 ما بدن بیدار نشاء و سطره چون عرق نشاء وارد کلن و امثال او در اجزاء مختلفه معتدل او را  
 فرها بند و از آن به جات بهترین روغن ماهی موسوم به هو بل در ریاست که مخصوص است در این مرض  
 و مرض خنجر که ابتدا در دوسه تا شش خودی و کم کم نادر و سه تا شش خودی در میانند و  
 از او به معنی در این مرض جوهر کولاد خواصه چون نار بوند ترکیب و مایل بند و از او به جات دیگر است  
 پوست صدف و پوست تخم غیر مرغ که یا مکرر و غیر مکرر بنویسند و بعد از دفع مرض با در نشاء  
 زیاد با اسباب آلات لا بقیه عظام مخفی زان با بدین تا جان طبیعی جنب نماید و در جنس مرض  
 عمل نمومنت فصلی هتم در اسکیر و مینار که عبارت از خنجر بود و تقریباً این مرض خنجر علی  
 است مزاجی و کاه می رود که اغلب در سن طفولیت از دانسته مزاج و سوء تدبیر ممکن در امکان

خانی

رطبه

رطبه نار بک غارض شود و همراه او است قریح عک و واضح اما اطفال مستعدین این مرض اطفالی بودند  
 عللها مختلفه و غیره مزاج و ظهور در بدن و نام و نامی با ابله یا زخمها چند چون زرد  
 زخم و غیره در بدن ایشان و دیگر از جمله قریح عک و واضح است خواصه غذاهای صغیر و سخت زخم و کاه  
 در ابط و بطن و معاینه هم پیدا کرد که از این عللها با وجود آنکه هنوز مرض مندر کور بود هنوز  
 می توان حکم کرد که این طفل از سوء تدبیر در او مناجب خنجر خواصه شد و مستعدین با اطفالی بودند  
 که عللها غلبه دم یا بند صاحب منظر و کاهوت ذهن و سرخی و لطافت جلد با سبب و ضعف  
 دنیا اطفالی بودند که عللها غلبه بلغم چون زبل و تنخ در جلد و خنجر است و رطبه و رطبه و رطبه  
 صورت و صفرت و با صحن جلد و صلابت عظم عدد بدن و بطور حرکات بدن چون خوردن و بلادت  
 در اینها غالب بود و اگر بناهان که در زبان بودند به مرض خنجر قریح بر منسل است که در ندر  
 این اطفال را اگر ندر زخم در وقت کوش ایشان یا زردت بی و زرد موی مریضه و رتند و  
 زردت بر زردندان پیدا شود و این اطفال زردی زردت که بند و باندر بود و به سبب پیدا کند  
 و کاه می ریم زیاد می زکوش اینها با لایه و خوردن ظاهر شود یا بعد از زردندان و  
 زردت به بلوغ که میوه لب کلفت شدن و صورت تنخ شدن و زردت به رطبه بی شود از چند پیدا  
 شود و قریح در عک های واضح عک پیدا شد و در قاعه دندانها که در معصر صغیر غارض شود  
 پس از جره و عاصی و در علاج و مایل بود و هم راه او است که این صغیر شدیدی که از حدت تنخ  
 چنین هم انقلاب است و نیز در رتند قریح و ملخه پیدا شود که چون بشکافند نفع کوچکی است  
 کاذب بلهور رسد و تقصیل این رمد در کتاب کجالی بیان شد اما عک های مندر و بنا که تا  
 سال بیک حدت باشد و کاه می غلبه رفته و دیگری بزرگ شود و کاه می ملین شوند و کاه می مخفی کرد  
 و کاه می منفرج کرد و این فرجه فرجه است که روح او خنجر کنا صلب منفی جلد اطراف انجم  
 مفصل باشند و کناهای او از حرکات بنفش و طحسان با عتای کاذب و شیک و بیم مدیج  
 از قوی و عوام روح است و این فرجه بستر رفع کرد و بعد از رفع اثر رستی از اینها جانند که از  
 ان اثر بعد از چند سال می توان حکم کرد که این شخص خنجر کشید و کاه می در بعضی از اعضا دنیا  
 شبیه بدعا مایل با روناوت شود و بندرت علامت اینها را و نوات شود و موارض از قریح با  
 مایلست به عظام به شخص عظام رتند و با و نوات مایلست عظام چون زمانه که مرض کاه می

ریم شد و بیفتد و زیاده در بدن که نطفه از عظم سواد پیدا کرده فاسد و بدم شود و گاهی ماد میخورد  
 چون غضروف و عصب عظمی بجنه مطبوخ میزد و در وقت کشته و فاسد بینان و در نهایت برزانت  
 کرده ماده مکرر و بدین جنه عظم کلفت کرد که نیز از خاکی برینا می نامند و گاهی به بلبل سبب است کرد  
 و متورم ساخته و متورج نموده و در نهایت در عظام اندرون بلبل سبب است کرده و متورج و متورم سازد  
 و درم از خارج کرد و درم گاهی فقرات ظهر و عظم تصدع منفرج کردند و اینها مخصوص نادر  
 مستدرم مفضلند به خصوص مفضل زانو و مرفق اما رفتار مرض پیمانستانی و مرده و در کتب  
 حجه زباد طول کشد و نسبت زباد دارد بابت اشان و بلوغ که در این هنگام با وضع شک باشد  
 یا بد و در مستعدین سندان عرض بله و جدری و غیره بروز نماید و اینها مخصوص اخالت زده های  
 خشک است نادر و هوای سرد زانما حجت اینها از دانت مزاج و غذا چون زباد خوردن غده  
 بنانی و نشستن در آینه مطوب بلوغ و منزل خوردن در عظمای است و گاهی مودف است و بنانی  
 بد و زانما در صاحب خنار برینند بلکه کفایتی که در جن سوره بلبله که در ایشان بود و در چین و  
 استخار و یا در پیر بدن مرض کوفتار شوند و در چین در شان کجک که زانما اوله و اینها صاحب  
 خواهند شد و در کتب حجت استعدا است که از سینه تا لگن تا هفت سالگی مستعد بودند و بعد از آن  
 بخنان این مرض بروز کند و ابدان ضعیف و مزجه بلبلی مستعد بدن مرض بودند و باید دانست که زان  
 صاحب خنار برینا در مستعد هستند پس لان بلغم از جمل و بسط جنین اما تشخیص این مرض بداند که  
 مرض زباد مشبه شود با کوفت و بدین نوع باید تشخیص کرد که در کوفت حد و متورم حد و در دانت  
 مرض مزمن و درم این مرض منفیت و در کوفت غیر این بود اما آندازد زانما ابتدا بهما لجات لا بقدر  
 شود و در علاج عشرت زان و چون خوردنی یا آنکه بعد از جدری و سرخچه غرض شد باشد و  
 بد است چون به عظام سرایت نموده باشد اما علاج بدانکه باید در علاج اول زانما لگن بقدر  
 دانست چون بودن زده های خوب مانند هوای بیلاق و کمر سبب است و در نهایت روکش پیش کرد  
 و استخار بناب زانما و بابت مزون و بدن را که نگاه داشتن به لباسهای پشمین و غیره بر زان  
 اذا در تبهجات اختیار فرمایند مضاف و مقویات که بهترین است چون روغن بجزلیان و پوست بکر  
 بلوط برینان و بعضی در تبه مخصوص بدن مرض حکا استمال می نمایند چون بک و کلر و در پرم و در  
 ماهی موسوم به ابل و در و املاح جدیدی که با دویه معین مشد در تقویت مزاج و در علاج

مکرر

علک کند و در وجهه تحلیل مینج و نفع عک جدا به نابد و تبه موضعی بکار داشت چون روغن بد و شمع  
 او شش و ذبوق و شوکران و کافور و بزمج و من بدار همه بکورت است و چون ماده متوجه کون کرد و در  
 کند و بعد در اول و در کوشا انداخته و همه روز چرک کوشا بواسطه آب دوزک بالساب خطی شود  
 و حجه زبانی صورت لبت است که در مامل خنار بری زانما از اینها بکشا بند تا ماده خارج کرد  
 و چون عظمی ریم شود بقاعده که در کتاب جراحی مذکور شد علاج فرمایند و دیگر از دویه جان نافع  
 در این مرض است بنهون و کور کور و بنهون و مودفات و دویوت و شوکران و نظرفون شای سفید  
 بار و عن ماهی که از استمال آنها صاحبان مرض نافع کلی حاصل شد و در حجه اعانت طبیب بر وضع مرض  
 است که گاهی منتهی از کلسر و جلب نادرند و من فرمایند و در استخار و با و عا و طبا مطبوخ حشا  
 و شراب زاب و کور کرد و نمک طماننا در مصلحت است و بعد از استخار باید بد زانما قوی فرمایند و هم  
 ما لبدن سنک حجت بلبل فرجه ما لشد اعضا ما بخا و در دانت ناساز صفت دوزانی نافع بکشد  
 در دویوت نام بلبلانی سه خوردن چهار مثقال کلاب حل نماید در کور و بد و زانما و اینها از استخار  
 است که در تبه بسن دوازده الی هجده بودند صفت دمی که زانما از زوده است بکشد بد و در پرتا  
 خورد بدینا لصلبت خورد که چهار مثقال بطریق معمول دمی زانما زاده روزی یک خورد صفت و بکشد  
 شام موضع منفرج با عده شمع با شادمانا دهن ماهی موسوم به ابل بکشد که نافع ترین صفت است و در تبه  
 ابتداء روزی دو قاشق بود و نوبت بل فرموده و همه روز بر وزن او بنمایند تا روزی شش تا نوبت  
 نوبت خوردند و اگر چه زانما از شراب و زانما و منفرج زانما دنت دهند و بعد از چند روز که کتب  
 عادت نمود و در استخار خواهد کرد بد و در فرنگستان در حجت است که در زانما استمال است بود و حجت  
 در صورت و بند بر ج حجت صورت زانما کور کرد و خورد و اینها از معالجه خنار بری می شود و در مرض  
 زانما سببی که گاهی نامیدند و در آن جنین است گاه و در نامند این نری زن تربت و او جان است  
 مرضی مخصوص با طفل که از سه سالگی تا ده سالگی یافت شود خود را نام کند بواسطه نفعی رساند  
 جدا به بطری که بدین حجت دانت در مزاج هم رپسند و اطراف خنار زانما پیدا نموده و بطن عظم هم  
 رساند مقدمات این مرض است سوء مزاج و اختلال مغز و بولی موس که عوارض است از آنکه تشخیص مصلحت  
 کرده چون با و زانما صفت کند و در دوزگامی پوست و بند بر ج از اطراف کاشک و غیره بطن پیراید  
 و هر چه اطراف صفت و شوند شکم بزرگ تر کرد و در زانما چون بطن زانما بند کله های حجت

مدور و احسار کرده که از نشردن طفل سادی شود و برود تمدد و صلابت در بدن بخصوص در نواحی نا  
 حادث شود و هزال بدن بعد از بدو در نواحی و استخوانی عارض شود منقب و در بقی ریح نقل در دست  
 بطن پیدا شد اختلال در بیجی در اطراف و استخوانی در بطن بظهور رسید و عودت حیوانی کرد  
 طفل را املاک سازد و این مرض می تواند چند سال طول کشد اما با العلاج شرط اولست بنهر کان و هو احو  
 به بیلابی و معالجات خنای بر مودن و بخصوص در عن مایه ای آتاده و جمع نماید بر علاج چنان است که در  
 خنای بر مودن خنای بر مودن در دوکان سیرن بنی سرطان بدانکه سرطان مرضی است مزاجی که در اطراف  
 سازد به زاید تسخیر جدیدی در یک عضو که تسخیر مذکور به مع شفاقت با تسخیر اعضا ندارد و بعد از آنکه  
 متع و متفرج شدن و نماند او بر عضو که منقب کرده منقب نماید سارزد و این مرض می تواند در بطن  
 موضع باز و مواضع مختلفه از اعضا پدید آید که در دنیا چه شفاقت شده که شخصی صاحب چند سرطان بود و  
 گاهی بروز از دظواهر بگامی در باطن اعضا بود چون ریه و کبد و معده و غیره و این مرض بسیار با بطن  
 برتری و عود که بسیار اتفاق شده که بدقت از ان عضوی بعل بر داشته اند و بعد از چند می بود  
 موزه و دفن را در نماند و در نماند است که بدین جهت در نماند مزاج می رسد و این مرض با اختلاف بود  
 او منقسم به پنج قسم شده و اول آنکه اسکریس نامند که عبارت از سرطانی بود که بروز از نماند است  
 عدد و در باصلابت که بعد از مدتی متفرج شود و در جوش آشیانی چون دانه کلانی سخت و سفید و  
 اندران آنها الباقی اصغر اللون و وجودات که در سرطانی بدو در جوشک زدنند و در آنکه یکی از  
 عله های بدن بروز نماید چون پستان و بیضه و مثانه و بلی از علامت است که بعد از متفرج شدن  
 جلدان موضع را با نماند که شفاقت به بیضه هم رسانند قسم دوم که نامند که در نماند که در نماند  
 روی نماند اولی بود و ماده او بسیار شبیه است به ج که چون ماده او از نماند که بی نماند نماند  
 که پسند طبع و با سرطان بود قسم سوم که نامند که در نماند که در نماند که در نماند که در نماند  
 دوم بود مگر آنکه صاحب او نماند است که بواسطه سواد او جلد نماند ظاهر بسیار که در نماند که در نماند  
 در چشم و نماند قسم چهارم که نامند که در نماند که در نماند که در نماند که در نماند که در نماند  
 او ماده است چون با چشم نماند سریشم و در نماند که در نماند که در نماند که در نماند که در نماند  
 گوشتی جلدی و او به نماند نماند سرطان بود زیرا که در سطح جلد مایل است و هرگز بر عضو نماند  
 بروز است چون در یک صلب محدودی و جیح دم که بعد از چندی متفرج شده و اطراف خود را نماند

سرطان

سرطان

و اکثره و زاوت در شغه بدانکه هر یک را بن فاسم را در ابتدا به نگیری در لون جلد و اطراف با وج  
 شود بعد از مدتی که در زمان و معتین نبت که گاه یکسال گاهی دو سال طول کشد و وسط او این کشته  
 و منفرج و منفرج شده ماده صلبی از دنیا آید که کمال که بر عضو که بر خورد منفرج سازد و بعد از  
 نذبت بدان موضع منقب کشته و این دلیل است بر آنکه مرض مزاج اثر نمود و کم و جوی با حشر در عضو نماند  
 حواصه در بیلابی که در بعضی نواحی منفرج کرده در نماند که کشته و بنده جیح حیوانی بظهور رسید  
 و هلاک نماند بواسطه انصلاخ عرفی نماند که کمال با استغناء اما محبتا این مرض محبت و بیلابی  
 بلاد را در نماند و در نماند و در نماند که در نماند که در نماند که در نماند که در نماند که در نماند  
 است که قبل از حمل سالکی این مرض بروز کند و گاهی مودن بود نخص این مرض نماند که نماند که نماند  
 بنمای مرض و جیح ناخر و سبب این مرض گاهی منقب بود بدین مرضی که در مزاج اثر نمود و نماند  
 بطن موضع محدود نماند و گاهی بر روی سلبات مزاج نماند و ضدهای نماند که در نماند که در نماند  
 بدینه حاصل شود و این خصوص است سرطان نماند و اسکرپوس سالها طول کشد تا نماند که نماند  
 عده با نماند است که در نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند  
 که این مرض را در نماند خصوص بود و چون در ظاهر اعضا باشد بهما با نماند که نماند که نماند که نماند  
 و اما لیدی علاج کشته که هر عودی کند و نفضیل این مرض با معالجات و اعمال لیدی مفصل است  
 جوی ذکر شد و چون در باطن اعضا بود حکما نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند  
 چون باید به نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند  
 با طبع را چون سرطان در نماند و نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند  
 همه الزومات معرفت سرطان معنی نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند  
 دلاستامانک نامند بدانکه هیچ عضوی در نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند  
 وضق رحم و در قاعه این مرض در کول و شقیخ عارض شود که ماده سرطان در نماند که نماند  
 و بدین واسطه مطبوعه نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند  
 دم بنمید و بندرت فرجه متوجه صفای کشته و متوهم ساخته هلاک کند و گاهی طبیعت صفای را از  
 ظاهر وصل کرده و نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند که نماند  
 گاهی بر عکس برکت شود و این در وقت که سرطان نماند که نماند که نماند که نماند که نماند

سرطان معده

مرض زاعرض ما استدرا حادة شده بود که چند ماه مرین ملتفت نبت همین قدر کاهی  
 در معده بدن بدامک بی بیله بند احسن فعل در معده و صبح کی که شکین با بد چون کی غذا خورد و کاهی  
 بجز معده فعل در معده چیزی نبود و قوه خاصه غلظت در طوبت لری در معده جمع شود که با غده و با مالخ  
 است و بندرت فی کتند و در بعضی غذای بنایی و در برخی جوانی بنکو تر غلب شود و کم حلق منبرند  
 و حلق شود و بی بل کاهی تصانی و حیاتی شوند و این علامات است که بخورد انفعال بود و  
 تدبیر الان خاصه منبرند که بعد از اکل در معده احساس فعل در معده نموده و دفع کرد و حیاتی  
 کند و کاهی غذا ترش شد با نچه کرد و فی کتند و بندید و بیله شود هنگام مضم و بندت تفریح  
 همراه بود و مدتی غذا می ماکوله بود با بلنی لری و بندوت صفرا و در معده و حیاتی با سوزش و  
 کاهی و بی ما حین که مغزوش شود تا صدر و کاهی چون شعاع حرکت کند مانند و صبح در حال  
 چون در معده لری با انداختن شود و صلا ای معده رخم و کاهی بعد رشی که غیر مادی و ناملز  
 و کاهی این صلابت حرکت تواند بود که مرین چنان حال کند که منبرکت و از غلظت بی توان نشا  
 منند که معلات استنباط فرود بدن نوع که مرید ری از معده که صدای واضح نواز در سرطان بهمان  
 قدر است و زبان در این مرض کاهی نرم و کاهی اخمر با شغاف و عطش در این مرض چندان بود نتخص  
 این مرض باید ذات که این مرض می تواند شد و با وج عطشانی معده و التهاب مزمن معده و اما  
 وج عطشانی بدن نوع نتخص و منند که در او وج متصلات و از فشار نکتن با بند و در مطا  
 بر عکس بود و از التهاب مزمن بدن نوع نتخص منند که در التهاب مزمن صلابت معوس شود و فی  
 سناه بنا شد بل شی غلظت مانند بلغم سجد دیگر آنکه ولات بنیه و نکت کاهی در جرم در لقا  
 مرین اعتد و نبت اما العلاج چنانچه ذکر بود اینم این مرض را علاج اصلی و دوائی مخصوصی بود و باید  
 عوارضات این مرض مزاجی و غذا از قبیل وج معده و اختلال معضم در اینجا استعمال شود دوائی جویس و جند  
 از برای سگات وج چون جگر پاک و بی همت و شوکران و اشالان و از اغذیه غذا های بی معضم  
 با بداختن از خوردن دار کوه نم طبر و اشالان و صلا و لری در نوش و شکر او عبادت از مرض  
 مخصوص است و مری که ماده او چون حیوان با انسان بخورد مودن مرض مذکور شد و معلا  
 نماید و این مرض است و در نبت بر روزه از دیابت بکر سربایت نوره و از او با انسان از کند و این  
 مرض خود را کاهر سار از چند لکه در بنی است بندیدیم شدیدی در دنیا لا بد بسیار عین و

موش موشک

موشک

و چون آب سالی در آب خوراکه و آب خوردن با و سربت کند بدین نوع که لکمانی چون بر قنق در دنیا  
 دیگر است خادش که با نکت زمانی منفرج کرد و این فرج زیاد و ما بل بعق انسان و بجا و درت و حد  
 های گردن آب مؤتم شد و سبب هلاک نماید و این مرض را علاج بنود و بلا سله سربت و در نبت مرض  
 بکوز از همان بود که ان آب را بکشد تا از شر او اتان و سار چیزان سوزد باشد که چه است ناسیما  
 ماه زند و می تواند کار بکند اما چون ماده این مرض با انسان سربت کند و اگر سربت و جام است که چون  
 زخمی در دست داشته باشد در می در این علق با خوردن این علامات بطهور و سبب کند و در معوی  
 کتال در بدن رخ نوره و بکشد سله حر از درم فاعله تر علق بد و ظاهر شود و در بعضی از مواضع بدن  
 چند لکه نشان بدهیم رسد به شخص در دست که بنده می فرج شوند و بر و صدک های در بدن  
 عضو مؤتم شد و منفرج کنند ماده از اقسام نالاید و در با بحال فرج را بنبری فاحر و مؤتم در نبت  
 بهما چون فعل کرد در علامت مره ظاهر شد از قبیل شکرتان و انسا ال لزم و هلاک بان هلاک کرد  
 مصنف کرد که تا حال نکت کشی را که از این مرض شنا با یک لکمان که علاجی لازم نبت و چنانچه  
 مذکور شد سربت که چون این مرض در اسپی بطهور و سوزد و از بکشد و اشال با سله و در اضر الا  
 در نبت که می مانند ملادی که کت با طبع صفا بیا که چون این لکت لکمانه مندرک کند و بنبری در کت  
 و هم و نظرا انسان پیدا خواهد شد که این از غلظت مرین معضم سبب می شود و عمل که سوط با انسان  
 علق کرد و از جمله نبتات اول غلظت و هم شدن آنها بود مثال آنکه چون قنق علیل بود و صد از نبت سبب  
 قلب کاه و بداید و اگر کبد بود و در وزن حالت طبیعی یافتند و در جنب طحال و غیره و کاهی بنبری ممکن  
 بود که جای غلظت مفت و نزلت پیدا نموده اند و از نکت طبعی کوهک بود و قنق و کت و کتند  
 چنانچه کاهی قلب را موی دقیق یافتند و چون غشای درم از نبتات صلب که در بدن انسان که در  
 ایشان بنبری پیدا نکرد و در این صبر و کت مرین صلابت پیدا کند که کاهی مانند اشخوان صلب نماید  
 غشای باطنی قلب کت و طحال و غیره ستم از نبتات این و منفرج شدن لکت سربت و این بنبری  
 است در دماغ و طحال و نواز در کت چهارم صبق شدن جو فله در مرض و نبت و این صبق کاهی کاه  
 کگاهی ناقص است و این علق مخصوص است در لکت جو فله چون قلب و مثانه کت کاهی بر عکس جو فله و سبب تر  
 شود دیگر از جمله نبتات یافت شدن کت سله شکل و سبب از این لکت کاهی در جو فله و کت  
 بدید که در این کت کم که در کت با نبت شود و در دماغ کوهک سبب است و کاهی لکت سبب شود











*[Faint, mostly illegible handwritten text on the left page, possibly including the word 'to' and some numbers.]*

۲۴۳

*[Handwritten word]*

*[Handwritten word]*

*[Handwritten words]*

*[Handwritten words]*

*[Handwritten words]*

*[Handwritten words]*

*[Handwritten words]*



*[Handwritten words]*

*[Handwritten words]*

E.C.M.

Foliated 4/18/90  
JM.



END OF REEL  
PLEASE REWIND

